

مجموعه
تاریخ ایران و عثمانی
(۱)

تاریخ عثمان پاشا

(شرح یورش عثمانی به قفقاز و آذربایجان و تصرف تبریز)

۹۹۳-۹۹۶ قمری

تألیف

ابوبکر بن عبدالله

بیتوش

یونس زیرک

ترجمه از ترکی عثمانی، مقدمه و توضیحات

دکتر نصرالله صالحی

تاریخ عثمان پاشا

(شرح یورش عثمانی به قفقاز و آذربایجان و تصرف تبریز)

۹۹۳-۹۸۶ قمری

تألیف
ابوبکر بن عبدالله

به کوشش
یونس زیرک

ترجمه از ترکی عثمانی، مقدمه و توضیحات
دکتر نصرالله صالحی



انتشارات طبری
۱۳۸۷

سرشناسه	: ابوبکر بن عبدالله، قرن ۱۰ ق.
عنوان و نام‌پیداآور	: تاریخ عثمان پاشا: (شرح یورش عثمانی به قفقاز و آذربایجان و تصرف تبریز) ۹۹۳-۹۹۸ قمری / تألیف ابوبکر بن عبدالله؛ به کوشش یونس زیرک؛ ترجمه از ترکی عثمانی، مقدمه و توضیحات نصرالله صالحی.
مشخصات نشر	: تهران: طهوری، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ۲۷۶ ص: مصور، نقشه، نمونه.
فروست	: مجموعه تاریخ ایران و عثمانی؛ ۱.
شابک	: 978-964-6414-77-8
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا.
یادداشت	: عنوان اصلی: Tarihi-i Osman pasa: ozdemiroglu...
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیر نویس.
موضوع	: نمایه.
موضوع	: عثمان پاشا، ۹۲۳-۹۹۳ ق.
موضوع	: مراد سوم، سلطان عثمانی، ۹۵۳-۱۰۳۳ ق.
موضوع	: ترکیه عثمانی - تاریخ - مراد سوم، ۱۵۲۴-۱۵۹۵ م.
موضوع	: ترکیه عثمانی - روابط خارجی - ایران.
موضوع	: ایران - روابط خارجی - ترکیه عثمانی.
شناسه افزوده	: زیرک، یونس؛ گردآورنده.
شناسه افزوده	: صالحی، نصرالله، ۱۳۴۳-، مترجم.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۷ ت ۲ الف ۱۹/ DR۵
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۶/۱۰۱۵۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۸۳۲۲۷



انتشارات لهری

شماره ۱۴۳۸، خیابان انقلاب، صندوق پستی ۱۶۴۸-۱۳۱۴۵
تلفن ۰۶۴۴۰۶۳۳۰-۶۴۴۸۰۰۱۸ فکس

تاریخ عثمان پاشا

تألیف: ابوبکر بن عبدالله

به کوشش: یونس زیرک

ترجمه از ترکی عثمانی، مقدمه و توضیحات:

دکتر نصرالله صالحی

چاپ اول بهار ۱۳۸۷

چاپ افست: گلشن

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۶۴۱۴-۷۷-۸ ۹۷۸-۹۶۴-۶۴۱۴-۷۷-۸ ISBN 978-964-6414-77-8

حقوق چاپ و نشر برای انتشارات طهوری محفوظ است

فهرست مطالب

۵	مقدمه مترجم
۳۱	مقدمه یونس زیرک
۴۳	ترجمه متن اثر
۴۳	۱. تاریخ عثمان پاشا (شرح لشکرکشی به قفقاز)
۹۹	۲. نامه عثمان پاشا از دمیرقاپو به عوض افندی
۱۰۵	۳. لشکرکشی عثمان پاشا به آذربایجان و تصرف تبریز
۱۲۱	پیوست‌ها
۱۲۱	۱. ابوبکر بن عبدالله، مؤلف تاریخ عثمان پاشا
۱۲۴	۲. ابراهیم رحیمی زاده چاوش، مؤلف رساله «فتح تبریز»
۱۳۱	۳. مروری کوتاه بر زندگی عثمان پاشا
۱۳۳	۴. رویداد شمار روابط ایران و عثمانی
۱۳۸	۵. نامه‌های مبادله شده میان دو دولت
۱۵۱	نمایه‌ها
۱۶۹	نقشه‌ها و عکس‌ها
۱۸۱	عکس نسخه خطی

مقدمه مترجم

در طول بیش از دو سده سلطنت صفویان بر ایران، میان دو دولت ایران و عثمانی روابط بسیار پرفراز و نشیبی برقرار بود. وقوع جنگ‌های متعدد و انعقاد معاهده‌های صلح مختلف، از نمودهای بارز دوره‌های جنگ و صلح پیاپی میان این دو دولت است. جنگ‌های دو دولت صفوی و عثمانی در عهد شاه اسماعیل و سلطان سلیم اول با شکست ایران در چالدران خاتمه یافت و جنگ‌های دوران شاه طهماسب و سلطان سلیمان با انعقاد قرارنامه‌آماسیه (رجب ۹۶۲) پایان پذیرفت. از زمان انعقاد قرارنامه‌ مزبور تا سال ۹۸۶ که دولت عثمانی در عهد سلطان مراد سوم (سلطنت: ۱۰۰۳ - ۹۸۲) اقدام به لشکرکشی به قلمرو ایران کرد، یک دوره بیست و چهار ساله صلح میان دو دولت برقرار بود.

از مرگ شاه طهماسب تا سقوط صفویان، نوع روابط میان دو دولت بیش از آن که تابع تحولات داخلی عثمانی باشد، بیشتر تابع حوادث و تحولات داخلی ایران بود. چنان که هرگاه دولت صفوی رو به ضعف و سستی می‌گذاشت، دولتمردان عثمانی به بهانه‌های مختلف آتش جنگ را روشن می‌کردند و به قلمرو صفویان یورش می‌آوردند. با این که شواهد و مدارک مختلف تاریخی گویای تجاوزگری عثمانیان به قلمرو صفویان است، باز هم پاره‌ای از محققان ترکیه در نوشته‌های خود به توجیه لشکرکشی‌های دولت عثمانی علیه ایران پرداخته و صفویان را مسبب وقوع جنگ میان دو دولت دانسته‌اند. از جمله یکی از این محققان ترک، دکتر بکیر کوتوک اوغلو است که در کتاب «مناسبات سیاسی ایران و عثمانی» با طرح دلایل واهی تلاش کرده تا لشکرکشی عثمانی به ایران، در دوره سلطان مراد سوم را مشروع و موجه جلوه دهد.^۱

۱. نگاه کنید به: فیروز منصوری: مطالعاتی در باره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۹، ص ۸۰-۷۹.

یک محقق دیگر اهل ترکیه به نام جمال گوگچه در بیان علت شروع جنگ های ایران و عثمانی در عهد سلطان مراد سوم با بیان مطالبی سطحی و غیر مستند، یکسره ایران را عامل و مسبب شروع جنگ میان دو کشور دانسته است. وی می نویسد:

پس از فوت شاه طهماسب، در زمان شاه اسماعیل دوم که جانشینش شد، دولت عثمانی دست به مقابله با ایرانیان که صلح را در مرز بر هم زده بودند، زد و بدین ترتیب جنگ ایران و عثمانی آغاز گردید. علت اصلی جنگ علاوه بر اقدامات غارتگرانه به ویژه گسترش قزلباشیگری در میان مردم شرق که توسط ایرانیان صورت می گرفت، تمایل دو دولت ایران و عثمانی برای نفوذ در گرجستان و آذربایجان بود.^۱

در نقد اجمالی نظر گوگچه باید گفت که، اصولاً ایران بعد از درگذشت شاه طهماسب چنان دچار اغتشاش و از هم گسیختگی امور داخلی گشته بود که توان سر و سامان دادن به امور داخلی خود را نیز نداشت - به تعبیر اوروج بیگ بیات «ایران در جنگ داخلی می سوخت»^۲ با این وصف چگونه می توانست عامل بر هم زدن صلح در مرز دو کشور شود. از طرف دیگر نویسنده در جایی به صراحت اذعان داشته است که «حکومت عثمانی به خاطر نفوذ ایران در قفقاز دلیلی برای جنگ با ایران نمی دید.»^۳ اصولاً قفقاز و آذربایجان جزء قلمرو صفویان بود و این دولت عثمانی بود که از بروز بحران در ایران سوء استفاده کرده و با آغاز جنگ در صدد بسط نفوذ و سلطه خود در این مناطق بر آمده بود.

محقق دیگر ترک، یونس زیرک، که تاریخ عثمان پاشا، (کتاب حاضر) به اهتمام او منتشر شده است، در مقدمه خود بر این کتاب، ضمن بر شمردن اهداف عثمانی در حمله به قلمرو صفویان به توجیه تجاوزگری دولت عثمانی پرداخته و می نویسد: «مسئله اختلاف برانگیز سنی - شیعه وجود داشت، اما این تنها دلیل لازم برای اقدام به جنگ علیه صفویان نبود. بلکه دلایل دیگری نیز وجود داشت. از جمله «حمایت از مردم سنی مذهب شروان و داغستان که به جهت سنی بودنشان مجبور به پرداخت مالیات به دولت صفویان بودند، اجابت تقاضای کمک حکام گرجستان که از دوران سلطان سلیمان قانونی بدین سو خواهان مقابله با دولت صفویان بودند، و در آخر این که با در اختیار

۱. جمال گوگچه: قفقاز و سیاست امپراتوری عثمانی، ترجمه وهاب ولی، وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۰.

۲. اوروج بیگ بیات: دون ژوان ایرانی، ترجمه مسعود رجب نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۸، ص ۱۶۴.

۳. جمال گوگچه: همان، ص ۳۰.

گرفتن سواحل دریای خزر ضمن گشودن مسیر تجاری و زیارتی، راه دسترسی به ترکستان نیز هموار گردد»^۱

یونس زیرک بعد از بیان اهداف سه گانه دولت عثمانی در توجیه حمله علیه صفویان، بدون استناد به هیچ منبع و مأخذی، صفویان را متهم به انجام اقداماتی می‌کند که در نهایت موجب نقض پیمان صلح از جانب آنان و آغاز حمله و هجوم از سوی عثمانی شد. اتهاماتی که یونس زیرک برای نقض پیمان صلح از جانب صفویان بر می‌شمارد از این قرار است:

- ۱- تعرض و دستبرد به یک کاروان تجاری عثمانی و قتل تجار کاروان.
 - ۲- دستگیری و زندانی کردن مأموران رسمی دولت عثمانی که برای پیگیری واقعه مزبور فرستاده شده بودند.
 - ۳- دخالت در امور داخلی عثمانی با تحریک ایلات و عشایر مرز نشین.
 - ۴- دامن زدن به فعالیت‌های تبلیغی در قلمرو عثمانی از طریق ایجاد ارتباط میان علویان آناتولی و خانقاه اردبیل.
 - ۵- ایجاد روابط نزدیک و دوستانه با دولت‌های مختلف اروپایی و وعده واگذاری مناطق سنی نشین قفقاز به روسیه.^۲
- زیرک با بر شمردن این اتهامات، علاوه بر توجیه یورش قوای عثمانی به قلمرو صفویان، از قشون عثمانی به عنوان یک «نیروی نجات بخش» که به خواست اهالی گرجستان و شروان راهی آن دیار شد، یاد می‌کند^۳ اتهاماتی از این دست، که محققان ترک بر می‌شمارند، حتی اگر درست هم بوده باشد به هیچ رو نمی‌توانست مستمسک حمله همه جانبه علیه ایران بوده باشد، به ویژه آن که در آستانه هجوم قوای عثمانی، ایلچی‌ای از جانب صفویان راهی دیار روم شده و خواستار گفتگو و حل اختلافات فیما بین شده بود.^۴
- اصولاً حمله عثمانیان علیه صفویان از دو انگیزه نشأت می‌گرفت: نخست، توسعه طلبی ارضی و تأمین منافع سیاسی و اقتصادی دولت عثمانی. در این زمینه، دو منطقه مهم قفقاز و آذربایجان از جمله مناطق مورد طمع عثمانیان بود که برای تسلط بر آن مناطق، بارها دست به لشکرکشی علیه صفویان زدند. دوم: انگیزه مذهبی. به موجب فتوای شیخ الاسلام‌های عثمانی که مجوز شرعی حمله قوای عثمانی به ایران بود، ایرانیان در

۱. ر.ک: مقدمه کتاب حاضر به قلم یونس زیرک. همان. ۲. همان. ۳. همان. ۴. در این زمینه نگاه کنید به: اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، انتشارات امیرکبیر، ج ۲، تهران، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۲۳۲.

حکم رافضیانی بودند که ریختن خونشان و غارت مال و اموالشان حلال بود.^۱ البته دولت عثمانی به صرف وجود این انگیزه‌ها نبود که اقدام به لشکرکشی علیه صفویان می‌کرد، بلکه آن چیزی که غالباً مشوق و محرک عثمانیان در حمله به ایران بیشتر مؤثر بود، وضعیت داخلی ایران بود. چنان که پیشتر نیز گفته شد هرگاه دولت صفوی با بحران‌های داخلی مواجه و اقتدار آن رو به ضعف و زوال می‌گذاشت، دولت عثمانی برای دستیابی به اهداف توسعه طلبانه خود، اقدام به لشکرکشی به سوی قفقاز و آذربایجان می‌کرد. این سیاست تجاوزکارانه از زمان درگذشت شاه طهماسب تا سقوط شاه سلطان حسین، بارها از سوی دولت عثمانی نسبت به قلمرو ایران در پیش گرفته شد. آخرین باری که دولت عثمانی به طور رسمی و علنی متوسل به این سیاست شد، زمانی بود که اصفهان به محاصره شورشیان افغان در آمده بود. سلطان احمد سوم (سلطنت: ۱۱۴۳-۱۱۱۵ ق.) در فرمانی به والی ارض‌روم^۲ خطاب به او به صراحت نوشت: «مادامی که دارالملوک عجم - اصفهان - هنوز سقوط نکرده، راضی به تجاوز به قلمرو ایران نیستیم، اما همین که خبر سقوط اصفهان دریافت شد، مجاز به حمله و هجوم هستی...»^۳ چنان که پیداست وضعیت داخلی ایران، مهمترین عاملی بود که در تعیین نوع مناسبات میان دو کشور تا حد زیادی مؤثر بود. برای تبیین این نظر، می‌پردازیم به بررسی اجمالی اوضاع ایران و تأثیر آن در روابط با عثمانی در سال‌های بعد از درگذشت شاه طهماسب، یعنی محدوده زمانی کتاب حاضر.

درگذشت شاه طهماسب و بروز بحران در دولت صفویان

شاه طهماسب بعد از نزدیک به ۵۴ سال سلطنت، در ۱۵ صفر ۹۸۴ درگذشت. وی در

۱. در این زمینه برای نمونه نگاه کنید به نامه سلطان مراد سوم به محمد گرای خان تاتار، مندرج در: شاه عباس: مجموعه اسناد و مکاتبات سیاسی، به کوشش عبدالحسین نوایی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۸۳۸۵. و نیز مقاله یوسف رحیم لو تحت عنوان «تشبثات مذهبی عثمانیان علیه صفویان»، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، س ۲، ش ۱-۲، بهار و تابستان ۱۳۷۸، ص ۴۲-۳۵.

۲. این کلمه در منابع دوره صفوی بیشتر به صورت «ارزروم»، «ارزن روم» و «ارزنة الروم» آمده است. مانند: عالم آرای عباسی و خلاصه التواریخ. در خلد برین به صورت «ارض‌روم» نیز آمده است. در کتاب مهم و مستند «یر اسملری قیلاغوزی» (راهنمای اسامی جغرافیای عثمانی) به صورت «ارض‌روم» ثبت شده است. در منابع ترکی از جمله «تاریخ عثمان پاشا» نیز به صورت «ارض‌روم» آمده است. در کتاب حاضر به همین صورت آورده شد.

3. Münir Aktepe: 1720 - 1724 Osmanlı-Iran Münasebetleri Ve Silahşör kemani Mustafa Ağanın Revan Fetih - Nâmesi, İst. Üniversitesi Edebiyat Fak. Yayınları NO: 1585, ISTANBUL, 1970, s.14.

دوران سلطنت خود از چنان قدرت و اقتداری برخوردار بود که به تعبیر اوروج بیگ بیات «بر دل ترکان [عثمانی] لرزه می انداخت.»^۱ مرگ این پادشاه مقتدر و فقدان یک جانشین مشخص که بلافاصله بعد از او زمام امور کشور را به دست گیرد، دولت صفویان را با بحران جانشینی که عواقب نامطلوب بسیاری در پی داشت مواجه ساخت. بر سر تعیین جانشین شاه، میان امراء، علما و طوایف قزلباش اختلاف و دو دستگی شدیدی بروز کرد. با این که شانس و اقبال حیدر میرزا که مورد توجه شاه طهماسب بود برای رسیدن به سلطنت بیشتر بود، اما افشارها در رقابت با طایفه استاجلو، برای به سلطنت رساندن اسماعیل میرزا که نزدیک به بیست سال در قلعه قهقهه محبوس بود، دست به تلاش همه جانبه زدند. تلاشهای آنها در نهایت با حمایت پریخان خانم، دختر شاه طهماسب، به ثمر رسید و با قتل حیدر میرزا، اسماعیل میرزا در قزوین با عنوان شاه اسماعیل دوم بر تخت سلطنت نشست. اعمال و رفتاری که این پادشاه در طول دوران کوتاه ۱۵ ماهه سلطنت (۹۸۵ - ۹۸۴ ق.) انجام داد، به خوبی نشان داد که بدترین گزینه ممکن برای در دست گرفتن زمام سلطنت صفویان بوده است. او در اثر تحمل نزدیک به بیست سال حبس زجرآور در قلعه قهقهه و نیز اعتیاد شدید به مواد مخدر، از لحاظ روحی و روانی سخت آسیب دیده و به شخصیتی نامتعادل تبدیل شده بود. وی کمی بعد از رسیدن به سلطنت با کمال قساوت قلب، دستور کشتار شاهزادگان بی گناه صفوی را صادر کرد.^۲ پس از آن، کشتار صوفیان در قزوین به دستور او عملی شد.^۳

اعمال سیئه شاه اسماعیل دوم، تنها به قتل افراد مذکور خلاصه نمی شود، بلکه او در طول دوران کوتاه زمامداریش، مهمات امور مملکتی را مختل گذاشت و اسباب اختلال و پریشانی کشور را فراهم کرد. اسکندر بیگ ترکمان در عبارتی کوتاه از بی اعتنائی او به امور مهمه کشور این گونه سخن گفته است: «اسماعیل میرزا متوجه قطع و فصل ممالک کمتر می شد و تغافل در انتظام مهمات و امور سرحدات از حد اعتدال گذرانیده هر چند روز، مهمی را نامزد شخصی می کرد و باز تغییر در آن می نمود.»^۴ قاضی احمد قمی نیز در

۱. اوروج بیگ بیات: همان، ص ۱۶۶.

۲. شاه اسماعیل در طول دوران کوتاه سلطنت خود حدود ۱۰۰ شاهزاده صفوی را به قتل رساند. تنها افراد خانان سلطنت که جان سالم به در بردند برادر بزرگش محمد خدابنده و سه فرزند او بودند. راجع به قتل شاهزادگان صفوی نگاه کنید به: قاضی احمد قمی: خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۳، ج ۲، ۳۰-۶۲۸ و ۶۳۲.

۳. قاضی احمد قمی از قتل قریب به پانصد صوفی سخن گفته است. ر. ک: خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۶۴۳.

۴. اسکندر بیگ ترکمان: همان، ج ۱، ص ۲۱۲.

عبارتی موجز و مختصر، شاه اسماعیل دوم را نسبت به امر خطیر سلطنت بی‌اعتنا توصیف می‌کند. سلطنتی که خود شاه نیز به دیر پا نبودن آن اذعان داشت. وی می‌نویسد:

چند روزی که شاه اسمعیل متقلد امور سلطنت شده بود، از اوضاع چنین مفهوم می‌شد که ایام وی را چندان ثباتی و بقایی نخواهد بود، چه همیشه از رفتن و گذشتن خبر می‌داد.^۱

شاه اسماعیل دوم در طول دوران ۱۵ ماهه سلطنت خود، در اثر اقدامات و اعمال سوء و نسنجیده از اقتدار دولت صفوی تا حد زیادی کاست و موجب طمع ورزی بیش از پیش دشمنان خارجی به ویژه دولت عثمانی شد. نصرالله فلسفی در یک ارزیابی دقیق از دوران سلطنت او می‌نویسد: «مرگ شاه طهماسب اول و اختلافاتی که بعد از آن پادشاه میان سرداران قزلباش بر سر سلطنت ایران ظهور کرد، مایه ضعف دولت و سرکشی حکام و طوائف و اقوامی که در اطاعت دولت صفوی به سر می‌بردند گردید. درین اختلافات بسیاری از سرداران مجرب و با کفایت ایران نیز کشته شدند و کارها در زمان شاه اسماعیل دوم به دست جوانان بی‌تجربه و نورسیده و خود رأی افتاد. امور لشکری مختل و اتحاد و اتفاقی که در عهد شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب میان طوائف قزلباش مخصوصاً در برابر دشمنان خارجی، وجود داشت به نفاق و دشمنی و رقابت مبدل گشت...»^۲

شاه اسماعیل دوم در اثر سوء اعمالی که در پیش گرفته بود، نفرت و انزجار بسیاری را موجب شده بود. به همین جهت توطئه قتل او چیده شد و وی در ۱۳ رمضان ۹۸۵ در اثر مصرف مواد افیونی آلوده درگذشت. به گفته اسکندر بیگ «اکثر مردم [که] به جهت سوء اعمال اسمعیل میرزا آزرده بودند» از مرگ او «آزرده خاطر و پریشان احوال نشدند.»^۳ بعد از مرگ شاه اسماعیل دوم، از میان معدود شاهزادگان باقی مانده، سلطان محمد میرزا مشهور به خدابنده که نایبنا، ناتوان و ضعیف احوال بود به سلطنت انتخاب شد. انتخاب او نیز همچون انتخاب اسماعیل میرزا بدترین گزینه ممکن برای پادشاهی ایران بود. به سلطنت رسیدن او حتی برای توده عوام نیز جای سؤال داشت و قابل پذیرش نبود. اسکندر بیگ، که انتخاب او را «تقدیر ازلی» می‌داند در توجیه سلطنت او و اثبات نادانی مردم می‌نویسد: «همانا از دیوان رفیع الارکان توتی الملک من تشاء منشور سلطنت و

۱. قاضی احمد قمی: همان، ج ۲، ص ۶۶۱.

۲. نصرالله فلسفی: زندگانی شاه عباس، چاپ کیهان، تهران، ۱۳۳۴، ج ۱، ص ۴۷.

۳. اسکندر بیگ: همان، ج ۱، ص ۲۲۱.

پادشاهی با اسم او مرقوم گردیده جمعی از مردم کوتاه اندیش که دیده بصیرتشان از مشاهده تقدیرات ازلی پوشیده بود، اظهار نمودند که او را ضعف باصره هست چگونه از عهده امر خطیر سلطنت که در انتظام امور لشکر و مملکت از دیدن چاره نیست بیرون می تواند آمد. یکی پسر نامدار به پادشاهی باید گزید...»^۱

اوروج بیگ بیات که خود و پدرش همعصر شاه محمد خدابنده بوده و در جنگ‌های این دوره ایران و عثمانی حضوری فعال داشته‌اند در انتقادی درست و واقع بینانه از انتخاب خدابنده به سلطنت می نویسد: «محمد خدابنده از آغاز زندگی مبتلا به نابینایی بود که گاه کاملاً و گاه بعضاً عارض او می گشت، و همین نقص او را از امور ملک داری و مهمات ولایات باز می داشت. این ناتوانی و نقص، بخصوص در کشوری چون ایران و در میان مردمی همچون ایرانیان که بسیار مستعد سرکشی و قیام هستند، عیبی بزرگ بود. از اینها گذشته وی در ابتدا از مسائل کشورداری و کارهای حکومتی بیزار می گشت و به آنها رغبتی نشان نمی داد...»^۲

انتخاب نادرست خدابنده به مقام سلطنت و در حدود یک دهه زمامداری او (۹۹۶- ۹۸۵ق)، دولت صفویان را با بحرانهای عدیده داخلی و خارجی مواجه ساخت. در هفده ماهه نخست سلطنت، همسر خدابنده، مهد علیا، به جهت برخورداری از قدرت و اقتدار کامل، به رتق و فتق امور می پرداخت. سرکشی‌های او، سران قزلباش را وادار به حذف او از صحنه قدرت کرد. بعد از قتل مهد علیا، اختیار امور کشور به دست کشندگان او و میرزا سلمان وزیر افتاد.^۳ اگرچه آنها پیمان دوستی بسته بودند، اما دیری نگذشت که نفاق و شقاق مابین طوایف قزلباش، قدرت و اقتدار صفویان را با ضعف و زوال مواجه ساخت. نصرالله فلسفی در یک ارزیابی اجمالی از دوران سلطنت شاه محمد خدابنده می نویسد: «به علت بی کفایتی و سست رأیی و سیاست تردید آمیز و ملایم این پادشاه که در آغاز کار کاملاً مطیع احکام زن خود و پس از قتل وی بازیچه دست میرزا سلمان وزیر و جمعی از رؤسای قزلباش بود، کار اختلال و بی نظمی امورکشور و طغیان و سرکشی طوائف و اقوام تابع ایران، بالا گرفت و طولی نکشید که دولت مرکزی با جنگ‌های داخلی و تجاوزات دشمنان خارجی روبرو گردید.»^۴ وی در جای دیگر راجع به تأثیر اختلاف و دو دستگی سران قزلباش و سرکشی و نافرمانی حکام ولایات در تضعیف قدرت نظامی کشور که به تجاوز دشمنان خارجی منجر گشت می نویسد: «حکام معزول ولایات که

۱. همان، ج ۱، ص ۲۲۰. ۲. اوروج بیگ بیات: همان، ص ۳-۱۶۲.

۳. نصرالله فلسفی: همان، ج ۱، ص ۵۸. ۴. همان، ج ۱، ص ۴۸.

نمی‌خواستند دست از حکمرانی خود بردارند، به مخالفت و طغیان برخاستند و در هر گوشه لوای سرکشی برافراشته شد. در اندک زمان کار عصیان و اختلاف سران قزلباش به آن‌جا رسید که دست تسلط حکومت مرکزی از ولایات کوتاه‌گشت و چون خیر ضعف و اختلال سلطنت صفوی انتشار یافت، دشمنان بیگانه ایران هم که در زمان شاه طهماسب از بیم قدرت وی یارای خودنمایی نداشتند، موقع را برای انجام مقاصد دیرینه خویش مناسب یافتند و از مغرب و مشرق به خاک ایران تجاوز کردند.^۱

نابراین، استقرار خدابنده بر تخت سلطنت، نه تنها منجر به پایان یافتن «اختلال احوال» ایران که از زمان درگذشت شاه طهماسب شروع شده بود، نشد که موجب تشدید هر چه بیشتر آن نیز گردید. برخی از عشایر و طوایف کرد مرزنشین و نیز شماری از سرکشان ولایات قفقاز نظیر شروان با سوء استفاده از اغتشاش و هرج و مرج داخلی ایران از اوامر و دستورات دولت مرکزی سر پیچیده و دولت عثمانی را در حمله به قلمرو ایران ترغیب و تشویق کردند. اسکندر بیگ در ذکر سوانح آذربایجان و شروان راجع به تمرد طوایف کرد مرزنشین می‌نویسد:

بعضی از مفسدان اکراد خصوصاً غازی بیگ و سایر اولاد شاهقلی بلبلان و غازی قرن که در مابین وان و آذربایجان اقامت دارند چنانچه شیوه زمین دارانست که هر چندگاه بر حسب اقتضای وقت و زمان دست در فتراک یکی از پادشاهان زده خود را به ملازمان او منسوب می‌سازند و تحریک ماده فساد نموده در میانه کار خود می‌سازند... بعد از ارتحال اسمعیل میرزا، بی‌سامانی دولت و بی‌اتفاقی لشکر قزلباش مشاهده نموده به جانب وان رفته و در مقام فتنه اندوزی درآمدند و خسرو پاشا را که حاکم وان بود اغوا نموده بادی فتنه و فساد شدند و خسرو پاشا به رأی خود یا به امر پادشاه روم علی‌ای التقدیرین عهد و پیمانی که در زمان شاه جنت مکان... فیما بین استوار گشته بایمان تأکید یافته بود و عهدنامه به دست خط سلطان سلیمان به قید نسل بعد نسل در میان بود به طاق نسیان نهاده لشکریان آن حدود را با امراء اکراد آن سرحد بر سر خوی و سلماس و آن حدود فرستاد.^۲

اسکندر بیگ در ادامه همین فقره اشاره می‌کند که چون «غازیان قزلباش» هیچگاه گمان نمی‌کردند که سلطان روم در صدد نقض پیمان صلح و دوستی برآید، از طریق حزم و احتیاط فارغ البال نشستند بودند، اما چون دانستند که طوایف اکراد جمعاً طریق عصیان

۱. همان، ج ۱، ص ۴۱-۴۰. ۲. اسکندر بیگ: همان، ج ۱، ص ۲۳۱.

و طغیان پیش گرفته به اتفاق رومیه به قصد استیصال قزلباش آمده‌اند، دست از جان شیرین شسته به مدافعه مشغول گشتند.^۱ اسکندر بیگ بعد از بیان نقش اکراد مرز نشین در تحریک عثمانیان برای حمله به ایران، در فقره‌ای دیگر از سرکشان شروان که از اختلال اوضاع داخلی ایران سوء استفاده کرده و به جانب روم روی آوردند، این گونه سخن گفته است:

چون آوازه بر هم زدگی سرحد و مخالفت رومیه و عصیان و طغیان اکراد در آن حدود اشتهار یافت مفسدان هر طایفه که سر به جیب ادب فرو برده بودند پای بی‌ادبی دراز کرده دست به شورش و فساد بر آوردند... [در این میان] مردمان ولایات شیروان را نیز هوای یاغیگری در سر افتاده ابوبکر میرزای ولد برهان را که از نژاد سلاطین سابق شیروان بود و از بیم قزلباش در داغستان و چرکس و آن حدود بی‌سر و سامان می‌گشت اغوا نموده دو سه هزار کس از طایفه لزگی و قراورک که از نژاد بقیه سپاهیان شیروان بودند بر سر او جمله شده متعرض حدود ولایت می‌شدند و مشارالیه کس به خدمت خواندگار روم فرستاده التماس کومک و مدد نمودند که به معاونت رومیه مملکت شیروان را به دست آورده در سلک ملازمان خواندگار باشد و جمعی از اهالی شیروان نیز باستانبول [استانبول] رفته اظهار موافقت مذهب نموده از تعدی و تسلط قزلباش استعانت نمودند. از وقوع این حالات سلطان مراد والی روم نقض عهد و پیام پدران روا داشته [...] تسخیر ولایت آذربایجان و شیروان را پیشنهاد همت ساخته، مصطفی پاشا لله خود را لله پاشا اشتهار داشت بالشرک گران که قریب صد هزار متجاوز بودند بدین ولایت فرستاد...^۲

چنان که پیداست اسکندر بیگ، اختلال اوضاع داخلی^۳ ایران در عهد شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده را مسبب عصیان و طغیان سرکشان آذربایجان و قفقاز که خود محرک و مشوق دولتمردان عثمانی برای حمله به ایران بودند، دانسته و دولت عثمانی را نقض کننده پیمان صلح فیما بین و آغازگر جنگ علیه ایران می‌داند. جالب است که مؤلف

۱. همان، ص ۱۳۱.

۲. همان، ص ۲۳۲. برای آگاهی از متن نامه ارسالی ابوبکر میرزا به پاشایان عثمانی و پاسخ آنها به او نگاه کنید به پیوست ۳.

۳. اوزون چارشلی می‌نویسد: «در پی وفات شاه طهماسب، نخستین بار خان کریمه خیر آشفنگی اوضاع را در سال ۹۸۵/۱۵۷۷ به دولت عثمانی داد. در پی این خیر، دولت، بیگلربیگی ارضروم را در جریان امر قرار داد و از او خواست تا در باره اوضاع ایران کسب خبر کند، در بین اخباری که خان کریمه در شروان کسب کرده بود، در اثنای درگیری جنگ قدرت بین شاهزاده‌ها مسأله قیام سنی‌ها نیز به چشم می‌خورد...» ر.ک: اوزون چارشلی: تاریخ عثمانی، ترجمه نوبخت، انتشارات کیهان، ج ۳، ص ۶۶.

تاریخ عثمان پاشا نیز در بیان چگونگی آغاز جنگ عثمانی علیه ایران به صراحت از فرمان سلطان روم در لشکرکشی روم به ایران سخن گفته و می‌نویسد: «پادشاه عالم، شاهنشاه اعظم، مولای ملوک العرب و العجم، حضرت سلطان مراد خان بن سلیم خان چنین خواستند و فرمان دادند که به سوی دیار عجم و ولایت شروان و گرجستان سفر جنگی تدارک شود. و از وزرای عظام شان، حضرت فخر العنعم مصطفی پاشا را بدین منظور انتخاب کرده و او به عنوان سرعسکر مأمور این سفر جنگی نصرت اثر ساختند.»^۱

اسکندر بیگ در بیان نوع واکنش دولت ایران نسبت به لشکرکشی عثمانی به دو نکته اشاره می‌کند یکی آن که قزلباشان خطه آذربایجان در برابر تعدیات خسرو پاشا دست به مدافعه زدند و دیگر آن که «امراء و ارکان دولت» بعد از آگاهی از تدارک حمله و هجوم همه جانبه دولت عثمانی «صلاح در آن دیدند به جهت رفع حجت مکتوب محبت اسلوب به خدمت خواندگار فرستاده از سبب نقض عهد و پیمان و جرأت و دلیری حکام سرحد که در این مواد نمودند استفسار نمایند. حسب الصلاح امراء کتابت دو ستانه مشعر بر استحکام بنان مصالحه که از این طرف مرعی و مسلوک است به حضرت خواندگار روم نوشته مصحوب ولی بیگ استاجلو ملازم محمدی خان تخماق فرستادند [البته] حکام و پاشایان سرحد او را توقف فرموده نگذاشتند که باستنبول رود.»^۲

قاضی احمد قمی نیز در شرح وقوع جنگ میان ایران و عثمانی در سال ۹۸۶ با بیان این که «خواندگار [روم] را آرزوی تسخیر مملکت آذربایجان و شیروان و گرجستان در دماغ او جای گرفته» بود، سلطان مراد خان را نقض کننده عهد و پیمان فیما بین دو دولت دانسته است.^۳ او نیز همچون اسکندر بیگ معتقد است که بروز اختلال و اغتشاش داخلی در ایران که ارکان قدرت دولت صفویان را با تزلزل مواجه ساخت، موجب شد که سرکشان مناطق سرحدی به ویژه در شروان فرصت عرض اندام یافته و چون خود قادر به مقابله با قزلباشان نبودند، دست کمک به سوی همکیشان سنی مذهب عثمانی دراز کنند. وی می‌نویسد: در هنگامی که قشون عثمانی تا فارص پیشروی کرده بودند، ابوبکر میرزا ولد برهان که خود را «وارث ملک شیروان» می‌دانست و از «بیم تیغ ابدار غازیان خونخوار فرار نموده، در کوهستان قفق و قیتاق بسر می‌برد» از فرصت استفاده کرده به «اغوای بعضی از اجامره شیروان طغیان نموده، دم از مخالفت و عصیان زده، سیصد و چهارصد نفر از او باش بر سر او جمع آمده، هوای حکومت ملک شیروان در دماغ او جای گرفت و

۱. تاریخ عثمان پاشا، (کتاب حاضر ۳۵).
 ۲. اسکندر بیگ: همان، ج ۱، ص ۲۳۲.

۳. قاضی احمد قمی: همان، ج ۳، ص ۶۷۶.

صفحه‌ای مشتمل بر خلوص عقیدت و صفای طویت نزد پاشایان ارسال داشت.^۱ وی در بخشی از نامه خود برای ترغیب لشکر عثمانی جهت تسخیر سریع گرجستان و سپس شروان چنین می‌نویسد:

... اکنون که سلطنت خانواده صفوی روی در تنزل نهاده و ظلم لشگر قزلباش به نهایت رسیده، جمیع اعیان و اصحاب ملک شروان عرضها و نامها به من نوشته استدعای رفتن فقیر بدان صوب با صواب نموده‌اند و همگی سر و مال خود را طفیل ساخته که شاید به یمن توفیق ازلی دست ظلم و تعدی قزلباش از سر عجزه و مساکین آن ملک کوتاه گردد و این مقدمه بی‌معاونت سپاه ظفر پناه پادشاه اسلام (خلدالله ظلّه علی مفارق الانام) میسر نیست و حضرت جل و علا ایشان را مأمور گردانیده که قلع و قمع آن گروه بی‌ایمان نموده، رفع ستم ظالم از مظلومان نماید و بحمدالله تعالی که به نیت و رفاهیت مسلمانان به سرحد آذربایجان تشریف آورده‌اند. اگر عنان عزیمت به صوب گرجستان منعطف گردانیده آن ملک به تصرف لشکر ظفر اثر در می‌آید و غنیمت بسیار از شروان نیز بدست لشکر اسلام می‌رسد و مخلص بلا اشتباه که همیشه حلقه بندگی پادشاه اسلام پناه در گوش جان کشیده به شرایط خدمتکاری و جانسپاری قیام نموده و خراج ملک شروان را هر ساله به خزانه معموره ارسال می‌دارد. امید می‌دارد که همواره ابواب فتح و نصرت به جبهه آمال اولیای دولت بی‌زوال مفتوح باد^۲

پاشایان عثمانی بعد از دریافت این نامه در لیبیک به درخواست میرزا ابوبکر پسر برهان نامه‌ای به او نوشته و او را از عزم و اراده دولت روم مبنی بر تسخیر گرجستان و شروان مطمئن ساختند. در بخشی از این نامه که به زبان ترکی عثمانی نوشته شده بود، چنین آمده است: «...خاطر عاطر دریانوال خاقانی و ضمیر منیر بیضا مثال سلطانی به تسخیر ملک آذربایجان و شروان معطوف گردیده است. حالا در این ایام، عساکر ظفر اثر که عدد و شمار آن را خدا می‌داند، در حال یورش به آن جانب مقرون صواب اند. لهدا عنان عزیمت بدان سو منعطف گردیده است، این نامه ارسال شد. تا انشاءالله الرحمن بی‌ریب و گمان گرجستان داخل ممالک محروسه گردیده و از آنچه که لازمه تقویت و شرایط عزت و حرمت است. از آن کوتاهی نخواهد شد. به دارالفتح قارص.»^۳ محتوای این دو نامه، نیت سرکشان شروانی و پاشایان عثمانی را به خوبی نشان می‌دهد. خواست هر دو

۱. همان، ص ۶۷۷. ۲. همان، ج ۲، ص ۷۸-۶۷۷.

۳. همان، ص ۶۷۸. برای آگاهی از متن اصل نامه نگاه کنید به پیوست شماره ۳.

گروه، یکی بود - قطع سلطه قزلباشان از قلمرو حاکمیت شان در قفقاز، از راه جنگ و لشکرکشی.

تا این جا، به ارائه شواهد و مدارکی پرداختیم که همگی دال بر نقض پیمان صلح از جانب دولت عثمانی و حمله آن کشور به قلمرو ایران داشت. افزون بر مواردی که گفتیم می توان به نقش اساسی و تعیین کننده وزیران و پاشایان جاه طلب عثمانی نیز در به راه انداختن جنگ علیه ایران اشاره کرد. شماری از پاشایان برجسته و صاحب نام عثمانی نظیر مصطفی پاشا، سنان پاشا و عثمان پاشا که هر یک در لشکرکشی های عصر سلطان سلیمان مصدر فتوحات بزرگی نظیر فتح قبرس و یمن شده بودند، بنا به روحیه جاه طلبی و جنگ طلبی که داشتند، صلح و آرامش سالهای نخست حکومت سلطان مراد سوم را بر نمی تافتند و لذا در کمین فرصتی بودند تا بار دیگر مصدر فتوحات تازه ای شوند. این فرصت با درگذشت شاه طهماسب و بروز اختلال و اغتشاش در ایران برای آنها فراهم شد. به اعتقاد اوروج بیگ بیات «چون دیگر نام شاه طهماسب بزرگ که به دل ترکان لرزه می انداخت بر سر زبان ها نبود، سلطان مراد از فرصت بهر مند شد و در حالی که ایران در جنگ خانگی می سوخت، پس از مشاورات بسیار، مصطفی پاشا را به سرکردگی سپاه خویش مأمور اجرای این تهاجم کرد.»^۱

سلطان مراد و پاشایان او هر دو بر خلاف صدراعظم صوقللی محمد پاشا که در جناح مخالف و مقابل آنان قرار داشت، هدف مشترکی را دنبال می کردند. سلطان مراد که تنها چهار سال از آغاز سلطنت اش می گذشت به پیروی از سیاست کشورگشایی اسلاف خود، شخصاً از انگیزه های کافی برای گام گذاردن در راه سلاطین قبلی عثمانی، برخوردار بود. به تعبیر روضة الصفا «از آن جا که در دولت علیه عثمانیه سلطانی که بلدی نگشاید و چیزی بر روم نیفزاید معتبر نبود لهذا از اختلال احوال امرای ایران مستحضر شده به ملاحظه ارتفاع نام از مصالحه نامچه آبای عظام چشم پوشیده مصطفی پاشا را که امیری محیل و جسور و متهور بود مأمور به تسخیر شیروان و ایروان و تمامت آذربایجان بلکه تخلیص کل ایران فرمود.»^۲

سلطان مراد علاوه بر انگیزه کشورگشایی، هدف سیاسی داخلی مهم دیگری را نیز دنبال می کرد و آن تضعیف موقعیت صدراعظم قدرتمند خود و حذف او از صحنه سیاست عثمانی، کاری که در نهایت با قتل این صدراعظم که از زمان سلطان سلیمان و

۱. اوروج بیگ بیات: همان، ص ۱۶۶. ۲. روضة الصفا، ۸، ص ۱۸۲.

سلطان سلیم دوم سکان اداره امپراتوری عثمانی را بر عهده داشت، عملی شد. صدراعظم ۷۲ ساله عثمانی، صوقللی محمد پاشا،^۱ که بهتر از سلطان تازه به سلطنت رسیده و پاشایان جاه طلب نسبت به مصالح و منافع امپراتوری عثمانی آگاه و به مخاطرات جنگ با ایران به خوبی واقف بود، درست از زمانی که پاشایان شروع به نواختن طبل جنگ علیه ایران کردند ضمن مخالفت جدی با آنان، سلطان عثمانی را از عواقب شوم بروز چنین جنگی مطلع ساخت. اوزون چارشلی به نقل از تاریخ پیچوی اظهار می‌کند که صوقللی محمد پاشا مشکلات جنگ با ایران را بارها به عرض شاه رسانید. استدلالهای او در مخالفت با جنگ علیه ایران از این قرار بود: «نخست این که غلامان (منظور سربازان) جری می‌شوند و به حقوق و مخارج آنان افزوده می‌گردد. رعایا (یعنی مردم دهات) هم از سنگینی بار مالیاتها و هم از تجاوز سربازان پایمال می‌شوند. حتی اگر ایران تصرف شود مردمش نخواهند پذیرفت که جزء رعایای ما شوند. عایدات جامعه از شهرها کفاف مصارف جنگ را نخواهد داد. جد اعلایمان حضرت سلطان سلیمان چه مرارت‌هایی کشید و تا زمانی که فیما بین صلح برقرار شد، چه زهرها چشید و چه مرارت‌ها به جان خرید. کسانی که چنین جنگی را تلقین و تکلیف می‌کنند، کسانی اند که معنی جنگ با عجم را نمی‌دانند.»^۲ چارشلی در جای دیگر، استدلال دیگری از صوقللی پاشا آورده که در آن وی به معلوم و مشخص بودن حد و حدود مرزی دو کشور تأکید دارد. وی می‌نویسد: «صوقللی محمد پاشا با عنوان کردن این که دولت عثمانی مرز طبیعی خود را با ایران به دست آورده است و صلاح نیست خود را بیهوده با ماجرای تازه درگیر سازد و اگر چنانکه در این جنگ موقعیت‌هایی نیز به دست آورد موقتی و گذرا خواهد بود، درصدد جلوگیری از بروز این فاجعه بر آمد ولی به سبب از دست دادن نفوذ و قدرت پیشین، موفق نشد.»^۳

هامر پورگشتال و اوزون چارشلی هر دو بر این نظرند که پاشایان و وزیران عثمانی، بنا به روحیه و امیال جاه طلبانه‌ای که داشتند به مخالفت‌های صریح و سخت صدراعظم صوقللی محمد پاشا و قعی نگذاشته و در نهایت با آغاز جنگ علیه ایران، خود سرداری و سرعسکری لشکریان عثمانی را بر عهده گرفتند. پورگشتال می‌نویسد: «صدر اعظم

۱. برای آگاهی از زندگی، اقدامات و به ویژه مقام و جایگاه صوقللی محمد پاشا در دوران سلطان سلیمان و سلطان سلیم دوم نگاه کنید به: اوزون چارشلی، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۹. ج ۲، ص ۵۷۸-۷۹ و ج ۳، ص ۶۵-۵۷.
 ۲. اوزون چارشلی: همان، ج ۳، ص ۶۸.
 ۳. همان ص ۶۱.

صوقللی از اقدام به این جنگ مانند یورش به جزیره قبرس اکراه داشت، لیکن سنان پاشا فاتح یمن و خراب کننده گولت و مصطفی پاشا فاتح جزیره قبرس، سلطان را در اقدام به این کار محرک بودند و این هر دو وزیر از برای سرداری و سرعسکری این یورش طمع می داشتند. موافق صلاح و صوابدید صدراعظم و به جهت این که معادله و همبستگی در میان هر دو وزیر واقع باشد، مصطفی پاشا به سرداری سرحد بغداد و سنان پاشا به سرعسکری حدود ارزنة الروم معین و مقرر گردیدند...^۱ اوزون چارشلی نیز در اشاره به امیال و اهداف پاشایان مهم عثمانی نظری کم و بیش مشابه پورگشتال دارد. وی می نویسد: «بیگلربیگی وان می دانست که باید از این آشفتگی های (ایران) استفاده کرد. وزیر اعظم صوقللی محمد پاشا با این جنگ موافق نبود، اما با از دست دادن نفوذ پیشین، بودند کسانی که قصد کسب شهرت در این جنگ را داشتند، به ویژه لاه مصطفی پاشا و سنان پاشا که با یکدیگر دشمنی داشتند. هر یک می خواست سرداری جنگی که علیه ایران آغاز خواهد شد به عهده او محول شود. برای رضایت خاطر هر دو سردار، سپاه ارض روم و اطراف آن به لاه مصطفی پاشا و سرداری سپاه بغداد به سنان پاشا محول شد.»^۲

چنان که از دو فقره پیشگفته پورگشتال و چارشلی بر می آید، این پاشایان و وزیران جاه طلب عثمانی بودند که با وجود مخالفت های صدراعظم صوقللی محمد پاشا سلطان مراد را به صدور فرمان جنگ علیه ایران ترغیب و خود، سرداری و سرعسکری اردوی عثمانی را بر عهده گرفتند، بنا به اظهار نویسنده تاریخ عثمان پاشا، سلطان مراد با انتخاب مصطفی پاشا به عنوان سرعسکر، او را مأمور تهیه و تدارک مقدمات جنگ علیه ایران کرد. مقدمات حرکت اردوی عثمانی از استانبول به سوی قلمرو ایران درست از اوائل محرم ۹۸۶ قمری با انتقال خیمه و خرگاه اردو به اسکدار (اسکودار) آغاز شد.^۳ اما پیش از حرکت اردو، از آن جا که بنا بود با یک کشور اسلامی و ملت مسلمان جنگ صورت گیرد، شیخ الاسلام شمس الدین احمد قاضی زاده طبق سنت اسلاف خویش با صدور فتوی، ضمن مشروع دانستن جنگ علیه صفویان، «حکم کشندگان و کشته شدگان و نیز اسرا و اموال به غنیمت گرفته شده» را نیز روشن ساخت. به ادعای یونس زیرک «در این فتوی راجع به جایز بودن جنگ با صفویان دلایل معقولی مطرح شده بود. در فرمان پادشاه نیز اموری که رعایت آنها الزامی است، بر شمرده شده بود.»^۴

۱. هامر پورگشتال: تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، نشر

زرین، ۱۳۶۷، ص ۱۴۸۷ ۲. چارشلی، همان، ج ۳، ص ۶۸، ترجمه نوبخت.

۳. ر. ک: تاریخ عثمان پاشا، برگ (۳ب) ۴. مقدمه زیرک بر تاریخ عثمان پاشا.

با توضیحی که تا این جا از انگیزه‌ها و هدف‌های جاه‌طلبانه و کشورگشایانه سلطان روم و پاشایان او آوردیم، تردیدی در نامعقول و ناموجه بودن فتوای شیخ الاسلام عثمانی در مشروع دانستن جنگ علیه ایران نمی‌ماند، فتوای او در واقع چیزی جز دستاویز شرعی برای نقض پیمان صلح و سرپوش مذهبی برای عوام فریبی در بین اتباع عثمانی برای تحریک و تشویق آنها به منظور جنگ با یک مملکت مسلمان و یک کشور اسلامی نبود. جنگی که به مدت دوازده سال به طول انجامید. در این سالها (۹۹۸ - ۹۸۶)، بخش‌های وسیعی از غرب و شمال غرب ایران از قفقاز تا آذربایجان در معرض تهاجمات مکرر قوای عثمانی قرار گرفت و به تصرف آن دولت در آمد. قوای عثمانی در اکثر حملات خود به شهرها و روستاهای ایران با نهایت قساوت و بیرحمی به کشتار و قتل عام مردم ایران پرداختند. اوج قتل عام‌های آنها در زمان تصرف تبریز و در همین شهر صورت گرفت. قاضی احمد قمی از قتل عام هفت و هشت هزار مردم بیگناه تبریز سخن گفته است. وی می‌نویسد: «تمامی ینکچریان خود را به کوجه‌ها و محل‌ها انداخته، هر کس را به نظر در آوردند به درجه شهادت رسانیده و از دیوار باغچه به خانه‌ها در آمده هر کس را که در نقب‌ها و زیرزمین‌ها پنهان شده بود، بیرون آورده به قتل رسانیدند [...] قریب هفت هشت هزار نفر به قتل در آورده، صد نفر از پیر زنان طعمه شمشیر ساختند و چند تن از سادات صحیح‌النسب و علما و صلحا در این قتل عام شربت شهادت چشیدند و اطفال شیر خواره را پای به شکم نهاده به عالم آخرت رسانیدند و موازی هفت هشت هزار نفر از ساده رخان مه‌لقا و دختران سمن سیما و زنان حور لقا و اطفال مسلمانان از تبریزیان اسیر نموده در میانه خرید و فروخت نمودند. [...] مجملأ از ظهور اسلام تا غایت، این نوع قتل عامی بر زمره مؤمنین سمت ظهور نیافته بود و هیچ یک از سلاطین کفر جرأت به این امر شنیع نکرده بودند که از این عثمان [عثمان پاشا] بی‌ایمان نسبت به مسلمانان صادر شد...»^۱

جنگ‌های دوازده ساله ایران و عثمانی که از دومین سال سلطنت شاه محمد خداپسند (۹۸۶) شروع شده بود در سومین سال سلطنت شاه عباس اول، با اعزام هیأتی به باعالی و انجام مذاکراتی که منجر به عقد معاهده صلح استانبول (۹۸۸) شد، پایان یافت. به موجب این معاهده قلمرو وسیعی از خاک ایران در قفقاز و غرب کشور که در طول سال‌های جنگ به تصرف قوای عثمان در آمده بود، به آن کشور واگذار شد. به تعبیر اسکندر بیگ

۱. خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۷۸۸۸۹، و نیز اسکندر بیگ ترکمان، ج ۱، ص ۳۱۰، و نیز دون ژوان ایرانی، ص ۲۱۶.

منشی «شرط مصالحه رو میان و فرستادن شاهزاده، مناقشه نکردن [بر سر] محالی بود که به تصرف آل عثمان در آمده» بود.^۱ شرط مزبور حاکی از نهایت امیال و اهداف توسعه طلبانه عثمانی در قلمرو خاک ایران بود. اهدافی که با جنگ‌های دوازده ساله و انعقاد «معاهده استانبول» هر چند مقطعی، به آنها دست یافتند.

ارزش و اهمیت «تاریخ عثمان پاشا»^۲

«تاریخ عثمان پاشا»، شامل سه متن تاریخی است. این متون حاوی گزارش‌های زنده و مستندی هستند از چگونگی آغاز حرکت اردوی عثمانی از استانبول تا پیشروی به مرزهای شمال غربی و غرب ایران در قفقاز و آذربایجان. نویسندگان هر سه متن با ذکر جزئیات سودمند به توصیف جنگ‌هایی می‌پردازند که بین قوای قزلباش و قشون عثمانی صورت گرفته است. نویسنده تاریخ عثمان پاشا که خود از نزدیک شاهد ماقع جنگ‌های دو اردوی عثمانی و صفوی بوده و حتی در مقطعی از جنگ چنان که خود می‌گوید به اسارت قزلباشها در آمده و در حدود دو سال در ایران محبوس بوده و بعد با ترفندی از ایران به عثمانی گریخته، با این که در هیچ جای اثر خود کینه و نفرتش را نسبت به قزلباشها پنهان نمی‌کند، ولی با این حال، در نوشتن تاریخ، تلاش می‌کند تا انصاف را رعایت کند. او هیچگاه قتل و غارت‌های مکرر سپاه عثمانی را نادیده نمی‌گیرد، چنان که بارها از قتل و غارت و اسارت اتباع شهرهای مختلف ایران در قفقاز به تفصیل سخن می‌گوید. وی در جایی از اثر خود راجع به اسارت دسته جمعی دختران و پسران گنجه و فروش آنها در ازاء دو سکه طلا، اطلاعات شگفتی آورده است. با این توصیف، هر سه متن در حکم منبع دست اولی هستند برای آگاهی از نحوه برخورد صفویان و عثمانیان در میان سالهای ۹۸۶ تا ۹۹۳ قمری. از لابلای هر سه متن تاریخی، علاوه بر کسب آگاهی‌های تفصیلی از کم و کیف نبردهای دو اردوی صفوی و عثمانی، می‌توان آگاهی‌های مهم و درخور توجه دیگری نیز به دست آورد. از جمله:

۱. عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۰۹، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲-۸۹۱. و نیز نامه سلطان مراد به شاه عباس، در قسمت پیوست.

۲. این کتاب به اهتمام یونس زیرک (شامل مقدمه، متن دست نوشته‌ها و آوانگاری لاتین) در سال ۲۰۰۱ میلادی در آنکارا منتشر شده است. با این مشخصات:

TARİH-i OSMAN PAŞA., Özdemiroglu Osman Paşanın Kafkasya Fetihleri (H. 986-988/M. 1578/1580) Ve Tebrizin Fethi (H.993/M. 1585), Yunus Zeyrek, T.C KÜLTÜR BAKANLIĞI. 2001, ANKARA.

۱- آگاهی‌های قوم شناختی. در هر سه متن، اطلاعات مفید و ارزشمندی راجع به زبان، آیین و آداب اقوام مختلف شهرهای قفقاز ارائه شده است.

۲- آگاهی‌های جغرافیایی و جغرافیای تاریخی. از آن‌جا که نویسنده تاریخ عثمان پاشا همراه سپاه عثمانی بوده، اطلاعات مفید و جالبی از موقعیت جغرافیایی بسیاری از رودها، کوه‌ها، قلعه‌ها، راه‌ها، قصبه‌ها و شهرهای قفقاز ارائه می‌کند. او حتی در توصیف تفصیلی منطقه دربند (دمیرقاپو) از شرح و وصف سنگ مزارهای این منطقه که همه حاوی نوشته‌هایی بوده است، غفلت نمی‌کند.

۳- آگاهی‌های جالب توجه از بناهای تاریخی شهرهای ایران. نویسنده متن سوم یعنی ابراهیم رحیمی‌زاده چاوش که در اثر خود به گزارش حرکت اردوی عثمانی از ارض روم تا تصرف تک‌تک شهرهای آذربایجان به ویژه تبریز پرداخته به عنوان بیگانه‌ای که بعد از تصرف قلمرو ایران قدم در این سرزمین گذاشته، تحت تأثیر عظمت آثار و بناهای تاریخی، ناخواسته به وصف آنها پرداخته است. برای نمونه راجع به «سرای امیرخان» در تبریز می‌نویسد: «چه سرای دلگشا و چه منزل فرح‌افزایی بود. با گفتن و نوشتن نمی‌توان به وصف آن پرداخت. حضرت سردار، سرای مزبور را گشته و سپس از سرایی که از زمان اوزون حسن و جهان‌شاه غازی به بعد باقی مانده و منزل هشت بهشت در آن واقع و آن نیز معمور و آباد است، دیدن کرد. سپس به [مسجد] جامع اوزون حسن رفت. این جامع شریف چنان هنرمندانه و زیبا بنا شده بود که نقاش چین نیز قادر به خلق چنین نقش و نگاری نیست.»

باز در جای دیگر راجع به عظمت گنبد شنب‌غازان می‌نویسد: «چنان گنبد مرتفع و بلندی بود که گنبد افلاک به کمرگاه آن نمی‌رسید. عظمت بنای گنبد قابل گفتن و نوشتن نیست. اگر چه بر روی زمین بنایی همچون بنای ایاصوفیا یافت نمی‌شود، با این حال برخی از قسمت‌های قابل تعریف آن صد برابر بیش از ایاصوفیا است. از جمله اوصاف و ویژگی‌های آن یکی این است که بر روی هشتاد هزار آجر، کلمه توحید نوشته شده و این نوشته به گونه‌ای موزون و مرتب در میانه بنا قرار گرفته است...»

علاوه بر این موارد، مؤلف با اشاره مختصر به وجود برخی بناهای تاریخی در شهرهای آذربایجان، ارزش اثر خود را دوچندان کرده است. برای نمونه بعد از وصف اجمالی شهر خوی به صراحت به وجود زیارتگاه شمس تبریزی در این شهر اشاره می‌کند و می‌نویسد: «اکنون مرقد حضرت شمس تبریزی، نورالله مرقد، در خوی است.

شکر و سپاس خدا را که زیارت آن مرقد شریف میسر شد.^۱

۴- آگاهی‌های درخور توجه از رونق و آبادانی شهرهای آذربایجان. ابراهیم رحیمی‌زاده که در هنگام تصرف و اشغال تک تک شهرهای آذربایجان همراه اردوی عثمانی بوده، هر چند به اختصار به توصیف زیبایی، آبادانی و رونق شهرهای آذربایجان پرداخته است، اما گاه چنان تحت تأثیر آبادانی این شهرها قرار گرفته که در وصف آنها به سرودن شعر نیز پرداخته است. برای نمونه راجع به تبریز می‌نویسد: «تبریز در حقیقت امر، شهر خوبی است. از جهت عمران و آبادی بسیار بی‌نظیر است.»^۲ در وصف صوفیان می‌نویسد: «باغ و بوستان صوفیان خیلی خوب و زیاده از حد مرغوب است.»^۳ راجع به مرند ضمن بیان ویران شدن آن، به وصف وضعیت طبیعی آن پرداخته می‌نویسد: «مرند را در اندک زمان چنان ویران کرده بودند که بعد از منزل گزیدن در آن، حضرت سردار کامکار [...] وقتی که برای سیر و سیاحت وارد شهر شد چنان به نظر رسید که از صد سال قبل ویران و به آشیانه جفدان شوم تبدیل شده است، با این حال باغ و بوستان و آب و هوای مرند چنان فرح‌انگیز و دلگشا است که قابل گفتن و نوشتن نیست.»^۴

۵- آگاهی‌های مربوط به کشتار و قتل عام مردم تبریز. در دو فقره قبلی، به آگاهی‌های مربوط به بناهای تاریخی و رونق و آبادانی شهرهای آذربایجان از جمله تبریز اشاره شد. اما تبریز در چارچوب روابط ایران و عثمانی و به ویژه از منظر تاریخ نظامی عصر صفوی از اهمیت خاصی برخوردار است. مرکزیت و اهمیت این شهر در میان دیگر شهرهای ایران اگرچه سابقه پیش از صفوی دارد، اما این صفویان بودند که با انتخاب این شهر به عنوان نخستین پایتخت خود، بر اهمیت و جایگاه این شهر در میان دیگر شهرهای ایران صحنه گذاشتند. این شهر در تمام دوران صفوی به عنوان یک نقطه مهم و کلیدی همیشه مورد طمع، تجاوز و دست‌اندازی عثمانیان بود. داستان حمله‌های متعدد عثمانی‌ها در مقاطع مختلف عصر صفوی به شهر تبریز، داستانی است طولانی و اندوه‌بار. تاریخ عثمان پاشا تنها برگی است زنده و مستند از این داستان بلند. در این اثر، اگر چه مورخ

۱. این آگاهی از وجود مرقد شمس تبریزی در شهر خوی حائز اهمیت تاریخی زیادی است. زیرا شماری از محققان معاصر ترکیه مدعی شده‌اند که مرقد شمس در قونیه است. محمد امین ریاحی در مقاله «تربت شمس تبریز کجاست؟»، با استناد به برخی منابع فارسی تلاش کرده تا به هر گونه شک و شبه راجع به محل تربت شمس پاسخ دهد. ر.ک: (کلک، فروردین - خرداد ۱۳۷۵، ص ۷۵-۷۳). و نیز همو: مجموعه فرهنگی شمس تبریز در خوی، روزنامه اطلاعات، چهارشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۸۶، صفحه ۶.

۲. نویسنده در ادامه، در وصف زیبایی تبریز اشعاری سروده است. ر.ک: (65b)

۳. ر.ک: همان، 63b.

۴. همان.

تلاش کرده تا کشتار و قتل عام مردم تبریز را توجیه کند، اما نه تنها در این زمینه توفیقی نیافته که از عمق جنایت هولناک ینی چریهای عثمانی در کشتار دسته جمعی مردم تبریز نیز پرده برداشته است. البته این یک سوی ماجرا است، سوی دیگر آن، مقاومت، سلحشوری و پایداری عامه مردم شهر تبریز در برابر تجاوز و سلطه گری قوای بیگانه عثمانی به مرز و بومشان است. امری که در اثر حاضر نیز به صورت تلویحی بدان اذعان شده است. مقاومت دلاورانه مردم تبریز، هم در زمان تجاوز اردوی عثمانی و هم در طول سال‌های متمادی اشغال این شهر توسط آنها، مؤید پیش‌بینی درست صدراعظم عثمانی، صوقللی محمد پاشا، بود. وی پیش از لشکرکشی سلطان مراد سوم به قلمرو ایران، ضمن مخالفت صریح، با جملاتی صریح و هشدار آمیز، سلطان عثمانی را از این امر بر حذر داشته بود. با این استدلال که «...حتی اگر ایران تصرف شود، مردمش نخواهند پذیرفت که جزو رعایای ما شوند [...] کسانی که چنین جنگی را تلقین می‌کنند، کسانی‌اند که معنی جنگ با عجم را نمی‌دانند»^۱

مواردی که تا این جا آورده شد، اگر چه گویای همه جنبه‌های ارزشمند تاریخ عثمان پاشا و دو متن دیگر نیست ولی با این حال نشان دهنده ارزش و اهمیت این منبع دست اول برای شناخت تاریخ ایران و روابط این کشور با دولت عثمانی در یک مقطع کوتاه دوران صفوی یعنی دوره سلطنت شاه محمد خدابنده است. علاوه بر تمام مواردی که گفته شد، تاریخ عثمان پاشا و دو متن دیگر از آن جهت که روایتی است مستند به قلم دو مورخ عثمانی، می‌تواند بر آگاهی پژوهشگران تاریخ ایران از آنچه که در جبهه مقابل صفویان یعنی در قلمرو عثمانیان نوشته شده هر چه بیشتر بیفزاید. آگاهی‌های این منبع برای مثال تکمیل‌کننده اطلاعات منابع عصر صفوی به ویژه سه منبع مهم «خلاصه التواریخ»، «عالم آرای عباسی» و «دون ژوان ایرانی» اثر اوروج بیک بیات است. گذشته از اطلاعات تاریخی این منابع، مطالعه و بررسی تطبیقی سبک تاریخ‌نویسی «تاریخ عثمان پاشا» با منابع ایرانی عصر صفوی می‌تواند خود موضوع پژوهش مستقلی باشد.

در باب ترجمه این اثر

چنان که در مقدمه یونس زیرک نیز آمده، کتاب حاضر حاوی سه دست نوشته مختلف در باره یک موضوع واحد است. با این که هر سه دست نوشته مربوط به یک

۱. چارشلی: همان، ترجمه نوبخت، ج ۳، ص ۶۸. ترجمه وهاب ولی، ج ۳، ص ۹۱-۹۰.

موضوع و در یک دوره زمانی مشخص نوشته شده‌اند اما به جهت آن که نویسندگان آنها متفاوت بوده است، از لحاظ نثر و اسلوب نوشتاری تفاوت فاحشی با یکدیگر دارند. با اشاره‌ای گذرا به نثر هر سه دست نوشته، بهتر می‌توان از مشکلات پیش روی ترجمه سخن گفت. ویژگی مشترک هر سه اثر این است که نویسندگان آنها نهایت تلاش را به کار برده‌اند تا وقایع تاریخی را در قالب نثری وزین و ادیبانه بیان کنند. از این رو، در این نوشته‌ها انواع صنایع ادبی نظیر جناس، تشبیه، مبالغه و مراعاة‌النظیر و غیره مکرر به کار رفته است. دیگر ویژگی مشترک این سه اثر که اصولاً یکی از ویژگیهای اصلی متون ترکی عثمانی است، این است که نویسندگان آنها تعمد زیادی در به کار بردن واژه‌های عربی و فارسی در کنار واژه‌های ترکی داشته‌اند. نویسندگان عثمانی از این رویه ظاهراً دو هدف داشته‌اند: یکی فضل فروشی و دیگری آموختن عربی و فارسی به خوانندگان ترک.

نویسندگان این سه اثر برای بیان منظور خود مکرر از واژه‌های مترادف استفاده کرده‌اند. این واژه‌ها اغلب از هر سه زبان ترکی عثمانی، فارسی و عربی است. محض نمونه وقتی مؤلف گمنام تاریخ عثمان پاشا می‌خواهد کثرت سپاهیان روم را نشان دهد می‌نویسد: «بیگلربیگی‌ها و [...] که مأمور بودند، نیز گروه گروه، آلائی آلائی، موج موج و فوج فوج آمده جمع شدند.» و یا در اشاره به جنگ، از تعبیر «حرب و قتال» و «جنگ و جدال» استفاده می‌کند. و اما ویژگیهای نثر هر یک از این سه اثر از این قرار است:

۱ - تاریخ عثمان پاشا. نویسنده این اثر با به کار بستن نثری روایی در بیان وقایع تاریخی، نهایت استادی و هنرمندی خود را در نوشتن تاریخ، نشان داده است. توصیف‌ها و تصویر سازی‌های نویسنده از وقایع و رویدادهای تاریخی به ویژه صحنه‌ها و میدان‌های جنگ که خود از نزدیک شاهد و ناظر آنها بوده آن چنان جذاب و گیرا است که گاه خواننده، خود را شاهد و ناظر وقایع و حوادثی که وصف آنها را می‌خواند، احساس می‌کند. گذشته از آن، نویسنده با انتخاب هنرمندانه و توأم با وسواس واژه‌ها و جملات خاص، نهایت تلاش را به کار برده تا نقل تاریخی را چنان با آرایه‌های ادبی در هم آمیزد که خواننده ضمن خواندن توصیف دقیق صحنه‌های نبرد دو اردوی متخاصم در میدان جنگ، روایت تاریخی را با اشتیاق بیشتری دنبال کند. تنها مشکل اساسی این اثر همانند دیگر متون عثمانی، وجود جمله‌های بسیار دور و دراز است که گاه در دریافت مراد مؤلف دشواری‌های جدی ایجاد می‌کند. در ترجمه فارسی چون بنا بر حفظ شیوه و سبک متن اصلی، هم از لحاظ به کار بردن واژگان کهن و هم از لحاظ جمله‌بندی بوده، لذا گاه جمله‌های فارسی نیز دور و دراز شده است.

۲- اثر دوم، متن نامه‌ای است از طرف عثمان پاشا به عوض افندی. از آن‌جا که این اثر مکتوبی است به مقامی مافوق و عالی، برای آگاهی دادن از پیروزی‌های نظامی اردوی عثمانی در قفقاز، نویسنده نهایت سعی را در نوشتن جمله‌ها و عبارات مغلق همراه با ترکیب‌های عربی و فارسی و ترکی به کار بسته است. نویسنده برای بیان منظور خود در پاره‌ای از موارد به تشبیه توسل جسته و یا با آوردن جمله یا جمله‌های معترضه متعدد در دل عبارت اصلی، فهم جمله را سخت و دشوار کرده است. علاوه بر این، در این نامه از چند واژه استفاده شده که در هیچ یک از فرهنگ‌های لغت متعددی که در اختیار بود، یافت نشد. با این همه نهایت سعی به عمل آمد تا در ترجمه درست این مکتوب چیزی فروگذار نشود.

۳- اثر سوم به قلم شاعر و مورخی به نام ابراهیم رحیمی زاده چاوش (حریمی) است. شیوه و سبک این نوشته به مراتب سخت‌تر و دشوارتر از دو اثر قبلی است. تعبیر «اطناب ممل و ایجاز مخل» بهترین توصیفی است که می‌توان در باره نثر این نوشته به کار برد. نویسنده در برخی موارد، جمله‌های بسیار بلند و پیچیده به کار برده به گونه‌ای که جان کلام در دل جمله‌های بلند گم شده و گاه در باره برخی حوادث و رخدادها آن قدر کوتاه و مجمل سخن گفته که برای فهم مراد مؤلف باید به شواهد و قرائن تاریخی توسل جست، و یا حتی استنباط شخصی را به صورت جمله‌های معترضه به متن افزود تا مراد مؤلف به وضوح بیان گردد.

در ترجمه هر سه متن، بیشترین دشواری متوجه دو اثر اخیر بوده است. خوشبختانه در طول ترجمه کتاب حاضر، از این توفیق برخوردار بودم که برخی از مشکلات متن را با دو دوست ارجمند اهل ترکیه، اسرافیل باباجان (دانشجوی دکترای زبان و ادبیات ترکی) و علی ارطغرل (دانشجوی دکترای تاریخ) که به مدت چند ماه در تهران در حال گذراندن دوران بورس تحصیلی بودند، مطرح کنم. بحث و گفتگوی ما، گاه منجر به حل پاره‌ای از مشکلات پیش روی می‌شد. گفتنی است که در طول کار ترجمه، با مصحح کتاب نیز، از طریق ایمیل چند بار مکاتبه صورت گرفت. مصحح محترم هر بار به سؤالات این جانب تا جایی که برایشان مقدور بود پاسخ دادند. در این جا، بر خود فرض می‌دانم تا از این عزیزان سپاسگزاری نمایم.

در انتهای ترجمه اثر حاضر، عکس متن اصلی هر سه اثر عیناً درج شده است. یکی از آن جهت که نه نسخه خطی و نه متن چاپی این اثر، هیچ یک در کتابخانه‌های ایران قابل دسترسی نیست، دیگر آن که با انتشار عکس متن اصلی ضمن حفظ اصالت آن، این امکان برای کسانی که بخواهند متن ترجمه را با متن اصلی مطابقت دهند تا میزان وفاداری

ترجمه را دریابند، فراهم خواهد شد. مترجم با وجود کوششی که برای ارائه یک ترجمه امین و نزدیک به اصل به کار برده، کار خود را عاری از لغزش و خطا نمی‌داند. از این رواز تذکر هر گونه ایراد و انتقاد خشنود خواهد شد.

نکته‌ای که در خصوص ترجمه حاضر یادآوری آن ضروری است، این که در ضمن ترجمه، همزمان هم به متن دست نوشته‌ها و هم به متن آوانگاری لاتین این آثار رجوع شده است. اما ملاک و مبنای کار متن خطی بوده است. زیرا در طول کار دانسته شد که در بازخوانی و آوانگاری لاتین سه مشکل وجود دارد. اشکال اول جا افتادگی برخی کلمات و حتی جملاتی است که به معنا و مفهوم عبارات لطمه جدی وارد کرده است.

محض نمونه در برگ <۶b> صفحه ۱۹، برگ <۸b> صفحه ۲۳، برگ <۱۹b> صفحه ۴۰، برگ <۳۴b> صفحه ۶۶ در این مورد اخیر، با جا افتادن یک سطر و نیم، معنا و مفهوم عبارت کاملاً مختل شده است.

اشکال دوم را ناشی از دو امر می‌توان دانست: یکی اشتباه در حروفچینی لاتین و دیگر در بازخوانی کلمات. محض نمونه در متن اصلی آمده «صویوب» <۲۸a> که باید این گونه آوانگاری می‌شد: *söyüp*، در حالی که این گونه بازنویسی لاتین شده است: *sürüp* (۵۵)، این دو کلمه از جهت معنا دارای دو مفهوم کاملاً متفاوتی هستند. برخی از این موارد را در این برگ‌ها و صفحه‌ها می‌توان دید: برگ <۶b> صفحه ۱۹، برگ <۲۳a> صفحه ۴۷، برگ <۶۰b> صفحه ۷۵.

اشکال سوم به مصحح محترم کتاب بر می‌گردد که تلاش کرده تا با نقطه‌گذاری و تقطیع جمله‌های بلند، جمله‌ها را کوتاه ساخته و به دریافت معنا و مفهوم عبارات کمک کند. حال آن که نقطه‌گذاری‌ها و تقطیع‌ها در اغلب موارد با دقت صورت نگرفته و لذا در معنای جمله سخته وارد شده و دیگر آن که به دلیل عدم آشنایی کامل نویسنده با زبان عربی، تعبیر دعایی متن به درستی تشخیص داده نشده است. برای مثال به جای این که دعای «آمین، یا میسرالمرادات» به طور کامل در انتهای جمله آورده شود، چنین نکرده بلکه «آمین» را در انتهای جمله و «یا میسرالمرادات» را در آغاز جمله بعد آورده است. ر.ک: برگ <۳a> صفحه ۱۴. این اشکال در چند جای دیگر نیز بروز کرده است. از جمله در یک‌جا با قرار ندادن تعبیر «زاده الله تعالی عمره» در داخل دو گیومه، کلمه «زاده» را با کلمه قبل یکی گرفته و این گونه آوانگاری کرده است:

«Ve Şehzade-i civan-bahtzade Allahu Taala ömre ve devlete...»

در حالی که بازخوانی درست این عبارت چنین است: «و شاهزاده جوانبخت، زاده الله

تعالی عمره و دولته،...»

Ve Şehzade-i civan-baht, zade Allahu Taala ömre ve devlete...

با توجه به اشکالاتی که بر شمرده شد، در طول ترجمه هر دو متن پیش رو بوده اما متن دست نوشته‌ها مبنای کار قرار گرفته است.

در پایان مقدمه، گفتنی است که مترجم، افزون بر ترجمه متن حاضر، در هر جا که لازم بوده، با آوردن حواشی و توضیحات کافی، که با (م)، مشخص شده، تلاش کرده تا معنا و مفهوم اصطلاحات و تعابیر به کار رفته در کتاب را هر چه بیشتر روشن سازد. جز این، در متن ترجمه نیز هر جا کلمه‌ای را برای رسایی جمله افزوده، در داخل [] قرار داده است. علاوه بر این‌ها، با افزودن چند پیوست به انتهای کتاب، کوشیده است تا متن حاضر، به عنوان یک منبع دست اول، برای مطالعه در تاریخ روابط ایران و عثمانی در دوره شاه محمد خدابنده و سلطان مراد سوم، هر چه بیشتر مطلوب و مفید گردد. پیوست اول و دوم، ترجمه دو مقاله از مصطفی ارآوجی راجع به زندگی و آثار ابوبکر بن عبداللّه و ابراهیم رحیمی‌زاده چاوش است. پیوست سوم که مروری است کوتاه بر زندگی و اقدامات عثمان پاشا، از بخشی از یک مقاله مفصل ترکی ترجمه شده است. پیوست چهارم که «رویداد شمار روابط ایران و عثمانی از قرارنامه آماسیه تا معاهده استانبول» است، به طور عمده از منابع تاریخی از جمله همین کتاب برگرفته شده است. پیوست پنجم، که حاوی شماری از نامه‌های مبادله شده میان دولتمردان ایران و عثمانی در مقطع زمانی اثر حاضر است، در کنار رویداد شمار مذکور می‌تواند برای آگاهی از فراز و نشیب روابط دو کشور و به ویژه فهم مطالب کتاب حاضر بسیار مفید و مؤثر باشد. پیوست ششم به نقشه‌ها و عکس‌ها اختصاص دارد. یک نقشه و عکس‌های مربوط به مناطق مختلف قفقاز، عیناً از نسخه چاپی تاریخ عثمان پاشا گرفته شده است. دو نقشه و دو تصویر از سلطان مراد سوم افزوده مترجم است.

در پایان، جا دارد از دوستان گرامی، آقای دکتر محسن جعفری مذهب و آقای دکتر محسن بهرام‌نژاد که متن ترجمه را مطالعه نمودند، و نیز از استاد ارجمند جناب آقای دکتر محمد تقی امامی که متن نهایی اثر حاضر را مطالعه و نسبت به انتشار آن نظر مثبت ابراز داشتند، تشکر و سپاسگزاری نمایم.

نصرالله صالحی

۳۰ - آذر ۱۳۸۳

بعد التحریر

نگارنده حدود یک سال بعد از پایان ترجمه اثر حاضر و تحویل آن به ناشر و اندکی پیش از صفحه‌آرایی نهایی، در هنگام جستجو در سایت‌های مربوط به تاریخ عثمانی در اینترنت، به طور کاملاً تصادفی به سایت مهم و ارزشمندی به نام «مورخان امپراتوری عثمانی» (www.ottomanhistorians.com) برخورد. این سایت چنان که از محتوای آن برمی‌آید، توسط سه تن از استادان دانشگاه هاروارد راه اندازی شده است. سه استاد مذکور حدود دو سال است که با حمایت مالی «مؤسسه علوم انسانی پیکارد» در آمریکا، پروژه بزرگی با عنوان «مورخان امپراتوری عثمانی» را طراحی کرده و بنا دارند با همکاری عثمانی‌شناسان صاحب نام، دانشنامه‌ای بزرگ در باب مورخان عثمانی تدوین کنند. چنان که در طول یک سال و نیم گذشته مدخل‌های مربوط به هفده مورخ امپراتوری عثمانی نوشته و برای استفاده عموم در سایت مزبور قرار داده شده است، (دو مورد به انگلیسی و پانزده مورد به ترکی).^۱ از جمله مورخان که در باره زندگی و آثار آنها، مدخل شایسته‌ای نوشته شده، یکی مؤلف «تاریخ عثمان پاشا» و دیگری مؤلف رساله «فتح تبریز» است. یونس زیرک که کتاب تاریخ عثمان پاشا را تصحیح و در سال ۲۰۰۱ در آنکارا منتشر کرده است، مؤلف این اثر را گمنام دانسته و راجع به مؤلف رساله «فتح تبریز» نیز گفته است که آگاهی چندانی از زندگی و آثار او در دست نیست. این در حالی است که یکی از محققان معاصر ترکیه به نام مصطفی ارآوجی، درباره هر دو مورخ دو مقاله دقیق و ارزشمند نوشته است و ماهر دو را از سایت مزبور گرفته و ترجمه آنها را در پیوست کتاب آورده‌ایم.

از عجایب روزگار این که، یونس زیرک که استاد دانشگاه غازی در آنکارا است، از وجود نسخه دیگری از تاریخ عثمان پاشا در کتابخانه ملت در استانبول (که در آن نام نویسنده قید شده) آگاهی نداشته و چون تنها نسخه موجود در کتابخانه ملی وین را که (فاقد نام نویسنده است) مبنای تصحیح قرار داده، در مقدمه چندین بار بر گمنام بودن مؤلف اثر مزبور تأکید کرده است. چیزی نمانده بود که ترجمه فارسی تاریخ عثمان پاشا نیز همچون چاپ ترکی آن، بدون نام نویسنده به دست نشر سپرده شود که خوشبختانه با برخورد اتفاقی به سایت «مورخان عثمانی» هم نام نویسنده این اثر دانسته شد و هم

۱. برای آگاهی بیشتر راجع به این سایت، نگاه کنید به مقاله «طرح تدوین مورخان امپراتوری عثمانی» (در دانشگاه هاروارد)، به قلم نگارنده، مندرج در فصلنامه آینه میراث، سال ۴، شماره ۱، بهار ۱۳۸۵ (پیاپی ۳۲) ص، ۳۶۱-۳۵۴.

ترجمه احوال او و نیز مؤلف رساله «فتح تبریز» در پیوست آورده شد. گفتنی است که نگارنده با وجود آگاهی یافتن از نام نویسنده تاریخ عثمان پاشا، در مقدمه یونس زیرک که بر گمنام بودن او اشاره کرده است، دست نبرد و تنها در پی نوشت اشتباه او را متذکر شد.

ن. ص.

۲۰ مهر ۱۳۸۴

مقدمه یونس زیرک

سلطان مراد سوم و سفرهای جنگی عصر و زمانه اش

سلطان مراد سوم پسر بزرگ دوازدهمین پادشاه عثمانی - سلطان سلیم دوم است که در ۶ جمادی الاول ۹۵۳ ق. ۱/ ۱۵۴۶ تولد یافت. در زمان درگذشت پدرش، والی ولایت مانیسابود. در ۸ رمضان ۹۸۲/ ۱۵۷۴ و در ۲۹ سالگی به سلطنت رسید. سلطان مراد سوم از تحصیل و تربیت خوب و شایسته‌ای برخوردار بود. چهارده سال اشتغال وی به امر والیگری، او را در امر اداری توانمند ساخته بود. چهار دیوان شعر از خود باقی گذاشت - دو دیوان به زبان ترکی و دو دیوان به زبانهای عربی و فارسی. سلطان مراد سوم حکمرانی شاعر پیشه بود و یک شخصیت برجسته ادبی به حساب می‌آمد.

صوقللی محمد پاشای ۷۲ ساله که در زمان سلطان سلیمان قانونی و سلطان سلیم دوم دارای مقام صدارت بود، در زمان سلطان مراد سوم نیز عهده‌دار این مقام شد. وی شوهر خواهر سلطان مراد سوم بود. با وجود این، سلطان شخصاً نسبت به او علاقه‌ای نداشت، اما به واسطه نفوذ والده سلطان نوری بانو و دخترش اسماء خانم سلطان (که همسر صوقللی بود) او را از مقام صدارت عزل نکرد. علما و رجال دولت نیز در زمره مخالفان صوقللی محمد پاشا بودند. در باره او این سخن مصداق داشت که: «به وزیر اعتماد نکن، زیرا برکشیدگان او یا از نزدیکانش هستند یا رشوه دهندگان‌اند، البته که در این امر سوء غرض در میان است.»

پادشاه با وجود عدم عزل محمد پاشا، اطرافیان و نزدیکان او را یک به یک از قدرت کنار گذاشت و روز به روز تضعیف‌شان ساخت. صوقللی محمد پاشا در ایجاد برخی

۱. تمام برابراهی هجری قمری افزوده مترجم است.

دسیسه‌های حرم و فتنه و آشوب به طور مسلم دخالت داشته است. پادشاهان دولت عثمانی با هدف جهاد و جهانگشایی، خود شخصاً در اردوها و سفرهای جنگی حضور می‌یافتند. اما از دوران سلطان سلیم دوم به بعد این امر رو به ضعف و سستی نهاد چنانکه سلطان مراد سوم نیز همچون پدرش شخصاً در سفرهای جنگی حضور نیافت. در دوران سلطان مراد سوم نیز هر چند اردوهای ترک به انجام سفرهای جنگی مبادرت ورزیدند و ممالکی را نیز گشودند اما علانم تلخ ضعف و انحطاط و سست شدن پایه‌های اقتدار دولت عثمانی از همین زمان به وضوح نمایان شد. در سال‌های نخست زمامداری سلطان مراد سوم، لهستان به اطاعت دولت عثمانی درآمد و نفوذ عثمانی به سواحل بالتیک رسید. در پیروزی وادی السیل (۱۰ جمادالثانی ۱۵۷۸/۹۸۶) اردوی پرتغال منهزم شد و حاکمیت دولت عثمانی در شمال آفریقا نیز تثبیت گردید. با مرگ شاه طهماسب صفوی که نزدیک به ۵۴ سال سلطنت کرد (۹۸۴ - ۹۳۰ ق.) مملکت صفویان دچار بحران‌های داخلی گشت. در میان شاهزادگان، وقایع خونینی رخ داد. شاه اسماعیل دوم که به مدت ۲۵ سال در قلعه الموت^۱ زندانی بود، به سلطنت رسید و به صراحت از سنی مذهب بودن خود سخن به میان آورد. حکومت او یک سال و نیم دوام یافت. در همین مدت به مخالفت با سیاست مدارا جویانه پدرش با دولت عثمانی پرداخت. این روش او، موجب تیره شدن روابط دو کشور شد. اقدام او در قتل عده‌ای از نزدیکان خود، موجب شد که شماری از بیگ‌ها برای نجات خود به قلمرو دولت عثمانی پناهنده شوند.

با مرگ شاه اسماعیل دوم (سلطنت: ۹۸۵ - ۹۸۴ ق.) برادر بزرگ و نابینای او به نام محمد خدا بنده به سلطنت رسید. اما در دوره او نیز نابسامانی‌های داخلی فروکش نکرد. ناآرامیهای داخلی صفویان، در شرق از سوی ازبکان و در غرب از سوی عثمانیان به دقت دنبال می‌شد. بیگلربیگی وان، کوسه خسرو پاشا، با فرستادن گزارش‌های متعددی به استانبول بر ضرورت لشکرکشی علیه دولت صفویان اصرار می‌ورزید. صوقللی محمد پاشای صدراعظم با انجام سفر جنگی شرق که در دیوان راجع به آن مذاکره صورت گرفته بود، مخالفت می‌کرد. اما فاتح قبرس، لاهم مصطفی پاشا، و فاتح یمن، قوجه سنان پاشا، و فاتح تونس، کاپتان قلیچ علی پاشا، بر این نقطه نظر متفق بودند که اردوی عثمانی اقدام به انجام سفر جنگی شرق کند.

۱. درست آن، قلعه قهقهه است. مدت حبس نیز نوزده سال و شش ماه و بیست و یک روز است. (م)

اگر چه از گذشته بدین سو در میان دولت صفویان و عثمانی مسئله اختلاف برانگیز سنی - شیعه وجود داشت، اما این تنها دلیل لازم برای اقدام به جنگ علیه صفویان نبود. بلکه دلایل دیگری نیز برای آن می توان برشمرد. از جمله یکی آن که راه تجاری و زیارتی آسیا به ویژه به آناتولی در ید اختیار دولت شیعه مذهب صفوی قرار گرفته بود و دیگر آن که روس ها با اشغال خان نشین آستراخان در سال ۹۶۳ق. / ۱۵۵۶م. موجب قطع راه ارتباطی میان ترکستان با غازان - کریمه، شده و در نهایت این که اهالی سنی مذهب شروان دست یاری به سوی عثمانی ها دراز کرده و موجب جلب نظر دولت عثمانی به این منطقه شده بودند.

در حقیقت، اهداف دولت عثمانی در اقدام به انجام سفر شرق را می توان چنین جمع بندی کرد: حمایت از مردم سنی مذهب شروان و داغستان که به جهت سنی بودنشان مجبور به پرداخت مالیات به دولت صفویان بودند، اجابت تقاضای کمک حکام گرجستان که از دوران سلطان سلیمان قانونی بدین سو خواهان مقابله با دولت صفویان بودند، و در آخر این که با در اختیار گرفتن سواحل دریای خزر ضمن گشودن مسیر تجاری و زیارتی، راه دسترسی به ترکستان نیز هموار گردد.

در احکامی که از استانبول به بیگلربیگی های سرحد صفویان فرستاده می شد، چنین گوشزد می شد که اگر صفویان به عهدنامه صلح فیما بین دو دولت وفادارند شما نیز بدان وفادار باشید و مرتکب اقدامی خلاف آن نشوید. با این حال از طرف عمال صفوی یک کاروان عثمانی مورد دستبرد قرار گرفته و مال و منال آن غارت شده و تجار آن نیز به قتل رسیده بودند. حتی مأموران رسمی دولتی که برای پیگیری این واقعه فرستاده شده بودند نیز زندانی شده بودند. گذشته از این، صفویان با تحریک ایلات و عشایر مرزنشین اقدام به مداخله در امور داخلی عثمانی کرده و حتی با هدف ایجاد ارتباط میان علویان آناتولی و خانقاه اردبیل، بر دامنه فعالیت های تبلیغی خود افزوده بودند. تمام این رفتارها و اقدامات، اخلال آشکار در قرارنامه صلح آماسیه (۹۶۲ق. / ۱۵۵۵) بود. گذشته از این ها، صفویان در اقدامی آشکار علیه عثمانیان، با دولت های اروپایی به ویژه با ونیز، واتیکان، پرتغال، مجارستان، آلمان و اسپانیا وارد همکاری های نزدیک و جدی شده بودند، حتی به روس ها وعده داده بودند که مناطق سنی نشین در بند، باکو و شماخی را به آنها واگذار کنند.^۱ در آن دوران، در شمال، جنوب و غرب دولت عثمانی، دیگر هیچ دشمنی باقی نمانده بود که به آنها پرداخته شود، بلکه تنها در شرق عثمانی بود که دولت صفویان به

۱. این ادعای مصحح بی اساس است. در منابع فارسی هرگز مطلبی در تأیید این ادعا نیامده است. (م)

اخلال در صلح فیما بین دو دولت می پرداخت و با دول مخالف عثمانی هم پیمان می شد. [اردوی عثمانی] برای رسیدن به شروان می بایست گرجستان را فتح کند. زیرا گرجستان منطقه مورد نزاع دو دولت عثمانی و صفوی بود. گرجستان که از دوران پیش از میلاد تا دوران اسلامی در معرض تهاجم و استیلای اقوام و دولت های مختلف نظیر اغوزها، خزرها، سلجوقیان، آق قویونلوها، رومی ها، بیزانسی ها، عرب ها و مغول ها قرار گرفته بود، بنا به ماهیت قومی و از لحاظ تاریخی و جغرافیایی مملکت یکپارچه ای نبود و در طول تاریخ نیز زیر سلطه و نفوذ ملت ها و دولت های بزرگی قرار گرفته بود.

گرجیان هیچ گاه یک دولت مستقل ایجاد نکرده بودند. سرزمین گرجستان همیشه تحت نفوذ [سیاسی] فرهنگی دولت های ایران، بیزانس، عرب و ترک واقع شده و لذا فاقد یکپارچگی ملی بود، از این رو همیشه دچار کشمکش ها و بحران های داخلی بوده و به ویرانه ای تبدیل شده بود.

گرجستان در سده های سیزده و چهارده میلادی، به بخشهای زیر تقسیم شده بود: امیرنشین های کارتلی، کاخت و ایمرتی و حکومت اتابکان قیچاق مسیحی در آهیسکا (گرجستان ترکی) و چند شاهزاده نشین کوچکتر. از این بخش ها، گرجستان شرقی که شامل تفلیس و اراضی اطراف آن می شد، در واقع گرجستان اصلی و محل زندگی مردم کارتول (Kartvel) بود.

بعد از مرگ فرمانروای کارتیل، لوواریساب (Luvarsab)، که با صفویان در جنگ و ستیز بود، پسرش سیمون نیز که جانشین پدرش شد، همانند او به مخالفت با صفویان پرداخت. با ورود صفویان به تفلیس، سیمون پا به فرار گذاشت. برادر او، داوید، با رفتن به قزوین ضمن اعلام تبعیت از صفویان، به اسلام شیعی ایمان آورد و با انتخاب نام داوود، در تفلیس به تخت نشست. سیمون نیز در ۱۵۶۹/۹۷۷ از سوی طهماسب دستگیر و زندانی شد. داوید، فرمانروای کارتیل، با اعزام ایلچی به استانبول خواهان کمک و یاری عثمانی برای مقابله با حاکمیت استیلاجویانه صفویان شده بود. او اردوی ترک را به گرجستان فرا خواند اما سپس بد عهدی کرده به سمت صفویان تمایل یافت. چنان که پیداست، اردوی عثمانی نه به عنوان یک نیروی استیلاگر که بخواهد حق و حقوق گرجیان را پایمال کند که یک نیروی نجات بخشی بود که به دعوت گرجیان عازم آن دیار شد.

برای فرماندهی سفر جنگی شرق، لله مصطفی پاشای ۶۹ ساله تعیین شد، از طرف دیگر، بیگلربیگی های ارض روم، دیار بکر، سیواس، قرامان، مرعش و حلب نیز همراه با عساکرشان در معیت سردار مصطفی پاشا قرار گرفتند. بنا بر این بود که عثمان پاشا نیز که قبلاً

بیگلربیگی دیاربکر بود، به این سفر جنگی بیبوندند. اما از آنجا که بنا بود با یک مملکت مسلمان جنگ صورت گیرد. حکم کشندگان و کشته شدگان و نیز اسرا و اموال به غنیمت گرفته شده چندان روشن نبود، شیخ الاسلام شمس‌الدین احمد قاضی‌زاده افندی، اقدام به صدور فتوای تاریخی خود کرد. این فتوا و نیز فرمان پادشاه در ۲۲ شوال ۱۵۷۸/۹۸۶ به‌لله‌مصطفی پاشا تقدیم شد. در این فتوا راجع به جایز بودن جنگ با صفویان دلایل معقولی مطرح شده بود. در فرمان پادشاه نیز اموری که رعایت آنها الزامی است، برشمرده شده بود.

اردوی عثمانی در ۲۸ صفر ۱۵۷۸/۹۸۶ از اسکندار حرکت کرد. سردار مصطفی پاشا به هنگام رسیدن به از میت، ینی چری‌هایش را از راه بولی (بولو)، چروم و سیواسیه به سوی ارض‌روم گسیل داشت و خود همراه با اطرافیان‌ش از راه اسکی شهر، آفیون، قونیه، قیصریه و سیواس راهی ارض‌روم شد. بیگلربیگی‌ها و سنجاق بیگی‌هایی که مأمور شرکت در این سفر جنگی بودند، در ماه جمادی‌الاول ۱۵۷۸/۹۸۶ در ارض‌روم جمع شدند. در اجتماع آنها راجع به نحوه انجام سفر جنگی به گرجستان، شروان و داغستان تصمیم‌گیری شد. در ۱۸ جمادی‌الاول، اردو از ارض‌روم حرکت کرده و با بالا رفتن از کوه‌های الله‌اکبر و سوغانلی، در یکم جمادی‌الثانی وارد اردهان^۱ شد. در نهم همان ماه، در جنگی که در «چلدیر میدان» با قوای تخماق‌خان و امام قلی‌خان صورت گرفت، شکست سختی به آنها وارد و نیروهایشان متلاشی شد. بدین ترتیب، دروازه‌های گرجستان به سوی اردوی عثمانی گشوده شد. در ۷ رجب همان سال با کسب پیروزی در «قیون‌گچیدی»، راه‌های شروان نیز در مقابل قوای عثمانی هموار شد. لله‌مصطفی پاشا همراه با اردو عزم بازگشت به ارض‌روم نمود. او در هنگام بازگشت، مقام وزارت و عنوان سرداری و منصب والیگری شروان و داغستان را به هر یک از بیگلربیگی‌ها که در آن‌جا بودند، تفویض کرد، هیچ‌یک تن به قبول آن ندادند، حتی بیگلربیگی‌ها ارض‌روم، دیار بکر و حلب که آنها از نظام «دوشیرمه» بودند حاضر به قبول مسئولیت مزبور نشده و حتی از مقامی که داشتند نیز استعفا کردند. در نهایت عثمان پاشای اوزدمیرزاده منصب بیگلربیگی شروان و داغستان را قبول نموده و با چهارده هزار (و به روایتی پانزده هزار) نفر قوای نظامی در آرش باقی ماند.

لله‌مصطفی پاشا در ۶ شعبان همراه با اردو به سوی ارض‌روم حرکت کرد. مدتی در

۱. اردهان: «قضا»ی وابسته به «سنجاق» چلدیر واقع در «ایالت» ارض‌روم. در منابع فارسی و نیز در کتاب «یر اسملری قیلاغوزی» به صورت «اردهان» آمده است. اما در متن دست‌نوشته تاریخ عثمان پاشا، به دو صورت «اردخان» و «اردهان»، ضبط شده است. در این کتاب، همه جا «اردهان» آورده‌ام. (م)

میان ارض روم و قارص به جولان پرداخت. قلعه قارص توسط عساکر اردو در ۱۵۷۹ / ۹۸۷ ق. تعمیر و بازسازی شد. لاه مصطفی پاشا با باقی گذاشتن عثمان پاشا در شروان آن هم با قوای نظامی کم در واقع نسبت به او بی توجهی کرد و عثمان پاشا به واسطه بی توجهی و لاقیدی لاه مصطفی پاشا دچار سختی های بسیار شد ولی با این حال در امر فتوحات وقفه ایجاد نکرد. وی با کمک گرفتن از قوای نظامی [تاتارهای] کریمه سراسر شروان و داغستان را فتح نمود و جزء متصرفات قلمرو عثمانی ساخت. عثمان پاشا با هدف ایجاد قوای بحری در بحر قزقم (دریای خزر) اقدام به ایجاد فرماندهی کرد.

* * *

بدون شک، عثمان پاشا مهمترین شخصیت این سفر جنگی است. وی پسر اوزدمیر پاشای داغستانی است که به عنوان فاتح صنعا و بعد فاتح قفقاز و آذربایجان در زمره یکی از چهره های بسیار بزرگ و درخشان، در تاریخ دولت عثمانی به حساب می آید. یکی از مورخان مشهور عثمانی به نام سلانکی مصطفی افندی با بیان سخنان ستایش آمیزی در باره او می نویسد: «بیگلربیگی سابق دیاربکر، عثمان پاشا، اوزدمیر اوغلو، در شجاعت و شهامت و جنگ آزمایی، سام نریمان و رستم اسفندیار بود. مرد میدان مردان و فرد عرصه دلیران، عثمان پاشای شجاعت عنوان با قبول منصب وزارت، مسؤلیت حفظ و نگهداری از ولایت شروان را پذیرفته و...»

نعیمای مورخ، از عثمان پاشا این گونه سخن رانده است: «رستم عصر و زمانه، و قهرمان یگانه». صفویان به جهت نفرتی که از عثمان پاشا داشتند به او لقب «آدی یامان» [بد نام] داده بودند. فرمانده پیروز قفقاز، عثمان پاشا، رمضان ۱۵۸۳/۹۹۱ از راه کفه به استانبول آمد. سلطان مراد، قهرمان ملی آن دوران را به حضور پذیرفته و با گفتن «صفا آوردی عثمان» ضمن اظهار لطف و محبت، از او استقبال کرد. سلطان بعد از شنیدن حکایت پیروزی های بزرگ از زبان خود عثمان پاشا، ضمن اظهار، «آفرین عثمان، سعادت مند باش! در دو جهان رویت سفید باد! حضرت حق تعالی از تو راضی و خشنود باشد!» به او هدایای ذی قیمت و گران بها داد.

عثمان پاشا در ۲۰ رجب ۱۵۸۴/۹۹۲ به مقام وزیر اعظمی منصوب شد. سه ماه بعد از آن، به عنوان سردار به عزم سفر جنگی تبریز راهی آن دیار شد. در هنگام عزیمت وزیر اعظم جدید به سوی تبریز، در میان ایلات ترکمان حاکم بر ایران، بر سر سلطنت، جنگ و نزاع بود. بنابراین، در این زمان ایران با جنگ داخلی مواجه بود. صفویان، این بار، بر خلاف لشکرکشی دوران سلطان سلیمان قانونی، تبریز را تخلیه نکردند، بلکه عموم

مردم شهر را مجبور به مقاومت کردند. البته مقاومت در برابر قویترین اردوی نظامی جهان، ثمری نداشت. در ۳۰ رمضان ۱۵۸۵/۹۹۳ تبریز و آذربایجان جنوبی [۱] تصرف و جزء قلمرو عثمانی گردید.

اردوی صفویان که به نام ایران می جنگیدند، اصولاً از عناصر ایرانی نبودند، بلکه از عناصر ترک و ترکمن بودند، از این رو جنگ‌های فجیعی که میان آنها رخ داد، در حقیقت امر، چیزی جز برادرکشی نبود. به همین جهت بود که عثمان پاشا بعد از اتمام محاربه‌ها به تعقیب صفویان نپرداخت و بنا بر ضرورت‌های سیاسی نسبت به توقف خونریزی در میان برادران ترک اهتمام ورزید.^۱

فرمانده بزرگ، عثمان پاشا، در ۶ ذی‌قعدة ۱۵۸۵/۹۹۳ در سن ۵۹ سالگی درگذشت. بنا به وصیتی که کرده بود. جنازه‌اش را به دیاربکر بردند و در آن‌جا دفن کردند.

بعد از قتل ولیعهد حمزه میرزا (۱۵۸۶/۹۹۴) برادرش عباس، به سلطنت رسید. شاه عباس، خواهان پایان یافتن جنگ با عثمانی‌ها بود، به این منظور هیأتی را به استانبول گسیل داشت. با انعقاد عهدنامه‌ای میان دو کشور در ۱۵ جمادی‌الاول ۹۹۸/۱۵۹۰ جنگ میان دو کشور خاتمه یافت. مطابق این عهدنامه، تبریز، قره‌باغ، گنجه، قارص و تفلیس در تصرف عثمانی باقی ماند. گذشته از آن در عهدنامه مزبور از طرف شاه عباس تعهد داده شده بود که از این پس نسبت به سه خلیفه نخست و حضرت عایشه دشنام صورت نگیرد. بدین ترتیب، فصلی از جنگ‌های صفوی - عثمانی که دوازده سال طول کشید، به پایان رسید.

اثر پیش رو، شامل سه دست نوشته است که اصل آنها در کتابخانه ملی وین به شماره H.O. ۱/۶۸، ۶۹ نگهداری می‌شود. در میکروفیلمی که در اختیار ما قرار گرفته، یک دست نوشته دیگر به شماره ۷۰ نیز موجود است. شماره ثبت و مشخصات دست نوشته‌های مزبور از این قرار است:

Codex Vindobonensis Palatinus. H.O. 68-68 (Flügel 1018) & 70 (Flügel 1019). 68-69. f. ib-35b^۲ Geschichte der Fldzüge Utmanpascha a Türkisch

۱. مردم آذربایجان و به ویژه تبریز از همان آغاز حملات عثمانی‌ها به مقابله همه جانبه با قوای مهاجم پرداختند. حتی بعد از شکست و تصرف تبریز، هیچ روزی نبود که قوای عثمانی از سوی قزلباشان و حتی عموم مردم عادی، مورد حمله و هجوم قرار نگیرند. بهترین سند برای اثبات این امر، تاریخ عثمان پاشا و رساله رحیمی زاده چاوش (پایان کتاب حاضر) است. (م).

۲. صحیح آن ۳۶b-۲b است. صفحه‌های ۳۷ تا ۴۱ دست نوشته خالی است. از صفحه ۴۲a نیز به جهت آن که بسیار ناخوانا است کپی گرفته نشده است.

(تاریخ سفرهای جنگی عثمان پاشا)

f. 41b-51b^۱: Muhammed Bin al-Maula Kutb-ad-din Rahmatullah Kurdi. Türkische Abhandlung über die Tarawih genannten Gebete

(هزارساله فی حق تراویح، دعا‌های نماز تراویح)

f. 52b-55a^۲: Sammlung von arabischen Gebeten

(فی فلسفه ادعیه مخصوصه... / منتخب دعا‌های عربی)

f. 1b-5z^۳: Utmanpascha. Schreibn von Darband aus an Iwad Efendi, Türkisch.

(مکتوب عثمان پاشا به عوض افندی از دربند)

f. 6b-12b^۴: Utmanpascha. Bericht über den Feldzug vom Jahre 993 (1583)

(در باره سفر جنگی عثمان پاشا به تبریز در ۱۵۸۵ / ۹۹۳ ق.)

70. Beschreibung der Festlichkeiten, die zur Beschneidung Sultan Muhammad s III. Veranstatet wurden. Türkisch.^۵

(جشن ختنه سوران، سورنامه، شاهزاده سلطان محمد سوم)

فصول فهرست فلوگل (Flügel)

راجع به دست نوشته‌های حاضر، در کاتولوگ فلوگل نیز اطلاعاتی آمده است. راجع به دست نوشته مربوط به سفرهای جنگی عثمان پاشا که با شماره ۶۹ در کتابخانه ملی وین مشخص شده، در کاتولوگ فلوگل (با شماره ثبت ۱۰۱۶ و با رسم الخط عربی و عنوان تاریخ عثمان پاشا) این اطلاعات درج شده است: «نویسنده این اثر که در عصر سلطان مراد سوم می‌زیسته و ستایشگر او بوده، معلوم نیست. در دست نوشته از خود با عنوان «ضعیف» یاد می‌کند. اگر این اثر را به رحیمی‌زاده چاوش منتسب کنیم، این ادعا با خود دست نوشته و اخبار و اطلاعات دیگر جور در نمی‌آید. مؤلف در این اثر به شرح فتوحات عثمان پاشا در گرجستان در سالهای ۱۵۸۰ - ۹۸۸ / ۱۵۷۸ - ۹۸۶ ق. می‌پردازد. این اثر دارای ۳۵ برگ است و با این جمله شروع می‌شود: «الحمد لله الواجب الوجود اول پادشاهلر پادشاهنه که...»^۶

۱. صحیح آن ۴۲b-۵۲b است.

۲. صحیح آن ۵۳b-۵۶a است.

۳. صحیح آن ۵۷b-۶۱a است.

۴. صحیح آن ۶۲b-۶۸b است.

۵. صفحه‌های ۱۳۹b-۱۷۰b این اثر نیز، یافت نشده است.

6. Gustav Flügel, Die Arabischen, Persischen und türkischen Handschriften, C. II. Wien 1865, s. 237.

در کاتولوگ فلوگل، رساله‌های شماره ۶۹ کتابخانه ملی وین این گونه معرفی شده است:^۱ «صورت مکتوب عثمان پاشا که از دربند برای عوض افندی ارسال کرده است.» در این مکتوب اخبار مربوط به اقدامات نظامی عثمان پاشا در گرجستان آمده است. در پایان این مکتوب امضاء عثمان پاشا به تاریخ ۱۶ ربیع الاول ۹۹۱ (۹ آوریل ۱۵۸۳) دیده می‌شود.^۲

رحیمی‌زاده چاوش نیز در خصوص سفر جنگی عثمان پاشا به تبریز در سال ۹۹۳ ق. (۱۵۸۵) رساله‌ای دارد که با این جمله شروع می‌شود: «بعد از فتح فاتحه جنگ و جدال و پس از ختم حرب و قتال اولدرکه...» نویسنده در پایان رساله از خود این گونه یاد کرده است: «بنده رحیمی‌زاده، چاوش درگاه عالی». از محتوای رساله، آغاز حرکت [اردوی عثمانی] از ارض روم در تاریخ ۱۵ شعبان ۹۹۳ (۱۲ اوت ۱۵۸۵) دانسته می‌شود. نویسنده در پایان اشعاری که سروده با حروف ابجد، تاریخ فتح تبریز را متذکر شده است.

کاغذ رساله زرد روشن است. هر صفحه دارای ۲۳ سطر و خط آن نسخ است. مسوده بودن رساله از روی تعجیلی که در نوشتن آن بوده، دانسته می‌شود. با این حال، خط آن خوانا و قابل خواندن است. مکتوب عثمان پاشا و سورنامه^۳ هر دو از قلم همین مؤلف است. در هر صورت، این رساله‌ها پیش از این به صورت یک کتاب بود.^۴

هامر پورگشتال در «Tarichi Osmanpascha» متذکر معرفی فلوگل از دست نوشته تاریخ عثمان پاشا شده است. پورگشتال در معرفی منابع مربوط به دوران مورد بحث خود راجع به دست نوشته مزبور می‌نویسد: «اثری است در باره سفر جنگی عثمان پاشا به گرجستان در سال‌های ۹۹۸-۹۸۶ (۱۵۸۰-۱۵۷۸).»^۵

دست نوشته‌ها و مؤلفان آنها

کتاب حاضر مشتمل بر سه دست نوشته مجزا از هم است. نخستین دست نوشته، از رساله‌های خطی کتابخانه ملی وین است و صفحه‌های ۲b تا ۳۶b را شامل می‌شود. این اثر محتوی است بر آگاهی‌هایی راجع به مهمترین لشکرکشی دوران سلطان مراد سوم به

1. Flügel, age, C. 2, s.237.

2. Flügel, age, S. 238-239.

۳. منظور دست نوشته‌ای است در باره جشن ختنه سوران، سورنامه، شاهزاده سلطان محمد سوم.

4. Flügel, age, s. 239.

5. Joseph v. Hammer-Purgstall, Geschichte des Osmanischen Reiches, Graz 1963, Band 4, s. VI, Band 9, s. 204.

این اثر که در دوره ناصری از زبان فرانسه به فارسی ترجمه شده، با این مشخصات انتشار یافته است: پورگشتال، یوزف فن هامر: تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، مقدمه از کامران فانی، تهران، زرین، ۱۳۶۷.

منطقه قفقاز، در این رساله راجع به حرکت اردوی عثمانی که به جنگ «چلدئر» معروف است و نیز راجع به اقدامات اردوی عثمانی در گرجستان، آذربایجان و داغستان آگاهی‌هایی وجود دارد. همچنین راجع به ایلات و طوایف داغستان اطلاعات جالب و جذابی ارائه می‌کند. در بعضی قسمت‌های این اثر می‌توان به آگاهی‌هایی ارزشمند پیرامون مسائل تاریخی، جغرافیایی، قومی و فولکلور برخورد. نویسنده این دست نوشته با وجود اهمیتی که دارد، «گمنام»^۱ است. او خود را با توابع تمام این گونه معرفی می‌کند: «مؤلف حقیر، ضعیف، نحیف، چاکر بیچاره و ذره بی مقدار آواره، خاک پای اهل عرفان.»

در یکی از منابع راجع به اثر مذکور این مطلب آمده است: «تاریخ عثمان پاشا، اثر مؤلفی گمنام، تاریخ سفر [جنگی اردوی عثمانی] به گرجستان در سالهای ۹۸۶-۸ است. انتساب این اثر از سوی هامر پورگشتال به رحیمی زاده چاوش اشتباه است.»^۲

نویسنده در آغاز رساله، بعد از حمد و ثنا به نحوی مختصر به هدف خود از نوشتن این رساله چنین اشاره می‌کند: «...بنا به اختصار حال، احوالاتی را که در سفر جنگی شرق واقع شده و جنگی که در شروان و دمیرقاپو میان عثمان پاشا و قزلباشان روسیاه روی داده را در حد توان و بضاعت بیان می‌کنم [...] هدف از تألیف و تصنیف این رساله تنها ذکر و بیان وقایعی که در جنگ‌ها روی داده نیست، بلکه این رساله به نیت جلب دعای خوانندگان به تصنیف درآمده است.»

مؤلف در قسمتی از این رساله به ذکر حکایت اسارتش به دست قزلباشان و سختی‌ها و مصیبت‌های فراوانی که متحمل شده از جمله یک سال در دیار عجم زندانی بوده و سپس با تغییر چهره به جانب روم گریخته، به عنوان نمونه اشاره می‌کند. مؤلف گمنام تاریخ عثمان پاشا در اشاره به اثر خود در چهار مورد از واژه «رساله» و در یک مورد از کلمه «غزوات نامه» استفاده کرده است. این اثر با توجه به زمان تألیف‌اش، از نثری ساده و زبانی عامیانه برخوردار است. اسلوب آن صمیمی و روان و جملات آن طولانی و بلند است.

دومین دست نوشته کتاب حاضر «متن نامه ارسالی عثمان پاشا از دمیرقاپو به عوض افندی» است. این دست نوشته، صفحه‌های ۵۷b تا ۶۱a را شامل می‌شود. در این مکتوب راجع به سفر جنگی عثمان پاشا به قفقاز و سختی‌هایی که در اثناء آن متحمل شده و نیز راجع به جنگ شماخی و مشعل‌ها، آگاهی‌هایی ارائه شده است.

۱. نگاه کنید به توضیح مندرج در پایان مقدمه مترجم.

2. Farnz Babinger, Osmanli Tarih Yazarlari ve eserleri (Cev. Prof. C. Uçok), Ankara 1982, s.131.

سومین دست نوشته کتاب حاضر که صفحه‌های ۶۲b تا ۶۸b را شامل می‌شود، رساله [مختصری] است از شاعر و مورخ مشهور اهل کوتاهیه، ابراهیم رحیمی‌زاده چاوش (حریمی). این اثر حاوی آگاهی‌هایی است راجع به آخرین سفر جنگی عثمان پاشا به آذربایجان و چگونگی تصرف تبریز. رحیمی‌زاده خود شخصاً در این سفر جنگی حضور داشته است.^۱ وی در این اثر با زبان و اسلوبی ساده [!] به گزارش حرکت اردوی عثمانی از ارض روم که منجر به تصرف تبریز شد و نیز حوادثی که در آن شهر رخ داد، پرداخته است. رحیمی‌زاده علاوه بر آن، در اثر خود قطعات منظومی نیز آورده است که در آنها هم به فتح تبریز پرداخته و هم ماده تاریخ حادثه مزبور را بیان کرده است.

۱. ابراهیم رحیمی‌زاده چاوش (حریمی)، در سده شانزدهم زیسته و در سفرهای جنگی دوران سلطان مراد سوم شرکت داشته و در همین زمینه دو اثر به رشته تحریر در آورده است: یکی به نثر، به نام «ظفرنامه سلطان مراد خان سوم، گنجینه فتح گنجه» و اثر دیگری به نظم به نام «غنچه باغ مراد». در باب زندگی او چیزی بیش از این یافت نشد. (برای آگاهی از نادرستی این نظر، نگاه کنید به توضیح مندرج در پایان مقدمه مترجم. - م)

BİBLİYOGRAFYA

1. A. Fikri Yavuz, *Kurâ-i Kerim ve Meal-i Âlisi*, İstanbul 1977.
2. Bekir Kütükoglu, *Murat III İslam Ansiklopedisi*, C. 8, Milli Eğitim Bakanlığı yayini, İstanbul, 1993, s. 615-625.
3. Bekir Kütükoglu, *Tahmasb I*, IA, C. 11, s. 637-645.
4. Bekir Kütükoglu, *Tahmasb II*, IA, C. 11, s. 647-655.
5. Evliya Celebi, *Seyahatname*. C. II, Dersaadet 1314 (1898).
6. Franz Babinger, *Osmanlı Tarih Yazarları ve Eserleri*, (Cev. Prof. Dr. C. Ücäk), Ankara 1982.
8. G. Flügel, *Die Arabischen, Persischen und Türkischen Handschriften*, C. II, Wien 1865.
9. İsmail Hakkı Uzuncarsili, *Osmanlı Tarihi*, C. 3, Ankara 1983.
10. İsmail Hami Danişmend, *İzahlı Osmanlı Tarihi Kronolojisi*, C. I, II, İstanbul 1956.
11. Joseph v. Hammer-Purgstall, *Geschichte Osmanischen Reiches*, Band 4, Graz 1963.
12. Oprof. Dr. M. Fahrettin Kirzioglu, *Osmanlıların Kafkas ellerini Fethi*, Ankara 1993.
13. Mirza Bala, "Dagistan" IA, C. 3, s. 447-451.
14. Mirza Bala, "Gürcistan" IA, C. 4, s.837-845.
15. Bekir Kütükoglu, "Mustafa Paşa (Lala)" IA, C. 8, s. 732-736.
16. Naima Tarihi, C. I, (Zuhuri Danisman neşri) İstanbul 1967.
17. Prof. Dr. Nesip Nesipli, *XVI ve XVII. Yuzyillarda Osmanlı-Safevi Savaşları ve Azerbaycan*, Türk Kültür Dergisi, S. 330. Ankara 1999.
18. Selaniki Mustafa Efendi, *Tarih-i Selaniki* (Haz. M. İpşirli), Ankara 1999.
19. Ş. Sami, *Kamus-i Türki*, İstanbul 1978.
20. Tahsin Yazici, "şah İsmail" IA, C. 11, 275-279.
21. V. Minorsky, "Tiflis" IA, C. 12, s. 264-279.
22. Yılmaz Öztuna, *Resimlerle Büyük Türkiye Tarihi*, İstanbul, 1970.
23. Mustafa I. Bilge, "Osmanlı-Fas Münasebetleri", "Fab", TDVIA, C. 12, S. 191.
24. Bekir Kütükoglu, *Osmanlı-İran diyari Münasebetleri*, 1578-1612, ist. 1993.

[متن]

(2b) الحمد لله الواجب الوجود، پادشاه پادشاهان که جمله عالم را از نیست به هست آورد. او، برای ابراز وحدانیت و اظهار لطف، بنی آدم را از یک قطره آب [گندیده] و یک مشت خاک [بی ارزش] خلق کرد. و از ملک عدم به اقلیم وجود آورد و با تعبیر «ولقد کرمتنا بنی آدم»^۱ بر مخلوق خود کرامت و عظمت بخشید و به انسان، عقل و ادراک و فهم اخلاق عطا کرد تا او به نهایت لطف و وحدانیت باری تعالی و کتب اربعه که از جانب خداوند نازل شده ایمان آورد. الفاظ آیه «من آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الاخر و قدر خیر و شره»^۲ را بر زبان جاری سازد و با قلب تصدیق نماید و به موجب «امر به معروف و نهی از منکر» از آنچه که نهی نموده دوری گزیند و به آنچه که امر فرموده عمل نماید.

و صلوات زکیات و اكمال تحیات بر روضه مبارک سرور انبیاء که جمله عالم را به خاطر وجود او چهره وجود بخشید و با تعبیر «لولاک لولاک، لما خلقت الافلاک»^۳ او را کرامت بخشید و از جمیع پیامبران مقرب و فرشتگان معزز فضل و کرامت داد. و تحف تحیات و صد هزاران صلوات بر آل او و بر اصحاب او و ازواج او و چهار یار با صفای او که گل سر سید اصحاب، و برترین آنهایند. و علی الخصوص درود و ثنا بر حق سبحانه تعالی که بر عمر پادشاهمان و دولت او و فرصت نصرت او روز به روز افزوده و وجود شریف و لطیف او را از بلایا و خطایا محفوظ داشته و بر دشمنان بد کردار پیروز ساخته است.

و حق سبحانه و تعالی بر عمر و دولت حضرت شاهزاده جوانبخت، زاده الله (3a) تعالی عمره و دولته، بیافزاید و وجود شریف او را از خطرها و ضررها مصون نماید و وجودش را، با علم نافع و عمل صالح مزین و مشرف داشته، دایره سلطنتش را بر روی زمین برقرار و بر صواب سازد.

آمین یا میسرالمرادات

و حق تعالی بر عمر و دولت و منصب و مراتب و علم و عمل وزراء عظام و امراء کرام بیفزاید و تدبیر منیف آنها را در امور مملکت و غزا، با توفیق قرین و روسفیدشان گرداند. حضرت حق سبحانه و تعالی حرکت و سلوک آنها را مطابق رضای شریف خود سازد و هر یک از آنها را در مقام صدارت، برقرار و در دایره منصبشان قائم و استوار سازد. و حق تعالی به سپاهیان اسلام نیز توانایی و نصرت دهد و به هر سو که آنها رو آورند، همیشه بر دشمنان بد اندیش و کفار فرومایه پیروز و مظفر گرداند. اقبال سلطان را به خاطر رسول اکرم و مفاخر عالم، مبارک و خجسته سازد و کسانی را که با پادشاه اسلام و حضرت شاهنشاه اعظم دشمن هستند، همیشه از مرتبه پستی و سستی دور نسازد. آمین یا معین.

و بعد، این ضعیف و نحیف و چاکر بیچاره و ذره بی مقدار آواره و خاک پای عارفان، بنا به اختصار حال، احوالاتی را که در سفر [جنگی] شرق واقع شده و جنگی که در شروان^۱ و دمیرقاپو^۲ میان عثمان پاشا و قزلباشان روسیاه روی داده را، در حد توان و بضاعت، بیان می‌کنم. تا در زمانی که، یاران با وفا و اخوان با صفا در میان خود، به خواندن این نوشته می‌پردازند و وجود شریفشان از محتوای مطالب آن آگاه می‌شود از کاستی و

۱. شروان: ولایتی است در جنوب شرقی قفقاز، در حوزه علیای رودخانه ارس و رود «کُر» یا «کورا» و آن در قدیم از ناحی «دربند» (باب‌الابواب) محسوب می‌شد. تلفظ صحیح این کلمه به صورت فوق است ولی در بعضی آثار آن را به غلط «شیروان» نوشته‌اند. ر.ک: فرهنگ معین، ج ۵، ص ۹۰۰. (م)

۲. دمیرقاپو: نام ترکی «دمیرقاپو» و نام فارسی «دربند» و نام عربی «باب‌الابواب» هر سه نام شهری است بندری در قفقاز شمالی و در کنار دریای خزر. این شهر تا قبل از سلطنت فتحعلی شاه قاجار شمالی‌ترین شهر مرزی ایران به شمار می‌رفت. (فرهنگ معین، ج ۵، ص ۵۲۲). این شهر که به صورت گذرگاه و تنگه است از زمان مادی‌ها به نام تنگه دربند مشهور بوده است. گذرگاه مهم و استراتژیک «دمیرقاپو» یا «دربند» بین قفقاز شمالی و قفقاز جنوبی قرار گرفته است. این گذرگاه کوهستانی همیشه محل حمله و هجوم اقوامی نظیر سکاها، هون‌ها، خزرها و آلان‌ها، روس‌ها و تاتارها به سمت جنوب بوده است. از زمان شاهنشاهی هخامنشیان استحکاماتی با خشت و سنگ در دربند ساخته شده و تا آن‌جا که در تاریخ اشاراتی هست مرزبانان اشکانی و ساسانی از این ناحیه نگهبانی می‌کرده‌اند. بنا به نوشته اصطخری سلاطین عجم در حفظ دربند و مواظبت از این سرحد کمال اهتمام را داشته‌اند و دقیقه‌ای از دقائق از حفظ و حراست آن‌جا فروگذار نمی‌کردند و لوازم و مصالح آن را همیشه حاضر و مداوم موجود داشته‌اند زیرا می‌دانسته‌اند که این سرحدی است پرخوف و خطر و غفلت از آن مورث صدمه و ضرر کلی است. منطقه حساس و مهم دمیرقاپو یا دربند در دوره صفویان از جمله مناطقی بود که عثمانیان با حمله و هجوم به آن‌جا در صدد سلب حاکمیت دولت ایران بر منطقه قفقاز بودند. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: مجید یکتایی: شهر باستانی دربند و حصار آن، بررسیهای تاریخی، س ۷، ش ۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۱، ۲۴ ص ۲۵-۱. گفتنی است که از سطر آخر صفحه (۲۴ا) کتاب حاضر به بعد اطلاعات مهم و جالب توجهی راجع به دمیرقاپو و به ویژه اقوام ساکن در آن منطقه آمده است. در سطر از قسمت مزبور چنین آمده است: «مردم آن ولایت به قلعه مذکور، قلعه دمیرقاپو نمی‌گویند، بلکه قلعه دربند می‌گویند.» (م)

نقصان آن درگذرند. زیرا به دلیل آن که به اختصار حال به تسوید این اوراق پرداخته‌ام، کاستی و نقصان زیادی در آن راه یافته است. امید است که از معایب این رساله درگذرند و مؤلف را از کاستی و نقصان آن معذور دارند. زیرا اگر کسی در امر (3b) عبودیت دچار کسور و نقصان شود، این احتمال هست که دیگر احوالش نیز از سر تا پا دچار کسور و نقصان گردد.

حال، گفتنی است که هدف از تألیف و تصنیف این رساله تنها ذکر و بیان وقایع که در جنگ‌ها روی داده نیست، بلکه این رساله به نیت جلب دعای [خیر] خوانندگان به تصنیف در آمده است. زیرا احوال روی داده در خاطر جمیع عالم محفوظ و مستور است. پس نیازی به ذکر و تکرار نیست. زیرا بعضی با دیدن و بعضی با شنیدن از دیگران از مآوِج احوال با خبراند. اگر چنین باشد، دیگر نیازی به تقریر و تألیف مؤلف نیست. حال، این بیچاره، گستاخانه به تألیف این رساله پر از نقص و اشتباه همت گماشت تا با سپری شدن ایام، دانسته شود که از آل عثمان پادشاهی غازی به نام سلطان مراد خان برخاسته، برای غزا به دیار عجم شتافته و جنگ‌ها کرده است - این ضعیف را به جهت ثبت آن حوادث با دعای خیر یاد کنند. امید که استماع کنندگان و خوانندگان این «غزوات نامه»، این بنده را از دعای خیر خود فراموش نکنند.

و بعد - پادشاه عالم، شاهنشاه اعظم، مولای ملوک العرب و العجم، حضرت سلطان مراد خان بن سلیم خان چنین خواستند و فرمان دادند که به سوی دیار عجم و ولایت شروان و گرجستان سفر [جنگی] تدارک شود. و از وزرای عظام شان حضرت فخرالعنعمان مصطفی پاشا را بدین منظور انتخاب کرده و او را به عنوان سرعسکر مأمور این سفر جنگی نصرت اثر ساختند. مصطفی پاشا نیز برای این سفر جنگی نصرت اثر تدبیر و تدارک دیده و جمیع اموری که برای این سفر لازم بود را حاضر و مهیا ساخت و در اوایل محرم سنه ۹۸۶ همراه با خیمه و خرگاه به اسکدار (اسکودار)^۱ انتقال یافته و در جوار تکیه و در مکان وسیع و عالی مستقر ساخت. ایشان (4a) ضمن گفتگو و مشورت با افراد برگزیده و با تجربه، به تمهید امور مربوط این سفر [جنگی] پرداخت. حضرت پادشاه عالم نیز امور و مصالحی که به سفر همایونی او تعلق داشت را، خود شخصاً فرمان دادند.

۱. اسکدار: آغاز هر لشکرکشی عثمانی با مراسم و تشریفات انجام می‌شد. اگر لشکر عازم اروپا بود، نخستین اردوی شبانه در حومه غربی استانبول در محلی به نام داور پاشا، و اگر مقصد لشکرکشی آناتولی بود، در اسکدار واقع در امتداد بسفر اردو زده می‌شد. ر.ک: استنفورد شاو: تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان‌زاده، آستان قدس رضوی، ج ۱، ص ۲۳۱. (م)

از جمله خطاب به مصطفی پاشا فرمودند: «بعد از روی آوردن به دیار شرق جمیع مناصبی که می‌دهی یا می‌گیری تماماً مقبول همایونی است.»

مصطفی پاشا بعد از شنیدن تمام سفارش‌ها و توصیه‌ها، در محرم سنه ۹۸۶ خود نیز به اسکدار وارد شد. سپاهیان که مأمور عزیمت به این سفر جنگی بودند، آهسته آهسته در محل مأموریت جمع شده و برای حرکت حاضر شدند. ترکیب سپاهیان از این قرار بود: از قپو (قاپو) خلقی‌ها^۱ همه ابناء سپاهیان و همه علوفه‌چی‌های یسار^۲ و سه هزار ینی‌چری^۳ و چهار صد ضاربوزان^۴. تمام عساکری که از استانبول و بخش روم ایلی مأمور بودند، جملگی به اسکدار رفته و چند روزی در کنار عساکری که در اسکدار و مال تپه مأمور بودند، ماندند.

پس از آن، سرعسکر حضرت مصطفی پاشا همراه با عساکر اسلام از اسکدار حرکت

۱. قاپی خلقی: مأموران باعالی و یا نگهبانان خاص سلطان و بزرگان درباری. ر.ک: فرهنگ ردهاوس، ص ۵۹۸. شمس الدین سامی در معنی اصطلاح مزبور چنین نوشته است: «وقتیله پاشالارک معیت عسکریه‌سی». ص ۱۰۵۴.

۲. علوفه‌چی‌ها: از میان شش هنگ سواره نظام قاپی‌قولی، دو هنگ نخست را که حقوق بگیر بودند، «علوفه‌جیان» می‌خواندند. علوفه‌جیان که به دو گروه راست و چپ (یمین و یسار) تقسیم می‌شدند، طی سلطنت مراد اول و تحت نظارت قره‌تیمور تاش پاشا، بیگلربیگی روم ایلی، از میان افراد سواره نظامی که در اختیار داشت، تشکیل شد. هنگ سوم و چهارم که عزبا (بیگانگان، افراد خارجی) نامیده می‌شدند، بلافاصله پس از تشکیل علوفه‌جیان و از میان نیروهای مزدور مسلمانی که از سایر مناطق خاورمیانه به خدمت عثمانی در آمده بودند، تشکیل شد. ر.ک: استانفورد شاو: همان، ج ۱، ص ۲۲۲ - ۲۲۱، و اوزون چارشلی: همان، ترجمه نوبخت، ج ۱، ص ۵۸۰. (م)

۳. ینی‌چری: پیاده نظام ینی‌چری مهم‌ترین بخش لشکر قاپی‌قولی محسوب می‌شد. سازمان ینی‌چری که پیاده نظام نیروهای مخصوص سلطان را تشکیل می‌داد در سال ۱۳۶۳ / ۷۶۴ م. تأسیس شد. گسترش نفوذ عثمانی‌ها در بالکان، حضور یک نیروی پیاده کادر ثابت در آن منطقه را ایجاب می‌کرد، که با ایجاد سازمان عجمی‌ها، پایه این نیرو ریخته شد. اسرای مسیحی و دوشیرمه‌ها پس از آن که در سازمان عجمی پرورش می‌یافتند با روزی دو آچه مقرر می‌شدند و بعد از آن که در سازمان ینی‌چری می‌شدند و بعدها این مقرری با توجه به شایستگی و نیز سابقه خدمت آنها افزایش می‌یافت. در جنگ‌ها افراد سازمان ینی‌چری که مهم‌ترین و با ارزش‌ترین نفرات لشکر قاپی‌قولی را تشکیل می‌دادند، در قلب سپاه که جایگاه سلطان بود مستقر می‌شدند. هنگام جنگ، سلطان سوار بر اسب پشت سر آنان و یا در میانشان قرار می‌گرفت، در طی مسافرت‌ها و ضیافت‌ها، ینی‌چری‌ها در اطراف پادشاه بودند و از او حفاظت می‌کردند. ر.ک: استانفورد شاو: همان، ج ۱، ص ۲۱۹ - ۲۱۸. چارشلی: همان، ترجمه نوبخت، ج ۱، ص ۵۷۵. همان، ترجمه وهاب ولی، ص ۶۰۹ - ۶۰۸. (م)

۴. ضاربوزان: نوعی توپ قلعه‌کوب بوده است. در منابع تاریخی فارسی غالباً به صورت «ضربزن» آمده است. قاضی احمد قمی می‌نویسد: «قرب دو سال کفار بد روزگار حصار را نگاه داشتند و مبارزان روزگار متوجه کارزار شدند. افواج و امواج مصاف به تلاطم آمد و سپاه روم به ضرب توپ و تفنگ و «ضربزن» بروج حصار را از هم متلاشی گردانید». ر.ک: خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۵۶۹. (م)

نمود و به سوی دیار عجم روانه شد. تمام مردم استانبول و پاشایان^۱ و آغایان^۲ و کلیه کسانی که به این سفر جنگی همایونی مأمور نبودند نیز عساکر اسلام و مصطفی پاشا را بدرقه کردند. آن روز، شهر چنان زیور و زینت یافته و باشکوه و تماشایی شده بود که هوش از سر انسان می‌رفت. پس از آن، مصطفی پاشا همراه با سپاهیان روانه شدند. اما از راه هندک^۳ و بولی^۴ نرفته از ازنکمید [ازمید] عبور کرده از بالای قصبه ازنیک و از راه ینی شهر و ارمنی دریند و بوزاویک و از داخل سنجاق سلطان اونو و از قصبه‌ای به نام پولادین گذشته در آق شهر مستقر شدند. سپس از آق شهر حرکت کرده به قصبه‌ای به نام ایلیغین وارد شدند. زیرا حضرت مصطفی پاشا در آن‌جا مسجد، اراضی مزروعی و کاروانسراهایی داشت. علت عبور از این قصبه، سرکشی به این مستغلات بود. در آن قصبه سه روز اتراق صورت گرفت. پس از آن، (۴b) از قصبه مزبور حرکت کردند و در دو سه منزلی آن، به شهر قونیه رسیدند. دو روز در قونیه اتراق کردند و حضرت خداوندگار مولانا را زیارت نمودند. سپس از قونیه نیز حرکت کرده و در چند منزلی آن‌جا به قصبه قیصریه رسیدند. در آن هنگام، قیصریه دچار آتش سوزی شده بود. از این رو در آن‌جا اتراق نکرده و به راه خود ادامه دادند. چند روز بعد به شهر سیواس رسیدند و سه روز در مرکز شهر اقامت گزیدند. پس از آن، برخاستند و روانه شدند. بعد از چند منزل به دیار ارض روم رسیدند. تمام سپاهیان در چمنزار نزدیک ایلیجه که در مقابل شهر ارض روم بود، مستقر شدند.

زمانی که به ارض روم وارد شدیم، همه عساکر حاضر نبودند، تنها قاپوخلقی‌ها و ینی چری‌ها حاضر بودند. زیرا عساکری که مأمور به حضور در این سفر جنگی نصرت آثار بودند، می‌بایست تماماً در آن‌جا حضور به هم رسانند. لذا عساکر خلقى از هر گوشه و از هر ولایت آهسته آهسته آمده، جمع شدند. چنان‌که بیگلربیگی‌ها^۵ و

۱. پاشا: به معنی رئیس و آغا است. در دوره عثمانی، عنوان «پاشا» به بعضی از رجال دولتی و نظامی عالی رتبه داده می‌شد. ر.ک: محمد دوغان: بیوک تورکچه سوزلوک، ص ۱۰۶۴. (م)

۲. آغا: به معنی رئیس و امیر است. در دوره عثمانی، عنوان «آغا» به بعضی از رجال دولتی و نظامی داده می‌شد: «ینی چری آغاسی»، «قاپی آغاسی» و ... ر.ک: همان منبع، ص ۱۸. (م)

۳. هندک: به شکل «خندق» نیز در منابع ثبت شده است. «قضا» بی است وابسته به «سنجاق» آداپازان، واقع در «ایالت» از میت. ر.ک: «یر اسملری قیلاوزی»، استانبول، ۱۹۹۱، ص ۳۴. (م)

۴. بولی: «سنجاقی» است واقع در «ایالت» قسطنونی. همان. (م)

۵. بیگلربیگی: در سازماندهی نظامی - اداری حاکمیت عثمانی، واحد اصلی «سنجاق» بود. از مجموع چند سنجاق، واحدی اداری تشکیل می‌شد که به آن «بیگلربیگلک» یا «ایالت» می‌گفتند. در رأس ایالت‌ها، بیگلربیگی قرار داشت که نماینده قدرت سیاسی، اداری و نظامی سلطان مرکز نشین بود. نخستین

سنجاق بیگی‌ها^۱ و زعیم‌ها^۲ و آلائی بیگی‌هایی^۳ که مأمور بودند نیز گروه گروه، دسته دسته، موج موج و فوج فوج آمده جمع شدند. دشت ارض روم چنان با انواع خیمه‌های رنگین و اقسام سایبان‌های پر نقش و نگار و چادرهای کوچک و بزرگ مزین شده بود که گویا دشت و بیابان و وادی بی پایان در نوبهار با انواع شکوفه‌های رنگین آذین بسته شده است. در دشت ارض روم آن قدر سپاه گرد آمده بود که از کثرت چادرهای برافراشته و ازدحام افراد، جای سوزن انداختن نبود. هر روز هنگام عصر، دلاوران مرد میدان، بر اسب‌ها سوار می شدند و همچون شیران و دلیران، جنگاوری و سلحشوری می کردند. بعضی طوائف نیز جمع شده بودند. پهلوانان دلیر و قهرمان، جامه از تن می کنند و در میدان کشتی می گرفتند. و بعضی‌ها نیز به تیراندازی می پراختند. خلاصه سخن آن که،

بیگلربیگی در دولت عثمانی، در روم ایلی ایجاد شد. به دنبال افزایش پیروزی‌ها و گسترش مرزهای کشور، شاهین پاشای لاله را به سمت بیگلربیگی روم ایلی منصوب کردند. بعدها بایزید اول بیگلربیگی آناتولی را بنیان گذاشت. تعداد بیگلربیگی‌ها رفته رفته بیشتر شد. در اوایل قرن یازدهم، حکومت عثمانی شش ایالت داشت، اما این تعداد در اوایل قرن هفدهم به نوزده ایالت افزایش یافت. ر.ک: داود دورسون: دین و سیاست در دولت عثمانی، ص ۲۹۴.

بیگلربیگی‌ها در واقع عالی رتبه ترین مقام لشکری ایالت‌ها به حساب می آمدند. آنها به هنگام عملیات جنگی همه سنجاق بیگی‌ها و سپاهی‌ها را به محل اردو می آوردند. ر.ک: چارشلی: همان، ترجمه نوبخت، ج ۱، ص ۵۶۵ (م)

۱. سنجاق بیگی: مهمترین واحد حکومتی ایالتی در نظام عثمانی، واحد به جا مانده از دوران سلجوقیان یعنی «سنجاق» است. این واژه ترکی است و معادل آن در عربی «لواء» است که از نظر لغوی به معنای «پرچم»، «فرمانروا»، یا «مدیری» است که به مقام اجرایی امور نظامی و مدنی و اعمال قدرت عثمانی گمارده می شد و لقب ترکی «بیگ» داشت. کشور عثمانی ابتدا از یک سنجاق تشکیل می شد. سپس سنجاق‌های دیگری در آناتولی و روم ایلی ایجاد شد. ر.ک: استانفورد شاو: ج ۱، ص ۲۱۷-۲۱۶. واحد نظامی - اداری که ایالت یا بیگلربیگی خوانده می شد، دارای چند سنجاق بود. سنجاق‌ها از نظر سلسله مراتب تابع بیگلربیگی‌ها بودند. در رأس سنجاق «سنجاق بیگ» قرار داشت که از بندگان منصوب سلطان بود و نماینده قدرت سیاسی، اداری و نظامی سلطان محسوب می شد. سنجاق بیگ، بزرگترین مقام سنجاق بود. سنجاق بیگ دو وظیفه داشت: اول، وظایف نظامی. دوم، وظایف اداری. سنجاق بیگ اساساً فردی نظامی بود که همواره در حال آمادگی برای جنگ به سر می برد و در صورت فراخوان، ناگزیر بود با خدم و حشم و سپاهیان تیماردار محدود خود وارد جنگ شود. این وظیفه نظامی او بود. ر.ک: داود دورسون: همان، ص ۲۹۷-۲۹۶ (م)

۲. زعیم‌ها: در عثمانی قشر محروم از امنیت مالی و جانی، عسکری‌های اجرایی بودند. عسکری‌های اجرایی را بنا بر معیارهای درآمدی، به دو گروه تقسیم می کردند: گروهی که دستمزد می گرفتند به «حقوق بگیران» معروف بودند. گروه دوم عسکری‌های اجرایی «زعیم‌ها» و «سپاهی‌ها تیماردار» بودند که در ازای خدمتشان تیمار دریافت می کردند. ر.ک: داود دورسون: همان، ص ۳۳۰ (م)

۳. آلائی بیگی‌ها: در طی جنگ‌ها، بیگ‌ها افسرانی را به جای خود به فرماندهی سپاهیان منصوب می کردند و برای هر هزار تن سپاهی یک نفر به نام آلائی بیگ تعیین می شد که فرماندهی آنان را بر عهده داشت. معمولاً در ازای خدمات آلائی بیگها، زعامت‌هایی از همان ناحیه محل خدمت آنان یا نواحی مجاورش به آنان واگذار می شد. ر.ک: استانفورد شاو: همان، ج ۱، ص ۲۲۵ (م)

سپاهیان خود را با انواع بازی‌ها (5a) و تفریحاتی که مطابق با اصول رزم بود مشغول می‌داشتند و یک لحظه آرام و قرار نداشتند. از این راه، سینه دشمن فرضی را به خاک می‌مالیدند. بدین سبب سپاهیان، مدت بیست روز در آن چمنزار ماندند تا تمامی عساکری که مأمور پیوستن به سفر جنگی همایونی بودند، جمع شدند.

پس از آن، در جمادی الاول سنه ۹۸۶ از این چمنزار برخاسته، در پشت قلعه ارض روم در موضعی معروف به «دوه بونی» که در جوار تربت شهداء قرار داشت، خیمه‌های حضرت سردار اعظم، مصطفی پاشا را برافراشتند. آن روز تمام سپاهیان سوار بر اسب آمده، بیگلربیگی‌ها، سنجاق بیگی‌ها، آلائی بیگی‌ها و زعیم‌ها و بلوک آغاها^۱ و تمام سپاهیان برای ابراز هنرنمایی، هریک تا جایی که مقدور بود لباس‌ها بر تن کرده و اسب‌هایشان را زیور و زینت کرده بودند. به ویژه در آن روز، حضرت عثمان پاشا، پسر اوزدمیر پاشا، خود را با اسباب و آلات جنگی مزین کرده و همچون علی [ع] بر اسب سیاه دُلْدُل^۲ فعال سوار شده، و تمام قول‌ها نیز با رخت‌ها و لباس‌های مرصع و مزین، تزئین شده، و در مقابل او شش تن از شاطرهای زرین سر و زرین کمر با تبرهای مرصع در دست، ایستاده و سایر بیگلربیگی‌ها نیز همچنین تا جایی که قدرت و توانشان می‌رسیده، خود و قول‌ها را با اسباب و آلات مرصع و مزین، تزئین کرده در دسته‌ها و صفوف [منظم] ایستاده بودند. و از طرف دیگر بینی چری‌ها نیز به منظور هنرنمایی و تزئین، خود را آراسته بودند. بینی چری‌ها کلاهخودهای مرصع و جواهر نشان اعلا و تاج‌های عالی با پرهای عقاب، بر سرهایشان گذاشته و تفنگ‌هایشان را بر دوش‌هایشان گرفته بودند. تمام سپاهیان با ابزار آلات جنگی تجهیز و آراسته شده، دسته دسته و فوج فوج در صفوف منظم ایستاده بودند، چنان که عقل هر بیننده‌ای با دیدن آنها زایل می‌شد.

هدف از چنین شجاعت‌نمایی و جنگ آزمایی در منطقه سرحدی (5b) آن بود که در صورت وجود جاسوسی از سوی سرخ‌سران رو سیاه، آنها قدرت و نصرت روم را به عینه مشاهده کنند و با خبر رساندن به ملاحظه بی‌دین^۳، هر یک از آنها را دچار خوف و

۱. بلوک آغالر: سازمان بینی چری تا اواسط قرن پانزدهم عبارت از یک رسته و صنف به نام «یا یا بولوکلری» (گروه پیاده نظام) و یا «جماعت» بود. در سال ۱۴۵۱ م / ۸۵۵ رسته دیگری به نام «سکبان‌لار» به آن اضافه شد و بعدها رسته سوم به نام «آغابولوکلری» نیز به وجود آمد. ر.ک: چارشلی: همان، ترجمه نوبخت، ج ۱، ص ۵۷۵. همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۱، ص ۶۰۸ (م)

۲. دُلْدُل: نام اسب مخصوص پیامبر اکرم (ص) که بعد از خود به حضرت علی (ع) بخشیده بود. ر.ک: قاموس شمس‌الدین سامی، ص ۶۱۱ (م)

۳. استفاده از چنین تعابیر و اصطلاحی درباره قزلباشان از سوی نویسنده، در میان مورخان عثمانی امر رایجی بوده است. تقریباً در بیشتر نوشته‌های تاریخی دوره عثمانی برای تخریب صفویان، این قبیل تعابیر،

عینه مشاهده کنند و با خبر رساندن به ملاحظه بی‌دین^۱، هر یک از آنها را دچار خوف و خسارت سازند. خلاصه سخن آن که، آن روز در مقابل ارض روم، سپاهیان مثل دریا موج می‌زدند. از مرتع و چمنزار ایلججه تا قلعه ارض روم، آن قدر سپاه جمع شده بود که قابل گفتن و نوشتن نیست. با این ترتیب، سپاهیان به موضع «دوه بوینی» رسیده و در آنجا استقرار یافتند. آن روز در آنجا اتراق صورت گرفته، روز بعد که جمعه بود، حضرت پاشا نماز جمعه را بجا آورده همین که عزم حرکت نمود از جانب توخماق خان^۲ ملعون که از خان‌های قزلباش بد معاش بود، فردی به نام مهماندار مراد همراه با یک قزلباش معروف و چند تن دیگر به عنوان ایلچی وارد شدند. از مضمون مکتوب شان این گونه استنباط می‌شد که پادشاه عجم - سلطان محمد خدا بنده ناپسند گفتار - به توخماق خان چنین پیام داده است: «تو که توخماق خان هستی معلومت باد که مصطفی پاشا نام، وزیر پادشاه روم با صد و پنجاه هزار سپاه به نزدیک سرحد ما یعنی ولایت ارض روم روی آورده، حال تو که توخماق خان هستی ایلچی‌ای نزد مصطفی پاشا گسیل دار و علت گرد آوردن چنین سپاهی در جوار سرحد ما را استفسار کن، اگر عزم جنگ با ما دارند، ما نیز تدارک ببینیم و اگر غیر از این اندیشه در سر دارند، سفرشان بخیر باد.» توخماق خان نیز با فرستادن مهماندار مراد، خواستار جواب شده بود.

حضرت پاشا در پاسخ به ملحد ملعون، چنین جواب فرمودند که: «امر همایونی حضرت پادشاه عالم پناه در این سنه مبارکه این است که خرابه قارص را آباد ساخته و اگر حق تعالی فرصت و نصرت اعطا فرماید، ولایات گرجستان را فتح نمایم و هدفی جز انجام آنها ندارم.» این جواب (6a) حضرت پاشا به ملاحظه لعین معلوم گردید و آنها با اذعان به آن، بار دیگر به دیار عجم روانه شدند. پس از آن سپاهیان روم در جمادی الاول سنه ۹۸۶ از قلعه ارض روم برخاسته، به عزم گرجستان، رو به آن دیار کردند. بعد از دو روز طی طریق به «حسن قلعه» رسیده و در آنجا سه روز اتراق نمودند. سپس از آنجا نیز حرکت کرده، در چند منزلی به قلعه‌ای به نام «اردهان» رسیدند. در مقابل قلعه مزبور و در

۱. استفاده از چنین تعبیر و اصطلاحی درباره قزلباشان از سوی نویسنده، در میان مورخان عثمانی امر رایجی بوده است. تقریباً در بیشتر نوشته‌های تاریخی دوره عثمانی برای تخریب صفویان، این قبیل تعبیر، زیاد به کار رفته است. این امر معلول خصومت مذهبی عثمانی‌ها نسبت به قزلباشان و صفویان بود. آوردن چنین تعبیری در متن حاضر، یکی به دلیل حفظ امانت در ترجمه و دیگر، نشان دادن عمق بدبینی مذهبی عثمانی‌ها نسبت به صفویان بوده است. برای تحقیق در مناسبات مذهبی ایران و عثمانی، آگاهی از نوع اتهامات مذهبی که عثمانی‌ها به صفویان نسبت می‌دادند، ضروری است.

۲. در اصل دست نوشته به صورت «توقمق خان» است. (م)

کنار رودخانه‌ها استقرار یافته، سه روز نیز در آن جا ماندند. در این نقطه به تمام سپاهیان چنین دستور داده شد که از موضع استقرارشان پیشتر نروند و به اندازه سه ماه توشه و ذخیره تدارک ببینند تا عساکر خلقی نیز تا حد مقدور توشه و آذوقه تدارک ببینند. ولایات گرجستان و حصارى به نام «آلتون قلعه»^۱ که در نزدیکی قلعه اردهان قرار داشت، در تصرف خاتونی^۲ بود که پسرانی دلاور و شجاع داشت. این ولایات کافر نشین در تصرف آنها بود.

سردار مصطفی پاشا بی آن که از قلعه اردهان برخیزد، از پیش فرستاده‌ای نزد بیگی کفار خاکسار فرستاده و چنین پیام داد: «منوچهر! تو که صاحب «آلتون قلعه» هستی، آگاه باش که من کمترین وزیر پادشاه روم هستم، حال با صد و پنجاه هزار سپاه اسلام به مقابله با تو آمده‌ام، اگر بیایی و از سپاه پادشاه اسلام استقبال کنی و متابعت و مراجعت نمایی، ما نیز رفتاری مناسب حال تو و براننده شأن تو خواهیم کرد. و اگر عناد و مخالفت ورزیده سرکشی نمایی به مقابله با تو برخاسته و ایلات و ولایات تو را به آتش کشیده، خراب خواهیم کرد. و اگر در زمانی که بر سپاه اسلام اندک رنج و زحمت وارد شده، به دلیل ناچاری و از روی ترس از در اطاعت در آیی، آن‌گاه به یقین عذر و بهانه (6b) تو مورد قبول ما نخواهد بود.»

این پیام، همین که به منوچهر، صاحب آلتون قلعه، رسید، او از ترس، تمام رؤسای با تجربه ایلات را جمع کرده و به رایزنی با آنها پرداخت. تدابیری که اندیشیدند چنین بود: «اینک اگر ما سرکشی پیشه کنیم و با سپاه روم از سر اطاعت و مراجعت در نیایم و از در مقابله در آیم، قادر به جنگ نخواهیم بود. و اگر از در فرار در آیم تمام ولایات ما را به آتش کشیده و به هر که دست یابند از دم تیغ گذرانده و زن و فرزندانمان را به اسارت خواهند گرفت. قلعه‌هایی که اکنون در آن هستیم اگر چه سخت و مستحکم است اما تسخیر آن از سوی عساکر روم بسیار سهل و آسان است. زیرا پیش از این، قلعه‌های معظمی همچون قلعه قبرس و خلق الواد را گشوده‌اند. پس بیایید هم اکنون به استقبال آنها رویم و از در متابعت در آیم، پس آن‌گاه مراجعت نمائیم. امید آن‌که، آنها نیز رفتاری مناسب حال ما در پیش گیرند، تا این‌که، هم، ولایاتمان از خرابی مصون ماند و هم مال و منالمان از یغماگری در امان ماند. بیائید این تدبیر عاقلانه را در پیش گیریم و برای استقبال، توشه و ذخیره، تهیه و هدایایی چند تدارک ببینیم و به هنگام رسیدن حضرت سردار نزد او رویم.» این

۱. قصبه‌ای که امروزه آدیگون (Adigön) نام دارد و در غرب آهیسکا واقع است و تا این تاریخ پایتخت حکومت اتابکان قیجاق بوده است.
۲. ملکه اتابکان قیجاق، به نام ددیس ایمدی (Dedis Imedis)

قصه را در این جا و می گذاریم و به این سوی می پردازیم.

در این سوی، عساکر اسلام از قلعه اردهان برخاسته، در دومین روز به موضع معروف و مشهور «چلدر» در آمد. در آن جا به جز یک قلعه کوچک گرجی به نام «ابلیس حصار»^۱ قلعه دیگری نبود. قلعه در درون دره های به غایت سخت و سنگی واقع شده بود. آن روز تنها بیگلربیگی ارض روم - بهرام پاشا - پیش قراول بود. وی به طرف قلعه رفت. جمعی از کفار در درون قلعه بودند. اینان در قلعه را نگشوده به مخالفت و عناد برخاسته و شروع به جنگ نمودند. کفار لعین که خیال جنگ داشتند (7a) با پرتاب تیر و سنگ از درون قلعه به جنگی سخت برخاستند. سرانجام، آخرین گروه عساکر نیز به حوالی قلعه رسیده و با محاصره آن، به حمله ای سخت پرداختند. عساکر اسلام بی خوف و هراس از تیر و شمشیر کفار لعین از دیوارهای قلعه بالا رفته و در ظل دولت پادشاه اسلام، تا وقت نماز ظهر قلعه را به تصرف در آوردند.

آن روز، هنگامی که عساکر خلقی در جنگ و رزم بودند، بیگلربیگی دیار بکر - درویش پاشا - پای در رکاب کرده و در حالی که در اطراف گشت می زده بر بالای تپه ای نگاهش به تعدادی عساکر می افتد. از اطرافیان می پرسد: این عساکر کدام عساکرند؟ از میان عساکر روم جمعی سواره نظام دلیر و شجاع چهار نعل بر بالای تپه رفته می بینند که عساکر مذکور جمعی از قزلباشان بد معاش اند. همراه این عساکر، توخماق خان ملعون و قره خان و امام قلی خان^۲ و قزق دوغزخان و نیز چند تن از خان های معروف دیگر به اتفاق چهل هزار قزلباش شجاع به قصد جنگ آمده بودند. آنها، در دم خود را آشکار کرده و به طرف درویش پاشا هجوم آورده و شروع به جنگیدن کردند. شمار عساکر همراه درویش پاشا کم بود. [وی خطاب به آنان گفت:] در هر حال بجنگید، فرار کار مردان نیست. بیگ های شجاع گرد دیار بکر با شعار «منم، دیگر [ی] نیست»^۳ بی توجه به شمار اندکشان، در راه دین اسلام و پادشاه اسلام پناه، فی الفور به ملعون ها تاخته به جنگی بزرگ برآمدند. چنان که سینه های شان شکافته و سرهای شان از تن جدا شد. و خاک از اجسادشان پر شد. چنان جنگ عظیمی در گرفت که قابل نوشتن نیست. قزلباشان بر عساکر روم غلبه یافتند. در صحنه جنگ هفت تن از بیگ های شجاع گرد شهید شدند. از جمله صارخان بیگ که آبرو و افتخار اکراد بود. اما عساکر روم که در اردو بودند، از این جنگ (7b) به یقین خبردار

۱. منظور شیطان قلعه است که بر روی کوه سنگی بلندی در نزدیکی شهرستان چلدر و در محل تلاقی قره سو و رود گز واقع است.

۲. والی صفویان در گنجه.

۳. عین عبارت متن ترکی است. (م)

نبودند. اما پس از آن که، از وقوع جنگ مطلع شدند، خود را به صحنه جنگ رساندند. از یک سو بهرام پاشا، بیگلربیگی ارض روم و از سوی دیگر عثمان پاشا، زین کرده تاخت آوردند. خلاصه، هر آن که از وقوع جنگ خبردار شد، زین کرده، رعد آسا خود را به صحنه رسانده و ملاحده ملعون را در میان گرفته و از هر سو آماج شمشیرشان ساختند. چنان که نعش کشتگان بر روی هم تلنبار شد.

عساگر ملعون، هم این که دیدند عساگر روم هجوم آورده و از هر سو که پیش می آیند باز نمی گردند و همچون شیران و دلبران جنگاوری می کنند و جانانه یورش می آورند، ترس بر دل هایشان و لرزه به تن شان افتاده، عقل از کف داده، روی بر تافته و راه گریز در پیش گرفتند. بعد از آن که ملاحده ملعون راه فرار در پیش گرفتند، غازیان روم با شمشیرهای آخته از پی آنها تاخته، و در عرض یک ساعت، انبوه سپاه قزلباش را تار و مار ساختند. غازیان با تیغ های خون ریزشان به جنگ آوری پرداخته، و هریک از سپاه دشمن را غرق خون ساخته و سرهایشان را از تن جدا ساخته و سینه هایشان را شکافتند. چنان که از خون مردمان، زمین سیاه، لاله گون شد. دو سپاه به هم رسیده و در هم فرو رفت، زمین سخت زیر پای اسبان نرم شد. از گرد و غبار برخاسته در میدان و بخار خون، و دود تفنگ ها و نعره آدم ها و صیحه اسب ها، صحنه جنگ به صحرای محشر تبدیل شد. آن روز تا غروب؛ جنگ، سخت دوام یافته و با تاریک شدن هوا بعضی از سرخ سران رو سیاه [قزلباشان] که از دم شمشیر جان به در برده بودند، یا در کنار رودخانه و لابلائی علف ها اختفا گزیدند و یا در شکاف صخره ها پنهان شدند. خلاصه آن که، آن روز تا غروب آفتاب، جنگ سختی در گرفت.^۱

هنگام غروب آفتاب، غازیان سرهای بریده را بر نیزه ها کرده و اسیران را (8a) همچون سگان در مقابل خود رها ساخته، تعدادی طبل و دهل که بر روی شترها بود را نیز گرفتند. اما باز هم برخی از آنها بنا بر طبیعت فاسدشان طبل ها را نواختند. نزدیک نماز عشاء؛ پاشایان، و بیگلربیگی ها و غازیان در این هنگامه و هیاهو وارد اردو شدند. حضرت سردار اعظم به مقابل خیمه ها آمده و از غازیانی که [دشمن] را زخم دار کرده و سرهای بریده می آوردند با گفتن «آفرین بر غازیان من، قوت به دست و بازویتان، رویتان سفید و نان پادشاه بر شما حلال باد» استقبال می کرد.

آن شب عساگر استراحت کرده و هنگام صبح حضرت سردار مجلس کرده و جمیع

۱. جلد رظفر (پیروزی جلد ر)، ۱۹ اوت ۱۵۷۸ / ۹۸۶ ق.

عساکر را در دیوان جمع آورده بنا به شایستگیِ غازیانی که سرها بریده و غزا کرده بودند، هدایا و پاداش داده، امر نمود تا گردن تمام قزلباشان زنده دستگیر شده را بزنند، چنان که در مقابل خیمه گاه، نعش روی نعش تلنبار شد. از کثرت سرهای بریده و نعش‌های ریخته بر زمین جای قدم گذاشتن نبود. از بخار برخاسته از خون‌ها و بوی تعفن برآمده از نعش‌ها، دماغ انسان آزرده می‌شد. از سرهای بریده شده، کله مناره‌ای عالی بنا شد، چنان که هر که می‌دید هوش از سرش می‌رفت.

قطعه

لاشه لَر رایحه سندن کچه مز اولدی نسیم
 کمی بی سر، کمی صد پاره، انک کیمی دو نیم
 کسلن کله لردن برج و بدن وضع ایدوبن
 ویردی دیزدارلغن سگلره مردان کریم

[ترجمه]

از بوی تعفن لاشه‌ها نسیم نمی‌وزید / بعضی بی سر، بعضی صد پاره، بعضی دو نیم / از سرهای بریده شده، برج و بارو ساخته شد / مردان کریم، نگهبانی این برج را به سگها دادند.

آن روز در حال خستگی به حضرت سردار خبر رسید که: «منوچهر - صاحب آلتون قلعه - با شماری از عساکر کافر برای ابراز اطاعت و تبعیت» می‌آید. حضرت پاشا نیز به تمام عساکر امر نمود که سوار بر اسبان به پیش آیند. تمام ینی‌چری‌ها نیز خود را آراسته و تفنگ‌ها بر دوش گرفته در مقابل منوچهر مذکور ایستادند. البته این امر نه برای استقبال از او (8b) که برای ابراز شجاعت و هنر نمایی چنین کردند.

کفار خاکسار نیز آمده، از میان صفوف عساکر و ینی‌چری‌ها گذشته و در جوار خیمه گاه پاشا، با دیدن نعش‌های کشتگان و کله مناره‌ها همچون برگ خزان بر خود لرزیده و رنگ از رخسار پریده، بیهوش و بی‌عقل شده به دست بوس حضرت پاشا وارد شده و به تبعیت از دین اسلام و پادشاه عالم درآمدند. منوچهر^۱ مذکور با مشاهده شجاعت ناشی از قدرت و افتخار اسلام، به نهایت لطف حق تعالی ایمان آورده، بعد از

۱. اتابک قیچاق در آلتون قلعه - آهیسکا.

ایمان آوردن، نام مصطفی^۱ بر او گذاردند و لواء «اولتی»^۲ را به او بخشیده و به مقام سنجاقی منصوب گردید. او از موضع چلدر برخاسته و بعد از چند منزل به قلعه معروف «آقچه قلعه» وارد شد و در کنار آب [رودخانه] استقرار یافت.

پیش از ورود حضرت سردار، عبدالرحمن بیگ و بیگ اردهان وارد قلعه مذکور شدند. در داخل قلعه، شماری از کفار بودند که قلعه را تسلیم نمی‌کردند. به جهت عناد و مخالفتی که می‌ورزیدند، عبدالرحمن بیگ با توسل به جنگ، قلعه را با زور و خشونت به تصرف در آورده، بعضی از آنها را کشته و برخی دیگر را اسیر ساخت. او و همراهانش با شماری از سرهای بریده در عمارتی که حضرت پاشا در آن بود، به حضورش وارد شدند. حضرت پاشا تعدادی از افراد را برای [حراست] از قلعه تعیین و چند «ضاربوزان» نیز در داخل قلعه نصب شد. پس از آن، حضرت پاشا برخاسته روانه شد. در روز دهم^۳ به قلعه مشهور تفلیس وارد شدیم. تمام مردم ولایت تفلیس، گرجی بودند. اما ولایت در تصرف یکی از خان‌های قزلباش، داوود خان ملعون بود.

پیش از ورود عساکر اسلام جمیع اهالی قلعه مذکور گریخته و قلعه خالی از سکنه شده بود. داخل قلعه شده و شش روز در آن جا استقرار یافتیم. ولایت تفلیس دارای آب و هوای معتدل بود (9a) و قلعه آن در دره‌ای قرار داشت. دره دارای هفت هشت عدد [چشمه] آب گرم بود. در اطراف دره، باغ و باغچه نیز وجود داشت. در وسط شهر رودخانه بزرگی به نام کُر [کورا] جاری بود. در داخل شهر و بر روی این رودخانه پلی قرار داشت. قزلباشان تا وقتی که قلعه تفلیس را در تصرف داشتند، از بازرگانی که از شروان و زَگم، بار ابریشم می‌آوردند و قصد عبور از پل را داشتند، باج می‌گرفتند. آن پل، هر ساله به یک بار [شتر] آقچه^۴ واگذار می‌شد. اکنون آن جا یک ولایت است. حضرت سردار برای محافظت از قلعه تفلیس یک بیگلربیگی منصوب کرده و به میزان کافی عساکر تعیین نموده و تعدادی «ضاربوزان» نیز در آن جا مستقر ساخت. خلاصه کلام این که قلعه مزبور به واسطه وجود جنگجو و براق مجهز و مرتب شد. سردار سعادت‌مند پس از آن

۱. مصطفی پاشا.

۲. اولتی: نام یک «قضا» (شهرستان) در «سنجاق» چلدر واقع در «ایالت» ارضروم. (م)

۳. ۲۴ اوت ۱۵۷۸ / ۲۰ جمادی الثانی ۹۸۶ ق.

۴. آقچه: اورخان غازی در سال ۷۲۷ هجری قمری سکه‌ای نقره‌ای (آقچه) در بورساز ضرب کرد. نام این سکه برگرفته از نام مغولی بود. وزن نخستین آقچه پنج قیراط و سه جبه بود. سلطان مراد خداوندگار (سلطان مراد اول) نیز به ضرب آقچه و هم برای نخستین بار به ضرب سکه مسین پرداخت. ر.ک: اوزون چارشلی: همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۱، ص ۶۵۰ (م)

قصد پیشروی به صوب شهر زَگم را نمود. این شهر را، «لوند شاه» مشهور و معروف که نام قبیح او الکساندر بود در تصرف خود داشت. حضرت سردار پیش از آن که از تفلیس حرکت کند، قیتاس بیگ که سنجاق صاروخان بود را به عنوان ایلچی نزد کفار لعین گسیل داشته، این گونه پیام فرستاد: «ای [لوند شاه! تو که بزرگ و بیگ و ولایات زَگم و گرجستان هستی، آگاه باش که من که یکی از ادنا وزرای پادشاه روم هستم، اکنون همراه با صد و پنجاه هزار نفر از عساکر اسلام به دیار تو آمده‌ام. اگر از در اطاعت و تبعیت از عساکر اسلام در آیی و مراجعت نمایی، خوش و خرم خواهی بود، ما نیز مناسب حال تو و شایسته شأن و مقام تو رفتار نموده، از نو تو را به مقام سنجاقی ولایت تفلیس منصوب نموده و به تبعیت از پادشاه اسلام در خواهی آمد. و اما اگر از در مخالفت و عناد در آیی، پس آماده باش که ایل و ولایت تو را در هم کوبیده و به آتش کشیده و تمام سران قومت را از دم شمشیر گذرانده و عرض و ناموسات را به اسارت گرفته (9b) و بلایی بر سرت خواهیم آورد که تا قیام قیامت از آن یاد کنند.»

کفار لعین بعد از آگاهی یافتن از این پیام، جمیع سران و کسان تجربه دیده خود را جمع کرده، برای چاره اندیشی این گونه به گفتگو و رایزنی پرداختند: «اگر با عساکر روم به مخالفت برخاسته و به مقابله پردازیم، تاب و توان جنگ با آنها را نخواهیم داشت. اگر به کوه بزیم و فرار اختیار کنیم، ایل هایمان و ولایت هایمان را یکپارچه خراب و ویران خواهند کرد. پس قادر به مقابله با چنین عساکر نیرومند نیستیم. به خصوص، منوچهر که صاحب آلتون قلعه بود به تبعیت از آنها در آمده و قلعه تفلیس در ید تصرف عساکر روم قرار گرفته و داخل آن را پر از جنگیان کرده‌اند. از این رو عساکر روم از این ولایت دست نخواهند کشید، خصوصاً این که آنها به هر سو که رو آورده‌اند، کون و مکان نیز مانع و حائل آنها نشده است. چنان که قلعه‌های معظمی نظیر قلعه قبرس و خلق الواد را نیز پیش از این گشوده‌اند. پس بیائید در این وضع جدید حيله‌ای به کار بسته و از در متابعت در آمده و به استقبالشان رفته و مراجعت کنیم، اگر این اقدام سرانجام نیکی داشته باشد، از کارمان پشیمان نخواهیم شد و اگر عاقبت متینی نداشت، پس آن‌گاه خود خواهیم دانست که چه باید بکنیم. اینک در حال کنونی باید با توسل به حيله، این عساکر عظیم را از پیش رویمان برداریم.»

با این گونه حيله‌های رنگارنگ عزم آن داشتند که مانع از آمدن حضرت سردار شوند. عساکر اسلام نیز از قلعه تفلیس برخاسته، در دومین روز در جوار قریه‌ای که درختانی عالی و آب‌های جاری خوب و زیبایی داشت اتراق نمود. چیزی نگذشت که به حضرت

سردار خبر آوردند که: «هم اکنون یونند شاه با چند هزار نفر از عساکر کفار در حال آمدن هستند.» پس از آن، حضرت سردار تمام عساکر را از این امر آگاه ساخته و خطاب به آنها گفت: «جملگی سوار بر اسبان به پیش آمده و در برابر کفار لعین هنرنمایی کنید.» تمام عساکر خلقی سوار بر اسبان (10a) گروه گروه، صف صف ایستاده و ینی چری‌ها نیز جملگی تفنگ‌ها را محکم گرفته و فتیله‌هایشان را روشن ساخته و سیصد ضاربوزان نیز حاضر نمودند.

پس از آن لوند شاه ملعون با پنج شش هزار نفر از سپاهیان شجاع گرجی به پیش آمده و در کناری به استقرار اردوی خود پرداخت. ایشان همراه با هفتصد هشتصد نفر از کفار به زعم فاسدشان بر طبل جنگ کوبیده از میان دو سپاه به صف ایستاده، خود را به مقابل خیمه‌گاه حضرت پاشا رسانده همین که خواست از اسب فرود آید، ینی چریان به صف ایستاده، به گشودن آتش پرداخته و سیصد توپچی نیز زمین و زمان را به آتش کشیده و چنان هنگامه تماشایی و پر سروری بر پا ساختند که عقل از سر انسان زایل می‌شد. کفار نیز رنگ بر رخسارشان نمانده، همگی دست از جان شسته، نا امید گشتند.

عساکر اسلام نیز مراقب و آماده باش بودند که هنگام ورود لوند شاه به خیمه‌گاه، اگر امر یافتند او و همراهانش را به قتل رسانند و وسایل‌شان را به یغما ببرند. اما حضرت سردار از کشتن آن ملعون چشم پوشید و بر او خلعت پوشانید و بار دیگر او را به مقام سنجاقی ولایت [تفلیس] منصوب نمود. او نیز عهد و قرار نموده تا تابع پادشاه عالم پناه شده و به بندگی او در آمده و با امر و فرمان پادشاهی مخالفت نورزیده و سال به سال خراج ولایت را واگذار نماید. وی یکی دو منزل نیز با عساکر اسلام راه پیموده و پس از آن با کسب اجازه از حضرت پاشا بار دیگر رو به ولایت خود نهاد.

پس از بازگشت لوند شاه، عساکر اسلام در هفتمین منزل به کنار رود قنتق [قانتق]^۱ رسیده، در جایی عالی و زیبا اتراق صورت گرفت. اما به واسطه فقدان آذوقه و برگ و بنه در میان عساکر قحطی بروز کرد، به گونه‌ای که قیمت [یک] کیله اسلامی جو تا سیصد آقچه و [یک] کیله^۲ آرد بالغ بر چهار صد آقچه شد. نان آن آرد نیز نایاب بود. (10b) قیمت [یک] وُقَیْه^۳ نمک بی ارزش نیز به یک صد و بیست آقچه رسید. خلاصه آن که در میان عساکر چنان قحطی‌ای وقوع یافت که قابل گفتن و نوشتن نیست. در این اثناء حضرت

۱. نام این رود در نقشه‌های امروزی آلازان (Alazan) است.

۲. کیله: از ریشه عربی «کیل» و واحد وزن، معادل $\frac{1}{4}$ کیلو، ر.ک: فرهنگ ردهاوس، ص ۶۶۴ (م)

۳. وُقَیْه: کلمه‌ای عربی است. واحد وزن و معادل چهار صد درهم. همان. (م)

سردار چند روزی اتراق نموده و عساکر خلقی برای تهیه آذوقه و برگ و بنه در قریه‌های اطراف پراکنده شدند. و چند رأس شتر متعلق به بیگ، به اطراف خندق رفته و در حال گردش بودند که در حقیقت یکی از امرای لعین قزلباش بد معاش به نام امیرخان با بیست هزار سپاهی به آن حوالی آمده و در آن وادی اختفاء گزیده و دام گسترده بودند، ملاحظه لعین با دیدن عساکر روم و تعدادی از شتران آنها، خود را آشکار ساخته و به سوی آنها هجوم آورده و در آن محل شماری از غلامان را شهید ساخته و شتران را رانده و دوباره در وقت روانه شدن به سوی مقرشان از اردوی اسلام فریاد کمک برخاسته، بلافاصله عساکر اسلام، سوار بر اسبان به پیش آمدند. از یک سو درویش پاشا، بیگلربیگی دیاربکر و بهرام پاشا بیگلربیگی ارض روم و عثمان پاشا و محمد پاشا بیگلربیگی قرمان با عساکری که آماده بودند، رعد آسا خود را رساندند. غازیان در جای جای با شمشیرهای آخته بر ملعونان تاخته و جنگی عظیم بر پا ساخته، سرها بریده و سینه‌ها را شکافتند. اجساد کشتگان همچون تگرگ زمین را پوشاندند. اما ملاحظه ملعون همین که دیدند در برابر عساکر اسلام زبون و در مانده‌اند، اسباب و شترانی را که گرفته بودند و نیز اسباب و وسایل خودشان را رها ساخته، روی به گریز نهادند.

پس از آن، غازیان، ملعونان را تعقیب کرده، بعضی را با شمشیر کشته و بعضی نیز از ترس شمشیر، خود را به آب عظیم رودخانه انداخته و غرق شدند. خلاصه سخن آن که ملعونان شکست یافته، بعضی در معرکه جان باختند و بعضی نیز با تحمل جراحت فرار اختیار کردند. غازیان، سرهای بریده (11a) را بر نیزه‌ها کرده و زنده دستگیر شدگان را همچون سگان بر زمین می‌کشانند. طبل‌های روی شتران را گرفته و با کوبیدن بر آنها هنگامه‌ای بر پا نموده و شادی کنان به اردو بازگشتند. خبر این جنگ پایان یافت اما عساکر خلقی نمی‌دانستند که حضرت سردار به کدام جانب عزم رفتن دارد. با این حال بر بعضی آشکار شد که تصمیم به عبور از آب رودخانه و رفتن به سوی شروان است. در آن محل، عساکر خلقی جملگی اتفاق کرده و سر به شورش گذاشته نزد حضرت سردار آمده و خطاب به او گفتند که: «[ای] پاشای دولتمند از خون عبور می‌کنی! عساکر دچار قحطی‌اند، زمستان نیز در پیش است. ما از این جا، قدم از قدم بر نمی‌داریم و به پیش نمی‌رویم.»

حضرت پاشا که دید بیشتر قول‌ها حاضر هستند، به واسطه دلالتان به عساکر «آرام باشید و بازگردید!» گفته، جمیع عساکر خلقی با شنیدن این ندا شاد و مسرور شدند و سکوت اختیار کردند. آن شب، گذشت و صبح زود، حضرت پاشا مجلس نموده و تمام بزرگان و

بیگلربیگی‌ها و سنجاق‌بیگی‌ها و بلوک آغاها و کدخدای ینی‌چریان و بعضی از رؤسا و پیران را جمع کرده و خطاب به آنها چنین گفت: «امر همایونی حضرت پادشاه عالم پناه چنین است که در این سال مبارک، اگر حق سبحانه تعالی فرصت و نصرت عطا فرماید ولایات گرجستان را فتح نموده و ولایت شروان را نیز به تصرف درآورم. اکنون بحمدالله والمنه، حق سبحانه و تعالی فرصت و نصرت را میسر ساخته چنان که هر یک از آنان تن به فرمان ما داده و تابع حکم ما شده‌اند. اکنون وضعیت به گونه‌ای است که ما تا چهار پنج منزلی شروان آمده و این همه سختی و زحمت را بر خود هموار ساخته‌ایم. حال، نه موجه و معقول (11b) است که این کار را به سرانجام نرسانیم و نه شایسته نام شریف پادشاهمان است که چنین کنیم. انشاءالله تا فرا رسیدن زمستان مجال هست. از امر پادشاه سرپیچی نکنید!» حضرت سردار به هر یک از قاپو(قپو)قولی‌ها^۱ آنچه‌ای تقدیم داشت و به ینی‌چری‌ها نیز انعام داده و مقرر شد که از آب عظیم رودخانه عبور کرده به سوی شروان روانه شوند. پس از آن تمام عساکر خلقی سولار بر اسبان شده و از آب عظیم رودخانه راه عبوری یافته و پس از عبور حضرت سردار، همه به دنبال او قصد عبور کرده، اما آب عظیم رودخانه چنان در تلاطم و طغیان بود که هوش از سر هر بیننده‌ای می‌ربود. آب رودخانه به غایت عظیم بود. گل‌آلود و خروشان جریان داشت. چنان عظمت و هیبتی داشت که اگر به فردی گفته می‌شد که: «اگر از این آب بگذری، به تو پادشاهی عالم را می‌دهیم!» چنین نمی‌کرد. اما حکایت آدمی‌زاد، مثل حکایت گوسفند است؛ همین که یک نفر پا پیش گذاشت، همه به دنبال او روان می‌شوند. چنان که بعضی، به راه‌گذر مشخص نگاه نکرده، همه با هم به آب زدند. اما آن آب ظالم بی‌امان، آن قدر اسب و شتر و بار و بینه و اسباب و وسایل را به کام خود کشید که قلم از نوشتن و زبان از گفتن آن عاجز است. هر دو سوی آب عظیم رودخانه به صحرای محشر تبدیل شد. بعضی از غرق شدن اسب‌شان فریاد می‌زدند، بعضی از غرق وسایل و ارزاق‌شان فریاد می‌زدند و بعضی نیز در فقدان فرزندان و دوستان‌شان ناله سر می‌دادند. خلاصه آن که، در آن آب خون‌آلود، آن قدر آدم

۱. قاپوقولی: معنی تحت‌اللفظی این کلمه، غلامان بابعالی (غلامان دربار سلطان عثمانی) است. ر.ک: اوزون چارشلی، همان، ترجمه نوبخت، ج ۱، ص ۵۷۳) و اما در تشکیلات نظامی دولت عثمانی که شامل نیروی زمینی و نیروی دریایی می‌شد، نیروی زمینی از «غلامان دربار» (قاپی‌قولی‌ها) و نیروهای ولایتی تشکیل می‌شد. لشکر «قاپی‌قولی» در اصل لشکر مرکزی ثابت و دائمی سلطان بود و افراد آن را زندانیان و نیروهای مزدور مسلمان و غیر مسلمان تشکیل می‌دادند. اما بعدها تقریباً همه افراد آن از طریق نظام دوشیرمه برگزیده می‌شدند. ر.ک: استانفورد شاو: همان، ج ۱، ص ۲۱۹-۲۱۸. اوزون چارشلی: همان، ترجمه نوبخت، ج ۱، ص ۵۷۵-۵۷۳. همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۱، ص ۶۰۷-۶۰۶ (م)

تلف شد که تنها خدا می‌داند و بس. هر انسان خالص و پاکی که اجلش آمده بود به دیار باقی شتافت و مابقی عساکر با عبور از آن آب عظیم، به عزم رسیدن به شروان روانه شدند. در اواخر رجب المرجب سنه ۹۸۶ در منزل پنجم به شروان رسیده، داخل آن ولایت شده و در قصبه‌ای به نام «آرش» حضور یافتند. سنیان قصبه مذکور، گروه گروه، موج موج، بعضی گریان، بعضی عریان، چرخان و (12a) سماع کنان، به استقبال عساکر روم آمده و به مصافحه با آنان پرداخته و با درود و سلام گویان به سپاهیان پادشاه دین اسلام و زنده کنندگان دل‌های مرده، شادان از خوشی نعره سر داده، خود را به پیش عساکر اسلام می‌انداختند. عساکر اسلام در جوار قصبه مذکور و در موضع مشهوری به نام «گوک میدان»، استقرار یافتند. پس از آن اکابر شروان گروه گروه با بعضی هدایا نزد حضرت سردار اعظم آمده با او در باره نحوه حفاظت و حراست از ولایت شروان به گفتگو پرداختند.

قصبه آرش در میان باغ‌ها قرار داشت. میوه‌های بسیار فراوان داشت. خیل عظیم عساکر در طول یک ماه اقامت خود در این قصبه از میوه‌های آن خوردند اما تمام نشد. باغ‌هایی نیز وجود داشت که میوه‌های آن دست نخورده باقی ماند. ولایت شروان ولایتی است کاملاً ساحلی^۱ اما آب و هوای آن خوب است. بار ابریشم ولایت شروان در مرکز آن تهیه و حمل می‌شود.

حضرت سردار در ولایت شروان به مدت بیست روز اقامت گزید و سپس برای بازگشت به دیار روم، به تهیه و تدارک پرداخت. در مقابل قصبه آرش، باغ معروف و بزرگی بود به نام «شاه باغچه»^۲؛ به دستور حضرت سردار تمام باغ از بین برده شد. بدین صورت که تمام درختان بزرگ آن قطع گردید و از تنه درختان دیواری ساختند. در فواصل بین تنه درختان چپر و پرچین تعبیه کرده و در میان آنها خاک ریخته شد. در بعضی نقاط این حصار، برج و باروهایی نیز تعبیه شد. در چهار گوشه این حصار نیز چاه‌ها و خندق‌هایی حفر و درون آنها آب بسته شد. بر برج و باروهای آن نیز «ضاربوزان»^۳هایی گذاشته شد. در مجموع، چنان حصار محکمی ساخته شد که قابل بیان نیست. بعد از ساخته شدن حصار مذکور، حضرت سردار بنای بازگشت به روم را گذاشت. اگر ایشان و همراهان‌شان زمستان را در ولایت شروان سپری می‌کردند از جهت آذوقه و ارزاق با مشکلی مواجه نمی‌شدند، چراکه ولایت مزبور از این بابت بسیار غنی و

۱. شروان در کنار ارض واقع است. منظور ساحل رودخانه است. (م)

۲. به باغ فارسی در ترکی عثمانی «باغچه» گفته می‌شد. ر.ک: قاموس شمس‌الدین سامی، ص ۲۸۸. (م)

پیشروی به سوی ارض روم دشت «پاسین» را خالی دیده، دست به غارت و تاراج زده و واقعه ناخوشایندی را به بار آوردند.» از این رو تصمیم به بازگشت به روم گرفته شد.

پس از آن، حضرت سردار، بیگلربیگی حلب یعنی محمد پاشا را با شرط [اعطاء مقام] وزارت به همراه شماری از عساکر، برای محافظت از شروان تعیین نمود. محمد پاشا، همین که خود را عهده دار این مقام یافت، بعضی از پیران با تجربه و کارکشته ولایت شروان را جمع کرده از آنها راجع به اوضاع آن ولایت پرسش هایی نمود. آنها نیز خطاب به او این گونه جواب دادند که: «قزلباش بد معاش، طائفه ای است مودبی و شرور. البته بعد از بازگشت مصطفی پاشا به روم، آنها به این ولایت حمله کرده و جنگ و ستیز خواهند کرد. اما امید است که حق تعالی به دین اسلام قوت دهد و شما را پیروز و مظفر سازد.»

این جواب که دایر بر [خطر] آمدن قزلباشها بود، محمد پاشا را دچار خوف و هراس ساخت چنان که او از وظیفه ماندن در ولایت شروان سر باز زد و از مقام بیگلربیگی وزارت کناره جست. این تکلیف بر عهده بیگلربیگی دیاربکر، درویش پاشا، گذاشته شد، او نیز نپذیرفت. قبول این تکلیف از سوی بیگلربیگی ارض روم، بهرام پاشا، خواسته شد. او نیز نپذیرفت و از مقام بیگلربیگی کناره جست. خلاصه آن که وظیفه ماندن در ولایت شروان و محافظت از آن جابر عهده هر یک از بیگلربیگی ها که گذاشته شد، هیچ یک از آنها نپذیرفتند. سرانجام، حضرت سردار، عثمان پاشا پسر ازدمیر پاشا را دعوت نمود و با شرط اعطاء مقام وزارت، او را مکلف به ماندن در ولایت شروان و محافظت از آن جا نمود. عثمان پاشا نیز از امر حضرت سردار (13a) امتناع نورزیده، برای خیر و صلاح اسلام و در راه سعادت پادشاه عالم تکلیف ماندن در ولایت شروان را پذیرفت.

منصب بیگلربیگی ارض روم، به قیتاس بیگ، که سنجاق بیگ صارو خان بود، داده شد و عساکر ارض روم موظف به حرکت شدند. از میان قاپوقولی ها، همه علوفه جی های یسار، با شرط دادن دو آقچه بیشتر موظف به ماندن در ولایت شروان شدند. و پانصدینی چری و شماری از قول قارنداشی ها و گونوللوها^۱ و شماری از ارباب

۱. گونوللو: این کلمه در اصل به معنی «داوطلب» است. نیروهای داوطلب در واقع یکی از واحدهای اصلی قشون عثمانی که در دژها خدمت می کردند را تشکیل می دادند. آنها عموماً از میان مردم کشورهای همسایه جمع می شدند. از جمله آنان مسیحیانی بودند که در روند ورود خود به این بخش از طبقه حاکم می بایست به اسلام می گرویدند. این دسته به واحدهای پیاده نظام و سواره نظام تقسیم می شدند و افراد آن معمولاً از روستاهای خود حقوق دریافت می کردند و نه از خزانه دولت. ر.ک: استانفورد شاو: ج ۱، ص ۲۲۷. «گونوللو»ها رئیسی به نام «گونوللو آغاسی» (سرکرده و امیر داوطلبان) داشتند. ر.ک: اوزون چارشلی: همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۲، ص ۶۷۲. (م)

تیمار،^۱ که در مجموع به بیست هزار نفر می‌رسیدند مکلف به ماندن در شروان شدند. عثمان پاشا خیمه و خرگاه خود را از اردوی سپاه دور ساخته و در صحرایی برپا نموده و آن قسمت از عساکر که مأمور به ماندن در شروان و محافظت از آنجا بودند، همگی در نزد او جمع شدند. پس از آن حضرت سردار اعظم، مصطفی پاشا، در اواسط شعبان المعظم سنه ۹۸۶ از قصبه آرَش برخاسته با عزم بازگشت به روم بدان سو روانه شد. هر یک از عساکر که در شروان باقی ماندند، ملول و محزون از یاران صمیمی خود جدا شده و به وسیله آنها به اهل و عیال و دوستان و نزدیکان‌شان نامه‌ها و امانت‌هایی فرستادند. عساکری که قصد عزیمت به روم را داشتند، شادی‌کنان، هر یک از خشنودی، نعره شادی سر داده روانه دیار روم شدند. آن کسانی که در شروان باقی ماندند به عساکر در حال عزیمت چنان ملول و محزون نگاه می‌کردند که گویا، روح عزیزشان از قفس تن به اصل خود عروج می‌کند. خلاصه سخن آن که روندگان، رفتند و باز ماندگان، ماندند. تمام عساکری که در شروان باقی مانده بودند در اطراف عثمان پاشا گرد آمدند.

آبِ [رود] «کُر» [کور] که در نزدیکی قصبه آرَش جاری بود از ولایات گرجستان می‌آمد. آب عظیمی بود. آبی که در مقابل تفلیس جاری بود نیز با آب کُر در یک جا به هم رسیده، جمع می‌شد و از نزدیکی قصبه آرَش عبور می‌کرد و تا شرق شروان به طور مستقیم جریان می‌یافت، و بعد از طی هفت هشت روز راه به ولایتی به نام «جواد» که جزء قلمرو شروان بود رسیده و از آنجا وارد بحر قلزم [دریای خزر] می‌شد. (13b) در شرق آن [رودخانه] عظیم، ولایت شروان و در غرب آن ولایت قزلباش قرار دارد.

۱. ارباب تیمار: در امپراتوری عثمانی به منابع مالیاتی مناطقی معینی که به برخی از دولتمردان و نظامیان، در ازای خدمات آنان و یا برای تأمین هزینه‌هایشان تخصیص داده می‌شد، تیمار می‌گفتند. نظام تیمار موجب تداوم حیات سازمان اداری، نظامی و مالی عثمانی بود، لذا باید آن را از جنبه‌های نظامی و اداری و مالی مورد بررسی قرار داد. سپاهیان تیماردار که پس از لشکر ینی‌چری عثمانی نیرومندترین سازمان را داشتند، لشکریانی بودن که با اتکا بر نهاد تیمار سازماندهی می‌شدند. آنچه سواره نظام عثمانی را تغذیه می‌کرد، آموزش می‌داد و به جنگ گسیل می‌داشت، چیزی جز نهاد تیمار نبود. در سایه نظام تیمار و بدون ایجاد هزینه برای خزانه دولت بود که سواره نظامی نیرومند سازمان یافت و زیر فرمان حاکمیت سیاسی قرار گرفت. تیمارها را بر اساس نوع خدمت، به شکل تیمارهای نظامی و غیر نظامی تقسیم می‌کردند. تیمارهای نظامی نیز به دو شکل «سواره نظام» و «غیر سواره نظام» تقسیم می‌شدند. ر.ک: دورسون: همان، ص ۳۱۵ و ۳۱۲. (م)

۲. کُر: رودخانه «کُر» یا «کور» در شمال غربی ایران در قفقاز جنوبی و ترکیه جریان دارد. این رود بزرگترین رود قفقاز به شمار می‌رود. طول آن ۱۳۶۴ کیلومتر است. بیشترین مسیر کُر در اراضی جمهوری آذربایجان جاری است. (به طول ۹۰۰ کیلومتر) این رود از فلات قارس در ترکیه سرچشمه گرفته و در امتداد غرب به شرق دریای خزر می‌ریزد. «کُر» به معنی «آب» و «رود» به کار برده شده است. ر.ک: بهرام امیر احمدیان: جغرافیای کامل قفقاز، ص ۷۵-۷۳. (م)

رسیده، جمع می‌شد و از نزدیکی قصبه آرش عبور می‌کرد و تا شرق شروان به طور مستقیم جریان می‌یافت، و بعد از طی هفت هشت روز راه به ولایتی به نام «جواد» که جزء قلمرو شروان بود رسیده و از آنجا وارد بحر قلزم [دریای خزر] می‌شد. (13b) در شرق آن [رودخانه] عظیم، ولایت شروان و در غرب آن ولایت قزلباش قرار دارد.

بعد از عزیمت مصطفی پاشا، عثمان پاشا بر روی آن رودخانه پلی احداث کرده و بعد از اتمام بنای آن، خود در ابتدای پل ایستاده و عساکر خلقی را برای حمله به ولایات قزلباش گسیل داشت. عساکر مزبور، ولایات قره‌باغ و حلو را یغما نموده، قزلباشان را به قتل رسانده و آذوقه و مأكولات بسیار به چنگ آوردند. از این راه، عساکر گرسنه از جهت ارزاق غنی و بی‌نیاز شدند. پس از آن، عثمان پاشا به نیت عزیمت به شهر شمشقی [شماخی]^۱ افتاده و قیتاس پاشا را به همراه عساکر ارض‌روم و شماری از قول قارنداشی‌ها و گونوللوه‌ها و نیز چند عدد توپ در قصبه آرش گذاشته و خود به همراه عساکر به سوی شهر شماخی روانه شد. وی و همراهانش از کنار کُر [کور] چند منزل راه طی کرد. اما نیت حضرت عثمان پاشا این بود که به سوی ولایات «سالیان» و «جواد» که شماری از قزلباشها در آنجا جمع شده بودند، رفته و رعایای آن ولایات را از انواع گوناگون ستم‌ها و رنج‌هایی که تحمل می‌کردند، رها سازد.

حضرت عثمان پاشا و همراهانش با چنین نیتی، به سوی آن ولایات روانه شدند. چند منزل پیش رفتند، اما مردم قریه‌هایی که در مسیر راه بودند، همگی از ترس قزلباشها گریخته بودند. چنان که به جهت خالی بودن قریه‌ها از سکنه، عساکر خلقی از جهت تأمین آذوقه در تنگنای شدید گرفتار آمدند. سرانجام پیران با تجربه و کار کشته آن ولایت خطاب به حضرت پاشا چنین گفتند که: «[ای] پاشای دولت‌مند، بیا و از عزیمت به جانب [آن دو ولایت] صرف‌نظر کن، زیرا مردم قریه‌هایی که در مسیر راه قرار دارند، از ترس قزلباشها جملگی فرار اختیار کرده‌اند. عساکر خلقی به جهت فقدان آذوقه به تنگنا افتاده، اسبان و سربازان نیز زبون و ناتوان می‌شوند. این احتمال نیز هست که توسل به جنگ ضرورت یابد، در صورتی که اسبان عساکر از پایداری در خواهند ماند. پس بیا به شهر شماخی (14a) وارد شویم، زیرا ولایتی است غنی و پر نعمت، اسبان عساکر و نیز

۱. شماخی: یکی از قدیمی‌ترین شهرهای منطقه قفقاز به شمار می‌رود. این شهر مرکز ایالت شروان بوده است. در دوره صفویه، شاه تهماسب اول دولت شروانشاهان را منقرض کرد (۱۵۳۸ / ۹۴۴) و شماخی به مرکز بیگلربیگی تازه تأسیس شروان تبدیل شد. بعد از مرگ شاه تهماسب، این منطقه از جمله مناطق مهم نزاع و جنگ و ستیز قوای صفویان و عثمانی بود. ر.ک: بهرام امیر احمدیان: همان، ص ۴۸۰-۴۷۵. (م)

خود آنها چند روزی توش و توان یابند. و این بارهای سنگین و شتران و اسب‌های بارکش را در آن جا گذاشته و بدون اینها به سوی دشمن هجوم برده و جنگ نماییم.» حضرت پاشا این تدبیر را معقول یافته، از همان میانه راه، به سوی شماخی تغییر جهت داده و بدان سو روانه شد. آن روز در نزدیکی قصبه‌ای به نام «شیراز» منزل کرده، پس فردا، عزم شماخی نموده و بعد از طی پنج منزل وارد شهر مذکور شد. آن روز سنیان شهر و مردمان دیگر همگی دسته دسته، گروه گروه و موج موج به استقبال حضرت پاشا آمده و اهل حرف دسته دسته بیرق‌ها علم کرده و زیر پای اسب حضرت پاشا «قماش»ها و «بَز»ها^۱ پهن کردند. از این جانب نیز، هر یک از عساکر روم که توانستند خود را مجهز به اسباب و وسایل و ملبس به لباس [رزم] ساختند. به ویژه در آن روز، حضرت عثمان پاشا خود را با آلات جنگ آراسته و کلاهخود و تاج بر سر نهاده و لباس‌های مرصع و مزین بر تن کرده و بر اسب سیاه سوار شده، مرد مردانه و شیر شیرانه جلودار عساکر اسلام شده و به پیش رفتند. گویا که رستم زال و یا قهرمان قاتل است.

عساکر خلقی نیز هر یک، خود و اسب‌هایشان را با اسباب و وسایل جنگی آراسته و بیرق‌ها و علم‌ها را افراشته و دسته‌ها و صف‌های چپ و راست ساخته و در جلوی آنها پنجاه عدد «ضاربوزان» در کنار هم قرار گرفته و پانصد ینی چری که آنها نیز خود را آراسته و تفنگ‌ها را بر دوش گرفته و فیتیله‌هایشان را روشن کرده و در جلوی حضرت عثمان پاشا نیز شش شاطر زرین سر و زرین کمر با تیرهای مرصع و جواهر نشان در دست ایستاده و با آراستگی و هنرنمایی، شجاعانه وارد شهر شماخی شده و در مرکز آن (14b) به خانه اُرس خان ملعون وارد شده و در آن جا، سکونت اختیار کردند.

عساکر خلقی به هنگام ورود به مرکز شهر، برای نشان دادن شادی و سرور با توپ‌ها آتش گشوده و ینی چری‌ها نیز با تفنگ‌هایشان به شلیک پرداختند. صدای توپ و تفنگ چنان تماشایی بود که هوش از سر انسان می‌ربود. مردم شهر به طور قطع صدای توپ و تفنگ نشنیده بودند، لذا بیهوش و سرگشته و سرآسیمه شدند. خلاصه کلام این که، عساکر خلقی وارد شهر شده هر یک برای خود خانه‌ای دست و پا کرده و جملگی در خانه‌ها مستقر شدند. ورود ما به شهر مذکور در اواخر شعبان المعظم سنه ۹۸۶ اتفاق افتاد. چند روز بعد، ماه مبارک رمضان فرا رسید.

شهر شماخی، ولایتی است پر رزق و روزی، گوشت و نان و سایر نعمات بی‌نهایت یافت

۱. بَز: پارچه سفید کتانی و یا پنبه‌ای. ر.ک: شمس الدین سامی، ص ۲۹۱. (م)

می‌شود. عساکری که از گرسنگی و دشواری ناشی از سفر جنگی رنج می‌بردند چند روزی استراحت کرده و به صوم و صلاة و زهد و طاعت مشغول شدند.

شهر شماخی در وسط ولایت شروان واقع شده است. جای وسیع و بازی است. آب و هوای آن به غایت خوب و مساعد است. بیشتر به آب و هوای بیلاقی نزدیک است. در سمت شمال آن که «گلستان» نام دارد، قلعه‌ای واقع است. در زمان‌های گذشته حصار معموری بوده است، اما قزلباشها، آن را خراب کرده‌اند. الان خرابه‌ای بیش نیست.

خلاصه این که چند روز بر این منوال گذشت. یک روز ناگاه جاسوسی به نزد حضرت عثمان پاشا آمده و این گونه خبر آورد که: «اکنون اُرس خان و ارطوغدی خان و پسرش علی بک همراه با بیست هزار نفر از عساکر قزلباش با عزم جنگ به پیش می‌آیند.» حضرت عثمان پاشا، جمیع قول‌ها را آگاه ساخته و دستور «حاضر باش» داده و از آنها خواست تا خود را آماده جنگ سازند. همگان از این دستور آگاه شدند. و عساکر خلقی نیز خود و اسب‌هایشان را آماده کرده و حاضر و مهیا شدند. پس از آن در اوایل رمضان المبارک سنه ۹۸۶ یک روز سحر دیدیم که اُرس خان لعین با بیست هزار نفر (15a) از عساکر شجاع و قوی قزلباش از سمت غرب شماخی به این سو، دسته‌ها و صف‌ها تشکیل داده و به خیال فاسدشان طبل و نقاره و کوس و نفیر نواخته، خارج شدند.

هنگامی که شماری از دلاوران روم که «قراول» بودند با چرخچی‌های^۱ قزلباش، در حال زد و خورد بودند، قزلباشان بد معاش در مقابل شماخی و بر روی تپه‌های بایر و لم یزرع، اردوی خود را مستقر ساخته و بارهای سنگین خود را بر زمین نهاده و تمام افراد سواره نظام و جنگجوهایشان نظام گرفته و در جای جای بیرق‌ها را بر افراشته و با صفوف منسجم وارد میدان جنگ شدند. از این جانب نیز حضرت عثمان پاشا خود را با اسباب و آلات جنگ آراسته و پیشاپیش عساکر اسلام قرار گرفته و در جلو شهر شماخی و در نزدیکی مزارات دسته‌ها و صف‌ها تشکیل داده و برای مقابله با قزلباش بد معاش حاضر و آماده ایستاده و از هر سو چرخچی‌های دلاور قدم به میدان جنگ نهاده شیرانه و

۱. در اصل: «چار قاجیلر»، در منابع تاریخی فارسی به صورت «چرخچی» و «چرخچیان» آمده است. از جمله قاضی احمد قمی می‌نویسد: «آنگاه چرخچیان بر کافران جلو انداخته از جانب...» خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۴۲۰، ۳۹۵. پاکالین در «فرهنگ اصطلاحات تاریخی عثمانی» راجع به این کلمه می‌نویسد: «چرخچیا زبده‌ترین افراد اردوی عثمانی بودند که در هنگام پیشروی اردو، آنها وظیفه جلوداری و پیشتازی را بر عهده می‌گرفتند. شمار چرخچی‌های سواره نظام به چهار پنج هزار نفر می‌رسید. اگر تاتارهای کریمه به اردوی عثمانی می‌پیوستند، معمولاً آنها وظیفه جلوداری یا پیشتازی که همان چرخچی باشد را بر عهده می‌گرفتند». ر.ک: همان، ج ۱، ص ۳۲۶. (م)

دلیرانه به تبادل تیر پرداختند. این جنگ و ستیز خصمانه تا وقت نماز ظهر ادامه یافت. اما از خان‌های قزلباش بد معاش، پسر ارطوغدی خان ملعون، علی قلی خان قزلباش دلاور، با دعوی مردانگی این چنین چاره‌اندیشی کرده و گفته بود که: «به من هزار نفر قورچی شجاع و کار آزموده بدهید تا در قسمت بالای شماخی پنهان شده و به مقابله با سپاه [روم] پردازم و در اثناء جنگ، از یک سوی شهر با هزار مرد هجوم آورم و زمانی که عساکر روم به شهر باز می‌گردند و طلب کمک می‌کنند بر آنها یورش ببرم. امید دارم که به این طریق عساکر روم را تار و مار نمائیم.»

بدین ترتیب، دو سپاه در برابر هم صف بستند و خصمانه به جنگ پرداختند. علی قلی خان لعین با هزار سوار دلیر قزلباش به عزم شهر هجوم آورد و در حالی که از کدخداهای حضرت عثمان پاشا، تنها کدخدا خسرو (15b) با تعدادی از سوارکار به حفاظت از آن‌جا مشغول بود، از این رو، علی قلی خان بر او غالب آمده و در آن اثناء، جنگ عظیمی در گرفت. شمار زیادی از سپاه ما و آنها به خاک و خون افتادند و کدخدا خسرو نیز در همان‌جا به شهادت رسید.

قزلباشان ملعون در صدد هجوم به شهر بودند که در کوچه‌های شهر توپ و تفنگ‌ها شروع به آتش کرده و در آن اثناء از قضای خداوندی گلوله توپی به علی قلی خان ملعون اصابت کرده و او جان به جهنم برده و اسب قوی و شجاع‌اش رو به سوی عساکر روم گریخته و ملاحظه لعین نیز با مشاهده قتل علی قلی خان، تن به شکست داده، فرار اختیار کرده و رو به بازگشت نهادند. بدین صورت، عساکر قزلباش دست از جنگ کشیده و عقب نشینی نموده و طعم شکست را چشیده و نسبت به ما از در حيله و نیرنگ برآمدند. بدین صورت که خواستند عساکر روم را از شهر دور کرده و از توپ‌هایشان جدا ساخته و نیز از یک سو دست به نقب زده و حيله و نیرنگ بکار بندند. ما نیز هر چه به دنبال آنها می‌رفتیم، آنها عقب‌تر می‌رفتند تا به محلی رسیدیم که در آن جا کمی آب جاری بود. پل کوچکی نیز وجود داشت پل ما بین دو سپاه واقع شده بود. دو سپاه آن قدر به هم نزدیک بودند که اگر چرخچی‌های آنها صدا می‌کردند در این سو شنیده می‌شد و اگر چرخچی‌های این طرف صدا می‌کردند در آن سو شنیده می‌شد.

عساکر روم از روی پل مذکور گذشته، عساکر قزلباش را تعقیب نموده چنان که به دسته‌های مقدم آن‌ها نزدیک شدند. جنگ بدین منوال جریان داشت که ملاحظه لعین اتفاق کرده و یکباره از راهی به سوی عساکر روم هجوم همه جانبه آوردند. عساکر روم به مقابله برخاسته، و دو سپاه در آن‌جا در هم فرو رفتند. چنان جنگ عظیمی بر پا شده بود.

که قابل گفتن و نوشتن نیست. چنان‌که (16a) سرها از بدن‌ها جدا شد و سینه‌ها شکافته شد و اجساد آدمی زادگان همچون تگرگ، زمین را پوشاند. جنگ سختی واقع شدند. از گرد و غبار و از آتش و دود توپ و تفنگ و از صیحه اسبان و از نعره آدمیان مکان معرکه بدل به صحرای محشر شد. از عساکر روم، بینی چری‌های زیادی شهید شد. و از عساکر قزلباش نیز کسان بسیاری به خاک در افتادند. خلاصه کلام این‌که در آن روز جنگ و جدال و کشت و کشتار سختی واقع شد.

و باز بار دگر دو سپاه از هم جدا شده هر یک به قرارگاه خود بازگشتند. گرد و غبار به هوا برخاست و صحنه معرکه روشنایی یافت. وقتی به میدان جنگ نظر می‌شد چنان بود که داخل میدان جنگ، نعش‌های کشتگان همچون پارچه سفید بر زمین گسترده شده بود. خلاصه کلام آن‌که در غروب آن روز، طبل آسایش به صدا درآمده هر دو سپاه به قرارگاه خود بازگشتند. آن شب گذشت و علی‌الصباح بار دیگر دو سپاه نظر به میدان جنگ انداختند تا ببینند که این بار، سر چه کسانی با «اجل مقراض» جدا خواهد شد. پس از آن، بار دیگر از دو سو چرخچی‌های دلیر و شجاع وارد شده و شروع به جنگ کردند. یک بار دیگر جنگی خصمانه درگرفت. اما در میان عساکر روم شماری از افراد شجاع و دلاور شاخص و برجسته وجود داشت. از جمله آنها، یکی آلائی ممی، دیوانه ممی و دیوانه قیقی و از آگاهای عثمان پاشا، بالی آغا و بهرام آغا و چاوش باشی^۱ بودند. اینان با یک روش خیلی خوب می‌جنگیدند. در میان عساکر قزلباش نیز شماری از افراد شجاع و دلاور وجود داشت که بیشتر بر اسبانی به رنگ «قیر»^۲ سوار می‌شدند و بر سرهایشان نشان‌های سرخ می‌گذاشتند. آن ملعون‌هایی نهایت دلاور بودند. هر زمان نیاز به نقب زدن زمین می‌شد، آنها پیشقدم می‌شدند و کسی در این کار به آنها نمی‌رسید. خلاصه آن‌که، آن روز نیز تا غروب میان دو سپاه جنگی سخت در گرفت. از سپاه ما و آنها، افراد زیادی به خاک و خون افتادند، آن روز نیز با فرار سیدن غروب آفتاب، دو سپاه از یکدیگر جدا شده (16b) هر یک به قرارگاه خود بازگشتند. آن شب پایان یافت و هنگام طلوع آفتاب، بار دیگر دو سپاه سوار بر اسب به پیش تاختند. عساکر عجم از آن سو و عساکر روم از این سو

۱. چاوش باشی: کلمه «چاوش» در زبان ترکی عثمانی معانی متعددی دارد. از جمله: نظارتچی، و یا مأمور دیوان همایون در دولت عثمانی (یاور)، و نیز کسی که در زمان جنگ، در اجاق بینی چری اوامر و دستورات فرماندهان عالی رتبه را به فرماندهان دون رتبه می‌رساند. «چاوش باشی» رئیس چاوشان دیوان همایونی بوده است. ر.ک: محمد دوغان: بیوک تورکچه سوزلوک، ص ۴۵-۲۴۴. (م)

۲. قیر: سفیدی مایل به خاکستری. ر.ک: شمس الدین سامی، همان، ص ۱۱۲۴. محمد دوغان: همان، ص ۷۶۴. (م)

در مقابل هم و رو در روی یکدیگر صف‌ها و دسته‌ها تشکیل داده و چرخچی‌های دلیر داخل میدان شده و با یکدیگر خصمانه به جنگ و ستیز پرداختند. این قصه را در این جا و می‌گذاریم و می‌رویم بر سر ذکر داستان سلطان عادل‌گرای خان تاتار.

پیش از این دانسته شد که حضرت پادشاه عالم و شاهنشاه اعظم در هنگام صدور فرمان حرکت سپاه به سفر جنگی شرق خطاب به حضرت تاتارخان چنین امر نمود: «تو نیز با شماری از عساکر از راه آزاق و از داخل چرکس و از دشت قبیچاق و از راه شمنخال و قیتاق و از دمیرقاپو عبور کرده در ولایت شروان به وزیر و سردار من، مصطفی پاشا ملحق شو!» حضرت تاتارخان نیز برای اجابت فرمان همایونی، برادرش عادل‌گرای خان را سرعسکر نموده با شماری از عساکر تاتار کمان‌دار و تیرانداز شجاع و تعدادی «ضاربوزان» همراه کرده و از دیار کفه برخاسته و به عزم رسیدن به شروان روانه آن ولایت شد. وی و همراهانش از راه آزاق گذشته و دشت قبیچاق، که چهل روز راه است و دشت و بیابانی است بدون آدم و آدمی زاد را نیز پشت سر گذاشته و از ولایات چرکس عبور کرده و از راه شمنخال و قیتاق و دمیرقاپو گذشته وارد ولایات شروان شده و به قصبه‌ای به نام «شبران»^۱ رسیدند. عثمان پاشا از جنگ اُرس‌خان در شماخی خبردار شده و عساکر روم نیز از خبر آمدن عادل‌گرای خان تاتار مطلع شده و عساکر خلقی نیز از شنیدن این خبر قوت قلب یافتند. چنان که دیگر از دشمن روی برنرفتند و شیرانه و دلیرانه به جنگ پرداختند.

حضرت عثمان پاشا فرستاده‌ای نزد عادل‌گرای خان (17a) گسیل داشت و خطاب به او گفت: «تعجیل کن، این احتمال هست که قزلباشهای ملعون از آمدن تو خبردار شده و فرار نمایند. اکنون جای اهمال نیست، با تعجیل پیش بتاز.» عادل‌گرای خان با شنیدن این درخواست، اقدام به هجوم نمود. سه روز از وقوع جنگ با قزلباش لعین می‌گذشت که در عصر روز سوم عادل‌گرای خان و برهان‌زاده^۲ ابوبکر میرزا و اسلام‌گرای میرزا با ده هزار کمان‌دار و تیرانداز شجاع و خون ریز، رعد آسا به هم پیوسته و به محل جنگ رسیدند. عثمان پاشا نیز با عادل‌گرای خان ملاقات کرده در آن محل به چاره‌اندیشی پرداخته و عساکر تاتار را به دو دسته تقسیم کرده یک دسته از جناح چپ عساکر قزلباش و یک دسته نیز از جناح راست آنها یورش آورده، عساکر تاتار نیز که به اندازه تمام دسته‌های عساکر

۱. شبران: از قصبه‌های ایالت شروان بوده است. اکنون در قلمرو جمهوری آذربایجان قرار دارد. نام این قصبه در منابع تاریخی فارسی غالباً به صورت «شبران» آمده است. محض نمونه در عالم آرای عباسی، احسن التواریخ، حبیب السیر و ... (م) ۲. در اصل: «برهان‌زاده» (م)

روم می‌شد از دو جناح و عساکر روم نیز از میان دو جناح، بی‌امان به سوی عساکر قزلباش لعین حمله همه جانبه کردند. قزلباش بد معاش چون دید که ناگهان با سپاهی که پیش از آن ندیده و از آن خبر نداشته مواجه شده و آن سپاه همچون مور و ملخ به آنها خواهند تاخت دچار ترس و وحشت شده، بر دل‌هایشان ترس و بر اندام‌شان لرزه افتاده با دست پاچگی فوراً روی از جنگ برتافتند. قورچیان بیرق بر سر که کوس «منم، دیگر [ی] نیست»^۱ سر می‌دادند، لرزان و گریزان فرار اختیار کرده و عقب نشستند.

اللّه اکبر (!) از عساکر روم و تاتار که با هجوم به سپاه در حال فرار قزلباش چنان آنها را کشتار کردند که نعش روی نعش ریخته شد. در عرض یک ساعت انبوهی از عساکر، قزلباشها را پراکنده و تار و مار ساختند. عده‌ای را کشتند و عده‌ای را زنده به اسارت گرفته، کشان کشان آوردند. عساکر تاتار با بی‌رحمی تمام با پرتاب تیر، هر یک از ملعون‌ها را از اسب به زیر می‌انداختند. (17b) اگر لباس‌شان خوب و مناسب بود، لباس از تنشان در می‌آوردند و اگر لباس‌شان نامناسب و کهنه بود، رها کرده و به سراغ دیگری می‌رفتند، و به قزلباش فقیر و مفلوک نگاه نکرده بلکه تنها قزلباشی را که لباس و کلاه خود اعلاء و مجلابر تن داشت، می‌کشتند و لباس از تنش بیرون می‌آوردند. عساکر روم نیز به همین نحو عمل می‌کردند.

قزلباشهای ملعون، اردو و اسباب و ارزاق و خیمه‌هایی که طناب‌های آن ابریشمی بود و سایبان‌های پر نقش و نگار اعلا و اسب‌ها و شترهایشان را رها کرده عده‌ای مجروح و عده‌ای مصدوم در میان علف‌ها و شکاف سنگ‌ها و صخره‌ها پنهان شدند. آن روز تا غروب آفتاب، غازیان، ملاحده ملعون را کشتند و عده‌ای را نیز زنده به اسارت گرفته و مال و منالشان را غارت کرده، هر یک غنی و بی‌نیاز شدند. به ویژه مردم شهر شماخی نیز اردوی قزلباشها را غارت کرده از جهت اسباب و ارزاق غنی شدند. تعدادی از میرزاهای تاتار، ارس خان ملعون را با زور و اجبار از اسب ساقط کرده و بر گردن او دستار بسته و کشان کشان نزد عثمان پاشا آوردند. خلاصه کلام آن که، آن روز چنان کشتار و غارتی صورت گرفت که قلم از نوشتن و زبان از گفتن آن در می‌ماند. حق سبحانه تعالی دشمنان را همیشه دچار چنین شکست و حقارت سازد.

آن روز هنگام غروب آفتاب و تاریک شدن هوا، غازیان، سرهای بریده را بر نیزه‌ها کرده و زنده دستگیر شدگان بی‌دین را به پیش خود رها ساخته و در هنگام شب، در شهر

۱. عین عبارت متن ترکی است. (م)

شماخی قرار یافتند. آن شب، پایان یافته و صبح زود حضرت عثمان پاشا دیوان کرده و عساکر خلقی جملگی در دیوان جمع شده و به هر یک از غازیانی که سرها بریده و نیز به هر یک از غازیانی که با آنها همراهی کرده بودند، هدایا و جوایز شایسته و ارزشمند داده و به هر یک از میرزاهای تاتار نیز خلعت‌های سراسر اعلاء (18a) و شاهوار پوشاند و بعد از اعطاء جوایز و هدایای بسیار به هیچ یک از زنده دستگیر شدگان ملعون امان نداده، امر به کشتار دسته جمعی آنها داد. چنان که در دیوان عالی در اثر گردن زدن قزلباشها داستان همگان به درد آمد. آن روز، سرهایی که بریده و سرهایی را که در جنگ از تن جدا کرده بودند را در یک جا جمع کرده، سرهای بی‌شماری شد. با این سرها در مقابل شهر شماخی و در میدانی، دو کله مناره ساختند. کله منارهای عجیب و غریب که هر که می‌دید هوش از سرش می‌رفت. بدین منوال چند روز گذشت. و اما مردم آن ولایت نسبت به عساکر روم و تاتار چنان متابعت و مراجعت می‌کردند و هر یک از آنها را به جهت آن که چنان ضربه شصتی به قزلباشها نشان داده‌اند، «قهرمان قاتل» به حساب می‌آوردند.

بدین منوال چند روز در شهر شماخی گذشت. اما عساکر تاتار مردم شهر را آزار و اذیت می‌کردند، به گونه‌ای که هر آن چه مردم داشتند می‌گرفتند و در حق آنها انواع تعدیات روا می‌داشتند. کار به جایی رسید که برخی از مردم شهر نزد حضرت عثمان پاشا آمده و به شکوه و شکایت پرداختند. شهر شماخی به جهت آن که در ولایتی بیابانی و بی‌آب و علف واقع بود، اسبان تاتار در عسرت و تنگنای سخت گرفتار آمده و سرانجام چنین چاره اندیشیدند که عساکر تاتار از حضرت پاشا جدا شده به سوی «محمود آباد» و «سالیان» عزیمت نمود. اهل و عیال و اموال اُرس خان ملعون شکست خورده در آن جا بود. عساکر تاتار بعد از طی چند منزل به محل مذکور رسیدند اهل و عیال اُرس خان را غافلگیر کرده مال و اموال و اسباب و ارزاق او را غارت و چپاول نموده و محبوبه‌های رعنا عجمی (18b) و عرض و ناموس اُرس خان و دیگر خان‌های قزلباش را جملگی اسیر ساختند چنان که هر یک از تاتارها، به یمن اموال غارت کرده غنی شده هر یک در آن ولایت پر آب و علف، فارغ‌البال به عیش و عشرت مشغول شدند. عساکر روم نیز در شهر شماخی، همچون عساکر تاتار به یمن غارت مال و اموال قزلباشها غنی و بی‌نیاز شده در عالم خود به عیش و نوش پرداختند. این قصه را در این جا و می‌گذاریم و به جانب دیگر داستان یعنی شرح احوال قزلباش بد معاش می‌پردازیم.

بی‌دین‌هایی که پس از شکست اُرس خان ملعون جان به در برده بودند جهت شکایت و طلب کمک، نزد شاهزاده [سلطان حمزه میرزا] رفتند. گویا پادشاه عجم، محمد خدا بنده

[شاهرخ] خان و امام قولی سلطان قجار [قاجار] و خلیفه انصار و چند نفر دیگر از خانواده‌های شایسته و ممتاز را با هشتاد هزار نفر از عساکر قزلباش به ولایات گنجه و قره‌باغ که به شروان بسیار نزدیک بوده و مابین آنها رودخانه کُر قرار دارد، گسیل داشته بود. این جمعیت، عزم آمدن به سوی عثمان پاشا را داشت که جان بدر بردگان از شکست اُرس خان برای عرض شکایت و طلب کمک نزد آنها آمده، این چنین به شرح ماوقع پرداختند: «[ای] شاهزاده دولت‌مند، به همراه بیست هزار نفر از عساکر [به فرماندهی] اُرس خان به سوی عثمان پاشا رفتیم و سه روز جنگ سختی نمودیم. عثمان پاشا رازبون و خوار ساخته و در صدد اسارت او بودیم که از سوی «کفه»^۱ چهل هزار نفر از عساکر تاتار برای یاری عثمان پاشا در رسیده و با عساکر روم یکی شده و ما را به محاصره در آورده (19a) و از چهار طرف بر ما هجوم آورده و به کشتار ما پرداخته و اُرس خان رازنده دستگیر ساخته و مال و منال او را غارت و چپاول نمودند. ما نیز فرار اختیار کرده و جان بدر بردیم. برای تلافی این شکست، تهیه و تدارک ببین.»

شاهزاده [سلطان حمزه میرزا] با شنیدن شرح ماوقع دچار خوف و هراس شده، تمام خان‌های با تجربه و کار کشته را در یک‌جا جمع کرده و به رایزنی و گفت‌وگو با آنها پرداخته و تدبیر مودیان‌های اندیشیدند. به این صورت که عزم نمودند تا جاسوسی به شروان گسیل داشته تا از شمار نفرات عساکر روم و تاتار آگاهی یافته و نیز در محمود آباد هم به شیوه جاسوسی میزان قوای تاتار را دانسته و راه غافلگیر کردن آنها را سنجیده [و به نزد عساکر عجم] بازگشته و آنها را خبردار سازد. ملاحظه لعین بعد از به کار بستن این تدبیر، تمام عساکر خود را از آبراه موسوم به «قیون‌گچدی» رودخانه کُر که در جوار اُرش جاری است، عبور داده، نخست در اُرش به سوی قیتاس پاشا آمده، اما شماری از عساکر را ابتدا به سوی اُرش گسیل داشته و مابقی را در کمینگاه پنهان ساختند. قیتاس پاشا نیز به محض اطلاع از آمدن قزلباشها بلافاصله با عساکر خود به مقابله با ملاحظه لعین پرداخته و در موضعی به نام «گوک میدان» با تک‌تک آنها جنگ و ستیز نمود. جنگ عظیمی واقع شد. اما عساکر قزلباش غالباً دست به جنگ و گریز می‌زدند زیرا هدفشان بیرون کشاندن تمام عساکر روم از شهر بود. در آن موضع، بعضی از پیران با تجربه و کار

۱. از قلعه‌های معروف شبه جزیره کریمه است. در ایالت تاوریدیه روسیه و در ساحل جنوب شرقی شبه جزیره کریمه واقع شده است. یونانیان آن را تئودوسیا و روس‌ها، فئودوسیا (Feodosia) می‌خوانند. در زمان سلطان محمد دوم (فاتح) به تصرف عثمانیان در آمد و سرانجام در سال ۱۱۸۴ / ۱۷۷۰ م. به دست روس‌ها افتاد. (م)

آزموده خطاب به قیتاس پاشا چنین نصیحت کردند: «ای پاشای دولتمند بیا و از شهر خارج نشویم و در داخل شهر بجنگیم. یا این که به قلعه‌ای که مصطفی پاشا ساخته، رفته و در آنجا بجنگیم زیرا قزلباش طایفه‌ای است حرامزاده. این احتمال هست که آنها از کمینگاه درآیند و برایمان فضاحت و بدنامی ببار آورند.» از این قبیل نصیحت‌ها، بسیار شد. اما قیتاس پاشا این نصیحتها (19b) را به کار نبسته و دشمن را به حساب نیاورده و با جسارت نابجا به مقابله با عساکر عظیم دشمن در میدان جنگ پرداخته، کمی جنگ صورت گرفت.

در اثناء جنگ، قزلباش بد معاش از کمینگاهی که در آن پنهان شده بود خارج شده و از چهار طرف به هجوم همه جانبه پرداخته و قیتاس پاشا نیز که غلبه قزلباشها را به عینه دیده و توفیق عن قریب آنها را دانسته و از شهادت حتمی خود آگاهی یافته بود و خود شخصاً قدم در میدان جنگ گذاشته، گاه با تبر و گاه با شمشیر مرد مردانه، زیاد از حد جنگیده و بعد از سرکوب تعداد زیادی از ملعون‌ها، خود نیز در صحنه جنگ به شهادت رسید. بیگ اردهان، عبدالرحمان بیگ، به اسارت درآمده شماری از عساکر به شهادت رسیده و شماری نیز گریخته خود را به «قلعهٔ قبالیه» رساندند و تعدادی نیز گریخته و به شهر شماخی نزد حضرت عثمان پاشا آمدند. قزلباشان لعین بعد از به شهادت رساندن قیتاس پاشا، قصبهٔ آرش را غارت کرده و سنیان آن‌جا را کشتار نموده و مال و اموال آنها را چپاول ساخته و تمام شهر را به آتش کشیده و پس از آن عزم حرکت به سوی عثمان پاشا را نمودند. به عثمان پاشا نیز خبر رسید که: «اکنون هشتاد هزار قزلباش جمع شده و در آرش، قیتاس پاشا را به شهادت رسانده و عساکر همراه او را تار و مار ساخته و اکنون در حال پیشروی به سوی شما هستند.» عثمان پاشا و عساکر اسلام با شنیدن این خبر، حاضر و مهیا شده و در چهار طرف شهر شماخی شروع به کندن خندق و چاه نمودند. و در ابتدای هر یک از کوچه‌های شهر سنگر ساختند. این تدارک و تدبیر در اواخر رمضان المبارک سنهٔ ۹۸۶ صورت گرفت. در یک سحر، یکباره دیدیم که شاهزاده [سلطان حمزه میرزا] با هشتاد هزار نفر از عساکر قزلباش، دسته دسته و گروه گروه تا مقابل شهر شماخی پیش آمدند که عقل انسان با دیدن آنها حیران و زایل می‌شد.

از آن‌جا که شمار قزلباشهای لعین بسیار زیاد بود، امکان خروج از شهر نبود (20a) لذا برای جنگ در داخل شهر تهیه و تدارک دیده شد، بدین صورت که هرگاه کسی به شهادت رسید، سنگر خالی نگردد. عساکر قزلباش نیر شهر را محاصره کرده و از چهار طرف دست به هجوم همه جانبه زده و جنگ عظیمی صورت گرفت، اما از آن‌جا که شمار

ملعون‌ها خیلی زیاد بود. به توپ و تفنگ اعتناء نکرده و از چهار طرف شهر، یورش سنگینی نموده و چنان تلاش و تقلا می‌کردند که قابل وصف نیست.

ملعون‌ها، پنج هزار نفر از پیاده نظام خود را به بیل و کلنگ مجهز ساخته بودند تا سنگرهای ساخته شده را تخریب و خندق‌های کنده شده را پر کنند. خلاصه کلام آن که، آن روز جنگ سختی در گرفت. اما قزلباشهای لعین، از چهار گوشه شهر یکی یکی به داخل شهر راه یافته و در محله‌ها جای گرفتند. با فرار سیدن شب، آنها در محله‌هایی که جای گرفته بودند، مستقر شدند و عساکر روم نیز در سوی دیگر آنها، استقرار یافتند. در میان عساکر روم و قزلباش تنها یک دیوار فاصله بود. چنان که صحبت‌های یکدیگر را می‌شنیدیم. آن شب، پایان یافت و هنگام طلوع آفتاب، بار دیگر دو سپاه به مقابله با یکدیگر پرداخته و جنگ عظیمی واقع شد. چنان‌که تا وقت ظهر جنگ سختی صورت گرفت. اما به قدرت رب العالمین، هرچه از زمان جنگ می‌گذشت، قزلباشها بر عساکر روم غلبه می‌یافتند زیرا تعداد آنها خیلی زیاد بود.

خلاصه کلام این که غازیان روسفید، هر یک با حمیت دینی و در راه پادشاه عالم از موضع خود جدا نشده با جان و دل جنگیدند. اما قزلباشها، عساکر روم را چنان شکست دادند که توانستند چهار سمت شهر را به تصرف درآورند و تنها خانه‌هایی که در نزدیکی محل استقرار عثمان پاشا بود. از تصرف آنان به دور ماند. اکثر عساکر خلقی دست از جان شسته بودند و دیگر امیدی به زنده ماندن نداشتند. عثمان پاشا نیز که دید پیروزی و غلبه ملاحظه لعین نزدیک است و عساکر روم نیز دچار شکست شده‌اند سرانجام خود شخصاً (20b) به هر طرف سرکشیده و دل هر یک از عساکر را به دست آورده و با گفتن - «راحت باشید غازیان من، خدا قوت به دست و بازویتان. برای دین اسلام و در راه پادشاه عالم پناه جهد و تلاش واجب است. انشاءالله الرحمن، پایانش خیر و نیکی است.» - عساکر خلقی را جسارت و غیرت می‌بخشید.

خلاصه کلام این که، آن روز نیز تا غروب آفتاب جنگ صورت گرفت. بعد از غروب آفتاب و تاریک شدن هوا، تمام عساکر در یک جا جمع شدند. بعضی با اسب و بعضی پیاده بودند. آن شب، از شب‌های مبارک عرفه بود. مسلمان‌ها هر یک، دست به دعا بلند کرده و گریه و زاری سر داده و حضرت حق تعالی را دعا گفته و تا صبح بر درگاه حق مناجات نمودند. تمام عساکر روم دریافتند که از این سپاه عظیم [قزلباش] راه خلاصی و نجاتی نیست؛ پس دست از جان شستند و از زنده ماندن قطع امید کردند. اما ملعون‌ها قبل از پیش روی به سوی عثمان پاشا، کسی را نزد تاتار خان فرستاده [و از قول عثمان پاشا] به

او گفته بودند که: «اکنون قزلباشها در حال پیش روی به سوی ما هستند و قصد جنگ دارند. حال تعجیل کنید و خودتان را زود برسانید.»

عادل‌گرای خان تاتار نیز بلافاصله با عساکر همراه خود ایلغار کرده و پیش از حرکت به سوی شماخی فردی را همراه با نامه‌ای به عثمان پاشا گسیل داشته و خطاب به او اظهار داشته بود که: «برادرم عثمان پاشا، معلومت باد که هشتاد هزار قزلباش همراه با شاهزاده [سلطان حمزه میرزا] به سوی شما آمده و قصد جنگ دارند. اکنون نگران و ناراحت نباشید. من انشاء‌الله به زودی با چهل هزار نفر از عساکر کمان‌دار و تیرانداز دلاور تاتار خواهیم رسید. انشاء‌الله، حال آنها را نیز به حال و روز اُرس خان در می‌آوریم.» حامل این نامه در میانه راه توسط قزلباشها دستگیر شده و به نزد شاهزاده برده شده و بدین صورت، قزلباشها از محتوای نامه عادل‌خان تاتار به عثمان پاشا آگاهی یافتند و علاوه بر آن، از فرد دستگیر شده راجع به وضعیت عساکر تاتار سؤال کرده، و آن مرد دلاور نیز در بیان احوال تاتار (21a) با مبالغه گفته بود: «هر یک از آنان [چنان‌اند که هیچ‌گاه] روی از شما برنتابند.» ملاحظه لعین بعد از آگاهی از احوال تاتار، در یک‌جا جمع شده و چنین تدبیر مودیان‌های اندیشیدند: «مقدر شد که اگر فردا به مقابله با عثمان پاشا پردازیم و جنگ کنیم، از یک سو عساکر تاتار سر خواهند رسید و از پشت سر به ما حمله خواهند کرد. چون عساکر روم نیز چون آنها را ببینند از داخل شهر بیرون آمده و با پیوستن دو سپاه روم و تاتار این احتمال هست که بر ما غالب شده و ما را نیز همچون اُرس خان تار و مار کرده و برای ما فضاحت و بدنامی به بار آورند. بیایید اکنون کار عثمان پاشا را واگذاریم و برای مقابله با عساکر تاتار عزیمت نمائیم. اگر تاتارها را در آن موضعی که هستند شکست داده و از هم پراکنده سازیم، در هم شکستن عساکر روم در هر زمانی که بخواهیم میسر خواهد بود.» قزلباشان بدمعاش با این تدبیر، هنگام طلوع آفتاب تمام خیمه‌ها و چادرهایشان را جمع کرده و تمام بارهایشان را بار کرده همگی سوار بر اسبان دسته دسته و گروه گروه و موج موج به قصد حمله به تاتارها روانه شدند.

در شماخی به طور قطع، هیچ‌امیدی به خلاصی و نجات نبود. اما حق سبحانه و تعالی [خطر] ملعون‌ها را از سر مافِع کرد. بعد از رفتن ملاحظه لعین، عساکر روم نیز در یک‌جا جمع شده و به قوت عقل دانستند که ملعون‌ها به قصد مقابله با عساکر تاتار به سوی آنها رفته‌اند. عادل‌گرای خان تاتار نیز از قرارگاه خود برخاسته و عزم شماخی کرده و در هنگام پیش آمدن، ناگاه با عساکر قزلباش برخورد کرده و در آن میانه، قزلباش و تاتار به جنگ برخاسته و جنگ عظیمی نمودند. اما میرزاهای دلاور تاتار در صحنه جنگ شمار

زیادی از قزلباشان را از فراز اسب ساقط کردند. قزلباشها که دیدند تاتارها به شیوه جدیدی جنگ می‌کنند، به جنگ و گریز متوسل شده و با پرتاب تیر، عساکر تاتار را از اسب به زیر افکنده، سرانجام دیدند که (21b) تاتارها را یک به یک نمی‌توان مورد اصابت تیر قرار داده، فوراً با خیل عظیم عساکر به هجوم همه جانبه دست زده و تاتارها را به محاصره در آورده و از هر سو به آنها حمله آوردند. در آن روز جنگ عظیمی در گرفت که قابل گفتن و نوشتن نیست.

سرانجام عادل گرای خان تاتار که دید شمار قزلباشها خیلی زیاد است و از چهار طرف اقدام به محاصره کرده و جنگ می‌کنند و مجال برای نجات و زنده ماندن نیست و به شهادت رسیدنش حتمی است، و از طرفی دریافت که «هر که به هر که شده و کسی به فکر دیگری» نیست خود شخصاً تیر و کمان و تیغ بی‌امان را به دست گرفته شیرانه و دلیرانه خود را به قلب سپاه قزلباش زد. آن مرد دلاور از چهار سو، گاه با تیر و گاه با شمشیر آن قدر جنگید که غرق در خون شد. قزلباشها به جنگاوری او هزار تحسین گفته و همین که دانستند که او عادل‌گرای خان است، کوشیدند تا او را زنده به چنگ آورند. از این رو هر کس بر سر اسب او جمع شده و آن قدر با چوب بر سر اسب او زدند تا او را از اسب بر زمین افکندند و بعد از گرفتار کردن او، مابقی عساکر تاتار نیز چون دیدند که سلطان‌شان به اسارت درآمده^۱ تن به شکست و هزیمت داده و هر یک سر خود به فکر جان بدر بردن افتادند. از عساکر تاتار بعضی در صحنه جنگ به شهادت رسیده و بعضی گریخته و جان بدر بردند. این قصه را در این جا و او می‌گذاریم و بر می‌گردیم به ذکر داستان عثمان پاشا. بعد از این که قزلباشها از مقابل شهر شماخی به سوی عساکر تاتار رفتند، عساکر روم در یک جا جمع شده و بر درگاه حضرت حق مناجات و راز و نیاز کرده و چشم به راه احوال عساکر تاتار بودند که نزدیک نماز عصر روز عرفه، شماری از میرزاهای تاتار که

۱. ماجرای اسارت عادل‌گرای خان به صورت داستان در آمده است. عبدالقادر اینان راجع به این موضوع می‌نویسد: «این داستان مربوط می‌شود به جنگی که بین ایران و ترک در جنوب شماخی و در موضع ملاحسن در تاریخ ۱۱۳۰/۱۵۷۸/۹۸۶. روی داد و منجر به اسارت عادل‌گرای خان و قتل این شاهزاده اهل کریمه در قلعه قهقهه و دوستان او که از میرزاهای چچن - کریمه بودند، شد. راجع به این موضوع در منابع عثمانی و صفوی به تفصیل مطالبی آمده است. شاعر معروف، نامق کمال، راجع به همین موضوع رمانی دارد به نام «جزمی» (cezmi). ماجرای مزبور در عصر و زمان وقوع موجب بروز هیجان در میان مردم ترکستان و ترکیه شده، و در میان ترکان میانه (Orta Türkler) به سوژه‌ای برای داستان‌سرایی تبدیل شد. ماجرای مزبور حتی در حوزه‌های سیر دریا و در میان ترک‌های قزاق و قرقیز که از منطقه کریمه بسیار دور هستند نیز تا امروز زمره می‌شود.

در جنگ شکست خورده و جان بدر برده بودند به شماخی و نزد عثمان پاشا آمده (22a) و شرح ماوقع را بیان کردند. عثمان پاشا با شنیدن وضع و حال تاتار، دچار ترس و وحشت شده و برای این که این خبر سیاه و شوم را عساکر روم نشنوند دستور داد تا برای ابراز شادمانی به شلیک توپ پرداخته و اعلان کرد که: «عساکر تاتار سپاه قزلباش را شکست داده و تار و مار ساخته‌اند.» عساکر روم با شنیدن این خبر، بعضی آن را باور کرده و بعضی بدان اعتماد نکردند. اما تا نیمه‌های شب عید مبارک، جمیع عساکر روم از آن خبر شوم آگاهی یافته و دچار خوف و وحشت شدند. از این رو با خود گفتند که صبح فردا «البته قزلباشها بار دیگر در رسیده و ما را محاصره خواهند کرد. پس باید چاره‌ای اندیشید.»

از این رو بعضی از بیگ‌های با تجربه و کار آزموده و آغاها و پیران کارکشته عساکر، آن شب، حضور حضرت عثمان پاشا رسیده و خطاب به او از تدبیر و چاره‌اندیشی خود این گونه سخن گفتند: «ای پاشای دولتمند! در این جا ماندن روا نیست. در جای خود گریختن عین مردانگی است. زیرا این شهر، در جایی باز و بی حصار واقع شده است. قلعه‌ای نیز ندارد که در آن بتوان پناه گرفت. سپاه دشمن نیز بی شمار است. ما توان مقابله و جنگ با آنها را نداریم. به ویژه آن که عساکر تاتار نیز این چنین هزیمت یافته‌اند. حال، بیا و تا فرصت باقی است و دشمن هنوز پیش نتاخته است، به سوی قلعه دمیرقاپو^۱ روانه شویم. زیرا قلعه‌ای است سخت و مستحکم. اگر دشمن در آن جا نیز به سراغمان آمد، از درون قلعه با توپ و تفنگ به جنگ و ستیز با آنها می‌پردازیم.» صبح زود که با روز مبارک عید مصادف بود، مقرر شد که به طرف قلعه دمیرقاپو حرکت شود. حالا بیا و ببین که اسب اکثر عساکر نیست و پیاده‌اند. و اسب تعداد دیگری از عساکر هم در جنگ تلف شده است. صبح زود تمام عساکر شروع به حرکت کردند. ولی پدر به پسر و برادر به برادر اعتنا

۱. اولیاء چلبی در سیاحتنامه خود راجع به قلعه دمیرقاپو می‌نویسد: «نخستین بانی آن، اسکندر ذوالقرنین است که در نبوت او اختلاف است. در دوره امویان و در زمان یزید بن عبدالملک از دست خوارج خارج شده، و تمام اهالی داغستان به اسلام مشرف شدند. بعد از آن بارها محاصره شده و گاه ویران و گاه معمور و آباد بوده است. در سال ۹۸۶ و زیر و سردار سلطان مراد سوم، عثمان پاشای اوزدمیرزاده، با سپاهی بی‌شمار به سوی قلعه یورش برده، و حاکم آن جا یعنی چراغ‌خان (استاجلو) را به قید و بند در آورده و قلعه بدون جنگ تسلیم او گردید. عثمان پاشا برای ایالت شروان حاکم تعیین کرده و قلعه را آباد و امن ساخت. غازیان مسلمان از این قلعه به دفعات به دیار شروان شبیخون زده و هفتاد پارچه قلعه را به تسخیر خود در آوردند. سبب نامگذاری قلعه به «دمیرقاپو» این است که اسکندر بر سدی [دیواری] که احداث نمود دری آهنین بر آن نصب کرده و نگهبانانی بر آن گمارد. از آن جا که تا عصر نوشیروان این دری آهنین در جای خود ثابت و برقرار بود، به آن قلعه نام «دمیرقاپو» اطلاق شد. دومین بانی آن نوشیروان است و پنجمین بانی آن عثمان پاشای اوزدمیرزاده است.

نکرده همه به فکر خود بوده و برای رفتن تقلا می‌کردند. از قدرتِ الله، آن روزها هوا چنان سرد بود و باد می‌وزید که بخار دهان بر روی ریش و سیبیل انسان یخ می‌بست. عثمان پاشا کلیه اسباب و آلات را رها کرده و عساکر خلقی نیز چنین کرده (22b) و هر کس اسباب و آلات و خدمه پیاده خود و نیز همراهانش را رها کرده با وضع فلاکت و بدبختی از شهر شماخی خارج شده و به عزم دمیرقاپو روانه می‌شدند. اما در هنگام عبور از راه «اُوه» دچار ترس و وحشت شده ناچار راه کوهستان، یعنی کوه «البرز» که در مسیر راهمان بود را در پیش گرفتیم.

عساکر سواره و پیاده همگی از شهر خارج شده یک مقدار از راه را آهسته آهسته رفته اما تعدادی از اهالی شروان و قلعه دمیرقاپو و نیز شمخال همراه بودند. آنها عثمان پاشا را در مسیر راه، راهنمایی می‌کردند. آنها خطاب به حضرت عثمان پاشا چنین گفتند که: «[ای] پاشای دولت‌مند، این گونه آهسته رفتن کارساز نیست، تمام عساکر را به کشتن می‌دهی. در ولایاتی که ما از آنها عبور می‌کنیم مردمان عاصی و سرکش بسیار است. از جمله آنها یکی که در جوار دمیرقاپو است، «تبرصران» و «کوره»^۱ نام دارد. مردمانی سرکش و جفاکار در آن جا هست. همین که از شکست عساکر روم خبردار شوند، جملگی راهمان را سد کرده عساکر را آزار و اذیت نموده، بعضی را کشته و بعضی را لخت خواهند کرد. یا این که دشمن از راه پائین، پیش از ما وارد قلعه شده و قلعه از دست رفته و ما همگی تباه و نابود خواهیم شد.» حضرت عثمان پاشا به محض شنیدن این مطالب، به عساکر پیاده و اسبان خسته اعتنا نکرده و خود را از همان شاطرهای پیش رو خلاص کرده، چهار نعل تاخت نمود.

حالا بیا و ببین با تاخت نمودن [عثمان] پاشا، عساکری که اسبان توانمند و تندرویی داشتند از حضرت پاشا جدا نشده و همراه او پیش رفتند. بعضی که از تصمیم پاشا آگاهی نداشتند و یا از رأی و تدبیر به کار رفته بی‌خبر بودند و پاشا را در حال گریختن و رفتن می‌دیدند، با بیان این که «دشمن از پشت سر آمده، در حال رسیدن است.» دچار خوف و هراس شده، عساکر پیاده و عساکر سوار بر اسبان خسته، در هم فرو رفته و پدر به پسر و

۱. اولیاء چلبی راجع به «کوره» [Küre] می‌نویسد: «قصبه‌ای است مزین و معمور با خانه‌های محدود. بازاری در آن نیست. تنها در روز جمعه از روستاهای اطراف، مردم در آن جا جمع می‌شوند و به خرید و فروش می‌پردازند. با این حال پول و طلا را نمی‌شناسند. کار و کسب شان داد و ستد است. از ازل تا کنون چنین بوده اند. اهالی آن جا شافعی مذهب و پاک دیانت‌اند. در این شهر هیچ زنی ندیدم. در این داغستان، یک زن زمانی می‌تواند شهر را سیاحت کند که مرده باشد و او را بخواهند از خانه تا مزارستان حمل کنند. (1)

برادر به برادر اعتنا نکرده، هر کس برای پیش رفتن به تلاش و تقلا می‌پرداخت. زمستان نیز بسیار سخت و جانسوز بود. به ویژه آن روز هنگام غروب آفتاب به کوه البرز^۱ رسیدیم. (23a) کوه مذکور چنان سخت و صعب‌العبور بود که زبان از شرح آن عاجز است. به ویژه آن که راه‌های عبور از آن، یخ بسته بود. با تاریک شدن هوا، عساکری که در کوه بودند، از یکدیگر جدا شده و پراکنده شدند، راه‌ها را گم کردند و راه رفتن را نیافتند. بعضی نیز دوباره رو به همان راهی گذاشتند که پیشتر آمده بودند. مشعل‌ها را نیز از ترس دشمن روشن نکردند. آن شب در آن کوه بلا دیده چنان درد و رنج و مصیبتی تحمل شد که تنها خدا بر آن آگاه است و بس.

آن شب، گذشت و صبح شد. از آن کوه گذشتیم و در دومین روز به قصبه «شبران» رسیدیم. اما روز ورودمان به قصبه مذکور، چنان طوفانی برخاست و زمستان سختی شد که در عمرمان هیچگاه ندیده بودیم. بسیاری از اسب به زیر افتادند و مردند و انگشتان دست و پای بسیاری از افراد نیز بعد از آن سرمای شدید ضایع و تباه شد. خلاصه، این چه قصه‌ای است! به اختصار اکتفا کنم.

از شهر شماخی تا دمیرقاپو هفت هشت روز راه است. عثمان پاشا و همراهانش چهار نعل تاخته و سه روزه به آن جا رسیده و وارد شدند. اما پیش از ورود حضرت پاشا به دمیرقاپو، فراریان شکست خورده تاتار به جانب دمیرقاپو رفته و به عساکر داخل آن چنین گفته بودند که: «هشتاد هزار قزلباش به شماخی آمده و عثمان پاشا را شکست داده و تمام عساکر او را کشتار و تار و مار کرده پس از آن به سوی ما آمده، ما را نیز شکست داده و تمام عساکرمان را پراکنده ساخته و سردارمان، عادل‌گرای خان را به اسارت گرفته، حال ما تنها نجات یافتگانیم. چرا نشسته‌اید، فکر چاره کنید.»

در داخل قلعه دمیرقاپو یک یایاباشی^۲ و یک تعداد یینی‌چری افراد دیگر، جهت محافظت مستقر بودند. این افراد با شنیدن خبر سیاه و شوم شکست مزبور، جملگی در یک جا جمع شده و قلعه دمیرقاپو (23b) را رها کرده و از داخل قیتاق به دیار کفه قصد عزیمت نموده و صبح روز بعد از قلعه خارج شدند.

۱. اولیاء چلبی راجع به کوه البرز می‌نویسد: «کوهی است به غایت بلند و مرتفع، در چهار طرف آن چهار حکمران وجود دارد. و در شرق آن قبایل «آبازا» [ابخاز] ساکن‌اند. در دامنه این کوه، اقوام گرجی، مگرلی، آچیک‌باش، گزل و دادیان، ساکن‌اند.

(E. çebebi, s. 293)

۲. یایاباشی: به فرمانده یکی از دسته‌های پیاده نظام یینی‌چری‌ها اطلاق می‌شد. به او «چورباشی» نیز می‌گفتند. رک: چارشلی: همان، ترجمه نوبخت، ج ۳، ص ۱۴۶. (م)

اهالی قلعه، در قلعه را محکم بسته و همگی به برج و بارو رفته و عساکر روم را که گروه گروه به بیرون قلعه می‌رسیدند را به جای قزلباشها اشتباه گرفته و لذا خود را با اسباب و آلات جنگی آراسته و آماده جنگ شدند. عثمان پاشا که به در قلعه رسید، او را شناختند با این حال، در قلعه را نگشوده و دست به عناد و مخالفت زدند. اما یکی از بیگ‌زاده‌های دلاور همان قلعه که همراه عثمان پاشا بود در یک اقدام شجاعانه، در قلعه را گشوده و عساکر خلقی وارد قلعه شده و در داخل آن استقرار یافتند. عثمان پاشا نیز در اواسط صبح وارد قلعه شد.

برج و باروهای قلعه بسیار مستحکم بود. اما خانه‌های داخل آن خراب شده بود. در گذشته‌ها، شهر آبادی بود. اکنون خرابه‌ای بیش نیست. در داخل حصار آن چند خانه سالم وجود دارد. اما بیشتر خانه‌های بیرون قلعه خراب شده‌اند. آن قسمت از عساکر خلقی که زودتر رسیدند، خانه‌هایی یافتند. اما کسانی که دیرتر رسیدند، خانه‌ای نیافته و در محوطه‌های باز اتراق نمودند. برف سنگینی نیز باریده بود. هوا بی‌نهایت سرد بود. عساکر لخت و بی‌لباس در آن ولایت سرد چنان فلاکت و بدبختی کشیدند که قابل بیان نیست. سه چهار روز طول کشید تا مابقی عساکر نیز برسند. اما در طول راه بعضی از حرام‌زادگان ولایات بین راه، به آن‌ها حمله کرده، بعضی را کشته، بعضی را مجروح و مصدوم ساخته و بعضی را لخت کرده بودند. خلاصه این که عساکر جان بدر برده همگی رسیده و در دمیرقاپو مستقر شدند. اما، از این قوم شکست خورده هیچ یک، آذوقه و قوت و غذا نداشتند. در داخل دمیرقاپو قحطی روی داده و عساکر به واسطه نیافتن خوردنی و آشامیدنی (24a) دچار زحمت و سختی بسیار شده آدمی‌زادگان هر چه که باید، متحمل شدند. اسبان‌شان نیز، علف و کاه و جو نیافته، از گرسنگی زبون و ناتوان شده، ملول و محزون به روی صاحبان‌شان نگاه می‌کردند. سرانجام شمار زیادی از افراد برای آن که چشم‌شان به وضع رقت بار اسب‌ها نیافتد آنها را خارج کرده و در بیابان رها ساختند. چند روز با همین وضع فلاکت بار سپری شد.

پس از آن از ولایت «تبرصران» و «قیتاق» بعضی افراد آمده و آذوقه و ارزاق آوردند. عساکر روم با پرداخت آقچه زیاد آنها را خریده و ذخیره کردند. مردم آن ولایات، آقچه و طلا ندیده بودند. اهل روم آقچه زیادی داشتند. آذوقه و ارزاق آن قدر به دمیرقاپو آوردند که دیگر کسی به آن‌ها نگاه نمی‌کرد. اهالی آن دو ولایت و عساکر روم به همدیگر خو گرفته آنها به دمیرقاپو و عساکر روم به ولایت آنها رسیده، دسته دسته عده‌ای در تبرصران و عده‌ای در ولایت قیتاق زمستان را سرکردند. آن سال از دولت پادشاه عالم تابستان فرا

رسید.

پس از فرارسیدن بهار، عثمان پاشا ندا سر داده، امر نمود که: «در هر کجا که عساکر روم مستقراند به دمیرقاپو آمده در آنجا جمع شوند.» عساکری که زمستان را در قیتاق و تبرصران سر کرده بودند، همگی در دمیرقاپو جمع شده، عده‌ای در داخل قلعه و عده‌ای هم در بیرون و در صحرا چادر زده و مستقر شدند. تمام اطراف قلعه چنان سبزه‌زار و عالی و زیبا شده بود که قابل بیان نیست.

قلعه دمیرقاپو در دامنه کوه قرار دارد. شرق آن بحر خزر و غرب آن کوه است. در فاصله میان کوه تا دریا دو دیوار ساخته شده است. درازای دیوار مذکور به سه میل می‌رسد. اسکندر ذوالقرنین آن را بنا کرده است. مردم آن ولایت به قلعه مذکور قلعه دمیرقاپو نمی‌گویند، بلکه قلعه دربند می‌گویند.^۱ منظورشان از دربند (24b) این است که در گذشته که ولایات شروان مسلمان نشین و ولایات قیتاق کافر نشین بوده، کفار آن ولایات جمع شده و با هجوم به مسلمانان شروان آنها را غارت و چپاول کرده و به ایل و عشیره خود باز می‌گشتند، سرانجام مردم آن ولایت به نزد حضرت اسکندر ذوالقرنین شکایت برده و اسکندر نیز در آن تنگه، دیوار ساخته و در فاصله کوه تا دریای خزر برج و باروهای محکم در آن تعبیه کرده و در داخل آن جنگجویان را مستقر ساخته و در هفت هشت نقطه نیز دروازه نصب کرده بودند. وقتی که کفار می‌آمده‌اند به دیوار برخورد کرده و ناچار به دیار خود باز می‌گشته‌اند. حضرت ذوالقرنین با این تدبیر آن ولایت را از گزند کفار در امان داشته و حفظ کرده بود. حال مقصود و مراد از دربند همین است.

در چهار طرف قلعه مذکور مزارات خیلی زیادی وجود دارد که در هریک از آنها سنگ‌های قبر نوشته و حجاری شده اعلاء یافت می‌شود. بر روی هر کدام از سنگ‌ها نام و مشخصات فرد متوفی و نیز تاریخ‌هایی نوشته شده است. در حقیقت در زمان‌های گذشته، قلعه مذکور محل سکونت غازیانی بوده، که با کفار می‌جنگیدند. بعضی از غازیان در آن جنگ‌ها کشته و شهید شده‌اند. هر غازی در زمانی که در قید حیات بوده

۱. یک شاعر مردمی آذربایجان، در باره دربند براساس سیاحت‌اش چنین سروده است:

آی آغالر گلین تعریفین دینیم	نه عجب دوشوبدی یری دربندن
اسکندر الیله الوپ برقرار	چکیلیدی برج و و بارو دربندن
من گلیمیشم بوردا قناق قالماغا	گوزلرر مُلکینه گذار سالماغا
یاغی اولدورمیه قصاص آلماغا	قوچاق اولار ارنلری دربندن
دربند دیدیکلری باغچه‌دی، باغدی	آلت یانی دریادی، اوست یانی داغدی
عباس دبیر: عجب میوه‌سی چاغدی	خسته‌یه درماندی ناری دربندن

عباس توفارقانلی (سده ۱۷-۱۶)

برای خودش سنگ قبری تهیه کرده، بر روی آن حجاری نموده و حاضر و آماده می‌کرده است.

یک ولایت پر اولیائی است که قابل بیان نیست. حتی مزار و زیارتگاه جمشیدخان نیز در آن جاست. مقام «اوچلر» و «قرقلر»^۱ نیز آن جاست. زیارتگاه مشهوری است. مقام حضرت ابوحنیفه نیز آن جاست. آن نیز زیارتگاهی است. زیارتگاه نعلبند حضرت علی نیز در آن جاست. و زیارتگاه «پور مغار سلطان» و «پیر دده سلطان»^۲ که حقیقتاً مورد عزت و احترامند نیز در آن جاست. (25a) مقام و زیارتگاه چیل [چهل] مهری که چهل دختر باکره بوده‌اند نیز آن جاست. آنها در زمان اسکندر ذوالقرنین به دمیرقاپو آمده‌اند و در نزدیکی آن ماندگار شده و با کفار می‌جنگیده‌اند. یکی از آنها در آن مکان شهید شده و مابقی غیب شده بودند. مقام و زیارتگاه آنها طوافگاه مشهوری است. «کعبه کوچک» نیز آن جاست. در سمت کفره [کفار] قلعه مذکور بنا شده است. مردم آن ولایت بر این اعتقادند که اگر استطاعت زیارت خانه خدا، کعبه، را نداشته باشند، و به جای آن، «کعبه کوچک» را طواف کنند مثل آن است که طواف مکه را بجا آورده و به همان ثواب نایل خواهند آمد.

در سمت کفره [کفار] قلعه دمیرقاپو دیواری وجود دارد که دارای دری است به نام در قیامت. علت نامگذاری در قیامت به این نام، این است که در زمان اسکندر ذوالقرنین از درهای قلعه مزبور، غازیان، گروه گروه خارج شده و به جنگ می‌رفته‌اند. اما غازیانی که از در قیامت خارج شده و به جنگ می‌رفته‌اند به طور حتم باز نگشته و به شهادت می‌رسیده‌اند. این امر چندین بار تجربه شده و در باب آن به حضرت اسکندر خبر داده شده، و او نیز در حق در مزبور این گونه نفرین کرده بود: «انشاءالله در زمین فرو رود.» اکنون چیزی نمانده که در مزبور به طور کامل در زمین فرو رود. حال آنکه که در آن زمان، در بزرگی بوده چنان که حتی افراد با اسب از آن داخل و خارج می‌شده‌اند.^۳

در قلعه مذکور برخی از افراد پیر و با تجربه بود که می‌گفتند: «ما از داخل و خارج شدن افراد با اسب، از این در آگاهیم» اما حال، چیزی نمانده که در زمین فرو رود. مردمان آن ولایت بر این اعتقادند که: «با فرو رفتن این در، در درون زمین، قیامت آغاز می‌شود.» در اطراف در مزبور آن قدر میخ کوبیده بودند که جای سوزن فرو کردن نبود. هر کسی که دچار دندان درد

۱. «اوچلر» (سه تن)، «قرقلر» (چهل تن)، از زیارتگاه‌های مقدس و مورد احترام اهل طریقت در قفقاز است. (م)
 ۲. ده ده قورقود.

۳. مورخ در ذکر داستان اسکندر ذوالقرنین، تاریخ را با افسانه در آمیخته است. (م)

می‌شده، میخی به آن در می‌کوبیده و در همان ساعت بامرالله تعالی دندان دردش تسکین می‌یافته است. (25b) اکنون دمیرقاپو ولایتی است با مزارات اولیاء و عجایب بسیار. در اطراف قلعه مذکور طوائف گوناگونی ساکن است، یکی از آنها، طائفه تبرصران است. دارای چهل هزار خانه است. علت نامگذاری آن به تبرصران این است که حضرت ابومسلم در آن جا ظهور یافته و الان مزار او و تبر او در آن ولایت است. مردمان اطراف برای زیارت آن می‌آیند. همه آنها مسلمان هستند. مذهب‌شان شافعی است. اما در دل این گونه نیستند. یک بیگی به نام معصوم دارند. اما طائفه مذکور به آن بیگ خراجی نمی‌دهند، یک طائفه عاصی و سرکشی هستند. اعتقادات دینی‌شان ضعیف است. با زور و قلداری رزق و مال کسانی را که بتوانند می‌گیرند و می‌خورند. و هرکسی که اقربا و بستگانش زیاد باشد و زور زیادی داشته باشد، حق با اوست و لذا منصب بیگی نیز از آن اوست. حرامزاده‌های بعضی از قریه‌ها نیز جمع شده با قهر و زور اسب‌ها و گاوها و گوسفندهای قریه‌های مجاور را رانده و تصاحب می‌کنند. و بالجمله افراد این طائفه با زره و جوشن و یراق و یساق می‌گردند. حتی وقتی که از خانه‌شان خارج شده برای آوردن آب و هیزم نیز می‌روند همراه با یراق و یساق می‌روند. زیرا اعتنایی به بیگ ندارند، اعتقادات دینیشان نیز ضعیف است. از طرفی تابع ضوابط و اصولی هم نیستند. از این رو رزق و مالی را که با زور به دست می‌آورند، همراه خود نگه می‌دارند. از این رو هر یک سرخود می‌گردند. اکنون ولایت تبرصران چنین ولایتی است.

در سمت کفره [کفار] قلعه دمیرقاپو یک طائفه دیگری نیز ساکن است. به آنها قیتاق می‌گویند.^۱ بیگ مشهوری به نام اُسمی دارند. فردی است درشت اندام و قوی هیكل، حتی قادر به سوار شدن بر اسب نیز نیست. اگر می‌خواست از جایی به جای دیگر برود با

۱. اولیاء چلبی در وصف قبیله قیتاق می‌نویسد: «در این دیار قبیله‌ای به نام قیتاق وجود دارد که بیست هزار نفراند. مکانشان در حوالی داغستان است. برای خرید و فروش به آرش و شکی می‌آیند. مردمانی عجایب‌الهیكل هستند. سرهایشان مثل دیگ، بزرگ است. دارای ابروهایی به پهنای دو انگشت، شانیهایی پهن و کشیده، سینه‌هایی فراخ، کمرهایی باریک، رانهایی چاق، کف پاهایی پهن، چشمهایی مدور، صورت‌هایی سرخ و گرد و موهایی مثل توبره هستند. در هنگامی که به بازارهای شکی و آرش می‌آیند، صحرا را پیاده طی می‌کنند، بعد بر ازابه‌های شکی سوار می‌شوند. این امر حاکی از آن است که اسب‌ها و قاطر‌ها قادر به تحمل هیكل‌های آنها نیستند. بر ازابه‌های مخصوصی که گاو میش‌های زین کرده [آنها را می‌کشند] سوار می‌شوند. بر سرهایشان عمامه می‌گذارند. با ریش‌های بلند خود محتشمانه به اطرافیان نگاه می‌کنند. طائفه اغوز به غایت عجیب و غریبی هستند. مورد تمسخر و استهزاء مردم گیلان، شروان و شماخی‌اند.

ارابه می‌رفت. اما پسران شجاع و دلاوری دارد، آنها در امور نظامی خیلی توانا و زبده‌اند، قادر به غلبه بر بیست هزار عساکراند. (26a) مسلمان‌اند، اما در دل چنین نیستند. طائفه‌ای هستند با خلق و خوی تاتارها. بیشترشان به نوشیدن «بوزا»^۱ میل دارند.

نسب طائفه مذکور به حضرت حمزه می‌رسد. آنها قلعه‌ای به نام قلعه قریش نیز دارند. منظور از نسب بردن به حضرت حمزه این است که آن ولایات در زمان‌های گذشته کافر نشین بود، حضرت حمزه همراه با بعضی از اصحاب خود به آنجا وارد شده جنگ‌های متعدد کرده و سرانجام کفار لعین او را با حيله گرفتار نموده و در قلعه قریش زندانی نمودند. حضرت حمزه مدت‌ها در حبس به سر برده و کنیزی نیز در اختیار او گذاشته شده تا با او باشد. آن دو با هم در آمیخته، پس از آن بابا عمر، حضرت حمزه را به طریقی از حبس آزاد می‌سازد. در حالی که آن کنیز از او باردار بوده است. کنیز پس از مدتی فرزند پسری به دنیا آورده، آن پسر بزرگ شده، جوان شجاع و دلاوری می‌شود. پس از آن، او نیز صاحب فرزندی شده و نسل‌اش رو به ازدیاد می‌گذارد. آنها با شجاعت و قدرت، آن ولایت را به تصرف خود در می‌آورند. منظور از این که طائفه مذکور از نسل حضرت حمزه‌اند همین است.^۲

مراد از قلعه قریش نیز همین است که حضرت حمزه که از قبیله قریش بوده مدتی در آن قلعه در حبس به سر برده و از این رو نام آن را قلعه قریش گذاشته‌اند. قلعه قریش در داخل کوهی در ولایت قیتاق است. این قلعه بی‌نهایت سخت و مستحکم است. در حال حاضر، بیگ طائفه مذکور که اُسمی نام دارد در آن ساکن است.

در نزدیکی طایفه قیتاق، [طائفه] شمخال است. آن طائفه نیز مسلمان است. آن‌ها نیز قادر به غلبه بر عساکر بسیاری هستند. وقتی که مصطفی پاشا به ولایت شروان وارد شد، آن‌ها به استقبال او آمده، متابعت و مراجعت نمودند. حضرت مصطفی پاشا نیز دختر

۱. «بوزا» یا «بوزه» نوعی شربت ترش و شیرین غلیظ که از تخمیر ارزن، جو و ذرت و چند غله دیگر تهیه می‌شد. ر.ک: محمد دوغان، همان، ص ۱۸۲ (م)

۲. اولیاء چلبی می‌نویسد: این قوم می‌گویند «از نسل حمزه‌ایم، اما صوم و صلاة و حج و زکات نمی‌دانند چیست. هفت هشت مرد با یک زن در می‌آمیزند. اگر از این زن یک والدالزنا به دنیا آید، با این که تعیین پدر او کار دشواری است، اما این حرامزاده‌ها برای آن، راه حل ساده‌ای یافته‌اند. به این صورت که به کودک والدالزنا یک سیب می‌دهند و او این سیب را به طرف افرادی که مدعی پدر بودن او هستند، پرتاب می‌کند، سیب به هر کدام که اصابت کرد او به عنوان پدر کودک شناخته می‌شود. پس از آن، زن در اختیار آن مرد قرار گرفته و فرد دیگری نمی‌تواند در کار او مداخله کند. این‌ها قوم خبیثی هستند که در دیار عجم به «موم سوندرن» [شمع خاموش کن] مشهوراند. در هیچ دیاری، قومی با این طرز رویه ندیدم.

[رئیس] شمشال را برای عثمان پاشا خواست، او نیز موافقت کرده و در همان محل، نکاح صورت گرفت. بعداً زمانی که عثمان پاشا به قلعه دمیرقاپو رسید (26b) فردی را فرستاده و دید که، کسی را که به نکاح خود درآورده دختر [رئیس] شمشال نیست بلکه دختر برادر اوست. الان در نکاح حضرت عثمان پاشا است.

در آن اطراف، طوائف مختلفی وجود دارد. از قبیل: «تومان»، «قومق»، «قبرته» و «چرکس». مردم این طوائف همگی از کفار هستند. اصل و تبار بعضی از آنها «ابازه» [ابخاز] و بعضی چرکس هستند. اینها نیز خود طوائف زیادی هستند. همه این طوائف، در ناحیه کوهستانی داغستان ساکن‌اند. ولایات‌شان صعب و صخره‌ای و سخت و مستحکم است. احوال این ولایات، تا آن‌جا که دانسته شد، در حد توان بیان شد. اینک بر می‌گردیم به ذکر احوال عثمان پاشا.

عساکر اسلام در قلعه دمیرقاپو ساکن شدند. بعضی در داخل و بعضی در خارج و اطراف آن استقرار یافتند. با فرا رسیدن ایام بهار، هر کس به چراندن اسب‌های خود در اطراف قلعه پرداخته و هنگام غروب آفتاب، بعضی، اسب‌ها را در داخل قلعه و بعضی در خارج از آن می‌خوابانید. چند روز بر این منوال گذشت. اما هر شب تعدادی از اسبهای عساکر به سرقت می‌رفت. سرانجام در بیرون قلعه کسی نمانده، به داخل قلعه آمدند. بعد از آن، حرامزاده‌های ولایت قیتاق جمع شده و با زور و خشونت شروع به دزدیدن اسب‌ها و اسباب و وسایل خدمتکارانی می‌کردند که اسب‌ها را برای چرا به اطراف قلعه می‌بردند. به این جهت، کسی در بیرون قلعه نماند و همگی به داخل قلعه آمدند. سرانجام حضرت پاشا، بعد از باز شدن قلعه چند نفر سوار کار را برای محافظت و کمین تعیین نمود. پس از آن، اسب‌ها به چرا رفتند. چند روز بدین صورت گذشت تا این که یک روز تعدادی از افراد طائفه قیتاق جمع شده و در کنار دریای خزر خود را پنهان ساخته و قصد سرقت اسب‌ها را نمودند. کسانی را که حضرت پاشا جهت محافظت تعیین کرده بود، با آنها درگیر شده و به جنگ پرداختند. سه تن از افراد شجاع آن حرامزاده‌ها گرفتار شده، مابقی پا به فرار گذاشتند. آن سه نفر را نزد حضرت پاشا (27a) آورده، به هیچ یک از آنها امان داده نشد. گردن‌هایشان زده شد و سرهایشان از برج و بارو آویخته شد.

این افرادی که به قتل رسیدند در حقیقت از افراد بیگ قیتاق یعنی اُسمی، بودند. او با شنیدن خبر قتل افراد طائفه خود به دشمنی همه جانبه با عساکر روم پرداخته و مردم ولایت خود را مجاز ساخته بود که در هر جا که عساکر روم را یافتند به قتل آورده و مال و منال و اسب و وسایل‌شان را غارت نمایند. طائفه مذکور نیز خروج از قلعه را برای عساکر

روم دشوار ساخت. چنان که برای آوردن آب و هیزم از نزدیکی قلعه با احتیاط خارج می‌شدیم. حتی بعد از باز شدن قلعه اگر یک سنجاق بیگی به همراه عساکر قراول خارج نمی‌شدند، اسب‌های عساکر برای خوردن آب و علف نمی‌توانستند از قلعه خارج شوند. قیتاق‌ها که شنیدند عساکر روم این‌گونه با احتیاط و همراه با «قراول» از قلعه خارج می‌شوند. پانصد ششصد نفر از آنها در یک‌جا جمع شده و چندین بار به چمنزار حمله کرده و اسب‌ها و قاطرهای بسیاری را با خود بردند و تعدادی از افراد را نیز به قتل رساندند. سرانجام حضرت عثمان پاشا، تعدادی از عساکر و بنی‌چری‌ها و تعدادی توپ را مهیا کرده و در یک روز در هنگام غروب آفتاب به ولایت قیتاق تاختند، آن شب تا صبح رفته و اواسط صبح روز بعد داخل ولایت قیتاق شده و غازیان هر یک از حرامزادگان را که یافته به قتل رسانده و بعضی را نیز به اسارت گرفتند.

در داخل ولایت قیتاق و در دل کوه و در جایی سخت و مرتفع قریه‌ای با پانصد خانه وجود دارد که به «باش‌کوی» مشهور است. این قریه از آن شخص اُسمی بیگ است. زمانی که عساکر اسلام به آن‌جا رسید اهالی قریه مذکور و نیز افراد بسیار زیادی از قریه‌های اطراف جمع شده و با زره و جوشن و سلاح و یراق و یساق کامل، قریه را احاطه کرده و آماده ایستاده بودند. قریه مذکور در جایی بی‌نهایت سخت و صعب واقع شده بود. (27b) تنها یک راه ورود داشت که در آن نیز جنگجویان قیتاق جمع شده و از جای مرتفع و بلندی به روی عساکر روم سنگ‌های بسیار بزرگ فرو می‌غلتانند و تیر پرتاب می‌کردند. چنان جنگ سختی صورت گرفت که به بیان در نمی‌آید. از هر چهار گوشه ولایت قیتاق که افراد برای طلب کمک رفته بودند، عساکر قیتاق دسته دسته و گروه‌گروه جمع شدند. در آن قریه جنگ زیادی صورت گرفت. از ما و آنها افراد زیادی کشته شد. آن ملعون‌ها، با توپ و تفنگ از قریه بیرون رانده شدند. عساکر خلقی در قریه مذکور مستقر شدند. آنها اسباب و ارزاق قریه را غارت و چپاول کرده و هر که را که یافته به قتل رسانده و تمام خانه‌هایشان را به آتش کشیدند. اسبان و گوسفندان بی‌شماری را نیز به غنیمت گرفته و با این غنیمت عزم بازگشت به دمیرقاپو شد. اما قیتاق‌های ولایت مذکور جمع شده هر یک از آنها با زره و جوشن و یراق و یساق بسیار مرتب و مجهز به تعقیب ما پرداخته و جنگ سختی صورت گرفت. آن ملعون‌ها، در تیراندازی بی‌نهایت ماهر بودند. تیرهایشان مثل نیزه و زوبین بود. تنها با یک ضربه، افراد را از اسب به زیر می‌افکندند. آن روز با آنها جنگ سختی صورت گرفت. اما هر چه می‌گذشت بر شمار آنها افزوده می‌شد. سرانجام این که تا غروب جنگ دوام یافته و در هنگام غروب آفتاب در یک نی‌زاری

مستقر شدیم. عساکر خلقی همگی در یک جا جمع شده، توپ‌ها را در چهار طرف قرار داده و از روی احتیاط تا صبح نخوابیده و بیدار ماندیم. هنگام صبح همه عساکر حرکت کرده و به کنار دریای خزر رسیدیم. یک سوی عساکر از کنار دریا و یک سوی آن از کنار دشمن آهسته و آهسته رو به سوی دمیرقاپو آورد.

در مقابلمان رود عظیمی بود. از راه زمین امکان عبور نبود. در نزدیکی دریا یک راه عبور وجود داشت. عساکر قیتاق همگی در آن جا جمع شده و در ابتدای آن راه عبور، سنگر بسته و به قصد جنگ ایستاده بودند. عساکر روم (28a) به آن محل که رسید، امکان عبور نیافتند و لذا جنگ در گرفت. در آن اثناء جنگ محدودی صورت گرفته و سرانجام عساکر روم «ضاربوزان»ها را آورده و سنگرها را در هم شکسته و عساکر قیتاق را به عقب رانده و از آن راه عبور، گذشتیم. اما آن ملعون‌ها با حمله و هجوم سخت به تعقیب ما برخاسته و جنگ زیادی صورت گرفت. حتی تا نزدیکی‌های دمیرقاپو نیز ما را تعقیب کردند. در نزدیکی دمیرقاپو، آن دسته از عساکر روم که در آن جا بودند به استقبال آمدند. عساکر قیتاق که دیدند مابقی عساکر روم به استقبال آنها آمده و شمارشان افزون شده، ناچار به ولایت خود باز گشتند.

مردم آن ولایات، عثمان پاشا را به جهت آن که توانست با تعدادی از عساکر هزیمت یافته روم، ایل و طائفه دلیر و پهلوانی همچون طائفه قیتاق را شکست دهد و قریه بیگ‌شان را به آتش بکشد و مال و منال‌شان را غارت و چپاول کند و بیگ‌ها و حکام‌شان را بر سر جای‌شان بنشانند، او را هزار بار ستایش کردند و هزار بار بر او آفرین گفتند.

غیر از طائفه قیتاق، در نزدیکی تبرصران و در دامنه کوه البرز طائفه دیگری به نام «گورل» ساکن است. مردم این طائفه محب قزلباش و شیعه مذهب هستند. آنها جمع می‌شدند و راه عساکر روم که به قریه‌های اطراف جهت آوردن آذوقه و ارزاق می‌رفتند را سد می‌کردند. بعضی را می‌کشتند و بعضی دیگر را لخت می‌کردند. حضرت عثمان پاشا که دریافت طائفه مذکور مرتکب انواع تعدی‌ها می‌شوند، عساکری را به سوی آنها گسیل داشت. عساکر به نزدیکی آن طایفه ضلالت‌پیشه رسیده و جنگ صورت گرفت. سرانجام، حق سبحانه تعالی به دین اسلام نصرت داده در پرتو دولت پادشاه اسلام، طائفه مذکور از دم تیغ گذشته و بعضی از آنها به کوه گریخته و جان بدر بردند. خانه‌های طائفه مذکور به آتش کشیده شد. مال و منال‌شان غارت شده و گاو و گوسفند بی شماری تصاحب (28b) و به دمیرقاپو آورده شد. چنان که عساکر، غنی و بی‌نیاز شدند. این قصه را در این جا و می‌گذاریم و می‌پردازیم به ذکر داستان قزلباش لعین.

زمانی که عثمان پاشا شهر شماخی را رها کرد و به سوی دمیرقاپو رفت، قزلباش لعین به شهر مزبور آمده و در می‌یابد که در آن شهر احدی از عساکر روم باقی نمانده و همگی به دمیرقاپو رفته‌اند. آن ملعون‌ها وارد شهر شده و هر آنچه که از عساکر روم در شهر باقی مانده بود را چپاول کرده و سُنیان شهر را به قتل رسانده و آذوقه و ارزاق‌شان را غارت می‌کنند. با اتراق آن ضلالت پیشگان در ولایت شروان، بیگلربیگی وان، خسرو پاشا، از جانب روم خبردار می‌شود که عساکر قزلباش در شروان جمع شده و قصد رفتن به سوی عثمان پاشا را دارند. از این رو خسرو پاشا، با عساکر وان به سوی تبریز یورش آورده و در فاصله مابین وان تا تبریز شماری از قلعه‌های کوچک را تصرف کرده و به ملاحظه ملعون که در آن محل‌ها بودند حمله نموده، بعضی را به قتل رسانده و بعضی دیگر را به اسارت در می‌آورد.

به شاه [محمد خدابنده] چنین خبر می‌رسد که: «اکنون بیگلربیگی وان در مرزهای نزدیک تبریز به غارت و چپاول پرداخته و در حال آمدن به سوی تبریز است.» شاه از این خبر دچار خوف و هراس شده و با شتاب نامه‌ای نوشته و به دست شاطر داده و او را به سوی عساکر مستقر در شروان گسیل می‌دارد. پس از چند روز، شاطر حامل نامه به شروان رسیده و نامه شاه را به [سلطان حمزه میرزا] تقدیم می‌کند. در نامه مزبور، شاه خطاب به حمزه میرزا چنین گفته بود: «تو که جگر گوشه‌ام، حمزه میرزا هستی و تو که وزیرم میرزا سلمان هستی و امیرخان و شاهرخ خان و پره [پیره] محمد خان و ترکمان محمد خان و خلیل خان و خلیفه انصار و سایر قورچی‌انم! بر شما معلوم باد که بیگلربیگی وان، خسرو پاشا، همراه با تمام عساکر وان به مرزهای ما هجوم آورده و قتل و غارت نموده، شمار زیادی از غازیانم را کشته و تعدادی از (29a) قلعه‌هایمان را تصرف کرده است. اکنون نیز قصد حرکت به سوی تبریز را دارند. پس، وقتی که شاطر نامبارک همراه با پروانه پر ملال به نزد شما رسید، با شتاب بسیار (تعجیل علی التعجیل) باز گردید، اگر اهمال و مساهله ورزیده و دیر باز گردید، از اولاد و انساب تان [باید] قطع امید کنید.»

ملاحظه لعین با دریافت این نامه، دچار خوف و هراس شده هر کس به تنهایی محزون و مضطرب شده بنای بازگشت گذاشتند. عثمان پاشا از رفتن آنها از شروان خبردار شد. در هنگام رفتن از شهر شماخی به دمیرقاپو تمام توپ‌ها بجا مانده بود. همین که شروان خالی شد. فرصت دست داد تا «گونوللر آغاسی» چند نفر را برای کمک به «دیوانه قیقو» فرستاده تا توپ‌های بجا مانده دل شماخی را باز گردانند. «قیقو آغا» نیز فوراً به شهر شماخی تاخت نموده و به شهر رسیده و شهر را خالی [از دشمن] یافته و توپ‌ها را ضبط

نمود. باروت‌ها نیز جا مانده بود. آنها را نیز ضبط کرده و چند روز بعد به دمیرقاپو باز گرداند. قلعه مذکور پر از سلاح و یراق شد. باروت‌های [عساکر روم] تمام شده بود. حق تعالی بار دیگر لطف و کرم نموده در دولت پادشاه اسلام سلاح‌ها ضایع نشد.

بدین منوال چند صبحی گذشت. از خان‌های لعین قزلباش تکه محمدخان با چند هزار قزلباش ملعون به شهر شماخی آمده نیمی از ولایت شروان را به تصرف درآورد و نیم دیگر نیز در تصرف عثمان پاشا باقی ماند. محمدخان ملحد لعین، در گرمای تابستان به بیلاق «کوتاح» آمده در آن جاسکونت اختیار کرد. بیلاق مذکور در نزدیکی «مسکور» و شروان است که آنها پیش از این در تصرف حضرت عثمان پاشا بود. در آن تابستان تا فرا رسیدن ایام پاییز، با آن ملعون‌ها جنگ و ستیز صورت گرفت. گاه عساکر اسلام بر آنها غالب می‌شدند و شمار زیادی از آنها را کشته و تعداد زیاد دیگری (29b) را به اسارت می‌گرفتند، و گاه آنها بر عساکر اسلام غلبه کرده و شمار زیادی از افراد ما را به شهادت می‌رساندند. خلاصه، این چه قصه [مفصلی] است، به اختصار اکتفا کنیم.

تا فرا رسیدن روزهای سرد پاییز، آن ملعون‌ها از بیلاق پایین آمده و در حین رفتن به شماخی هر روز مبادرت به جنگ می‌کردند. این قصه را در این جا و می‌گذاریم و به جانب دیگر داستان یعنی ذکر احوال سردار اعظم مصطفی پاشا می‌پردازیم.

مصطفی پاشا و همراهان از ولایت شروان برگشته و در هنگام عزیمت به روم از قصبه آرش برخاسته و از قصبه شکی و از نزدیکی شهر زگم عبور کرده در چند منزلی به قلعه تغلیس رسیدند. در تغلیس یک روز اتراق صورت گرفته و در قلعه مذکور یک مقدار آذوقه و برگ و بینه گذاشته به سوی دیار روم روانه شدند. اما عساکر اسلام در طول راه و در ولایات و کوه‌های صعب و سخت گرجستان بارها گرفتار سرما و برف و توفان شدند. درد و رنج بسیار کشیدند، آن‌چه بر آنها رفت، بماند.

حضرت سردار مصطفی پاشا در رمضان المبارک سنه ۹۸۶ به قلعه ارض روم داخل شد. بعضی از عساکر اسلام در ارض روم و بعضی در دیار بکر ساکن شدند. به بعضی نیز رخصت داده نشد. هر کس در جای خود استقرار یافت. می‌پردازیم به ذکر داستان عساکری که در شروان و تغلیس برای محافظت از آن جا ماندند.

عثمان پاشا بعد از این که از شروان به قلعه دمیرقاپو رفت از خان‌های قزلباش، امام قلی سلطان و خلیفه انصار و خان قزاق‌ها به نام دونمز بیگ و سیمون^۱ لعین با چند هزار

۱. سیمون هنگامی که حاکم کارتلی بود، در سال ۹۷۷ / ۱۵۶۹ ق. توسط شاه طهماسب دستگیر و زندانی شد. در زمان شاه اسماعیل دوم در سال ۹۸۴ / ۱۵۷۶. آزاد شده و به عنوان خان تغلیس تعیین گردید. در آن

نفر از عساکر، رو به سوی تفلیس آورده و به آن جا رسیده و قلعهٔ تفلیس را محاصره کرده و به جنگ سختی برخاستند. اما عساکر روم که سعادت یارشان باد، از داخل قلعه مبادرت به جنگ شدیدی نموده، با توپ و تفنگ، ملعون‌ها را از نزدیک قلعه دور ساخته و شمار زیادی از آنها را به خاک هلاکت افکندند. سرانجام قزلباشها که دیدند در روز روشن نمی‌توانند به قلعه نزدیک شوند. از چوب درختان اطراف نردبان‌ها ساخته شب هنگام با همدیگر اتفاق نموده از هر گوشه (30a) هجوم همه جانبه آورده و نردبان‌ها را به دیوارهٔ قلعه تکیه داده و همین که در صدد بالا رفتن از آنها برآمدند، عساکر روم از داخل قلعه به سوی آن ملعون‌ها، سنگ‌ها پرتاب کرده و به گشودن آتش توپ و تفنگ پرداختند. بدین صورت آنها نردبان‌ها را رها کرده و مجبور به دور شدن از قلعه شدند، بی‌دین‌ها چون دریافتند که با آن تدبیر تصرف قلعه ممکن نیست، سرانجام قلعه را از پشت به محاصره در آورده و درست چهار ماه انتظار کشیدند تا مگر عساکر روم از فرط گرسنگی تلف شده و قلعه را از این طریق به تصرف در آورند. در واقع در درون قلعه قحطی واقع شده بود. هر نوع خوردنی و آشامیدنی به هیچ وجه یافت نمی‌شد. چنان شد که افراد برای خوردن همدیگر، به هم، حمله می‌کردند. کار به جایی رسید که به غیر از انسان بقیه جاندارهای داخل قلعه را کشته و خوردند. از جاندارها اثری نماند، ناچار شروع به خوردن علف و آرد استخوان کردند.

خلاصه؛ این چه قصه‌ای است، مختصر کرده بگویم که تعداد زیادی از افراد از فرط گرسنگی هلاک شدند [اما] از قلعه خارج نشده و تن به اطاعت از قزلباشها ندادند. در حالی که اوضاع و احوال سخت پریشان بود، از روم، بیگلربیگی «مرعش»^۱، مصطفی پاشا، همراه با تعدادی از عساکر برای کمک و یاری رسیدند. آذوقه و ارزاق بسیاری نیز همراه خود آوردند. قزلباشها، هم این‌که از آمدن عساکر اسلام خبردار شدند، دچار ترس و وحشت شده همگی فرار اختیار کردند. این قصه را در این جا و می‌گذاریم و می‌پردازیم به ذکر داستان مصطفی پاشا در ولایت ارض روم.

مصطفی پاشا، آن سال از سفر نصرت اثر بازگشته و عساکری که به روم وارد شدند هر کدام زمستان را در محلی به سر برده تا این که زمستان پایان یافت و با فرا رسیدن بهار،

اثناء، برادرش، داود خان، از دولت عثمانی تقاضای کمک کرد. او بعد از این که تفلیس تحت حاکمیت عثمانی قرار گرفت، با جمع آوری قوای قزلباش و گرجی دست به حمله به عساکر عثمانی زده و در این جا و آن جا شروع به یغماگری کرد. سرانجام دستگیر و به استانبول آورده شد و در زندان «یدی کوله» (هفت برج) حبس گردید. ۱. مرعش «سنجاق» وابسته به «ایالت» آدنا. (م)

دشت و بیابان و وادی بی پایان با انواع شکوفه‌های رنگین مزین و آراسته شد. در اثر سوز و سرمای شدید زمستان، از چشمان درختان اشک جاری بود. درختان به استقبال قدم نو بهار رفته و شکوفه باران بودند. (30b) چمن سبزه پوش شده و گیاهان و نباتات و درختان از شادی و سرمستی سر برافراشته، زاهدانه و عابدانه مولای لامکان را حمد و ثنا گفته، سر فرود می‌آوردند. گویا که سرو، سر برافراشته است و در جنت باغ جنان، از باد شمال سر تکان می‌دهد.

خلاصه سخن آن که بهار همه جا را فرا گرفته و بار دیگر برای تدارک سفر نصرت اثر چاوشان و قاصدان به هر سو پراکنده شده و در میان عساکر اسلام ندا سر می‌دادند که: «بار دیگر برای حضور در سفر همایونی حاضر و مهیا شوید. با شتاب به محل مأموریت آمده و جمع شوید.» از آن جا که این امر، فرمان همایونی بود، عساکری که مأمور حضور در این سفر همایونی بودند، از هر ولایتی که زمستان را در آن جا گذرانده بودند، دسته دسته و گروه گروه و موج موج و فوج فوج، رو به سوی ولایت ارض روم آورده و در آن جا جمع شدند. دشت ارض روم با انواع چادرهای رنگین چنان مزین و آراسته شده بود که قابل گفتن نیست. به ویژه آن که در سفر نصرت اثر آن سال، به بیگلربیگی شام، حسن پاشا نیز امر شده بود که دلاوران و جنگجویان دیار عرب را از شام شریف به دیار ارض روم آورد. عساکری که به ارض روم آمدند برای هنرنمایی و رزم آوری هر یک، خود را با اسباب و آلات جنگی آراسته و قول‌ها و اسب‌هایشان را نیز با اسباب و آلات مرصع و جواهرنشان تزئین نمودند. چهل هزار جنگجوی شجاع و ممتاز که هر یک خود را با ابزار آلات جنگی آراسته و نیزه‌ها در دست گرفته و بر اسب‌های اصیل عرب تعلیم دیده سوار شده، هر یک در میدان، مرد مردانه و شیر و شیرانه جنگاوری و سلحشوری نموده و چنان هنر نمایی و رزم آوری می‌کردند که قابل نوشتن و گفتن نیست. بیگلربیگی آناتولی، جعفر پاشا، نیز چنین کرد. سایر بیگلربیگی‌ها و سنجاق‌بیگی‌ها و آلای بیگی‌ها و تمام عساکری که مأمور این سفر نصرت اثر بودند (31a) نیز هر یک به فراخور حال خود، توان رزمی و قدرت سلحشوری خود را نشان دادند. سردار اعظم مصطفی پاشا نیز در اواخر جمادی الاول سنه ۹۸۷ از قلعه ارض روم برخاسته، به عزم خرابه قارص روانه آن دیار شد.

منظور شریف حضرت سردار از این سفر این بود که در این سنه مبارک، خرابه قارص را معمور و آباد ساخته و اگر فرصتی دست داد به شروان رفته و با عثمان پاشا ملاقات کند. وی و همراهانش از قلعه ارض روم برخاسته در روز ششم به خرابه مذکور رسیده، عساکر اسلام دسته دسته در اطراف اتراق کردند. هر یک از بیگلربیگی‌ها و

سنجاق بیگی‌ها بنا به راه و روش خود، خیمه‌ها و بارگاه‌ها را بر پا داشتند. و حضرت سردار در سمت قبله خرابه مذکور خیمه‌ها و بارگاه‌های خود را بر پا ساخت. پنج هزار ینی چری، حضرت سردار را در میان گرفته و احاطه کردند. چهار صد ارابه «ضاربوزان» نیز در تمام اطراف عساکر قرار داده شد. از یک ارابه به دیگر زنجیر کشیده و محکم بسته شد. چنان که جدا شدن ارابه‌ها از هم ممکن نبود. ارابه‌ها همانند حصاری عساکر را در میان گرفته بود. حتی اگر دشمن بنای شبیخون هم داشت قادر به نفوذ در میان عساکر نبود. با این ترتیب همه عساکر اسلام با هم در یک جا نشستند و جاگیر شدند، و هر روز در چهار سو بیگلربیگی‌های شجاع را به عنوان قراول تعیین کرده و نسبت به تعمیر و عمارت خرابه قارص اقدام و اهتمام شد. قلعه مذکور در طول سه ماه به طور کامل تعمیر شد. چنان حصار مستحکم و استواری بنا شد که به بیان در نمی‌آید.

آن سال عساکر اسلام قلعه قارص را تعمیر و آباد ساخته و بار دیگر در سرمای پاییز، از رفتن به ولایت شروان صرف نظر شد. اما به عساکر اسلام اجازه داده شد تا قصبه «ایروان»^۱ و «ساعت چغورین» را غارت کنند. (31b) عساکر روم ولایت مذکور را غارت و چپاول کرده و ولایات قزلباش لعین و قصبه وان را به آتش کشیده و از سرخ سران هر که را که به دست آوردند از دم تیغ گذراندند. غازیان؛ گوسفندان، اسبان و شتران بی شماری را نیز گرفته و با خود آوردند. چنان که عساکر اسلام غنی و بی نیاز شدند. در قلعه قارص به تعداد کافی جنگجو تعیین شده و در برج و باروهای آن توپ‌ها و «ضاربوزن»‌هایی قرار داده شد، چنان که قلعه با سلاح و ساز و برگ جنگی، به طور کامل تجهیز شد. پس از آن حضرت سردار اعظم، مصطفی پاشا از قلعه مذکور برخاسته به عزم ارض روم روانه آن ولایت شد. بعد از طی چند منزل به قلعه ارض روم رسید. شماری از عساکر اسلام زمستان را در ولایت ارض روم به سر برده و شمار دیگری نیز رخصت یافته، هر که در جای خود قرار یافت. این قصه را در این جا و می‌گذاریم و می‌پردازیم به جانب دیگر، یعنی داستان عثمان پاشا و سلطان محمد گرای خان تاتار.

عثمان پاشا در قلعه دمیرقاپو ساکن شده و در میان سه چهار دشمن احاطه شده بود. گاه با قزلباش مستقر در بیلاق «کوتاح» به جنگ پرداخته، گاه با قیتاق به جنگ برخاسته و گاه با طائفه «گورل» که در دامنه البرز مستقر بودند به جنگ بر می‌خاست. خلاصه آن که یک لحظه از جنگ و ستیز در امان نبود. و با امید این که از دیار روم عساکر اسلام در

۱. در اصل: «روان». (م)

می‌رسد، هر روز چشم به راه دوخته و چشم انتظار می‌نشستیم. در ایام انتظار و در اوقات شریف، به صوم و صلاه و زهد و طاعت مشغول شده و به وحدانیت و کمال لطف آن ذوالجلال لامکان شکر و ثنا گفته، در دربند بلا، ایام پر ملال و پریشان احوال، می‌گذشت. اما ماه‌های پاییز فرارسید و هوا رو به سردی گذاشت. امید همگان نسبت به آمدن عساکر اسلام قطع شد. (32a) ایام با خاطری مشوش سپری می‌شد که حضرت پادشاه اسلام و شاهنشاه اعظم به سلطان محمدگرای خان تاتار انعام و احسان بی‌حد و حساب نموده و فرمان همایونی‌اش را بدین مضمون، خطاب به او صادر و جاری نمود: «تو که برادرم سلطان محمدگرای هستی، لطف و احسان نموده عساکر را گرد آورده و با عزیمت به ولایت دمیرقاپو، عثمان پاشا را ملاقات نما. سپس از آن‌جا برخاسته روانه شروان شو و در فاصله مابین شروان و ولایات قزلباش که رودخانه کُر [کورا] جاری است، با وزیر و سردارم مصطفی پاشا دیدار کن و از آن‌جا نیز تهیه و تدارک دیده و در باب چگونگی فتح مملکت [۹] هر گونه که رای تان باشد به همان عمل کنید.»

محمدگرای خان مطابق این فرمان و نیز برای تأمین منظور و مراد پادشاه، با چهل هزار نفر از عساکر تاتار از دیار کفه برخاسته به عزم دمیرقاپو، روانه آن دیار شد. در چند منزلی و در هنگام ورود به ولایت قیتاق، پیشاپیش، بیگ آراق، محمدبیگ، و پانصد نفر ینی‌چری و پانصد نفر از عساکر تاتار را با خزینه ارسالی از سوی شاه برای قول‌های مستقر در دمیرقاپو فرستاده پس از آن، در یکی دو منزلی دمیرقاپو چند نفر از میرزاهای شجاع تاتار را به عنوان مشتلقچی به سوی عثمان پاشا فرستاد.

یک روز در قلعه نشسته بودیم که ناگاه چند نفر از دلاورهای تاتار، خضر وار سر رسیدند و به عثمان پاشا بشارت دادند که عساکر روم به زودی در خواهند رسید. این خبر چنان همگان را غرق در شادی و سرور کرد که گویا مردگان زنده شده و دوباره جان یافته‌اند. همه به دور حضرت عثمان پاشا جمع شده و او دیوان نموده و همه قول‌ها در دیوان حاضر شدند. عثمان پاشا امر همایونی که از سوی پادشاه عالمپناه رسیده بود را آورده و به دست رئیس‌الکتاب (32b) دال محمد چلبی داده و او شروع به خواندن نمود. جمیع عساکر به متن امر همایونی گوش فرادادند. مفهوم مبارک امر همایونی چنین بود: «وزیرم! عثمان پاشا، سعادت‌مند و رؤسفید باشی. نان من حلالیت باد. بیش از آنچه انتظار داشتم تلاش و تقلا کرده‌ای، قوت به دست و بازویت. قول‌هایم که بلوک خلق‌یند و ینی‌چری‌هایم هستند و از باب تیمار و گونوللوه‌ها و سایر طائفه‌ها هر یک سعادت‌مند و رؤسفید باشند. نان من گوارای وجودشان باشد. بیش از انتظارم، جد و جهد ورزیده‌اند.

اکنون می‌بینم که کمر غیرت بر بسته و در راه دین اسلام و برای سعادت من سعی و تلاش می‌کنید. انشاء الله سعی و تلاشتان ضایع نشده و در ازاء آن، چند برابر عوض یابید.» بعد از قرائت امر همایونی، مفهوم لطیف آن بر همگان روشن شد. بعد از آگاهی از ارسال خزینه از سوی پادشاه و آگاهی از آمدن محمدگرای خان با چهل هزار نفر از عساکر تاتار، خاطرات محنت‌زا و پربلا و آتش جدایی که چشمهای هر کس را همچون جیحون پر آب ساخته بود، فراموش گشته، همگان از فرط شادی و خشنودی گریسته و بعضی نعره‌ها سر دادند و از شدت شادی از برج و بارو با توپها و ضاربوزنها آتش گشودند. آن روز در داخل دمیرقاپو چنان شادی و سرور تماشایی بر پا بود که به نوشتن در نمی‌آید. هر کس از خوشی و شادی به یکدیگر دوستی و محبت می‌نمود. دل‌های مرده زنده شده و دل‌های شکسته، جلاء یافت. مثل این که مرده بودند، دوباره زنده شدند.

عساکر اسلام غرق در شادی و سرور بودند که محمدگرای خان در اواخر شعبان المعظم سنه ۹۸۷، با چهل پنجاه هزار نفر از عساکر تاتار به دمیرقاپو داخل شد. آن روز، عثمان پاشا به اتفاق عساکر روم که در دمیرقاپو مستقر بودند، به استقبال محمدگرای خان شتافته و برای ضیافت او دستور داده بود تا انواع مختلف خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها را حاضر سازند. (33a) حضرت خان، تشریف آورده و در کنار بحر قلزم [خزر] استقرار یافته و آن روز عثمان پاشا او را مهمان ساخته و برای بقیه عساکر تاتار دستور داده بود تا سه هزار گوسفند حاضر سازند. عساکر تاتار به یغمای گوسفندان پرداختند. چنان که هر گوسفند را هفت هشت نفر تاتار در ربوده و هر یک همچون گرگان به تکه پاره کردن گوسفند زنده پرداخته، هرکسی قسمتی از آن را از آن خود ساختند. بدین صورت تاتارها در عرض یک ساعت، سه هزار گوسفند را تار و مار و یغما نمودند.

پس از آن عثمان پاشا به گفتگو با حضرت خان پرداخت. فردای آن روز از دمیرقاپو برخاسته به عزم شروان روانه آن دیار شدند. زیرا در شروان محمد خان لعین و تعدادی از قزلباشها مستقر بودند. چنین تدبیر اندیشیده شد که او را غافلگیر کرده و پیش از آن که دشمن خبردار شود به سوی آنها حمله گردد. در روز چهارم، در هنگام ورود به قصبه شیران، «دیوانه قیقو» به سرعسکری انتخاب شده و او همراه با شماری از تاتارها پیشاپیش به شهر شماخی فرستاده شد و بلافاصله حمله صورت گرفت. در هنگامی که محمدخان لعین فارغ‌البال در شماخی در حمام بود، عساکر روم و تاتار علیه ملعونهای غافل، دست به حمله و هجوم زده و جنگ سختی صورت گرفت. سر محمدخان را در همان محل بریدند و بقیه قزلباشها را از دم تیغ گذراندند. عده‌ای نیز پا به فرار گذاشته و

جان از مهلکه بدر بردند. مابقی عساکر روم و تاتار وارد شروان شده و بعد از طی چند منزل به شماخی رسیده و در آنجا مستقر شدند. در آن شهر چند روز اتراق صورت گرفت. پس از آن نیز از آنجا برخاسته و به عزم آرش روانه آن دیار شدند. در رمضان المبارک سنه ۹۸۷ به قصبه آرش رسیدند. اما قزلباشهای لعین شهر مذکور را خراب و ویران کرده و طعمه آتش ساخته بود. هیچ جای آبادی در آن باقی نگذاشته بودند. یک نفر آدم و آدمی زاد نیز باقی نمانده بود. آرش را درست و حسابی خراب و ویران کرده بودند. در جوار «گوک میدان» شهر مذکور منزل کرده، در آنجا یک روز (33b) اتراق صورت گرفت. حضرت محمدگرای خان، عثمان پاشا را دعوت نموده و به گفتگو و رایزنی پرداختند. هر دو از نیامدن مصطفی پاشا به محل مأموریت، نگران شده و در آن محل قزلباشی را گرفتار ساخته و به زبان آوردند. حضرت خان، از قزلباش راجع به احوال مصطفی پاشا سؤال کرد و او نیز در جواب گفت: «ای [خان دولتمند، مصطفی پاشا خرابه قارص را آباد ساخته و در ابتدای ماه رمضان شریف به سوی روم بازگشت. او الان در ارض روم است.» حضرت خان از این خبر صحیح دچار نگرانی و تشویش خاطر شده و نسبت به ملاقات با مصطفی پاشا به کلی ناامید گشت.»

محمدگرای خان بعضی از میرزاهای با تجربه و مصاحبینی که به «آتهلق» [آتالیق] موسوم بودند و نیز عثمان پاشا را دعوت کرده و بعد از مشورت و رایزنی این گونه چاره اندیشی نمودند که از رود کُر [کورا] که در مقابل آرش جاری است، عبور کرده و به ولایات گنجه و قره باغ هجوم نمایند. با این تدبیر از قصبه آرش برخاسته و از معبر رود کُر که به «قیون گچیدی» موسوم است گذشته و در دومین روز به قصبه «برده» رسیده و جمیع عساکر در اطراف آن منزل کرده و هر آنچه از رزق و مال و اسباب و وسایل که به دست شان افتاد را غارت و چپاول کرده و خانه‌هایشان را طعمه آتش ساختند. در مقابل قصبه مزبور سه روز اتراق صورت گرفته و در این مدت عساکر تاتار را دسته دسته به اطراف فرستاده و آن تاتارهای خون‌ریز ایلات قزلباش را همچون مور و ملخ پراکنده ساختند. در مدت سه روز، یک قسمت از تاتارها تا شهر زَگم که در گرجستان واقع است را غارت و چپاول کردند و یک قسمت دیگر از آنها ولایاتی که در قلمرو قزلباش قرار دارد نظیر «دزاق»، «ورنده»، «ارزبر» [ارسباران] و «حلو» که تا نزدیکی «اردبیل» می‌رسد را مورد چپاول و غارت قرار داده و هر یک از بی‌دین‌ها که به دستشان می‌افتاد از دم تیغ گذرانده و خانه و باغ و باغچه و زراعت شان را ویران کرده (34a) و به آتش کشیده و اهل و عیال و اسب و شتر و گاو و گوسفندشان را از هر گوشه و کنار دسته دسته و گروه گروه جمع کرده

و با خود آوردند.

در میان عساکر چنان وفور نعمت و فراوانی شد که حتی اسب‌های اعلاء و شترهای اصیل که پنجاه سکه «فلوری»^۱ قیمت داشت را هر یک به دو سکه «آلتون»^۲ می‌دادند. به گاو و گوسفند، اصلاً کسی نگاه نمی‌کرد. اما برای آن که به دست قزلباشها نیفتد آنها را خفه کرده و رها می‌کردند. عساکر تاتار، محبوبه‌های رعنا و دلبران عالی و بی‌نظیر عجمی شهر گنجه و قزلباشان را در جلوی خود همچون گاو و گوسفند رها کرده و دسته دسته برای فروش به اردو می‌آوردند؛ اما کسی به آنها نگاه نمی‌کرد زیرا از این بابت هر کس غنی و بی‌نیاز شده بود. دختران باکره و پسران جوان (امرد) عالی و بسیار زیبا را هر یک به دو «آلتون» می‌دادند. خلاصه کلام این که عساکر روم و تاتار چنان غنی و بی‌نیاز شدند که قابل گفتن و نوشتن نیست. حضرت محمدگرای خان با سرکوب شدید قزلباش لعین، انتقام [قتل] برادرش عادل‌گرای خان را از آنها گرفته و پس از آن به عزم «کفه» روانه آن دیار شد.

در آن محاربه‌ها و در هنگام حمله و هجوم به قصبه گنجه، مؤلف حقیر به دست هفت قزلباش ناپاک بد معاش افتاده و تمام دارایی‌ام از بین رفته و مجروح شدم. این بنده را با این حال، برای گرفتن اقرار و اطلاعات جهت شاه محمد خدابنده به اسارت در آوردند. بدبختی و مصیبت زیادی بر سرمان آمد. اگر ماجراهایی که بر سر این بنده رفت را بخواهم به تفصیل شرح دهم یک همچو کتاب دیگری خواهد شد. این چه قصه‌ای است، به اختصار اکتفا کنم.

به مدت یک سال در دربار عجم محبوس شدم. بعد از آن، حق سبحانه و تعالی توفیق داد تا همراه سه دوست دیگر، تبدیل صورت و تغییر جامه نموده و از راه سیاحت، بار دیگر به دیار روم آمده و بحمدالله و المنه، به خدمت دولت حضرت پادشاه عالمپناه در آنیم.

محمدگرای خان همراه عساکر تاتار از ولایت شروان خارج شده و از دمیرقاپو عبور کرده و بعد از روانه شدن به سوی دیار کفه (33b) بار دیگر حضرت عثمان پاشا به قلعه دمیرقاپو وارد شده و نسبت به حفظ و حراست ولایت مذکور دست به اقدامات لازمه زده

۱. فلوری: فلوری (Filori) یا فلورین که برای نخستین بار در فلورانس ضرب شد، سکه طلا بود که تصویر یک گل زنبق بر روی آن دیده می‌شد. بعدها سکه‌های طلایی که در سایر کشورهای اروپایی ضرب شد، نیز نام فلورین گرفت. عثمانی‌ها نیز سکه‌های طلای خود را که بعدها ضرب کردند، فلوری نامیدند. بدین جهت، پس از آن که سکه‌های طلای عثمانی تعمیم یافت، از آن پس منظور از فلوری که در تاریخ‌های عثمانی آمده است، همان سکه طلای عثمانیان بود. ر.ک: چارشلی، همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۱، ۶۵۴ و ۶۵۱ (م).

۲. «آلتون» یا «آلتین» نیز نوع دیگری از سکه طلای رایج در عثمانی بوده است. ر.ک: شمس‌الدین سامی: همان، ص ۵۰. (م)

و برای دوام دولت پادشاهی اقدام و اهتمام ورزیده و کمر غیرت و همت در میان بسته و در قلعه دمیرقاپو اتراق نمود. این قصه را در این جا و می‌گذاریم و به ذکر داستان سردار مصطفی پاشا می‌پردازیم.

سردار مصطفی پاشا در سنه مبارکه ۹۸۷ خرابه قارص را آباد ساخته و در رمضان المبارک همان سال به قلعه ارض روم رسیده و شماری از عساکر در قلعه ارض روم زمستان را سر کرده و شماری نیز رخصت یافتند. هر کس در جای خود قرار یافته و حضرت مصطفی پاشا خود شخصاً زمستان را در ارض روم سکونت اختیار نمود. پس از آن، از جانب پادشاه عالمپناه امر صادر شد که مصطفی پاشا از قلعه ارض روم برخاسته به عزم استانبول روانه آن دیار شود. بعد از سپری شدن ایامی چند، به محمیته^۱ استانبول وارد شدند. در آن وقت محمد پاشا در گذشته و احمد پاشا وزیر اعظم شده بود. او نیز در گذشته و مصطفی پاشا وزیر اعظم شده و به مقام صدراعظمی رسیده بود. به این دلیل چندی گذشت و ایام رمضان سپری شده و با فرا رسیدن بهار بار دیگر حضرت پادشاه عالمپناه امر به انجام سفر شرق داده و به این منظور وزیر ثانی، حضرت سنان پاشا را برگزیده و وی را سردار عساکری ساخت که می‌بایست عازم سفر شرق شوند. حضرت سنان پاشا نیز برای انجام فرمان همایونی حضرت پادشاه به تهیه و تدارک اسباب و لوازم سفر نصرت اثر شرق همت گماشته و در ربیع الاول سنه ۹۸۸ به اسکدار نقل مکان کرده و تمام عساکری که مأمور حضور در این سفر بودند نیز در نزد او جمع شدند. پس از آن برخاسته به عزم ارض روم روانه آن دیار شدند. (35a) بعد از گذشت مدتی، حضرت سردار وارد قلعه ارض روم شده و تمام عساکر در چمنزار مقابل آن استقرار یافتند. پس از آن تمام عساکری که مأمور به حضور در این سفر نصرت اثر بودند، از هر سو و از هر ولایت گروه گروه و دسته دسته شروع به جمع شدن کرده و بار دیگر دشت قلعه ارض روم با عساکر اسلام آراسته و مزین شد. صحرای ارض روم با انواع خیمه‌های رنگین و اقسام سایبان‌های منقش پر شد. تمام عساکر مأمور همگی در دشت ارض روم جمع شدند. سردار سنان پاشا و همراهان به مدت بیست روز در قلعه ارض روم اتراق نموده و پس از آن حرکت کرده و در «حسن قلعه» مستقر شدند. در آن قلعه به مدت پنج روز اتراق صورت گرفت. پس از آن، از آن جا نیز برخاسته و بعد از طی چند منزل وارد قلعه قارص شده و چند روز نیز در آن جا اتراق صورت گرفت.

۱. محمیته به معنای شهر بزرگ و محروسه است. ر.ک: شمس‌الدین سامی: همان، ص ۱۳۰۵. (م)

منظور و مراد شریف حضرت سردار سنان پاشا این بود که در این سنه مبارکه به قلعه تفلیس آذوقه و تدارکات فرستاده و پس از آن، ولایات قزلباش لعین و ولایت شروان، اگر با طیب خاطر خود را تسلیم ساختند و ایلچیان برای برقراری صلح و آشتی فرستادند که هیچ، و الا در صورت عدم تسلیم ولایات مذکور - بعد از فرستادن آذوقه و تدارکات به تفلیس - ایلات و ولایات قزلباشان را از ایروان تا تبریز، خراب و ویران سازد. حضرت سردار با این نیت از قلعه قارص برخاسته و به عزم تفلیس روانه شد و در اوایل جمادی الاخر سنه ۹۸۸ به بغاز گرجستان وارد شد. هر روز بارندگی شدیدی صورت می گرفت. در آن کوهستان های سخت و صعب چنان گل و لایی شده بود که بیرون آمدن از گِل برای افراد بسیار سخت و دشوار بود. اسب ها و شترهای زیادی تلف شدند. در آن محل، عساکر خلقی از شدت باران و کثرت گل و لای دچار سختی های زیادی شدند. در آن اثناء (35b) حضرت سنان پاشا چند روزی در همان جا اتراق کرد. پس از آن نیز از آن جا برخاسته و بعد از طی چند منزل وارد قلعه تفلیس شد. تمام عساکر نیز در اطراف قلعه مذکور مستقر شدند. آذوقه و ذخیره های را که از روم آورده بودند به قلعه تفلیس تسلیم نموده و چند روزی در آن جا اتراق صورت گرفت. برای حفاظت از قلعه تفلیس، شماری از افراد نیرومند و آماده تعیین شده و سپس از آن جا برخاسته و به سوی ارض روم حرکت شد. پس از آن در اوایل شعبان المعظم سنه ۹۸۸ به قلعه قارص وارد شدند. عساکر اسلام در اطراف قلعه مذکور استقرار یافتند. چند روز بدین منوال گذشت.

سردار سنان پاشا به همه قول ها این گونه امر نمودند: «به اندازه چهل روز ذخیره و آذوقه تدارک ببینید. قصد حمله و هجوم به قزلباشها را دارم.» هر کس تا جایی که می توانست به تهیه و تدارک آذوقه و ارزاق پرداخته و در حال عزیمت بودند که از سوی قزلباش لعین چند آدم ملعون به عنوان ایلچی آمده و به نزد حضرت سردار رسیده و ایلچی بودن خود را آشکار ساختند، و نیز گفتند که چند نفر از خان های برجسته و ممتاز ما با رضایت شاه و با بعضی هدایا در حال آمدن به خاک پای شریف شما هستند تا احوال ما را به پادشاه عالم پناه عرض کنند و بگویند که مراد شریف شان هر چه هست، چنان باشد. با ابلاغ این خبر و نیز با رفتن مقصود خان قزلباش به آستانه سعادت [استانبول]، سردار سنان پاشا دست از حرکت کشیده و توقف اختیار نمود.

حضرت سردار نسبت به اظهار متابعت و تمکین ملعون ها اعتقاد یافته و از قصد عزیمت به سوی تبریز صرف نظر کرده و برای نشان دادن شجاعت و قدرت عساکر روم به ایلچیان لعین قزلباش و دیگر ملاحده لعین همراه آنان، دستور داد تا آن روز تمام

عساکر به قدرت نمایی پردازند. از این رو، همه عساکر جمع شده و دسته‌ها و صنوف منظم تشکیل داده و چنان خود را با اسباب و آلات رزم مزین و مرتب کرده بودند که (36a) عقل هر بیننده‌ای با دیدن آنها زایل می‌شد. از یک سو نیز چهار و پنج هزار ینی چری، خود را آراسته و تفنگ‌ها را محکم در دست فشرده و چهار صد عدد ضاربوزان حاضر کرده و محکم آنها را نگه داشته بودند، حضرت سردار جلوی عساکر قرار گرفته و عساکر با اسلوب جنگی، صف به صف، نظام یافته و در جای جای، چهار صد عدد ضاربوزان آتش گشوده و پنج هزار ینی چری نیز با تفنگ‌های خود آتش گشودند. یک نمایش جنگاورانه پر سر و صدایی شده بود که قابل گفتن و نوشتن نیست.

هدف از چنین نمایش جنگاورانه این بود که آدم‌های سرخ‌سراں روسیاه قدرت و شجاعت عساکر اسلام را به عینه مشاهده کنند و مابقی ملاحظه لعین را از قدرت عساکر روم خیردار سازند تا آنها نیز دچار خوف و هراس گردند. بعد از اتمام این احوالات، زمستان نیر نزدیک شده و عساکر روم از قلعه قارص برخاسته و به سوی ارض روم عزیمت شد. بعد از طی چند منزل به حسن قلعه رسیده و به مدت بیست روز، در قلعه مذکور اتراق صورت گرفته و عید شریف نیز در آن جا سپری شد.

در ابتدای ماه شوال سنه ۹۸۸ به قلعه ارض روم آمده و شماری از عساکر اسلام، زمستان را در قلعه مذکور گذرانده و شمار دیگری نیز رخصت یافتند و هر کس در جای خود قرار گرفت. در هنگامی که سردار سنان پاشا در ولایت ارض روم اتراق نموده بود، وزیر اعظم، در آستانه سعادت [استانبول/بابعالی] دار فانی را وداع گفته و امر همایونی حضرت پادشاه، رسیده و به موجب آن از سردار سنان پاشا در خواست شده بود که به آستانه سعادت [استانبول/بابعالی] بازگردد. حضرت سنان پاشا از قلعه ارض روم برخاسته به عزم «اسلامبول» روانه آن دیار شد. بعد از گذشت چند روز، حضرت پاشا وارد «محمیه اسلامبول» شد و به منصب وزارت اعظم انتخاب و در مقام صدارت عظمی برقرار شد.

تا این جا از احوالات روی داده، تا آن حد و اندازه که بر ما معلوم و روشن بود، در حد توان بیان کردیم (36b) امید است که حق سبحانه و تعالی بر قدرت و نصرت پادشاهمان افزوده و موجبات فتح تعدادی از ولایات که در اثر کفر و ظلم دچار پریشانی و تشویش احوال‌اند، را فراهم ساخته و به شرف اسلام مزین و مرتب سازد. آمین یا میسرالمرادات.

تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب

متن نامهٔ ارسالی عثمان پاشا از دمیرقاپو به عوض افندی

(57b) جناب فضیلت مآب، سعادت فساد، دولت اکتساب، حضرت افندی کامیاب، زاده الله تعالی عمره و دولته و فضیلته الی یوم البعث و الجواب.

انواع دُرر تحیات، صافیاتِ خالصاتِ محبت آیات و اصناف عزیز تسلیمات وافیات صادقات مودت غایات که از محض خلوص و داد و از عین خصوص اتحاد جاری و منبعث می‌شود. بعد از ادای قوافل تعظیم و اکرام و رواحل تکریم و احترام به تحفه مجلس منیف، ضمیر منیر را آگاه می‌دارد که پیش از این برای ضبط و حراست ولایت فتح و تسخیر شده شروان، آن بخش از عساکر نصرت مُعین و مشائر اجابت قرینی که تعیین شده بود، اطاعت امر پادشاه و متابعت فرمان شاهنشاه را نموده همراه با عساکر ظفر رهبری که به دمیرقاپو و اطراف آن آمده و زمستان را در آن جا سپری ساختند، در آغاز بهار - برای تکمیل و متمیم امور مهمه‌ای که مأمور به انجام آن شده بودند، اهتمام نموده و در هنگام عزیمت، از طرف شاه گمراه [شاه محمد خدا بنده] برای ضبط و صیانت ولایت شروان، رئیس الملحدان و مرشد زندیقان بی ایمان یعنی امام قلی خان حاکم گنجه که به سرداری منصوب شده بود، با بیست سی سلطان شیطنت عنوان و همراه با بیست سی هزار قزلباش اوباش «الذین یحشرون علی وجوههم الی جهنم اولئک شر مکاناً و اضل سبیلاً»^۱ همراه با چهار نفر بیگ و یکی دو هزار نفر از کفره [کفار] فجار که از سوی پسر لوند، الکساندرخان خیانت نشان برای یاری و کمک به طائفه مذکور تعیین شده بودند، با نیت جنگ و جدال و حرب و قتال نکبت مدار، با عساکر اسلام ظفر انجام از گنجه برخاسته و از رود «کُر» گذشته و در هنگام ورود به ولایت شروان بودند که به نزد عساکر

روم‌ایلی (58a) مستقر در قشلاق تحت فرماندهی بیگ سیلستره،^۱ یعقوب بیگ و ملتزمان او شامل بیگ^۲ کوستندیل - مصطفی بیگ و بیگ‌های سرحد شروان و عساکر خلقی که همگی اسب‌هایشان را در نزدیکی «شبران» در صحرای «نیازآباد» برای چرا رها کرده بودند، رسیده و در حال پیوستن به آنها بودند که از سوی ملاحده سابق‌الذکر، به یعقوب بیگ مذکور که در هنگام عزیمت، عقب‌تر از بقیه حرکت می‌کرد، حمله ناگهانی شده و او بدون این که عساکر روم را تعقیب و آنها را آگاه سازد، خود با همراهانش به مقابله با ملاحده پرداخته و با تمام قدرت به جنگ و ستیز با آنها پرداخت.

از طرف دشمن یک سلطان بن نیران همراه با شمار زیادی از قزلباشان ناپاک به خاک و خون افتادند. دشمن بدنهاد برای به شهادت رساندن سنجاق بیگ «سیلستره» به او حمله و هجوم نموده، به همین سبب، عساکر نیز بعد از آمدن به دمیرقاپو به حق جل و اعلا توکل و به معجزات سیدالمرسلین توسل نموده در اواخر ماه ربیع‌الاول [۹۹۱] از دمیرقاپو برخاسته با عساکر نصرت فرجام به جانب شروان روانه شده منزل به منزل پیش رفته در ناحیه نزدیک «مسکور» در ولایتی به نام «خرقی» در موضع معروفی به نام «باش‌تپه» که فضای وسیع و صحرای باز و پهناوری بود مستقر شده و از طرف دیگر سرکرده گمراهان و سپهسالار غباوت نشان امام قلی خان بدگمان که در دماغش اثر غرور ظاهر و در جبلتش هوای باهر پیدا شده بود، با عموم عساکر هزیمت رهبر به محل مزبور آمده و رئیس طاغیان و قدوه باغیان بی‌فهم و بی‌فکر یعنی ابوبکر پسر برهان نیز کمر طغیان در میان بسته و نفاق و شقاق پیشه ساخته و از طاغیان عاصی چند هزار نفر مفسد و شریر بد رأی و بد اندیش را همراه با جمعی از حرامیان قطاع‌الطریق و اهل فساد و چند گروه دیگر را همراه آورده و به طائفه پرشوم و می‌شوم پیوستند. در سمت قبله صحرای مزبور آنها و در شمال آن غازیان مجاهد موضع گرفتند. طرفین (58b) خیمه‌ها و رایت‌ها را برافراشتند و این مخلص نیز در طرفی قرار گرفت که امرای عساکر بیگلربیگی «کفه»، جعفر پاشای روم‌ایلی و آلای بیگی و زعما و ارباب تیمار و از سپاهیان درگاه عالی، سلاحداران و از علوفه‌جیان یسار، آغاها در یک سمت قرار گرفته و بیگلربیگی روم، حیدر پاشا و امرای متعلق به بیگلربیگی و آلای بیگی و زعما و ارباب تیمار با هم و سنجاق بیگ «قسطمونی»^۳ و زعما و سپاهیان تابع او و بعضی از بلوک خلقی‌های درگاه عالی نیز در طرف دیگر مستقر شدند. بینی چری‌های درگاه عالی در موضع مشخص‌شان قرار گرفته و از جلال قدرت و وفور عنایت

۱. سیلستره: «سنجاق» وابسته به «ایالت» بلغارستان. (م)

۲. کوستندیل: «سنجاق» وابسته به «ایالت» نیش در قلمرو بالکان. (م)

۳. قسطمونی: «ایالتی» واقع در شمال غرب آناتولی در فاصله سیصد کیلومتری استانبول. (م)

شامل و کامل حضرت قادر قیوم لایزال استفاده برده و به معجزات کثیرالبرکات سیدالرسال کرام، صلوات الله علیه و سلامه، گردن نهاده و از ارواح مقدس چهار یار برگزیده و ممتاز او، رضوان الله تعالی علیهم و اولیاء کرام، رحم الله الملک العظام، استمداد و یاری جستند.

حال، شانزدهم ماه ربیع الآخر سنه ۹۹۱ که روز یکشنبه است، در محل نبرد پیشگفته، طرفین به مقابله با یکدیگر پرداخته، مردان توانا و دلیران جنگجوی و دلاوران صاعقه خوی به جناب مفتاح الابواب «افتح لنا خیر الباب، نصر من الله و فتح قریب»^۱ گفته و با ذکر آیه کریمه نصرت صمیم «و جاهدوا فی سبیل الله حق جهاده»^۲ برای در هم شکستن و نابود ساختن دشمن خاکسار جد و جهد و تلاش و تقلا گسترده نمودند.

طرفین نبرد، صف آرایی کرده و رایتهای را بر افراشته و با دبدبه کوس پادشاهی، بر توده خاک زلزله، و باز مره طبل شاهی، بر سمک و سماک و لوله افکننده و به جنگ و ستیز ادامه دادند. سه روز علی التوالی از پگاه صبح تا غروب آفتاب، جنگ و کشت و کشتار واقع شد. (59a) حتی یک روز از آن روزها، تا وقت عشاء، دست از جنگ نکشیده و در پرتو شعله های مشعل ها به دفع تجاوز دشمن پرداخته و برای جلوگیری از رسیدن جنگجویان آنها، همراه با غازیان مجاهد در انتظار نشسته و بعد از آن، کوس آسایش نواخته و به استراحت پرداخته شد.

در چهارمین روز جنگ که با نوزدهمین روز ماه مزبور مصادف بود، خسرو خاور با تیغ زرین کشورگیر و با خنجر برق آسا، آتش تأثیر شده، بار دیگر دسته ها به صف شده و صف ها نظام یافته و در هنگام آماده شدن برای جنگ و ستیز بودند که طائفه مزبور که از یک روز قبل، از منزلگاه پرنحوست خود برخاسته، و از دمیرقاپو به سوی ما پیش آمده و خیمه های نامبارک خود را بر پا کرده و به استراحت مشغول بودند. [سپس] آنها نیز از آن جا برخاسته رایتهای را بر افراشته، بنا به رأی فاسدشان و جرم کاسدشان عساکر ظفر مقرون رازبون و خود را پیروز تصور کرده و از طوایف مختلف بدین چند هزار نفر، همراه و همعنان کرده و لشکر مخزول و نامیمون و جنود ابلیس را در جناح راست و چند هزار نفر از آن گروه مکروه را در جناح چپ و قلب [مرکز] به منظور تاخت و تاز پراکنده ساختند. از برق تیغ سنان، صحنه میدان، همچون آتشفشان گشت و با گذشت زمان فتنه و فساد بالا گرفت و جنگ و کشت و کشتار استمرار یافت.

این دو ستدار شما نیز ناظر رزم و نبرد شده و به هر جناح که به کمک و پشتیبانی نیاز

پیدا می‌کرد، از جیوش دریا خروش پادشاه، مجاهدین خصم شکار و مبارزین تازی سواری را که در طول شش سال گذشته علی‌الدوام با نیت خیر، عنان عزیمت و با خلوص نیت، زمام همت را وقف جهاد در راه همایونی کرده و به غزای خجسته خو گرفته‌اند را تحت لوای پادشاه حاضر و آماده نموده برای کمک و یاری (59b) گاه به جناح چپ و گاه به جناح راست گسیل می‌داشت.

چند ساعت جنگ و جدال ادامه یافته، به همت و یاری حضرت پادشاه سعادت‌مند اسلام فتوحات ربانی به وجهی آسان میسر شده، باد نصرت وزیده و عساکر غیبت رسیده و با غروب آفتاب عالم تاب، زوال دشمن میسر و هزیمت عدوی بدفعال مقدر شده و بنا به نص آیه «ولله یوتی ملکه من یشاء^۱ / کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله و الله مع الصابرين^۲» سپاه نصرت انتباه پادشاه بر گروه مکروه ملاحظه پیروز و غالب شدند. و بنا به حکم «و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم»^۳ به جناب واحد القهار توکل و به معجزات حضرات سید المرسلین توسل شده، با عموم عساکر و جیوش، به سوی آنها یورش برده، بعون الله تعالی، اکثر ملاحظه مقهور را طعمه شمشیر و هدف نیزه و تیر ساخته و به هزیمت‌شان کشانده چنان که با گفتن «این الخلاص و این المفر و الناص» بی‌اختیار فرار را برقرار ترجیح دادند. در موضع نزدیکی محل معرکه بیش از ده هزار نفر از رافضیان به مقر نیران جحیم رهسپار شدند.

و از کفاری که از طرف الکساندر خان بی‌ایمان آمده بودند، به موجب آیه «و قاتلو المشرکین کافه [کما یقاتلوکم کافه]»^۴ دو نفر بیگ نامرد گرجی همراه با سی‌چهل نفر از «ازناورشان»^۵ گرفتار شده، همه بارهایشان و طبل منحوس و نقاره و کوس‌شان و دسته دسته از شترهایشان و کثیری از استرهایشان به غنیمت گرفته شد. غازیان مجاهد، از این نصرت و پیروزی شاد و دلخوش شده و بقیة السیف اعوان و رئیس ملحدان ضلالت عنوان، امام قلی‌خان، را به قله‌ها و تپه‌ها (60a) پراکنده ساختند.

از محل محاربه تا کنار رود «کُر» که مسافت زیادی است، فراریان آشفته و شوریده سر شده و به گونه‌ای از معرکه گریخته بودند که سمندان باد پایشان بی‌طاقت و ناتوان شده و خود و اسب‌هایشان نیز در یک وادی، یکی یکی زخمناک و هلاک شده حتی شماری از آنها را رعایا دست بسته و مخفیانه آورده و به جزا و سزایی که مستحق آن بودند، رسیدند.

۱. بقره / ۲۴۷. ۲. بقره / ۲۴۹. ۳. آل عمران / ۱۲۶. ۴. توبه / ۳۶.

۵. ازناور: کلمه‌ای است گرجی (Aznavor) از لحاظ لغوی به معنای شجاع، دلیر، ترس، است. اما از لحاظ نظامی به بیگ‌های گرجی «ازناور» گفته می‌شده است. قاضی احمد قمی در شرح لشکرکشی شاه تهماسب به گرجستان می‌نویسد: «کافران بی‌ایمان و «ازناوران» نامسلمان به ازدحام و هجوم تمام به دفع غازیان عظام روی نهادند (...). اکثر ازناوران اسیر کرده و به درگاه عالم پناه آوردند». ر.ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۱ (م)

آن دسته از عساکری که خودشان و اسب‌هایشان سالم مانده و آسیب ندیده بودند، در هنگام رسیدن به کنار رودگر، از پشت سر خود غافل نشده و برای کمک و یاری به عساکر شکست خورده خود، رعایای سواره و پیاده‌ای را با زور از ولایت آورده بودند که با عنایت حضرت قهار بی‌زوال در ایام سعادت پادشاهی هیچ یک از آن اوباشان زنده باقی نمانده و همگی به هلاکت رسیدند.

بحمدالله تعالی در چنین محاربه عظیمی از جیوش کشورگیر خسروانی کسی کشته نشده و از محل جنگ سالم و با غنیمت برخاسته و با عموم عساکر فوز اثر، در دوازدهمین روز ماه جمادی الاولی که با روز پنج شنبه مصادف بود، به شهر شماخی و اطراف و اکناف آن رسیدند. همه بیگلربیگی‌ها و امرا و آلای بیگی‌ها و زعما و ارباب تیمار و آغاها به همراه «سلاحداران» (سلاحداران) و علوفه‌جیان یسار و طائفه یینی چری و سایرین و بیگلربیگی‌ها و امرا و آلای بیگی‌ها و گونللوهایی که از شش سال قبل عهده‌دار حفظ و حراست شروان بودند، همگی رویشان سفید و سعادت‌مند باشند، از سر و جان گذشته و در این کار لحظه‌ای درنگ نکردند.

به موجب آیه «و ربک الغنی ذوالرحمه ان یشا یدهبکم و یتخلف من بعدکم ما یشاء کما انشاکم من ذوریه قوم آخرین»^۱ آن طائفه ملحدان ولایت شروان منع و دفع شده بلکه از اراضی ولایت فارس [۹] نیز دفع و رفع شدند. از زمان‌های گذشته، جوامع و مساجدی که اهل اسلام (60b) بنا کرده بودند موقع و مقام ملاحظه فجره شده بود، اما از شش سال پیش به این سو که ولایت مزبور در زمره سایر ممالک خاقانی و اقالیم سلطانی قرار گرفته، تمام مساجد و اماکن و معابد و مواطن آن پر از مسلمان شده و برای دوام دولت پادشاهی، در بلده مزبور [شماخی]، برج و باروی محکم و برج‌های نگهداری مستحکم بنا شد. به عساکر ظفر انجام و جیوش سعادت فرجام که مأمور نگهداری آن بناهای استوار و محکم بودند، امر به بنای قلعه شماخی که از امور مهمه پادشاهی است، شد.

«سکبان‌باشی»^۲ شما به عنوان معمار تعیین گردید، و جملگی عساکر از عمق دل بذل مساعی کرده، اولاً خانه‌های موجود در بلده مذکور و مستغان متعدده آن [...] را اندازه‌گیری کرده و در

۱. انعام / ۱۳۳.

۲. سکبان‌باشی: بالاترین فرمانده یینی چریها، یینی چری‌آغاسی نامیده می‌شد، سکبان‌باشی، مقامی پایین‌تر از او داشت. ر.ک: چارشلی: همان، ترجمه و هاب ولی، ج ۱، ص ۶۰۹ / سکبان‌باشی فرمانده سکبان‌هایی بود که از سی و چهار دسته سواره نظام و پیاده نظام تشکیل یافته بود. رتبه و مقام وی پس از یینی چری‌آغاسی قرار داشت. وی نیابت و قائم مقامی یینی چری‌آغاسی را هنگام غیبت وی داشت. درجه وی نیز یک «توغی» بود. چارشلی، ترجمه و هاب ولی، ج ۲، ص ۶۵۰ (م)

حدود هفت هزار زراع شده و این مقدار به طرز مناسب میان آنها تقسیم و توزیع شد. در پانزدهمین روز ماه مزبور که یکشنبه بود، اقدام به احداث قلعه شد. هر یک از افراد، با صفای باطن و بدون اندکی تعلل و قصور به کار پرداخته و در مجموع با ساختن هفتاد عدد برج نگهبانی و برج و بارو، قلعه‌ای استوار و مستحکم بنا شد. سراهایی که از قدیم محل سکونت حاکمان شروان بود، با وجود آن که در قلعه داخلی قرار داشتند و از وسعت و فراخی درخور توجهی برخوردار بودند، به جهت خرابی برای سکونت میرمیران^۱ مخلص تان مناسب و درخور نبود، از این رو تعمیر و بازسازی شده، و بیست عدد برج نگهبانی و برج و باروی جدید نیز احداث شد. برج‌های آسمان مدار و سماجوار به گونه‌ای موزون، نادره روزگار و اعجوبه فلک دوار شد. احداث این قلعه در اواسط رجب المرجب پایان یافت (61a) به گونه‌ای که در بنای آن هیچ گونه کسور و نقصان راه نیافت. آذوقه و تدارکات و ملزومات ضروری ساکنین قلعه و متوطنین بلده نیز فراهم و آماده شده، عسکر و بیگلربیگی آن نیز در حال تعیین شدن است.

با این شمار از عساکر که در اختیار بود، بنا کردن قلعه و شکست دادن دشمن کار ناممکنی بود که ممکن و میسر شد. حتی ابراهیم خان بدگمان در در سعادت [استانبول / بابعالی] اظهار داشته بود که: «احداث قلعه در شماخی، کاری است سخت و دشوار. به جای سنگ، سر لازم است.» در این خصوص، عنایت و هدایت حق سبحانه و تعالی شامل شده، چنان که با شکست یافتن دشمن، اگر بنا بود که در بنای قلعه به جای سنگ، سر به کار رود، در حقیقت از سرهای دشمن به جای سنگ و از خون‌های آنان به جای آب، در ساختن قلعه بهره برده شد.

تضرع و التماس مان از درگاه خدا این است که عساکر دشمن همیشه گرفتار چنین بلا یایی گشته و عساکر اسلام نیز علی‌الدوام با نصرت و پیروزی قرین گردند. بمنه و جوده. دولت و سعادت همیشه باقی و در مسند عزت، استوار و پایدار باد. برب العباد.

مکتوب عثمان پاشا

۱. میرمیران: «میر» مخفف امیر و میران نیز مخفف امیران است، یعنی امیر امیران. چون با حذف «الف» موجود در اول واژه امیر تلفظ آن آسان‌تر می‌شود، لذا به صورت «میرمیران» درآمده بود و معادل بیگلربیگی است. در آناتولی شرقی تعدادی از سنجاها وجود داشت که متعلق به اربابان بود و مالکیت آنها از طرف دولت پذیرفته شده بود. این سنجاها حاکمیت عثمانیان را پذیرفته بودند و سالانه مالیاتی مقرر و معین پرداخت می‌کردند و هنگام ضرورت با سربازان خود به کمک دولت می‌آمدند. آنها را میرمیران‌های آزاد نیز می‌گفتند. در این نوع میرمیران‌ها تشکیلات زعامت و تیول وجود نداشت، و سنجاها، همانند ملک شخصی آن امیر محسوب می‌شد. ر.ک: چارشلی: همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۲، ص ۶۷۹ و ۶۸۲ (م)

[الشکرکشی عثمان پاشا به آذربایجان و تصرف تبریز]

(62b) بعد از فتح فاتحه جنگ و جدال و پس از ختم خاتمه حرب و قتال به عرض می‌رساند که: اگر از سر لطف و کرم از حال این دولتخواهان استفسار شود، بحمدالله الملك الغفار اکنون از درد و ناراحتی‌های جسمانی رها شده، شیمان قدر و روزمان عید گشته، و دیگر از بابت دور شدن از یاران صفا و اخوان وفا، غم و غصه و اضطرابی در بین نیست. حق سبحانه و تعالی، افتخار ملاقات شما را همراه با همه امت محمد [ص]، صحیح و سالم میسر و مقدر سازد. آمین یا معین.

و اگر در باره سایر احوال و اطوار سفر ظفر اثر سؤال شود. [پاسخ این است که:] در پانزدهم ماه شعبان المعظم سنه ۹۹۳ که روز یکشنبه بود، با توکل به درگاه حضرت رب العلمین، عظیم شأنه و عمه نواله، و با توسل به معجزات شریف حضرت سرور انبیاء صلی الله علیه و سلم برای بر آورده کردن مقصود و مراد حضرت پادشاه با عظمت دین و شوکت خلیفه روی زمین، خلدالله تعالی خلافته، که احیای دین و اجرای شرع مبین و قلع و قمع [دشمنان] است، از اراضی روم سعادت لزوم به سوی ولایت تبریز، عزیمت صورت گرفت.

همراه با عساکر اسلام ظفر انجام منزل به منزل حرکت کرده، در دوازدهمین روز ماه مبارک رمضان که مصادف با روز شنبه بود، در محل صحرای چالدران که در آنجا، مرحوم مغفور سلطان سلیم خان غازی، نورالله تعالی مرقد، اسماعیل بدآیین را منهزم ساخت، منزل گردید.^۱ تا آن روز که در آنجا نزول کردیم، یک روز نیز نشد که از طرف

۱. شاه اسماعیل که از طرف مادر، نوه اوزون حسن آق‌قویونلو بود، در صدد بود تا با توسل به آتش و خون و شمشیر، سیاست شیعیگری را در آناتولی پیش ببرد. [!] او بعد از شیعه کردن سنیانی که دارای اصل و نسب

سنان پاشای وزیر و خضر پاشا (63a) بیگلربیگی ایروان،^۱ که هر دو در سمت وان بودند، بر دشمن تلفات وارد نشود. آن روز که در محل مذکور نزول کردیم خبر رسید که شاهزاده [حمزه میرزا] در حال حرکت به سوی ماست، بعضی از گروه موحدین [با شنیدن این خبر] با آرزوی نیل به سعادتِ شهادت و برخی با امید به ازدیاد جاه و عزت چنان دچار ذوق و شوق شده و نعره تکبیر و تهلیل سر دادند که مانع تسبیح و تمهید ملائکه مقربین شده، و به این سخن مشهور در میان عوام که شاه راشاه باید، اعتناء نکرده در این میان یک ادنی مهتر، پیشانی بر خاک سائیده و چنین به راز و نیاز پرداخت که: «بار خدایا فرق ضاله را به ما نشان بده [تا در جنگ با آنها] یا سر بدهیم و یا سر بگیریم تا شاید خواست امر همایونی به نحو احسن اجرا گردد.» اما در هنگامی که دسته‌های عساکر به نظم شده و رو به میدان آورده و حاضر و آماده شده بودند، از آن بی‌غیرت و بی‌حمیت اثری و خبری ظاهر نشد. در چهاردهمین روز ماه مزبور که دوشنبه بود، حضرت سنان پاشای وزیر افخم سعادت‌مند از سوی وان همراه با عساکر سر رسیده و بر ذوق و شوق عساکر دین افزودند.

در شانزدهمین روز ماه مبارک که چهارشنبه بود، در محلی به نام «اواجق باشی»، یک سلطان معروف به نام چالاپ وردی خان همراه با اولاد و اتباع خود آمده و عرض عبودیت نموده و بر هیجده نفر از افرادش خلعت خاقانی پوشانیده و خواسته‌هایشان بر آورده شد. در هیجدهمین روز در قصبه «خوی»^۲ منزل شد. پسر محمد حسن بیگ، سنجاق بیگ خوی شده و تمام رعایا و برآیا از مهابت و ترس عساکر روم پا به فرار گذاشتند. اکنون مرقد حضرت شمس تبریزی، نورالله مرقد، در خوی است. شکر و سپاس خدا را که زیارت آن مرقد شریف میسر شد.

در بیستمین روز ماه مبارک که سه‌شنبه بود. ملعون‌های بی‌دین از خرابه‌های خود به محلی به نام «مرد» آمده و حاکم آن، پیاده اوغلو ابراهیم خان با دو سه هزار نفر از گروه ضلالت شعار فرار اختیار کردند. (63b) رعایا و برآیای مرد نیز رو به گریز نهادند. مرد را در اندک زمان چنان ویران کرده بودند که بعد از منزل گزیدن در آن، حضرت سردار کامکار [عثمان پاشا]، ادام الله تعالی اجلاله، وقتی که برای سیر و سیاحت وارد شهر شد،

→ ترکمن بودند، از همین ترکمن‌ها اردویی فراهم ساخته و شروع به تهدید آنتولی کرد. یاووز سلطان سلیم خان با هدف دفع بلاي مزبور در ۲۳ اوت ۱۵۱۴ / ۲ رجب ۹۲۰. به دشت چالدران لشکرکشی کرد و اردوی صد هزار نفری شاه اسماعیل را نیست و نابود ساخت. شاه، با فرار از معرکه، جان خود را نجات داد. یاووز در ۱۶ ایلول (سپتامبر) وارد شهر تبریز شد. ۱. در اصل: روان. (م)

۲. در اصل: معموره خوی. (م)

چنان به نظر رسید که از صد سال قبل ویران و به آشیانه جغدان شوم تبدیل شده است. با این حال، باغ و بوستان، و آب و هوای مرند چنان فرح انگیز و دلگشا است که قابل گفتن و نوشتن نیست.

در بیست و پنجم رمضان المبارک در محلی به نام «صوفیان» منزل گردید. باغ و بوستان صوفیان خیلی خوب و زیاده از حد مرغوب بود. در آن روز، قزلباشها کم و بیش دیده شدند. در «آز قچه» اندکی جنگ واقع شده، کشتگان ما به دار نعیم رهسپار و کشتگان آنها به درک جحیم واصل شدند.

در بیست و ششمین روز در هنگام رسیدن به محلی به نام علیدار، از سمت چپ دسته‌های دشمن دیده شده از این طرف نیز دلاوران میدان شجاعت حاضر و آماده شده و چرخچیان دست به جنگ و ستیز زده و تعداد سیصد و چهارصد نفر از «دلی»‌های روم‌ایلی که از قول‌های حضرت سردار جنگ بودند به مقابله برخاسته بودند. تقماق خان در آن روز، با سه هزار نفر یزید پر نفاق پیش آمده و در هنگام برخورد دو عسکر در میدان رزم، کشت و کشتار زیادی صورت گرفته، گروهی رهسپار بهشت شده و گروهی دیگر در میان شعله‌های آتش جهنم هویدا و پیدا شدند. از طرف دیگر با شهید شدن کدخدای «دلی»‌ها،^۱ عساکر روم که در حال جنگ بودند اندکی دچار تزلزل شدند. حضرت سنان پاشای مذکور همراه با دلاوران و آن سر رسیده دلیرانه و شجاعانه به جنگ پرداخت.

از امراء و ان، قوچی بیگ پسر شاه قولی بلال، شخصاً سر حاکم پازوک، قلیچ بیگ، را بریده و سرهای حیدر سلطان سگ و چند نفر از ملحدان بدآیین نیز بریده شد. او همچنین دیوان بیگی شاهزاده که حاکم قره داغ بود و در مقام چاوشباشی مشهور و شناخته شده بود را نیز به اسارت گرفت. بعد از آن بیگلربیگی دیاربکر (64a) حضرت محمد پاشا^۲ سر رسیده بحمدالله تعالی به لطف رب‌العلمین و معجزات حضرت رسول خاتم النبیین و همت اصحاب گزین و توجه شریف خلیفه روی زمین و دعای عساکر موحدین، مظفر و منصور و گروه ملحدین مخزول شد. کسانی که شهید شدند، به مراد خود رسیدند و کسانی که صحیح و سالم ماندند به جهت نیل به هدف، شادکام شدند.

۱. کدخدای دلی: منظور فرمانده دلی‌ها است. گروه‌های دلی پنجاه و یا شصت نفر بودند. یک نفر به نام «دلی‌باشی» فرمانده چند گروه دلی بود که یک‌جا جمع می‌شدند. ر.ک: چارشلی: همان، ج ۲، ص ۶۷۰ (م)
۲. صولاق فرهاد پاشازاده.

[به پاس این پیروزی] بر سر حضرت سنان پاشای وزیر یک صورغوج^۱ جواهر نشان گذاشته شد و به بیگلربیگی دیاربکر، محمد پاشا، و اسکندر پاشا زاده احمد پاشا، هر کدام دو اَبَلَق (اَبَلَق)^۲ و به هر یک از سایر امراء اکراد و بیگ‌هایی که از خود دلاوری نشان داده بودند، اَبَلَق‌هایی داده شد. آن روز، فتح و پیروزی عظیمی حاصل شده بود. فحماً ثم حمداً، ثم حمداً...

دیوان بیگی ملعون که به اسارت در آمده بود، در جواب به سؤالی که از او شد، گفت: «شاه [محمد] خدا بنده در بیلاق «مشکین» است، کسی که به این جا آمده شاهزاده [حمزه میرزا] است. بیش از سی هزار سپاه دارد. شما قادر به تصرف تبریز نیستید. نزدیک آن نشوید، شاید نام و نشان آن را نیز نبینید. با آمدن قزلباشان از ملک خراسان، اگر قدم در خاک تبریز گذاشته باشید، قتل عام همه شما حتمی است.» این جواب بسیار گستاخانه و فضاحت مآبانه چنان بر جوش و خروش سردار پر همت و با غیرت و حمیت افزود که فی الحال آن ملعون را به قتل رساند.

اسرای دیگر، چنین خبر دادند که: شهر سنگربندی شده است. در شهر، شصت هزار خانه است. در داخل شهر چهل پنجاه هزار «تولنگی» یعنی جنگجو وجود دارد. شاهزاده نیز به شهر رسیده است. از بیرون شهر، سپاه و در داخل آن، اهالی شهر دست به جنگ خواهند زد.

خدا آگاه است که گوش عساکر روم بدهکار این حرف‌ها نبود. کسانی که از این سخن‌ها اطلاع یافتند، عتاب و عقاب کردند. چرا که هر یک از آنان [برای حمله به تبریز] چنان ذوق و شوقی داشتند که به لطف رب العالمین اگر صد شاه نیز بود، روی بر نمی‌تافتند. عساکر با چنان ذوق و شوقی که داشتند در روز بیست و هشتم در جوار تبریز و در محلی به نام «آجی سو» که مسافت آن تا تبریز برابر با [مسافت] «کوچک چکمه‌جه»^۳ [تا استانبول] است، اتراق شد. آن روز به احتمال آن که اهالی شهر امان خواهند خواست،

۱. صورغوج در اصل کاکل ساخته شده از پرهای پرندگان کمیاب بود که با جواهرات زینت می‌یافت و درست در جلوی عمامه سلطان و تعداد دیگری از رجال و بزرگان نصب می‌شد. (م).

۲. اَبَلَق: کلمه اَبَلَق جز این‌جا، در ادامه نیز به کار رفته است. از مفهوم جملاتی که این کلمه در آنها به کار رفته است، چنین بر می‌آید که «اَبَلَق» نیز نوعی هدیه بوده که به پاس خدمات شایسته به افراد اهداء می‌شده است. اما از آن‌جا که در هیچ یک از فرهنگ‌های ترکی موجود این معنای اَبَلَق یعنی نوعی هدیه ذکر نشده است، مصداق عینی آن برای مترجم مبهم ماند. (م)

۳. «کوچک چکمه‌جه» نام محلی است در حدود سی چهل کیلومتری استانبول. نویسنده برای تفهیم میزان تقریبی مسافت آجی سو تا تبریز (برای خواننده احتمالی اهل استانبول) به ذکر میزان مسافت «کوچک چکمه‌جه» تا استانبول پرداخته است. (م)

به عساکر اجازه حمله (64b) داده نشد.

فردای آن روز که قصد حمله به شهر شد، دلاور مردان و شیران میدان را با زنجیرهای آهنین نیز نمی‌شد نگه داشت. بیشتر عساکر بدون منزل کردن در محل مذکور، یکسره به شهر هجوم برده در عرض نیم ساعت موانع و سنگرهای شهر را از بین برده و به نص شریف آیه «اذا جاء نصرالله و الفتح»^۱ عساکر وارد شهر شده و به گرفتن اسیر و مال و غنایم پرداختند. در آن روز سرها بریده شده و عده‌ای نیز به اسارت در آمدند. هنگام غروب آفتاب، [عساکر] به سرای شاه که در نزدیکی «جامع [=مسجد] اوزون حسن» واقع است، رسیدند. از این سوی، میرمیران و امرای دلیران [حضرت سردار] برای بازگرداندن عساکر رسیده، اقدام به جدا کردن آنها از یکدیگر کرد.

در نیمه‌های شب، عده‌ای از مفسدان با شیخون، خود را تا نزدیک توپ‌ها رسانده و عساکر در هنگام سحر به لطف رب‌العالمین نه تنها از جا برخاسته بلکه به عوعوی [آن مفسدان] اعتنا نکرده [دست به مقابله زده] حتی توپ‌هایی که از سوی عساکر بی‌هدف پرتاب شد، به شیپور زن آنها در حالی که شیپور در دهانش بود برخورد و فردا نعلش مردار او در کنار شیپور یافت شد. عساکر شکست خورده و هزیمت یافته، پا به فرار گذاشتند. در همان شب داروغه شهر، پیک اوغلی، نیز همراه با یکی دو هزار نفر از گروه شیاطین از شهر گریخت. روز بعد تعدادی از افراد شریف نزد رعایا و براییای تبریز فرستاده شدند. از آن طرف نیز تعدادی از افراد معتمد با یک «مصحف شریف» فرستاده شد. و از حضرت سردار برای جان و مال خود امان خواستند.

بار دیگر از این سو، افرادی فرستاده شدند. از آن طرف نیز تعدادی از ریش سفیدان و معتمدان آمده و متن امان‌نامه تهیه شد. آن روز در ورود به شهر تأخیر صورت گرفت. در محل مزبور اعلان اتراق شد. در آن‌جا منادیان ندا سر دادند که: «این ولایت و رعیت از آن پادشاه سعادت‌مند [روم] است.» اما عساکری که از هفت و هشت سال قبل به این سو دائماً در سفر جنگی شرق بودند چنان رنج و سختی کشیده بودند که به ندا و توصیه فوق اعتنا نکرده و از سحرگاه دست به هجوم همه جانبه زده، اموال و اسباب و دارایی اهالی شهر را چنان مورد غارت و چپاول قرار دادند که (65a) صد مرتبه بدتر از عملی که تیمور در حمله به سیواس مرتکب شده بود را مرتکب شدند. سرانجام سردار عالی تبار و میرمیران شجاعت شعار، خود سوار بر اسب شده و همه اسرا را گرفته و در جایی حفظ‌شان کرده و بعضی از کسانی

را که به غارت اموال پرداخته بودند را سرزنش و بعضی دیگر را مجازات نموده و به [قتل و غارت] پایان داد. بدین صورت تمام شهر تبریز بعون الملک العزیز ضبط و قبض شد.

آن روز نیز [قزلباشان] همچون غراب ناپاک در اطراف اجساد کشتگان به جولان پرداختند، اما تن به شکست داده و ناچار به بازگشت شدند. در روز چهارشنبه که باروز عرفه مصادف بود در میان باغات شهر تبریز در جایی خوب و خوش نزول کرده، حضرت ابو الفتح و النصر سردار عصر توقف زیادی نکرده، سوار بر اسب وارد شهر شد. ابتدا به سرای امیرخان مقتول و مخزول وارد شد. خدا دانا است که چه سرای دلگشا و چه منزل فرح افزایی بود که با گفتن و نوشتن نمی توان به وصف آن پرداخت. حضرت سردار تمام سرای مزبور را گشته و سپس از سرایی که از زمان اوزون حسن و جهانشاه غازی به بعد باقی مانده و منزل هشت بهشت در آن واقع و آن نیز معمور و آباد است دیدن کرد. سپس به جامع [= مسجد] اوزون حسن رفت. این جامع [= مسجد] شریف چنان هنرمندانه و زیبا بنا شده بود که نقاش چین نیز قادر به خلق چنین نقش و نگاری نیست. سردار سعادت مند و دلیران همراه او در جامع [= مسجد] مزبور نماز شکرانه به جا آوردند. اول به حمد و ستایش خدا و دوم به نعت حضرت مصطفی علیه الصلوه والسلام سوم به مدح و ثنای چهار یار با صفای او و چهارم به دعای پادشاه دین و خلیفه روی زمین پرداختند. همگی پیشانی بر خاک سائیده و حمد فراوان و ثنای بیکران به درگاه خداوند کردند. شب عید با ذکر توحید و تحمید و تمجید به درگاه، حق شب زنده داری کرده و فردای آن شب که پنجشنبه و روز عید بود، به میر میران و آغاها، خلعت‌ها پوشانیده و به آیین قدیم و رسم دیرین نماز عید به جا آورده و خطبه جلیله خاقانی در اولین روز شوال المبارک سنه ۹۹۳ (65b) در خاک پاک تبریز ادا گردید. بدین ترتیب، تبریز بعون رب العالمین داخل قلمرو ممالک محروسه خاقانیه گردید.

در اولین روز ماه مزبور که مصادف با روز جمعه بود، همراه با همه عساکر دوباره وارد شهر شده و در «جامع شریف اوزون حسن» و در محله‌های دیگر که در آنها از صد سال قبل بدین سونه تنها حمد خدا و نعت [حضرت] مصطفی علیه السلام نشده که به اصحاب شایسته او نیز اهانت شده بود، خطبه خاقانی خوانده شد و رعایا و برابا و به ویژه عساکر موحد با هزار بار ناله و زاری نماز جمعه را ادا نمودند. و برای فتوحات به دست آمده و برای پیروزی دین و [انهزام]^۱ دشمن موحدان دعا و نیایش شد.

۱.۱ نوازه بنا بر فحوا و مضمون جمله آورده شد. مؤلف کلمه «فُعاد» را به کار برده که در هیچ یک از فرقه‌های موجود ترکی و نیز عربی چنین واژه‌های یافت نشد. معنای اصلی این واژه بر مترجم و مصحح

تبریز در حقیقت امر، شهر خوبی است. از جهت عمران و آبادی بسیار بی نظیر است. ابیات زیر که از این مؤلف است، گویای وصف حال آن است.

بحر محیط وش ایچی و طاشی صافدر باغ ایرم یا آلتیدر انک یا اوستیدر
تاریخ فتح تبریز طالبی طالبی داعی انک دیدی او دم تاریخین
سنیان آلدی بگون دوگه دوگه تبریزی
سنه ۱۹۹۳

در چهارمین روز ماه مزبور که یکشنبه بود، به حضرت سنان پاشای وزیر که مسئولیت محافظه وان را داشت، مسئولیت حفظ تبریز سپرده شد، وقتی که حضرت سردار به خیمه و خرگاه خود آمد، راجع به همه چیز شور و مشورت صورت گرفته، [مسئولیت‌ها] تعیین و توصیه شد. سپس یک قلیچ [شمشیر] اعلای جواهر نشان و یک صورغوج مرصع اعلای پر از پرهای رنگین مرغ ماهی خوار^۲ و دو خلعت فاخر به او احسان شد.

همان روز بعضی قسمت‌های قلعه تبریز و عمارتی به نام شام [شنب] غازان که یادگاری از میرمیران و شاهان سلف است و در آن، تربت یک پادشاه سنی گمنام قرار دارد، نیز دیده شد. فاصله این عمارت تا بیرون شهر به اندازه فاصله مقبره حضرت ایوب [تا مرکز استانبول] است.^۳

در ششمین روز ماه مزبور همراه با حضرت سردار به دیدن آن رفتیم. چنان گنبد مرتفع و بلندی بود که گنبد افلاک به کمرگاه آن نمی‌رسید. عظمت بنای آن گنبد قابل گفتن و نوشتن نیست. اگر چه بر روی زمین بنایی همچون بنای ایاصوفیا یافت نمی‌شود، با این حال برخی از قسمت‌های قابل تعریف آن صد برابر بیش از ایاصوفیا است. (66a) از جمله اوصاف و ویژگی‌های آن یکی این است که بر روی هشتاد هزار آجر، کلمه توحید نوشته شده و این نوشته به گونه‌ای موزون و مرتب در میانه بنا قرار گرفته است. گنبد دارای معماری هموار و یک پارچه‌ای است. در داخل گنبد در گوشه‌ای از آن یک گنبد کوچک هنرورانه‌ای با کاشیکاری مذهب نیز وجود دارد که مزار شریف در آن جا است. یکی از امراء به نام میربیگ مکرری که در سابق حاکم مراغه و تابع [قزلباشها] بود از

معلوم نشد. (م) ۱. به حساب حروف ابجد ۹۹۳ (۱۵۸۵)

۲. عبارت ترکی در متن اصلی چنین است: «بر مرصع توپلو اعلای بالفجیل صورغوج» (م)

۳. برای آگاهی از علت استفاده نویسنده از چنین تعبیری، نگاه کنید به زیرنویس ۹۰. (م)

سنجاق خود همراه با عساکر به مراغه و اردبیل حمله و هجوم برده، دست به غارتگری و ویرانگری بسیار زده، و در مراغه حاکمی را از جانب خود نصب نموده و در هنگامی که همراه با سرها و زبان‌های بریده [دشمن] به سوی اردوی روم می‌آمده در راه، با قزلباشها مواجه شده و لاجرم اقدام به جنگ و جدال نموده، به عنایت‌الله تعالی، مظفر و منصور شده در سیزدهمین روز ماه شوال در هنگام ورود به اردوی همایونی مورد استقبال بیگلربیگی دیاربکر قرار گرفت. به میر مشارالیه به دلیل آوردن سرهای [دشمن] و سرنگون کردن علم‌های [آنها] و نیز خلق شوکت عظیم و هنرنمایی تمام در عرصه جنگ، یک شمشیر و یک خلعت و دو ابلق (ابلق)، و به هر یک از سه پسرش یک خلعت و دو ابلق (ابلق) و به هر یک از شش نفر از آگاهایش یک خلعت احسان شده و پاداش‌های بسیار داده شد.

به سرحد سید بیگ که از بیگلربیگی‌های بردوس و از امرای وان بود، شش سلطان و سه هزار قزلباش آمده و جنگ زیادی صورت گرفت. در جنگ و قتال زیادی که واقع شد، بعون‌الله تعالی، در ایام همایون پادشاهی فتح و نصرت نصیب عساکر اسلام شده و سردارشان، الله قلی سلطان نیز زنده دستگیر گردید. در این جنگ سرهای افراد بی‌شماری از قورچیان و بیگ‌زاده‌هایشان بریده شد. سید بیگ و همراهان او نیز در چهاردهمین روز وارد اردو شد. به سه نفر از افراد او خلعت عطا شده و به سایر افراد او پادشاهی شایسته احسان شد.

تذکره چپی قاضی عسکر^۱ آناتولی خواهان ایجاد مدرسه خارج^۲ [در تبریز] بود. اکنون

۱. قاضی عسکر: این مقام در زمان سلطان مراد اول به وجود آمد و نخستین بار چندرلی (جاندرالی) قراخلیل افندی (پاشا) به این مقام منصوب شد. پس از گسترش مرزهای عثمانی در سال‌های آخر سلطان محمد فاتح، مقام قاضی عسکری، تحت عنوان قاضی عسکر روم ایلی و قاضی عسکر آناتولی به دو قسمت شد. در آن دوره، قاضی عسکرها بزرگترین و بالاترین مقام صنف علمی، یعنی مدرسین و قاضی‌ها بودند. تمام امور حقوقی و شرعی طبقاتی که نظامی به حساب می‌آمدند، توسط نواب یعنی وکیل‌هایی که وی انتخاب و تعیین می‌کرد، انجام می‌شد. عوارضی (مالیاتی) که از آنها دریافت می‌کرد، از آن خود وی می‌شد، قاضی‌های ولایات، سنجاق‌ها و بخش‌ها حق مداخله در کارهای آنان را نداشتند. قاضی عسکرها از اعضای دیوان همایون بودند و به حل مسائل و اموری که به آنها ارجاع می‌شد و مربوط می‌گردید می‌پرداختند، و در روزهای معینی از هفته در منازل خود نیز دیوانی بر پا می‌داشتند و به امور حقوق و شرعی‌ای که به آنها محول می‌شد، رسیدگی می‌کردند. ر.ک: چارشلی: همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۲، ص ۶۹۰. و نیز دورسون: همان، ص ۳۵۶. (م)

۲. مدرسه خارج: مدرسه‌ها در دوره سلطان محمد فاتح، به دو گروه داخل و خارج تقسیم می‌شدند. مدارس خارج، در رده بندی، سطوح ابتدایی تحصیلات را در بر می‌گرفت و طلاب در این نوع مدارس به تحصیل علوم پایه و عربی می‌پرداختند. این گونه مدارس که معمولاً مدارس ایالت‌ها را شامل می‌شد، مدرسه‌های ابتدای خارج (مدرسه بیست آقچه‌ای) مدرسه مفتاح و مدرسه قرقلی (چهل آقچه‌ای) را در بر می‌گرفت.

در خود تبریز مدرسه جهانشاه را به نام شریف حضرت وزیر اعظم سعادت‌مند، ادام‌الله تعالی اجلاله، نامگذاری کرده و مشارالیه به تذکره‌چی، ابتدا مدرسه چهل آقچه‌ای، پس از آن (66b) از مدرسه‌های داخل^۱ استانبول مدرسه شاه سلطان، بعد از آن، از مدرسه ثمانیه^۲ یک مدرسه پنجاه آقچه‌ای داخل، و بعد از آن مدرسه پانصد آقچه‌ای واگذار کرده و ضمن اعطای رتبه مولویت^۳ او را به عنوان قاضی تبریز منصوب کرد.

در روز نوزدهم ماه شوال، در آن سمت قلعه که رو به تبریز بود، دروازه نصب شد. سپس برج‌های نگهبانی ساخته شده توسط قاپوقولی‌ها، همگی معمور شد. آن روز، سمت رو به آناتولی [قلعه] نیز، ساخته شد و بر برج‌های نگهبانی آن، توپ‌ها قرار داده شد.^۴

[شعر]

چکدی شاه اوستنه تیغ خونریز	عزم ایدوب حضرت عثمان پاشا
سوردی اول خسرو غازی شبیدیز	عسکری روم ایله شرق ایللرینه
قلجی خوفی ایله اتدی گریز	تاج و تختن براغوب شاه عجم
اولدی خاکی عجمک خون آمیز	دوکسیلوب قانی قزلباشلرک
دیمکه باشلدی سنی یوز بیز	خوف تیغ ایله گروه رفضه
کیمه ویردی بونی اول حی عزیز	بو ظفر کیمه میسر اولدی
عون حقیله آلتدی تبریز	عبدی بنده دیدی تاریخن

ر.ک: چارشلی: همان، ج ۲، ص ۶۸۵. و نیز دورسون: ص ۲-۴۴۱. (م)

۱. مدرسه داخل: فراتر از مدارس قرقلی، مدارس ابتدای داخل، موصله صحن و صحن ثمان، زیر عنوان «داخل» قرار داشتند. مدرسه‌هایی که با عنوان «داخل» شناخته می‌شد، مدارسی بودند که به فرمان پادشاه، شاهزادگان و همسران پادشاه تأسیس می‌گردیدند. ر.ک: دورسون: همان، ص ۴۴۲. (م)

۲. مدرسه ثمانیه: سلطان محمد فتح در سال‌های ۱۴۶۳ تا ۱۴۷۰ میلادی در دو سوی مسجدی که به دستور او ساخته و به نام خود او خوانده می‌شد، هشت مدرسه بزرگ در دو سوی شمالی و جنوبی آن بنا کرد که به «صحن ثمان» و یا «مدارس ثمانیه» معروف شده‌اند. برای هر یک از مدارس ثمانیه، روزانه پنجاه آقچه حقوق تعیین شده بود. ر.ک: دورسون: همان، ص ۴۴۰. چارشلی: همان، ترجمه وهاب ولی، ج ۱، ص ۸۴-۶۸۳. (م)

۳. مولویت: رتبه مولویت یکی از مراتب قضایی در امپراتوری عثمانی بود. قضای‌های که مقامشان یک درجه پایین‌تر از مقام قاضی‌های حاکم شرعی بود و حقوقشان با سیصد آقچه شروع می‌شد، قاضی‌هایی بودند که «مولویت» نامیده می‌شدند. ر.ک: چارشلی: همان، ج ۲، ص ۶۸۹. (م)

۴. برای آگاهی بیشتر از نحوه احداث قلعه از سوی قوای عثمانی در تبریز نگاه کنید به: قاضی احمد قمی: خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۷-۷۹۶. محمد یوسف واله اصفهانی: خلد برین، به کوشش میر هاشم محدث، تهران، انتشارات موقوفات دکتر محمود یزدی، تهران، ۱۳۷۲، ۷۱۷. راجع به علت تخریب قلعه مزبور از سوی شاه عباس، نگاه کنید به: عالم آرای عباسی، ص ۶۵۱.

سنه ۹۹۳

[ترجمه]

حضرت عثمان پاشا عزم و اراده کرد و بر روی شاه [عجم] تیغ خون ریز کشید.
 آن خسرو غازي شبدیز همراه با عساکر روم رو به سوی ممالک شرق راند.
 شاه عجم از ترس تیغ و شمشیر تاج و تخت را رها کرد و گریخت.
 خون قزلباشان به زمین ریخت و خاک عجم آمیخته به خون شد.
 گروه رافضیان، از ترس تیغ، گفتند: ما سنی ایم.
 این پیروزی نصیب چه کسی شد؟ خداوند حی عزیز این نصرت را به چه کسی داد؟
 عبدی بنده در باب تاریخ این پیروزی چنین گفت: تبریز بعون حق گرفته شد.

[شعر]

اولا دایم سریر اعلاده	شاه سلطان مراد دریادل
قالمیه رافضی بو دنیاده	اقتضا اتدی سرای اعلاسی
کشور شرقی ویرمکه باده	اولدی مأمور مصطفی پاشا
منزلی جنت اوله عقباده	اتدی تسخیر او ملک شروانی
اولدی لر فتح شرقه آماده	ایکی سردار بعده مأمور
مانع اییدی اول ایکی آراهه	لیک تاریخ فتح تبریز
اولدو مأمور اوزدمور زاده	اول ایکی رفع اولجیق آرادن
اعنی اول ذات فتح معناده	(67a) یعنی عثمان عصر غازی وقت
ایده ماوی او سرو آزاده	دایما حق ریاض فتح و ظفر
ویردی نصرت او طبع وقاده	چون کمال عطادر آفتدن
که ایده دعوت طریق ارشاده	اولدی فرمان او قوم ضاله
رهبر اول زمهره پر افساده	چون دکلدی سعادت ازلی
اول کروه ضالالت ایجاده	لاجرم شو شمال فرض اولدی
قوت اولسون او منیع داده	یوریدی آلدی شهر تبریزی
مصراع ثانی ذهن نقاده	ویردی مقطعه مژده تاریخ
آلدی تبریزن اوزدمور زاده	کشفیا کورلکینه کور شاهک

سنه ۹۹۳

[ترجمه]

شاه سلطان مراد دریا دل که همیشه بر سریر اعلا باشد،
عزم نمود تا در دنیا هیچ رافضی باقی نگذارد.
مصطفی پاشا مأمور شد تا کشور شرق را بر باد دهد.
او ملک شروان را تسخیر کرد، در آخرت، جایگاهش در بهشت باشد.
بعد از او دو سردار دیگر مأمور فتح شرق شدند.
اما وجود آن دو، مانع فتح تبریز بود.
آن دو که از میان برخاستند، از دمیرزاده [عثمان پاشا] مأمور فتح تبریز شد.
یعنی آن ذاتی که پیروزی با اوست، عثمان عصر و غازی وقت است.
حضرت حق، همیشه ریاض فتح و ظفر را مأوای آن سرو آزاده قرار دهد.
چون وجود پر ثمر او [برای دشمنان] بلا است، خدا به او نصرت و طبع و قار داد.
او مأمور شد که به جانب قوم ضاله رود و آنها را به راه راست دعوت شان کند.
چون آن قوم پر فساد، مشمول هدایت ازلی نبود،
لاجرم به سوی شمال^۱ که آن گروه بانی ضلالت در آن جا بود روان شد.
[پس] به جانب تبریز حرکت کرد و آن شهر را گرفت، خدا به آن سرچشمه داد و
احسان قوت دهد.

کسی که ذهن نکته سنجی دارد در می یابد که در مصرع دوم، تاریخ فتح تبریز آمده
است.^۲

کشفیا، به کوری چشم شاه کور،^۳ از دمیرزاده (عثمان پاشا) تبریز را گرفت.

سنه ۹۹۳

در روز سه شنبه ماه شوال المبارک در وقت نماز مغرب یک جاسوس سر رسیده و
چنین اظهار داشت که: «علی السحر دشمن از چهار طرف هجوم خواهد آورد» حضرت
وزیر ستان پاشا از وقت سحر همه را دعوت کرده و برای هجوم بردن به دشمن سردارانی
را برای عساکر تعیین کرده و پانزده «ضاربوزان» در اختیار آنها قرار داده و در چهار طرف،
دسته دسته عساکر تعیین شده، از هنگام سحر، دشمن از طرفی که حضرت ستان پاشا
مستقر بود هجوم آورده و از وقت چاشتگاه تا غروب آفتاب، جنگ عظیمی در گرفت. در

۱. منظور لشکرکشی به قفقاز است. (م)

۲. اشاره به ماده تاریخ مصرع دوم است. (م)

۳. اشاره به شاه محمد خدابنده است که از پیش از سلطنت نابینا بود. ر.ک: مقدمه همین کتاب. (م)

این جنگ از میان عساکر، افراد برجسته و مشهوری به شهادت رسیدند: از امرای اکراد محمد حسن بیگ و خالد و از [امرای] سیورک، یردم بگی معزول شده، و حسین بیگ که در سابق بیگ فاش بود، و از اکراد، سلطان حسین بیگ، و محمد چلبی که کاتب سپاهی او غلانلاری و مصطفی کدخدا و از اقربای حاجی پاشا به نام متفرقه و آلائی بیگی نیگبولی، چاشنی‌گیرباشی^۱ حضرت وزیر اعظم به نام احمد آغا، و امین آریا.^۲ و کنعان بی‌دین به قزلباش پیوسته و تاج‌بر سر گذاشته، حاشا ثم حاشا (67b) که با سبب شیخین به دریافت پاداش نایل شد.

از عساکر جزء، نیز افراد مسلمان بی‌حد و شماری به درجه رفیع شهادت نایل شدند. این شکست ناچیز به سبب حسادت و رقابت سوء بیگلربیگی‌ها نسبت به یکدیگر واقع شد. الحکم لله الواحد القهار، چند نفر از رؤسای دشمن و نیز یک سلطان مشهور آنها نیز به اسارت درآمد. از ینی‌چری‌ها، یحیی سوباشی،^۳ که به عنوان آغای شهر تبریز نصب شده بود، شهید شد.

پیروزی ناچیزی که نصیب دشمن دین و گروه ضالین شد، موجب شادی و سرور مردم شهر تبریز گشت. آنها پس از آن، هرگاه عساکر روم را تنها می‌یافتند آنها را لخت می‌کردند و یا می‌کشتند. عساکر روم از این عمل به ستوه آمدند و لیکن از سوی حضرت سردار اجازه غارت و قتل عام مردم را نداشتند. اما ندایی در میان آنان پیدا شد که می‌گفت: عساکر روم از جانب رب العالمین مجاز به غارت و قتل عام مردم‌اند. از این رو عساکر از یک طرف هجوم همه‌جانبه آورده زن و مرد بی‌شماری را که در شهر و در اردویشان بود را قتل عام کرده و مال و منال‌شان را به غارت و یغما بردند.

حضرت سردار به محض اطلاع از واقعه مزبور، به سرعت بر اسب نشسته و آغاها را به اطراف و اکناف گسیل داشته و عساکر را از قتل عام منع نموده و به جهت آن که عساکر دست از یغماگری برداشتند هفت هشت نفر از آنان را مجازات نمود.^۴ با این حال عساکر

۱. چاشنی‌گیرباشی، رئیس سفره سرای سلطان یا صدراعظم بود. وی پیش از میل غذا توسط سلطان و یا وزیر اعظم مسئولیت داشت تا با چشیدن غذا از بی‌خطر بودن آن اطمینان حاصل کند. بنا به همین مسئولیت، دارنده این مقام غالباً از نزدیکان و اطرافیان مورد اعتماد سلطان انتخاب می‌شد و در بین دیگر رجال دولتی جایگاه مهمی داشت. ر.ک: محمد دوغان: بیوک تورکچه سوزلوک، ص ۲۵۳. (م)

۲. امین آریا: واژه «آریا» در ترکی به معنی «جو» است. «امین آریا» مسئولیت تأمین و نگهداری جو مورد احتیاج اسب‌ها و قاطرهای سپاه را داشت. (م)

۳. در دولت عثمانی، به کسی که مسئول تأمین نظم و انضباط شهر بود «سوباشی» گفته می‌شد. ر.ک: محمد دوغان: همان، ص ۱۲۰۴. (م)

۴. در منابع ایرانی عکس این نظر آمده است. برای نمونه «دون ژوان ایرانی» به صراحت از دستور عثمان

دست از غارتگری برداشته و لذا حضرت سردار عالی تبار [عثمان پاشا] در اثر این درد و اضطراب در بیست و دوم ماه مزبور که روز جمعه بود در بستر بیماری افتاد. بعد از وقوع محاربه مزبور، قزلباشان [اقدام به محاصره اردو کرده] و مانع از آوردن آذوقه و توشه به اردو شدند. به گونه‌ای که یک مهتر نیز توان خارج شدن از اردو را نیافت. در این ضمن قزلباشان پیروزمندانه شروع به راندن اسبان و شتران رومیان نمودند. میربیگ مذکور، که در حال «قراول» بود، با کسانی که شتران را می‌راندند، برخورد نموده و شتران زیادی را از آنها گرفته و کمی رو سفید شده، از این رو به او خلعت و پاداش عطا شد.

در بیست و نهم ماه مزبور (68a) که روز جمعه بود، از عساکر، بیست و چهار نفر سنجاق‌بیگی به عنوان محافظ تعیین شد. از آن‌جا که از میان روم‌ایلی‌ها چهار نفر سنجاق‌بیگی تعیین گردید، عساکر روم‌ایلی به سوی خیمه [حضرت پاشا] هجوم آورده و مرتکب رفتاری دور از ادب و دل‌آزاری شدند. حتی خیمه را به سنگ بستند. در مقابل، قول‌های پاشا هجوم نموده و چیزی نمانده بود که فتنه به پا شود. عساکر روم‌ایلی بازور به چادرهایشان رانده شدند.

در غره ماه ذی‌قعدة الحرام که روز جمعه بود، دشمن از چهار طرف قصد حمله نمود. عساکر روم برای مقابله با دشمن مثل سابق، به اطراف گسیل شده و از هنگام بامداد تا غروب آفتاب جنگ عظیمی درگرفت. بیگلربیگی دیار بکر، محمد پاشا، به شهادت رسید و بیگلربیگی قرمان^۱، مراد پاشا، به اسارت درآمد. از آناتولی، پیربیگی که سنجاق‌بیگی ناحیه حمید^۲ بود نیز اسیر شد، چرکس مصطفی بیگ، بیگ بورس، و حسن بیگ که از بستانجی‌باشی^۳ بیگ سنجاق تکه^۴ آمده بود و بایرتیلیکیسی، سنان بیگ، که بیگ سنجاق سمندر^۵ بود و بکیربیگ که آلائی بیگی کوتاهیه بود و محرم بیگ که آلائی بیگی

پاشا در قتل عام مردم تبریز سخن گفته است. ر.ک: همان، ص ۲۱۶. قاضی احمد قمی نیز معتقد است که خود عثمان پاشا به علت وارد آمدن شکست‌های مکرر به قوای عثمانی، چنان «مضطرب و پریشان گشته بود» که از روی خشم و غضب و برای کشیدن انتقام از مردم تبریز، دستور قتل عام و غارت و یغمای مردم شهر را صادر کرد. ر.ک: خلاصة‌التواریخ، ج ۱، ص ۷۸۸. اسکندر بیگ ترکمان نیز با قاضی احمد قمی هم نظر است. وی می‌نویسد: «... در اثناء تعمیر قلعه، عثمان پاشا در تبریز، تجویز قتل عام نمود». ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۱۰. (م)

۲. «حمید» سنجاق وابسته به ایالت قرمان است. (م)
 ۳. بستانجی‌باشی: سرپرستی و مسئولیت همه باغ‌های قلمرو عثمانی به ویژه باغ‌ها و محوطه‌های قصر بر عهده بستانجی‌باشی بود. از دیگر وظایف او سر و سامان دادن به وضع خط ساحلی در استانبول و دریای مرمره و مراقبت از آن بود. ر.ک: استانفورد شاو: همان، ج ۲، ص ۲۱۱. (م)

۴. «تکه» سنجاق وابسته به ایالت قرمان بود. (م)
 ۵. «سمندر» در ایالت صربستان واقع بود. (م)

ناحیه حمید بود، همگی به ارادت الله تعالی در همان روز به مقام شریف شهادت نایل شدند.

با هجوم قزلباشان، عساکر اسلام به حال هزیمت تا محل «توپ» ها عقب نشستند. در پی این شکست سخت، گروه شیاطین، شادی و سرور کرده و عساکر دین دچار حزن و اندوه شدند. به واسطه بیماری حضرت سردار، حالمان خراب و جگرمان کباب شد. العیاذبالله، دشمن قوی شده و چون عساکر اسلام با احتمال ضرر و زیان جدی مواجه بود، [از سوی عثمان پاشا] به حضرت سنان پاشای وزیر که مقام محافظه تبریز را بر عهده داشت، حکم سرداری داده شد تا بتواند فرماندهی عساکر را بر عهده گیرد. به خادم جعفر پاشا که بیگلربیگی طرابلس شام بود (68b) همراه با خلعت و شمشیر دو مسئولیت داده شد: یکی بیگلربیگی دیاربکر و دیگر مقام محافظه [تبریز]. او در همان روز وارد قلعه شد. به حیدر پاشا، [بیگلربیگی] قرمان، به خضر پاشای معزول از حبشه، [بیگلربیگی] قارص و به علی پاشا، [بیگلربیگی] طرابلس شام داده شد.

در چهارمین روز ماه مزبور که روز دوشنبه بود، از خود تبریز برخاسته و در محل شام [تسنب] آغازان منزل شد. شاهزاده [حمزه میرزا] با عموم عساکرش به تعقیب ما پرداخته و جنگ عظیمی واقع شد که با جنگ‌های اولیه قابل قیاس نیست. خسرو کدخدا، کدخدای مرحوم محمد پاشا، در آن روز به شهادت رسید.

در ششمین روز ماه مزبور که روز چهارشنبه بود، شش ساعت از شب گذشته، سردار شهید، مرحوم مغفور، روح شریف‌اش را به خازن دارالنعیم تسلیم کرده از آلام دنیا خلاص شد.^۱ «انا لله و انا الیه راجعون». ^۲ آن روز بار دیگر شاهزاده [حمزه میرزا] یورش آورد و جنگ عظیمی واقع شد. با هدایت و عنایت حق سبحانه و تعالی، دشمن در هم شکسته و بیش از هزار سر و طبل و علم از آنها گرفته شد. چنان منهزم و مقهور شده و عقب نشستند که دیگر باز نگشتند. ما نیز صحیح و سالم وارد وان شدیم. حق سبحانه تعالی به من و شما نیز سلامتی دهد و توفیق دیدارمان را میسر سازد. آمین یا معین. م [تمام]

بنده رحیمی زاده

چاوش درگاه عالی

۱. وزیر اعظم و سردار اکرم، عثمان پاشای اوزدمیرزاده، فاتح قفقاز و تبریز، سیزده روز بعد از ابتلاء به بیماری در سن ۵۹ سالگی درگذشت. ۲. بقره / ۱۵۶.

منابع ترجمه

۱. شمس‌الدین سامی: قاموس ترکی، انتشارات چاغری، استانبول، ۲۰۰۲.
۲. محمد کانار: فرهنگ جامع ترکی استانبولی به فارسی، انتشارات شیرین، تهران، ۱۳۷۴.
۳. ابراهیم اولغون و جمشید درخشان: فرهنگ ترکی به فارسی، انتشارات تلاش، تبریز، ۱۳۶۲.
4. Abdullah Yeğin vd., *Osmanlica-Türkçe Ansiklopedik Büyüklügat*, Türdav Yayinlari, Istanbul 2000.
5. Ali Püsküllüoğlu, *Türkçe Deyimleri Sözlüğü*, Arkadaç Yayinlari, Ankara 1998.
6. Komisyon, *Örnekleriyle Türkçe Sözlük*, cilt-4, Milli Eğitim Bakanhği Yayinlari, Ankara 1995.
7. Mehmed Zeki Pakalin, *Osmanli Tarih Deyimleri ve Terimleri Sozlüğü*, Milli Eğitim Bakanliğı Yayinlari, Istanbul 1971.
8. Mehmet Dogan, *Dogan Büyük Türkçe Sözlük*, Vadi Yayinlari, Ankara 2003.
9. Redhouse, *Türkçe/Osmanlica-İngilizce Sözlük*, Istanbul 1999.
10. Devellioğlu, Ferit, *Osmanlica-Türkçe Ansiklopedik Lügat*, Ankara, 1962.

پیوست‌ها^۱

۱. ابوبکر بن عبدالله، مؤلف تاریخ عثمان پاشا^۲

(تولد: نیمه دوم سده ۱۶/۱۰ - وفات: نیمه اول سده ۱۷/۱۱)

زندگی: در هیچ یک از تذکره‌های موجود به نام و اثر این مؤلف اشاره نشده است. این امر احتمالاً به دلیل عامیانه بودن زبان اثر و نیز نامشخص بودن مقام و درجه مؤلف در قشون عثمانی بوده است. تاریخ و محل تولد مؤلف معلوم نیست. نام پدرش عبدالله است.^۳ احتمالاً در نیمه دوم سده ۱۰/۱۶ به دنیا آمده و بعد از تحصیل در «مکتب اندرونی» به خدمت در سواره نظام صولاق در اجاق قاپی قولی پیوسته است. اشارات مؤلف بر نظامی بودن پدرش دلالت دارد. ابوبکر بن عبدالله همزمان با آغاز جنگ‌های عثمانی و صفوی (۱۵۷۸/۹۸۶) به سواره نظام قاپی قولی پیوست و در رمضان سال ۱۵۷۹/۹۸۷ در حمله به گنجه به اسارت صفویان درآمد. وی نخست به تبریز و سپس به قزوین برده شد. مؤلف در تاریخ عثمان پاشا به دوران اسارت خود در ایران اشاره مختصر کرده و گفته است که قزلباشها با پرسش از او راجع به وضعیت عمومی استانبول، تاتارها و عثمان پاشا در صدد کسب اطلاعات از قشون عثمانی بوده‌اند و نیز به سختی‌های زیاد دوران اسارت اشاره کرده و افزوده است که به واسطه آزاد ساختن شخصی به نام ملا مهدی و دوستانش از

۱. پیوست‌ها افزوده مترجم است.

۲. تألیف مصطفی ارأوجی. این مطلب که در ذیل آن «اوت ۲۰۰۵» قید شده از سایت اینترنتی «مورخان عثمانی» www.ottomanhistorians.com گرفته شده است. مقاله به زبان ترکی است. نویسنده در سال ۱۹۹۸ از دانشگاه ادینبور انگلستان در مقطع دکترا فارغ التحصیل شده است. تز دکترای وی تحقیق و تصحیح «نصرت نامه» اثر مصطفی عالی گلیبولی یابی است.

3. E.A., Tarih-i Osman Paşa (şarq Seferleri. adi altında). İstanbul, Millet Kütüphanesi, Ali Emiri Tarih kitapları 366, 21a.

مرگ نجات یافته^۱ و بعد از دو سال اسارت، یک سال در ایران سرگردان بوده و در نهایت همراه با سه یار همفکر، با تبدیل وضع ظاهر از دیار عجم به دیار بکر فرار کرده و در عرض دو اوزه روز خود را به قارص رسانده و در سال ۱۵۸۲/۹۹۰ همراه با سنان پاشا (وفات: ۱۵۹۶/۱۰۰۴) به استانبول مراجعت کرده است. از این مقطع زمانی به بعد، راجع به زندگی ابوبکر بن عبدالله هیچ اطلاعی در دست نیست.

اثر: تاریخ عثمان پاشا (شرق سفر لرنده سر ایله واقع اولان احوال و شیر و اندا عثمان پاشا ایله سرخ سرین مجادلرینه بیان ادر)^۲

مؤلف به دلیل حضور در قشون عثمانی، خود از نزدیک شاهد و ناظر وقایع روی داده در اثنای اردو کشی عثمانی به شرق در سال های ۹۹۰-۱۵۸۲/۹۸۷-۱۵۷۹ بوده و به همین سبب در اثر خود به تفصیل و با جزئیات به برخوردهای صفویان و عثمانی در قفقاز پرداخته است. در یادداشت موجود در قسمت پایانی نسخه موجود در کتابخانه ملت در استانبول، سال ۱۵۸۲/۹۹۰ به عنوان سال اتمام تألیف این اثر قید شده است. مؤلف در چهار جا، از این کتاب با نام «رساله» و در یک جا با عنوان «غزوات نامه» یاد کرده است. این عناوین مختلف در نسخه های دیگر این اثر نیز به چشم می خورد. در نسخه موجود در کتابخانه ملی وین، عنوان «تاریخ عثمان پاشا» و در نسخه کتابخانه ملت عنوان «شرق سفر لرنده سرخ سر...» آمده است، نام مؤلف در نسخه وین نیامده اما در نسخه دیگر این اثر، ابوبکر بن عبدالله قید شده است.^۳

در حال حاضر از تاریخ عثمان پاشا دو نسخه موجود است. در نسخه موجود در کتابخانه ملی وین علاوه بر متن تاریخ عثمان پاشا «متن نامه ارسالی عثمان پاشا از دمیر قاپو به عوض افندی» (وفات: ۱۵۸۶/۹۹۴)، و نیز رساله «فتح تبریز» اثر ابراهیم رحیمی زاده چاوش (وفات: ۱۵۹۰/۹۹۸) نیز آمده است. از این افزوده ها می توان دریافت که این نسخه بعد از سال ۱۵۸۵/۹۹۳ استنساخ شده است. چون در این نسخه نام مؤلف تاریخ عثمان پاشا قید نشده، هامر پورگشتال تألیف این اثر را به ابراهیم رحیمی زاده که رساله «فتح تبریز» او در انتهای این نسخه آمده، نسبت داده است. فرانتس بابینگر و یونس

۱. همان اثر، برگ 18a.

2. Istanbul, Millat Kütüphanesi, Ali Emiri Tarih Kitapları 366: 27t4Y., 14 - 23 Satir, nesih (Istanbul Kütüphaneleri Tarih - coğrafya Yazmaları katalogları (Istanbul, 1923), 143).

۳. مؤلف از این قسمت به بعد در حدود دو پارگراف به شرح محتوای تاریخ عثمان پاشا پرداخته است. چون در مقدمه کتاب حاضر به آن پرداخته ایم و ترجمه اثر نیز پیش روست، آوردن دو پاراگراف مزبور را غیر ضرور دانستیم. (م)

زیرک هر چند ادعای هامر پورگشتال را رد کرده‌اند اما با این حال آنها نیز بر گمنام بودن مؤلف تصریح داشته‌اند.^۱ این در حالی است که نسخه موجود در کتابخانه ملت (استانبول) با عنوان «شرق سفر لرنده سرخ سر...» با اندک تفاوت‌های ناچیز، درست همان اثری است که در کتابخانه ملی وین، نام «تاریخ عثمان پاشا» را دارد، اما به دلیل افزوده‌های متفاوت در هر دو نسخه، می‌توان احتمال داد که این دو نسخه از روی نسخه‌های دیگر استنساخ شده باشند. از آن‌جا که در نسخه موجود در کتابخانه ملت (استانبول) از کشته شدن آبازا محمد پاشا سخن رفته و تاریخ ۱۶۳۴/۱۰۴۵ در آن قید نشده، می‌توان احتمال داد که این نسخه بعد از این تاریخ استنساخ شده باشد.^۲

1. Franz Babinger, *osmanli Tarih Yazarlari ve Eserleri*, çev. c. üçok (Ankara, 1982) . 131.

۲. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به این منابع:

هامر پورگشتال: تاریخ دولت عثمانی، ترجمه ترکی، جلد ۷، (1985) صفحه‌های ۳۵-۱۸۲۷. فرانس بابینگر: همان اثر، ص ۱۲۲ و.

Bekir kütükoğlu, *Osmanli Iran Siyasi Münasebetleri* (Istanbul, 1993), 55. fahrettin kirzioğla, *Kafkase İllerinin fethi* (Ankare, 1993), 283. Halil Inalcik, *The ottoman Empire: The Classical Age, 1300 - 1600* (London, 1995), 84 - 86. H.Mustafa Eravci, *Gelibolulu Mustafa Ali's Nusret - Nâme. Doktora Tezi* (Edinburgh üniversitesi, 1998), 134 - 176. Yusuf Oğuzoğlu, *osmanli kuraluş Dönemi Müesseselerindeki sivil karakter Ve Devletin Gelişmesi üzerindeki Etkisi* (1299 - 1402), *Türkler Ansiklopedisi*, C.10 (Ankara, 2000), 22.

۲. ابراهیم رحیمی زاده چاوش (حریمی) مؤلف رساله فتح تبریز^۱ (وفات: ۱۵۹۰/۹۹۸)
زندگی: ابراهیم رحیمی زاده چنان که از تذکره «گلشن شعراء» بر می آید، فرزند آلای بیگ کوتاهیه، رحیمی بیگ بوده است.^۲ مؤلف اثر مزبور، عهدی، می نویسد: «به سبب بلاغت، فصاحت و محبت، به امر پادشاه [سلطان مراد سوم] در ۱۵۷۵/۹۸۳ به دیار بغداد آمد.» این سخن حکایت از آن دارد که رحیمی زاده در کانون دربار از آموزش و تعلیم بسیار خوبی برخوردار شده بود.^۳ احتمالاً به سبب آن که هم از یک خانواده سرشناس بوده و هم از تعلیم و تربیت خوبی برخوردار بوده، چاوش زعامت دار شده و به کار در دیوان همایون اشتغال ورزیده است، سپس به امر سلطان مراد (سلطنت: ۱۰۰۳ - ۹۵/۹۸۲ - ۱۵۷۴) چاوش درگاه عالی شده و به بغداد فرستاده شده است. در منظومه هایی که تا سال ۱۵۸۱/۹۸۹ در بغداد به قلم آورده، نام مستعار حریمی را به کار نبرده اما در آثاری که از این سال به بعد تألیف کرده، این نام مستعار را بسیار زیاد استفاده کرده است. رحیمی زاده در طول سال های اقامت در بغداد، مقابر و زیارتگاه های اولیاء و دیگر بزرگان اسلام را زیارت کرده و در ستایش از آنها منظومه هایی سروده است.^۴

شروع جنگ های ایران و عثمانی در سال ۱۵۷۸/۹۸۶، در زندگی رحیمی زاده به عنوان یک نقطه عطف محسوب می شود. وی در مقدمه «ظفرنامه» اشاره می کند که از حامیان و دوستان نزدیک پدر لله مصطفی پاشا (وفات: ۱۵۸۰/۹۹۸) بوده است. وی به استادی پدر لله مصطفی پاشا در نظم و نثر اذعان کرده و می نویسد مصطفی پاشا از او درخواست نموده بود تا در خصوص اردو کشی به قلمرو شرق عثمانی (قفقاز) اثری به رشته تحریر در آورد.^۵

رحیمی زاده در فتوحات مصطفی پاشا در چلدر، تفلیس، کاخ و شروان حضور داشته و بعد از بازگشت وی از شروان به ارض روم، در کنار دوست قدیم او یعنی عثمان پاشا (وفات: ۱۵۸۵/۹۹۳) در شروان و دربند باقی مانده بود. رحیمی زاده احتمالاً بعد از پیروزی قوای عثمانی و تاتار در جنگ با میرزا سلیمان خان، وزیر صفویان، برای اعلان

۱. تألیف مصطفی ارآوجی. این مطلب که در ذیل آن «اوت ۲۰۰۵» قید شده است، از سایت اینترنتی مورخان عثمانی گرفته شده است. مقاله به زبان ترکی است. (نگاه کنید به زیر نویس ۲)

2. Ahdi: Gülşen-i şu'arā, Adnan ötügen İl Halk Kütüphanesi, Ankara, no. 47. 75a.

تذکره «گلشن شعراء» اثر عهدی (احمد بغدادی، متوفی ۱۵۹۳/۱۰۰۱) که در سال ۱۵۶۳/۹۷۰ تألیف شده، سال های ۹۷۰ - ۱۵۶۳/۹۲۶ - ۱۵۲۰ را در بر می گیرد. (م) ۳. همان اثر. برگ 75b - 75a.

۴. همان.

5. Rahimizade İbrahim çavuş, (R.İ): Zafername, İstanbul üniversitesi kütüphanesi, İstanbul, TY2372, 2b.

خبر پیروزی به مصطفی پاشا به ارض روم فرستاده شده بود.^۱ وی بعد از آن، در کنار حامی قدیم خود باقی مانده و در سال ۱۵۷۹/۹۸۷ مأمور ثبت و ضبط چگونگی تعمیر قلعه قارص شده بود.

رحیمی زاده بعد از مرگ لله مصطفی پاشا به عنوان چاوش درگاه عالی مسؤل بردن و آوردن نامه‌های رسمی از راه دمیرقاپو (در بند)، قپچاق دوزو و کفه (تئودوسیا) به استانبول و گاهی نیز بین استانبول و آناتولی بود.^۲ بنا به یادداشت مضبوط در دفتر مهمه، به امر پادشاه در سال ۱۵۸۱/۹۸۹، قریه قصورا واقع در آرسلاپا از سنچاق کوتاهییه و «قیلیچ تیمار»^۳ ۴۹۹۹۳ آچه‌ای به رحیمی زاده داده شده و سپس در تکمیل آن، زعامت^۴ بیست هزار آچه‌ای نیز به او اعطاء شده بود.^۵ از این سند و نیز از تقدیم ظفرنامه به دربار و اموراتی که رحیمی زاده به آنها اشتغال داشته می‌توان دریافت که او از مقام و موقعیت بالا و عایدات زیادی برخوردار بوده است. رحیمی زاده به عنوان چاوش در سفر جنگی عثمان پاشا به تبریز (۱۵۸۴/۹۹۲) و اردوکشی فرهاد پاشا به گنجه (۱۵۹۰/۹۹۸) حضور داشته و بعد از آن، از زندگی و زمان و مکان درگذشت‌اش آگاهی خاصی در دست نیست. آثار رحیمی زاده که در فاصله سال‌های ۹۹۸-۱۵۹۰/۹۸۵-۱۵۷۷ به رشته تحریر درآمده است، برای آگاهی از وقایع قفقاز و نیز روابط صفویان و عثمانیان در سال‌های مزبور، بسیار ارزشمند و در حکم منبع دست اول است.

۱. همان اثر، برگ 44a.

۲. برای مثال در حکمی که برای بیگلربیگی قرمان نوشته شده بود، نام ابراهیم چاوش به عنوان کسی که مأمور رساندن آن بوده، قید شده است. نگاه کنید به دفتر مهمه (MD)، در آرشیو صدارت عثمانی (BOA) با این مشخصات: [۱۵ جمادی الآخر ۱۶/۹۸۹ تموز ۱۵۸۱] و MD 45/5 [1581] ~ 989 / 45/38/75.

۳. تیمار در ترکی عثمانی معانی متعددی دارد. اما معنی مصطلح تاریخی آن که بیشتر در تشکیلات نظامی عثمانی کاربرد داشته، «تیول» است. تیول، اراضی و املاک دولتی که در مقابل دریافت عشریه در دوره عثمانی به سپاهیان داده می‌شد و مقدار آن بسته به تعداد نظامیانی بوده که آن سپاهی همراه خود به جنگ می‌برد. ر.ک: فرهنگ ترکی به فارسی ابراهیم اولغون - جمشید درخشان. ص ۴۵۴ (م).

۴. زعامت، اراضی که در دوره عثمانی به زعیم یا سرکرده عده‌ای از سپاهیان که در جنگ شرکت می‌کردند داده می‌شد و از آن اراضی عشریه دریافت می‌شد. ر.ک: همان فرهنگ، ص ۵۲۳ (م).

5. BOA, MD 45/5/52, (۱۳ جمادی الثانی ۱۴/۹۸۹ تموز / ژوئیه ۱۵۸۱)

آثار:

۱-۲- ظفرنامه حضرت سلطان مرادخان^۱

ظفرنامه اثری است منظوم و منثور که مؤلف در آن به گونه‌ای حماسی به بیان فتوحات لاله مصطفی پاشا در فاصله سال‌های ۹۸۸- ۱۵۸۰/۹۸۵- ۱۵۷۷ در چلدر، تفلیس، شروان و تعمیر قلعه قارص پرداخته است. زبان این اثر ساده است. تاریخ سلانیکه که از منابع هم‌عصر ظفرنامه است، در مقایسه با آن، بر منابع بیشتری استوار است. در ظفرنامه بر عکس تاریخ سلانیکه راجع به مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن عصر بحثی به میان نیامده است. رحیمی‌زاده در تألیف ظفرنامه در کنار مشاهدات شخصی از منابع مختلف نیز بهره برده است. او با ذکر عبارت کلی «در تواریخ مسطور است» به طور تلویحی به استفاده خود از منابع دیگر تصریح کرده است.^۲ رحیمی‌زاده علاوه بر کتاب‌ها، از مکاتبات رسمی و روایت‌هایی که شنیده نیز بهره برده است. اگرچه در جاهایی از ظفرنامه اطلاعات مبالغه‌آمیز دیده می‌شود ولی با این حال گاه آگاهی‌ها و اظهار نظرهای انتقادی نیز در آن است که در دیگر منابع نمی‌توان یافت.^۳ رحیمی‌زاده که گاهی میان وقایع و مکان‌ها مقایسه‌هایی صورت داده، نسبت به آوردن تاریخ رویدادها و اسامی خاص و مکان حساسیت زیادی به خرج داده است. در اردوی لاله مصطفی پاشا که عازم قفقاز شد، دو مورخ وجود داشته است.^۴ علاوه بر رحیمی‌زاده که ظفرنامه را به رشته تحریر در آورد، مصطفی عالی نیز بوده است. نصرت‌نامه مصطفی عالی نیز درباره وقایع همین

۱. این اثر در سال ۱۹۹۸ به عنوان تز فوق لیسانس در دانشگاه قرقلی توسط چتین سونگور (çetin sungur) تصحیح و آوانگاری لاتین شده است. غزاوت‌نامه‌ای که وی در صفحه XV به رحیمی‌زاده نسبت داده متعلق به او نیست. لازم به یادآوری است که ظفرنامه شماره (TY1001) در کتابخانه دانشگاه استانبول که در بعضی منابع به آن استناد شده، نسخه دیگری از ظفرنامه رحیمی‌زاده نیست.

2. R.İ, Zafarname, 26b- 43b.

۳. در میان منابع هم‌زمان با ظفرنامه، تنها در این اثر به باقی ماندن محمود پاشا در ارض روم اشاره شده است (ظفرنامه، 12a). همچنین نویسندگان در اشاره به تعداد افراد اردوی شمخال رقم هشتاد هزار را آورده است (ظفرنامه، 26a-b). علاوه بر این‌ها، رحیمی‌زاده در جایی از ظفرنامه به انتقاد صریح سردار مسئول عبور لشکر از رود قانتق پرداخته، چراکه این عمل تلفات زیادی در پی داشته است (ظفرنامه 21a).

۴. نویسنده مطلب حاضر، ابوبکر بن عبدالله، که در این سفر جنگی حاضر بوده و تاریخ عثمان پاشا را به رشته تحریر درآورده است را جزء دو مورخ مأمور در این سفر نیارده است. شاید به این علت که نویسنده تاریخ عثمان پاشا سمت مورخ رسمی نداشته و خود به عنوان یک شاهد نظامی به روایت جنگ‌های واقع شده در قفقاز پرداخته است. چنان‌که خود همین مؤلف درباره زندگی و اثر ابوبکر بن عبدالله نوشته، در هیچ یک از تذکره‌ها از او یاد نشده است. (م)

سفر جنگی است. با این تفاوت که ظفرنامه رحیمی زاده تاکنون تحت الشعاع نصرت نامه بوده است.^۱

تنها نسخه خطی ظفرنامه در کتابخانه دانشگاه استانبول (بخش آثار تاریخی TY به شماره ۲۳۷۲) نگهداری می‌شود، ظفرنامه که به خط تعلیق نوشته شده مشتمل بر چهار باب، نه فصل و یک خاتمه است.

محتوای ظفرنامه از این قرار است: باب اول (12a - 4b): وقایع آغاز اردوکنشی از استانبول تا ارض روم. باب دوم (12a - 27a): فصل ۱: از ارض روم تا ورود به تفلیس، فصل ۲: از تفلیس تا ورود به شروان، فصل ۳: جریان وقایع بازگشت از شروان تا ارض روم. باب سوم (27a - 44a): فصل ۱: باقی ماندن عثمان پاشا در شروان، فصل ۲: وقایعی که از زمان آمدن قوای کریمه روی داد. فصل ۳: دیدار خان کریمه و عثمان پاشا و جنگ‌های آنها. باب چهارم (44a - 53a): فصل ۱: جریان تعمیر قلعه قارص، فصل ۲: بردن نیروی کمکی توسط بیگلربیگی دیار بکر، صوقللی زاده حسن پاشا به تفلیس. فصل ۳: وقایع مربوط به حرکت بیگلربیگی آناتولی، جعفر پاشا به ایروان. خاتمه کتاب: جریان بازگشت لله مصطفی پاشا از ارض روم به استانبول.

۲-۲- غنچه باغ مراد

رحیمی زاده این اثر را در زمانی که چاوش درگاه عالی بود، به مناسبت جشن ختنه سوران یکی از پسران سلطان مراد سوم به رشته تحریر درآورده است.^۲ وی از این اثر با عنوان رساله نیز یاد کرده و احتمالاً در سال ۱۵۸۵/۹۹۳ آن را به سلطان مراد تقدیم داشته است. شخصی به نام احمد بن حسین در سال ۱۵۹۲/۱۰۰۱ در قصبه سید شهر واقع در قرامان زیر نظر خود رحیمی زاده اقدام به ترتیب و تدوین غنچه باغ مراد و دیگر آثار او در یک مجموعه کامل کرده است.^۳ نسخه خطی غنچه باغ در کتابخانه دانشگاه استانبول (در بخش آثار تاریخی TY به شماره ۲۳۷۲) نگهداری می‌شود.

رساله مزبور مشتمل بر این مطالب است: 53a: مدایح و مناجات مربوط به فتوحات سلطان مراد. 56a: سبب نگارش رساله. 59b: حرکت عثمان پاشا از استانبول به قصد

۱. مصطفی ار آوجی: نصرت‌نامه. اثر مصطفی آلی گلیبولی یایی، تز دکترا در دانشگاه ادینبور (۱۹۹۸)، ص ۳۶.

۲. ابراهیم رحیمی زاده: غنچه باغ مراد، کتابخانه دانشگاه استانبول، بخش کتب تاریخی (TY) شماره ۲۳۷۲، برگ 56a.

۳. همان، برگ 98a.

اردو کشتی به کریمه (۱۵۸۴/۹۹۲). 61a: جریان سرکوب عصیان خان تاتار کریمه. 65a: لشکرکشی عثمان پاشا به تبریز (۱۵۸۵/۹۹۳). 74a: پیوستن غازی گرای خان در ارض روم به اردوی عثمانی. 79a: «فتح» [تصرف] تبریز. 85a: اطلاعاتی راجع به تبریز و وقایعی که در آن جارخ داد. 89b: باقی گذاشتن جعفر پاشا در قلعه تبریز: 91a: درگذشت عثمان پاشا. 95a: خاتمه.

۳-۲- [فتح تبریز]:

رحیمی زاده این رساله کوچک را که محتوای آن همان مطالب غنچه باغ مراد است، به نثر به رشته تحریر درآورده است. این رساله در اثنای اردو کشتی به تبریز به خط نسخ بر روی کاغذ زرد روشن با عجله و به صورت مسوده نوشته شده است (۱۵۸۵/۹۹۳). مؤلف احتمالاً بعد از بازگشت به استانبول، جشن ختنه سوران پسر پادشاه را مغتنم شمرده و اقدام به منظوم کردن این رساله کرده است. متن این رساله توسط یونس زیرک در پایان تاریخ عثمان پاشا منتشر شده است.

۴-۲- گنجینه فتح گنجه^۱

رحیمی زاده که در اردو کشتی فرهاد پاشا به منطقه قفقاز همراه او بوده، در این کتاب، دیده‌ها و شنیده‌های خود را در طول این سفر به قلم آورده است. این اثر مشتمل بر اطلاعات مربوط به سفرهای اردوی عثمانی در فاصله سال‌های ۹۹۴ - ۱۵۸۶/۹۹۱ - ۱۵۸۳ و نیز تحولات سیاسی و نظامی سرحدی تا سال ۱۵۹۰/۹۹۸ است. رحیمی زاده در قسمت مقدمه این اثر اشاره می‌کند که بعد از بازگشت به استانبول (۱۵۸۸/۹۹۶) اقدام به تألیف این رساله که حاوی وقایع مربوط به فتح آذربایجان و تبریز است، کرده است.^۲ علاوه بر آن، در همان قسمت اشاره می‌کند که نسخه نخست این رساله را به مساعدت و کمک آغای باب السعاده [بابعالی] محمد آقا به وزراء تقدیم کرده است. این اثر پر محتوا

۱. نسخه شماره ۱۵۹۰ (در کوشک روان، کتابخانه موزه توپ قاپی سرای) که در بعضی منابع به آن اشاره شده، نسخه دیگری از «گنجینه باغ گنجه» رحیمی زاده نیست. از این اثر دو نسخه خطی وجود دارد یکی در کتابخانه دانشگاه استانبول به شماره (TY. ۲۳۷۲) از برگ 99a تا 160b. (تعلیق، ۱۵ سطر)، دیگری در کتابخانه موزه توپ قاپی سرای. (کوشک روان، 1296، 63y، تعلیق، ۱۵ سطر)، نگاه کنید به قاراتای، فهرست نسخه‌ای خطی موزه توپ قاپی سرای، (استانبول، ۱۹۶۱) جلد ۱.

F.E. Karatay, Topkapı Sarayı Müzesi Türkçe Yazmalar kataloğu, C.1 (İstanbul, 1961).

۲. ابراهیم رحیمی زاده: گنجینه فتح گنجه، کتابخانه موزه توپ قاپی سرای، استانبول، کوشک روان،

که دارای سبکی حماسی است. با همت ارکان دولت به سلطان مراد نیز تقدیم شده است. کوشش رحیمی‌زاده در تألیف این اثر، اسباب جلب التفات سلطان نسبت به او شده و در همین اثناء (۱۵۸۹/۹۹۷) او اقدام به فراهم کردن نسخه‌ای مصور از این اثر کرده که اکنون در کتابخانه موزه توپ قاپی سرای نگهداری می‌شود. سه چهار سال بعد از فراهم شدن این نسخه اصلی، یک نسخه دیگر از روی آن در سال ۱۵۹۲/۱۰۰۱ استنساخ شده است. این نسخه دوم در حال حاضر در قسمت آثار تاریخی (TY) کتابخانه دانشگاه استانبول (به شماره ۲۳۷۲، برگ‌های 160b - 99a) نگهداری می‌شود. ۲۸ برگ از نسخه موجود در کتابخانه موزه توپ قاپی سرای سفید است. در نسخه دانشگاه استانبول نیز بعضی افتادگی‌ها وجود دارد که ناشی از بی‌دقتی کاتب نسخه است.

رحیمی‌زاده، این اثر را به عنوان ذیلی بر دو رساله ظفرنامه و غنچه باغ مراد دانسته است.^۱ این اثر دارای هشت باب و یک خاتمه است. محتوای اثر بنابر نسخه موجود در توپ قاپی سرای (در بخش روان به شماره ۱۲۹۶ از این قرار است:

باب اول (10a - 12b): سفر جنگی سردار فرهاد پاشا به قلمرو شرقی عثمانی در سال ۱۵۸۳/۹۹۱. باب دوم (12b - 16b): ورود اردوی عثمانی به گرجستان، بنای قلعه‌های لوری و تومانیس (در جنوب تفلیس) در سال ۱۵۸۴/۹۹۲. باب سوم (16b - 19a): دومین سفر جنگی فرهاد پاشای وزیر با سمت سرداری به شرق قلمرو عثمانی (۱۵۸۶/۹۹۴). باب چهارم (19a - 26a): اردوکنشی به منطقه گوری و اطاعت خان قزاق (۱۵۸۷/۹۹۵). باب پنجم (26a - 30b): بنای قلعه‌های گوری (Gori) و آهیسها (Ahisha / Akhaltsikhe) در سال ۱۵۸۸/۹۹۶. باب ششم (30b - 37a): سفر جنگی به گنجه (۱۵۸۸/۹۹۶). باب هفتم (37b - 42b): شکست محمدخان، والی صفویان در گنجه (۱۵۸۹/۹۹۷). باب هشتم (- 42b 58a): ورود حیدر میرزا، شاهزاده صفوی به ارض روم برای برقراری صلح میان دو کشور (۱۵۹۰/۹۹۸). خاتمه (67b): فتوهای [شیخ الاسلام] ابوالسعود افندی در مشروعیت جنگ [با صفویان].

رحیمی‌زاده هر یک از باب‌های کتاب را به فصولی تقسیم کرده و در هر فصل یک مجلس منعقد در اثنای سفر را قرار داده است. علاوه بر آن در هر مجلس و یا در آغاز هر فصل یک مینیاتور قرار داده است. کتاب در مجموع دارای بیست مینیاتور است. از ترتیب مجالس منعقد در طول سفر چنین بر می‌آید که رحیمی‌زاده به عنوان کاتب در هر

۱. همان، برگ 11b.

مجلس حضور داشته است. چون نسخه موجود در توپ قاپی سرای بسیار زیبا و لوکس تهیه شده است، می توان احتمال داد که این نسخه زیر نظر خود مؤلف در آتلیه های دربار فراهم شده باشد.^۱

۱. برای آگاهی بیشتر درباره ابراهیم رحیمی زاده چاوش و آثارش نگاه کنید به این منابع: هامر پورگشتال: تاریخ امپراتوری عثمانی. ترجمه ترکی، ج ۷. عهدی: گلشن شعراء، همان. فرانتس بایبنگر: مورخان عثمانی و آثار آنان، ترجمه ترکی (آنکارا ۱۹۸۲). و

İ. Hâmi Danişmend: İzahli Osmani, Tarihi Kronolojisi, C.3 (Ankara, 1961), 60 - 90.
Fahrettin kirzioğlu: Osmanlılar'ın Kafkas - Elleri'ni fethi (1451 - 1590), (Ankara, 1976) 283.
Selânikî Mustafa Efandi: Tarih-i Selânikî, haz. Mehmed İpsirli (Istanbul, 1989), XIII-XVIII. Bekir Kütükoğlu, Osmanlı-Iran Siyâsi. Münasebetleri (Istanbul, 1993), 48-160. H. Mustafa Eravci, Gelibolulu Mustafâ Âlis' Nusret - nâme. Doktora Tezi (Edinburh üniversitesi, 1998), 36, 106 - 60. İ.Hakki Uzunşarçili, Osmanlı Devletinin Saray Teşkilati (Ankara, 1988), 408.

۳. مروری کوتاه بر زندگی عثمان پاشا (۱۵۲۷-۱۵۸۵/۹۹۳-۹۳۳ ق.ه.)^۱

عثمان پاشای اوزدمیرزاده، چهره اصلی و شخصیت برجسته جنگ ایران و عثمانی در دوران سلطان مراد سوم است. این فرمانده شایسته عثمانی پسر یکی از بیگ‌های مصر به نام اوزدمیر پاشا است. در سال ۱۵۲۷ / ۹۳۳. در مصر متولد شد. چهارده ساله بود که در مصر به منصب «قوللر آغایی» رسید. در ۹۵۲ / ۱۵۴۵ یکی از سنجاق بیگی‌های محافظ شد. به جهت شایستگی‌هایی که از خود نشان داد در ۹۶۷ / ۱۵۶۰. به عنوان امیرالحجاج مصر تعیین شد. با مرگ پدرش (۹۷۰ / ۱۵۶۲) به جای او، بیگلربیگی حبشه شد. در مدت پنج سال اقامت در حبشه، در آن ایالت عمران و آبادی کرد. بعد از عزلش (۹۷۵ / ۱۵۶۷) به مصر بازگشت و کمی بعد مأمور سرکوب شورش یمن شد (۹۷۵ / دسامبر ۱۵۶۷) چهار ماه بعد، ایالت‌های یمن و صنعا نیز به او واگذار شد. در ۱۵۶۸ / ۹۷۶ در جنگ‌هایی که در یمن اتفاق افتاد حضور داشت. اما در اثر عدم تفاهم با سردار قوجه سنان پاشا، از آنجا خارج شد و بعد از انجام سفر حج (۹۷۸ / ۱۵۷۰) به استانبول بازگشت. یک سال در آنجا ماند و بعد به عنوان بیگلربیگی ایالت لحسا تعیین شد (۹۷۹ / ۱۵۷۱). سال بعد بیگلربیگی بصره نیز شد. برای فتح هرمز آماده می‌شد که به عنوان بیگلربیگی دیاربکر تعیین شد (۹۸۱ / ۱۵۷۳). چهار سال در این مقام ماند و بعد عزل شد. در حالی که زمستان را در اطراف دیاربکر می‌گذرانید، برای عزیمت به سفر جنگی شروان فراخوانده شد. عثمان پاشا در آغاز ماه تموز (ژوئیه) در منطقه جینیس (Cinis) به اردو پیوست. در پیروزی‌هایی که در جنگ‌های «چلدر» و «گویون گچیدی» حاصل شد، در صف مقدم بود. او برخلاف فرماندهان دیگری که حاضر به قبول مسئولیت محافظت از شروان و داغستان نبودند، این وظیفه را همراه با مقام وزارت و سرداری پذیرفت، و در آنجا ماند. اما در مقابل فشار اردوی صفوی، ناچار به دمیرقاپو عقب نشینی کرد (۱۵ ذیقعه ۹۸۶ / ۷ ژانویه ۱۵۷۹). با آمدن خان کریمه به کمک او، بار دیگر شروان را باز پس گرفت (اکتبر ۱۵۷۹ / شعبان ۹۸۷).

زمستان را در باکو گذراند. سختی‌های زیادی را در دمیرقاپو تحمل کرد. در باش‌تپه به مقابله با اردوی صفویان که حمله همه جانبه به دمیرقاپو کرده بودند، پرداخت. در

۱. مطلب حاضر ترجمه قسمتی از مقاله «م. کمال ازرگین» با عنوان «سه منظومه مرتبط با سفرهای جنگی اوزدمیراوغلو عثمان پاشا» است، که در مجله تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول انتشار یافته است. با این مشخصات:

M. kemal özergin: Özdemir - oğlu osman paşanın şirvan seferi ile ilgili üç manzume, İsta.:bul Üniversitesi Edebiyat Fakültesi, Tarih Enstitüsü Dergisi, Say: 2, Ekim 1971, s.256-257.

آخرین روز جنگ چهار روزه (جنگ مشعل‌ها ۸ تا ۱۱ / ۱۵۸۳ / ۹۹۱)، اردوی صفویان را وادار به هزیمت کرد. بعد از باز پس‌گیری منطقه شروان، به جهت موفقیت‌های بزرگی که به دست آورده بود، به استانبول فراخوانده شد. در راه، خان‌های کریمه را که شورش کرده بودند سرکوب کرد (۲۳ مه ۱۲ / ۱۵۸۴ جمادی‌الاول ۹۹۲) و پس از آن، از راه کفه به استانبول آمد. یک ماه بعد به مقام وزیر اعظمی منصوب شد. زمستان ۸۵ - ۱۵۸۴ / ۹۳ - ۹۹۲ را در قسطنطنیه گذراند. در ۱۵ مارس ۱۵۸۵ به عنوان سردار سفر جنگی شرق تعیین شد. همراه با اردو از راه ارض روم به سوی تبریز پیش تاخت (اوت ۱۵۸۵ / شعبان ۹۹۳) بعد از جنگ‌های صوفیان، آلیوار و تبریز، این شهر بزرگ را تصرف کرد. (۲۲ سپتامبر / ۲۸ رمضان ۹۹۳) در نیمه‌های شب ۳۰ / ۱۲۹ اکتبر ۱۵۸۵ / ۶ ذی‌قعدة ۹۹۳ در محل آجی‌سو که در نزدیکی تبریز بود، در اثر بیماری خناق، درگذشت. تربت او در دیاربکر است.^۱

۱. برای آگاهی بیشتر راجع به زندگی و اقدامات عثمان پاشا نگاه کنید به منابع زیر به ویژه مقاله مفصل عبدالرحمن شرف با این مشخصات:

Abdurrahman Şeref: "Özdemir-oğlu Osman Paşa", TOEM, IV-/21-25 (1 Ağustos 1329- 1Nisan 1330). 1289-1303, 1353-1369, 1417-1443, 1516, 1-12.

Mehmed Arif: "Özdemir-oğlu Osman Paşa Makalesine zeyl. Şecaat-name". TOEM, V/26 (1 Haziran 1330), 110-117, Abdurrahman Şeref: "Özdemir-öğlü Osman Paşanın bir mektubu". TOEM, VIII/43 (1 Nisan 1333). 35-41.

۴. رویداد شمار روابط ایران و عثمانی

از قرارنامه آماسیه تا معاهده استانبول ۹۸۸-۹۶۲ ق.^۱

۸ رجب ۹۶۲	میان دو کشور ایران و عثمانی قرارنامه صلح آماسیه بسته شد.
اواخر شعبان ۹۶۴	اسماعیل میرزا در قلعه قهقهه زندانی گردید.
اواخر ۹۶۶	شاهزاده عثمانی، بایزید فرزند سلطان سلیمان، به ایران پناهنده شد.
۲۲ رجب ۹۶۷	بایزید و چهار پسرش به دستور شاه طهماسب زندانی شدند.
۲۲ ذیقعد ۹۶۹	بایزید و چهار پسرش بعد از دو سال و چهار ماه حبس در قزوین توسط فرستادگان و مأموران عثمانی به قتل رسیدند و اجساد آنها به خاک عثمانی حمل شد.
۲۰ صفر ۹۷۴	سلطان سلیمان در ۷۴ سالگی درگذشت و پسرش سلطان سلیم دوم جانشین او شد.
۲۰ شعبان ۹۷۴	ایلچی سلطان سلیم وارد قزوین شد و مورد استقبال گرم قرار گرفت.
۲۰ ربیع الاول ۹۷۹	سفیر ونیز، وینچنتو دالساندری، برای ترغیب شاه طهماسب به انعقاد پیمان مشترک علیه عثمانی وارد قزوین شد. این پیشنهاد از جانب شاه طهماسب رد شد.
۱۸ شعبان ۹۸۲	بعد از درگذشت سلطان سلیم دوم، سلطان مراد سوم جانشین او شد.
شوال ۹۸۳	شاه طهماسب بعد از به سلطنت رسیدن سلطان مراد سوم، محمدی خان تخماق استاجلو (حاکم ایروان) را با نامه ای مفصل و هدایای بسیار برای تهنیت جلوس او به دربار عثمانی فرستاد.
۱۵ صفر ۹۸۴	شاه طهماسب بعد از نزدیک به ۵۴ سال سلطنت درگذشت.
۲۲ صفر ۹۸۴	اسماعیل میرزا هفت روز پس از مرگ شاه طهماسب با گروه کثیری از ملازمان به سوی قزوین حرکت کرد.

۱. در این رویداد شمار، بیشتر توجه به رویدادهای مهم مربوط به روابط دو کشور بوده است، اگر به برخی حوادث داخلی نیز اشاره شده، تنها از آن جهت بوده که آن حوادث، به نوعی در روابط فیما بین دو کشور نقش و تأثیر داشته است. این رویدادشمار با این هدف که بتواند به روشن تر شدن دوره زمانی کتاب حاضر کمک کند، تدوین گردید.

- ۲۷ جمادی الاول ۹۸۴ اسماعیل میرزا در ایوان چهل ستون قزوین تاجگذاری کرد.
اوایل ربیع الاول ۹۸۵ مردم ناراضی شروان سر به شورش گذاشتند.
- ۲۶ ربیع الاول ۹۸۵ میرزا شکرالله وزیر عزل و میرزا سلیمان ناظر بیوتات به مقام وزارت دیوان اعلیٰ منصوب شد.
- جمادی الثانی ۹۸۵ سلطان مراد سوم پس از آگاهی از به پادشاهی رسیدن شاه اسماعیل دوم، به محمدی خان استاجلو اجازه بازگشت داد و یک چاوش را با نامه‌ای دوستانه و همراه هدیه‌های بسیار به دربار ایران اعزام داشت.
- اواخر ۹۸۵ شاه اسماعیل دوم با تهیه فرمانی خواهان آن شد که مذهب تسنن به جای مذهب تشیع مذهب رسمی کشور گردد.
- ۱۳ رمضان ۹۸۵ شاه اسماعیل دوم بعد از یک سال و شش ماه و ۲۲ روز پادشاهی، مسموم شد و درگذشت.
- ۱۸ شوال ۹۸۵ محمد میرزا از شیراز به سوی قزوین حرکت کرد.
- ۵ ذیحجه ۹۸۵ محمد میرزا در قزوین تاجگذاری کرد و خود را خدابنده خواند.
- ۲۶ صفر ۹۸۶ لاهم مصطفی پاشا همراه با سپاه کثیری عازم تسخیر شروان و گرجستان شد.
- ۶ جمادی الثانی ۹۸۶ سپاهیان قزلباش در نبرد «چلدر» شکست خورده و متواری شدند. با شکست «چلدر» راه تصرف گرجستان برای سپاهیان عثمانی هموارتر شد.
- ۹۸۶ با عقب نشینی اُرس خان روملو، حاکم شروان، لاهم مصطفی پاشا به همراه ابوبکر میرزا و سپاهیان عثمانی شروان را بدون جنگ به تصرف خود در آوردند.
- ۹۸۶ مصطفی پاشا بعد از تصرف شروان، عثمان پاشا را به حکومت آن جا منصوب کرد و خود به همراه بخشی از سپاه عثمانی راهی ارض روم شد.
- ۲۸ رمضان ۹۸۶ در نبردی که میان قزلباشان و سپاهیان تاتار اتفاق افتاد، تاتارها شکست خورده و عادل گرای خان تاتار به اسارت در آمد. ابوبکر میرزا که در سپاه تاتار بود گریخت.
- ۱۹ شوال ۹۸۶ سپاه قزلباش منطقه حساس قراباغ که به دربند و شروان نزدیک بود را ترک کرد و روانه قزوین شد.

- ۱ جمادی الثانی ۹۸۷ همسر شاه، مهد علیا، در درون حرمسرا به دست سران قزلباش به قتل رسید.
- ۸ رمضان ۹۸۷ وزیر اعظم عثمانی، صوقللی محمد پاشا، به قتل رسید.
- رمضان ۹۸۷ جعفر پاشا با بیش از چهل هزار قشون به ایروان حمله کرد.
- ۹۸۸ سلطان مراد، مصطفی پاشا را از فرماندهی سپاه عثمانی برکنار و سنان پاشا را به جای او برگماشت. وی به جای احمد پاشا، وزیر اعظم عثمانی نیز شد.
- ۹۸۸ سنان پاشا به عزم تسخیر بقیه ولایات قفقاز از استانبول حرکت کرد.
- ۹۸۹ اعزام ابراهیم خان ترکمان فرزند حیدر سلطان جاپوق به دربار عثمانی به تقاضای سنان پاشا، این سفیر به علت کارشکنی‌های عثمان پاشا، رقیب سنان پاشا، کاری از پیش نبرد و اجباراً هفت سال در استانبول ماندگار شد.
- ۱۹ ذیقعدہ ۹۹۰ سنان پاشا از سمت فرماندهی و وزیر اعظمی عزل و تبعید شد.
- ۲۱ ربیع الثانی ۹۹۱ میرزا سلمان وزیر به دست امیران قزلباش به قتل رسید. میرزا هدایت الله که مورد حمایت امیران قزلباش بود، جانشین وی شد.
- ذیحجه ۹۹۰ سلطان عثمانی سنان پاشا را از مقام وزارت و فرماندهی سپاه برکنار و فرهاد پاشا حاکم روم ایلی را به فرماندهی سپاه عثمانی منصوب کرد.
- ۲۲ رجب ۹۹۱ فرهاد پاشا به کمک رؤسای کرد از راه قارص به ولایت چخور سعد (ایروان) حمله کرد.
- ۱۹ ربیع الثانی ۹۹۱ میان سپاه امام‌قلی خان قاجار، بیگلربیگی قراباغ و گنجه، با سپاه عثمان پاشا جنگ سختی در گرفت که منجر به شکست سپاه قزلباش و تصرف کامل شروان از سوی قوای عثمانی شد.
- ۲۰ رجب ۹۹۲ عثمان پاشا بعد از کسب پیروزی‌های بسیار در قفقاز راهی استانبول شد و به پاس پیروزی‌هایی که به دست آورده بود به وزارت اعظم و سر عسکری قوای عثمانی منصوب شد.
- ۱۵ شعبان ۹۹۳ عثمان پاشا به همراه اردوی عثمانی از ارض روم به سوی آذربایجان حرکت کرد.

- ۲۷ رمضان ۹۹۳ سپاهیان عثمانی به فرماندهی عثمان پاشا تبریز را تصرف کردند.
 ۱ شوال ۹۹۳ در تبریز به نام خلیفه عثمانی خطبه خوانده شد.
- ۲۰ شوال ۹۹۳ جنگ سختی میان نیروهای حمزه میرزا و سپاهیان عثمانی واقع شد. در این جنگ تعدادی از سرداران برجسته و جمع زیادی از قوای عثمانی کشته شدند.
- اواخر شوال ۹۹۳ سپاهیان عثمانی به تلافی حملات و تعرضات مردم و قوای قزلباش، اقدام به قتل عام مردم بی‌گناه تبریز کردند. به روایت مورخان عثمانی در طول سه روز کشتار، حدود دوازده هزار نفر از مردم این شهر به قتل رسیدند.
- ۴ ذیقعه ۹۹۳ بخشی از قوای عثمانی بعد از تصرف تبریز و احداث قلعه بسیار مستحکمی در آن، از تبریز خارج شده و به سوی وان حرکت کردند.
- ۶ ذیقعه ۹۹۳ عثمان پاشا همزمان با بازگشت قوای عثمانی، به واسطه ابتلاء به بیماری خناق در حوالی تبریز درگذشت.
- ذیقعه ۹۹۳ بعد از بازگشت اردوی عثمانی قزلباشان وارد تبریز شدند و اقدام به محاصره قلعه عثمانیان کردند. این محاصره یازده ماه به طول انجامید. در این مدت، اگرچه قلعه بارها مورد هجوم قزلباشها قرار گرفت، اما قوای مستقر در آن به مقاومت خود ادامه دادند.
- اواخر رمضان ۹۹۴ فرهاد پاشا به همراه قوای نظامی و تدارکات بسیار، برای کمک به قوای عثمانی در قلعه تبریز، بعد از سه روز نبرد با قزلباشان، وارد این شهر شد.
- ۲۸ ذیحجه ۹۹۴ حمزه میرزای ولیعهد در گنجه توسط خداوردی دلاک به قتل رسید.
- ۲۰ رمضان ۹۹۵ سنان پاشا به همراه قوای نظامی بسیار از بغداد به سوی همدان حمله کرد و با تخریب قلعه دیناور و تعمیر قلعه پيله‌ور، قوای نظامی خود را آنجا مستقر ساخت.
- اواخر ۹۹۶ قوای عثمانی به فرماندهی سنان پاشا، شهر نهاوند را به تصرف خود در آوردند.
- ربیع الثانی ۹۹۶ شهر هرات به دست عبدالله خان ازبک افتاد. ازبک‌ها شهر مشهد و اطراف آن را غارت کردند.

- ۱۴ ذیقعدہ ۹۹۶ عباس میرزا وارد قزوین و دولتخانه شد.
- ۷ ذیحجه ۹۹۶ شاه محمد خدابنده به طور رسمی از مقام پادشاهی کناره گیری کرد و عباس میرزا به نام شاه عباس اول به تخت پادشاهی نشست.
- ۱۲ ربیع الاول ۹۹۸ حیدر میرزا، فرزند شاه عباس، به عنوان گروگان صلح، همراه با فرهاد پاشا وارد استانبول شد.
- ۱۵ جمادی الاول ۹۹۸ میان ایران و عثمانی عهدنامه استانبول منعقد گشت. با این معاهده، جنگ‌های دوازده ساله دو کشور پایان پذیرفت.

۵. نامه‌های مبادله شده

اشاره: در طول جنگ‌های دوازده ساله ایران و عثمانی (۹۹۸-۹۸۶ ق) میان دولتمردان این دو کشور و نیز میان سرکشان قفقاز و سرداران عثمانی و نیز میان سلطان و دولتمردان عثمانی با حاکمان تاتار کریمه، نامه‌های متعددی مبادله شده که همگی در پیوند مستقیم با همین جنگ‌ها است. نکته قابل تأمل در این نامه‌ها این است که، نامه‌های ارسالی از سوی پادشاه و وزیر اعظم ایران چنان که در پی می‌آید همگی حاکی از دعوت طرف مقابل به دست کشیدن از جنگ و برقراری رابطه صلح و دوستی میان دو کشور مسلمان است. در این نامه‌ها بارها به قرارنامه صلح آماسیه که میان شاه طهماسب و سلطان سلیمان منعقد شده بود، اشاره شده و از طرف مقابل خواسته شده تا به این پیمان گردن گذارند. در این جا متن تعدادی از این نامه‌ها را به صورت خلاصه می‌آوریم. کتاب حاضر به همراه این نامه‌ها، چشم انداز دقیق‌تری از روابط ایران و عثمانی در دوران شاه محمد خدابنده و سلطان مراد سوم در اختیار می‌گذارند.

* * *

۱-۵- نامه ابوبکر میرزا فرزند برهان از کوهستان قفقاز و قیتاق به سرداران و پاشایان عثمانی برای ترغیب و تشویق آنها جهت لشکرکشی به قفقاز و تصرف شروان (۹۸۶ ق).^۱

«بعد از طی مراحل شوق و اخلاص که شیوه محبان صادق الولا است، معروض می‌دارد که بر عالمیان ظاهر و باهر است که سلطنت ملک شیروان اباعن جد به آبا و اجداد عالیمقام این کمینه متعلق بوده چندین سال است که اجداد بزرگوار بنده در آن روضه جنت آسا حاکم و فرمانفرما بوده‌اند. الحال قریب به پنجاه سال است که از ممر بخت واژگون و ناسازگاری فلک بوقلمون پدر مرحومم و این مخلص گرفتار غم و هر گونه محنت و الم بوده‌ایم. اکنون که سلطنت خانواده صفوی روی در تنزل نهاده و ظلم لشکر قزلباش به نهایت رسیده، جمیع اعیان و اصحاب ملک شروان عرضها و نامه‌ها به من نوشته استدعای رفتن فقیر بدان صوب با صواب نموده‌اند و همگی سر و مال خود را طفیل ساخته که شاید به من توفیق ازلی دست ظلم و تعدی قزلباش از سر عجزه و مساکین آن ملک کوتاه گردد و این مقدمه بی‌معاونت سپاه ظفر پناه پادشاه اسلام (خلدالله ظلّه علی مفارق الانام) میسر نیست و حضرت جل و اعلا ایشان را مأمور گردانیده که قلع و قمع آن

۱. قاضی احمد قمی: همان، ج ۲، ص ۶۷۸-۶۷۷.

گروه بی‌ایمان نموده، رفع ستم ظلم از مظلومان نماید و بحمدالله تعالی که به نیت و رفاهیت مسلمانان به سرحد آذربایجان تشریف آورده‌اند. اگر عنان عزیمت به صوب گرجستان منعطف گردانیده، آن ملک به تصرف لشکر ظفر اثر در می‌آید و غنیمت بسیار از شروان نیز بدست لشکر اسلام می‌رسد و مخلص بلا اشتباه که همیشه حلقه بندگی پادشاه اسلام پناه در گوش جان کشیده به شرایط خدمتکاری و جانسپاری قیام نموده و خراج ملک شروان را هر ساله به خزانه معموره ارسال می‌دارد. امید می‌دارد که همواره ابواب فتح و نصرت بر جبهه آمال اولیای دولت بی‌زوال مفتوح باد».

مکتوب سرداران و پاشایان عثمانی در جواب به نامه ابوبکر میرزا^۱

«عالیجناب حکومت مآب معالی نصاب، شجاعت انتساب، امیرزاده اعظم اکرم دام عزه و مد اقباله میرزا ابابکر، بعد از ابلاغ تحف تحیات معلوم رأی شریفی بولسون که نامه نامی که آثار مخالفت و موافقت سواد عنبر فامندن مشاهده اولندی یشخی زمانده بو صوب صوابه گلوب مضمون بلاغت مشحونه اطلاع بولونوب فهم و دانسته انصافلر و اخلاص و یکجهت بوکنه انواع اعترافلر اولندی و بو بابده عتبه گردون نشانه اولاغ گندروب عرض اولندی و چون خاطر عاطر دریا نوال خاقانی و ضمیر منیر بیضا مثال سلطانی تسخیر ملک آذربایجان و شروان معطوف اولوپدر حالیا بو ایامده یورش عسکر ظفر اثر که عدد و شمارنی خدای بیلور، اول جانبه صوابه مقرون دورگورنور، لهذا عنان عزیمت اول صوبه منعطف اولوب. بو صیحیفه ارسال اولدی، انشاءالله الرحمن بی‌ریب و گمان گرجستان داخل ممالک محروسه ایلیوب اولکه لازمه تقویت و شرایط عزت و حرمت دورانون بابنده تقصیر اولونمز. به دارالفتح قارص.»

۲-۵- نامه سلطان مراد سوم به شاه محمد خدابنده^۲

این نامه سراسر توهین آمیز، اگرچه فاقد تاریخ نگارش است، اما از فحوای آن چنین بر می‌آید که کمی بعد از شروع پیشروی قوای عثمانی در قلمرو خاک ایران و عقب نشینی قزلباشان، به رشته تحریر در آمده است. در این نامه، سلطان مراد با نفی اهداف کشورگشایانه خود، عمدتاً بر اغراض دینی در آغاز جنگ پا فشاری می‌کند. برای نمونه

۱. همان.

۲. ر.ک: شاه عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۷۴-۷۰.

تأکید می‌کند که دنیا در نظر او قدری ندارد و تنها اجرای «شرع مبین در بسیط زمین»، مد نظر او است. سلطان مراد در توهین به پادشاه ایران تا جایی پیش می‌رود که از او می‌خواهد از سلطنت چشم پوشی کند و به قید بندگی او در آید تا به سعادت دنیوی و اخروی نایل آید. متن نامه، از این قرار است:

«والی پر مکر و آب و شیطنت مآب دیار عجم، خدابنده، اصلح الله شأنه، توفیق رفیع همایون را دریافت داشته‌بداند که با تصاریف روزگار و تقالیب لیل و نهار پایمال غرقاب فلاکت و مبتلای گرداب نکبت شده از اجداد ضلالت معتاد، سرچشمه مفسدان اسمعیل گمراه پرگناه، به همراهی اصحاب رفض و ضلال اتباع شیخ حیدر پدر ضال و مضل مفسدش از حضيض مذلت به اوج سلطنت عروج نموده به واسطه نشر فسق و فساد و بسط الحاد و عناد از جمله اشقیاء شد و از راه هدایت و رشاد مردود بودند [...] چند روز بعد از آن که از اعمال شنیعه شما اغماض گردید بنا بر مضمون:

خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز به وقت مرگ از دست

متابعت از طبیعت را بر مطاوعت شریعت ترجیح دادند و در حق صحابه پیغمبر یعنی حضرت ابوبکر و عمر دشمنی و کینه اظهار کردند و داغ عداوت ملت حنیف را بر چهره کشیدند و در فساد و الحاد ثابت قدم شدند و فضلا و صلحای سنی را به قتل رساندند. آنان بر اثر فزونی ظلم، به حکم اجبار و اضطرار از ارواح اصفیای گزین پنهان و آشکار استعانت جستند و از درگاه جهان پناهم یاری خواستند. استدعا و استقامت ایشان بر علم عالم آرایم روشن است و چون خلعت گرانبهای سلطنت به این حقیر ارزانی گردید، شکر خداوند ورد زبان و حرز جانم شده شخصاً برای تکمیل قاعده شرع و رشاد و منع و الحاد و قمع قوانین شیعه [...] یکی از نواب کامیابم را که به کمال کیاست و فراست و فرط استعداد و جلادت موصوف و معروف است برگزیدم و لشکری انجم شمار با سرداران و سالاران همراه او کردم و او مدتی است که به سرزمین شما که به مثابه ناموس و حرم است داخل شده و سرزمین‌ها به تصرف در آورده و از جانب شما جرأت مقابله ابراز نشده و چنان در نهان خانه تاریک دلتنگی و زاویه مشقت و خسران پنهان گشته‌ای که نام و نشانت معدوم و فقدان حرکت معلوم است و درمان درد در نظرت روشن. اکنون منظور از صدور این نامه آن است که قبل از جنگ بنا بر تکلیف اسلام و سنت پیغمبر سید الانام [اعلام داریم] که به فحوای «اذا دخلت الملوك قریه افسدوها» به علت رنجش خاطر نفوس متکاثره که بر اثر قهر رافضیان بد آیین در آن دیار نسبت به علما و مشایخ و صلحا وارد آمده است دریای مرحمت و شفقت بی‌پایان ما لحظه‌ای از هیجان و غلیان خالی

نمی‌شود و آئینه ضمیر از زنگ کدورت صفا پذیر نمی‌گردد مگر آن که باز هدایت زاغ سیاه گمراهی را از ضمیرت فراری دهد و انوار حق در جبینت فروزان و آثار باطل از چهره‌ات بر طرف گردد و تیرا به تولی بدل نمایی و به مصداق خبر حکمت اثر رجوع الی الحق خیر من التمدادی فی الباطل، علاوه بر قبول اسلام از سلطنت چشم پوشی کنی و قید بندگی را شرف تام محسوب داری تا سعادت دنیوی و اخروی شامل حالت باشد. ان شاء الله تعالی عواید عواطف خسروانهم و عوارض خدیوانهم در حق تو صدور یافته بین همگنان با این شرف مشخص شده و بر دین و دنیا ظفر یاب باشی.

والله العظيم و تالله الکریم و بکلامه القدیم دنیا ذره‌ای در نظر ما قدری ندارد و غرور ملک و مال و عز و جاه ندارم. بلکه همت پر موهبتم به اعلاء دین و اجرای شرع مبین در بسیط زمین متوجه است و هرگز اعتمادم بر جمع آوری مال و کثرت لشکر و وسایل نبوده است بلکه همواره توکل و استنادم به حضرت رب العباد عز شانه و عنایات بی‌نهایتش معطوف می‌باشد. لاجرم به مضمون «ان العهود لادی اهل النهی ذمم» از گفته به کرده آمدنش در پرده تقدیر مستور است. بر طبق مضمون «نعمتان عظیمتان الفراغ والعزله» با نهایت صحت عزلت اختیار کرده شرع سیدالمرسلین را رعایت نموده و حمایت عرض اصحاب گزین رضی الله عنهم کنند اولاد امجاد و توابع و لواحق سنی اعتقاد زیاده از حد مظهر الطاف خسروانه بوده، من بعد به حدود ممالک از دخل و تصرف خودداری روا دارند.

عامل کلام حکمت نظام «اعط القوس باریها و ناول الصحیفه قاریها» شده تماماً به نواب کامیاب ما تفویض و تسلیم شود یا خطبه و سکه به نام همایون ما موسوم باشد. درین صورت برقرار گذاشته جناب عالیشان بر آن ممالک والی گردیده و درین باب فرمان عالی شأن جلیل البرهان صادر خواهد شد به شرط آن که مساجد و معابد را که از دیر باز متروک گردیده است مورد تعمیر و تنظیف قرار گیرد و پنج نوبت نماز محمدی گزارده آید و به منظور متابعت مذهب حنفی، از علما و صلحای صافی مشرب، عمامه سفید بر سر و لباس تقوی در بر، برای نمازهای پنجگانه امام و مقتدا انتخاب گردد. بعد از ادای فرایض و واجبات و سنن و نوافل لسان حال و زبان قال از اشتغال به ذکر توحید ملک متعال هرگز خالی نگذارند و الا همان طور که نوشته شد بنا به فحوای آن که درین دنیا کور است در آن دنیا نیز کور است، العیاذ بالله اگر در حالت شقاوت و طریق ضلالت اصرار ورزد و از آستان بوسی بارگاه ما اهمال روا دارد، دیده نابینای عقل و فهمت روشن باشد که از آن روزی که دست قدرت تیغ بی‌دریغ سلطنت را بر کمرم آویخت پند سودمندی را که در

باب قلع و قمع و استیصال وجود مردودت واقع شده هنوز هم چون در شاهوار درگوش پر هوش خود دارم و آن تصمیم برقرار و آن نیت استوار می‌باشد. اگر آهو وار و حرامی کردار از کوهی به کوهی بگریزی و در دژهای کم نظیر بلند جای گیری مردان قهر آموز و دلیران اعدا سوز و مجاهدین ملت احمدی ترا فرا چنگ آرند. اگر به آذربایجان و عراق و اصفهان و حتی به ترکستان و چین و ساحل عمان روی آوری انشاء الله تعالی امکان خلاصی جان و امان متصور نگشته امر الهی به هر نحو صورت پذیر گردد و روی آرامش نخواهی دید فی الجمله به دراز کشاندن سخن جایز نیست. مثال واجب الامثال را پاسخ فرست. والسلام»

۳-۵- نامه شاه محمد خداپنده به سلطان مراد سوم (۹۸۶ ق.)^۱

مرحوم نصرالله فلسفی در بخش ضمائم کتاب «زندگانی شاه عباس اول» ضمن درج این نامه در یادداشتی انتقادی راجع به آن می‌نویسد: «شاه محمد خداپنده در سال ۹۸۶، نامه محبت آمیزی به سلطان مراد خان سوم نوشت و سبب نقض عهدنامه صلح منعقد شده میان پدرش و سلطان سلیمان خان قانونی را پرسید. ولی حکام عثمانی در سرحد ایران برنده نامه را توقیف کردند و مانع رسیدن نامه وی به سلطان عثمانی شدند. پس از آن هم در طی جنگ‌های ایران و عثمانی، مکرر با تواضع و فروتنی نامه‌هایی به سلطان مراد خان نوشته، که جملگی دلیل ضعف نفس و بی‌کفایتی و بیمناک بودن از خصومت سلطان عثمانی، و نشان زبونی و ناتوانی سرداران منافق و خودرای قزلباش در برابر دشمن است.»

مرحوم فلسفی متن کامل نامه مورد اشاره که آن را «نمونه آشکاری از درازنویسی و تکلفات منشیانه و ملال انگیز دوره صفوی» دانسته، در اثر خود درج کرده است. در این جا با حذف دو سوم این نامه، تنها به درج چند بند مهم آن که حاوی آگاهی‌های سودمندی است اکتفاء می‌کنیم.

«... و چون از حسن تأیید آلهی و توفیق وثیق نامتناهی نوبت وراثت ملک باین مخلص متخصص منتهی شد بنابر ثبات قوائد مصادقت و بقاء روابط مؤالفت، بمقتضای الحب یتوارث، باحترام عتبه علیه و سده سنیه آن شهنشاہ رفیع مکان عظیم الشان همان طریقه مخالفت و داد باقدام اهتمام محبت و اتحاد سپرده در سلوک سبیل صلاح و سداد و انطفاء نایره فتنه و فساد بمقتضای ان ارید الا الاصلاح ما استطعت، دقیقه نامرعی نگذاشته همواره مترصد می‌بود که شیمه کریمه احسان و شفقت و مراسم تعزیت و

۱. ر.ک: نصرالله فلسفی: زندگانی شاه عباس اول، چاپ کیهان، تهران، ۱۳۳۴، ج ۱، ص ۲۰۶ - ۱۹۸.

تهنیت که از عادات ملوک و ملوک عاداتست، نسبت بدین مخلص مبذول داشته عادات حسنه و آئین مرضیه آباء عظام و اجداد گرام را در باب مخلص نوازی منظور دارند. هنوز نسیم این مأمول از آن مهذب ریاح سلطنت و اقبال نورزیده و رشحه از بحر فیض آن مصب رشحات عظمت و اجلال نرسیده بود که این مخلص بلاشتباه بنا بر ضبط سررشته میثاق مصادقت و عدم سپاس قواعد مؤالفت مذکر ضمیر فیض پذیر گشته صورت اخلاص و وداد و حالت حسن اختصاص و اتحاد خود را که در رسوخ و ثبات معادل سبع شداد است، مصحوب دولتمآب سعادت نصاب ولی بیگ که از معتمدان درگاه بود، معروض ساحت سریر خلافت مصیر داشته، شمه از وقایعی که بسبب سوء افعال برادر امماعیل میرزا، که بی‌اعتدالی مزاج ملون الامتزاز او بر کافه عالمیان واضح است، انهاء ضمیر فیض پذیر نمود، که اگر از فحوای حال و افعال پر اضلال او استشمام رایحه نقض عهد و شرط فرموده باشند، آنرا مخل در استدامت محافظت عهد و موثیق ندانند، و به مقتضای و لاتزر و ازرة وزر اخری، کتب اعمال ناملایم او که [نه] بر وفق اسلوب ارباب عقل و تمیز بود، مواخذة بر دیگری نفرمایند [...] و بعد از ارسال آن مراسله، توقع از آن اعلیحضرت گردون بسطت چنان بود که به جواب مستطاب التفات فرموده توجه خاقانی باصلاح ذات البین مصروف داشته سلسله محبت و اتحاد را باوتاد ملاطفت و داد مثبت و مستحکم ساخته تجدید عهد و موثیق سابقه بفرمایند. در آن اثنا چنین مسوع شد که پاشای سرحد ولی بیگ مذکور را بی‌امر و فرمان قضا جریان خاقان سلیمان شان سکندر نشان، محبوس کرده، با آن که در آئین شاهان و رسم کیان پیام آوران ایمنند از زیان.

و مقارن آن حال لشکرها به حدود ممالک موروث این محب صاِد الوداد در آمده آتش فتنه و فساد بالا گرفته به قتل و بیداد و اسر اهل و عیال مسلمانان و جلاء عجزه و مساکین از اوطان، و هتک اعراض و سفک دماء ایشان اقدام نمودند. حاشا از عدالت و مروت و نصفت آن پادشاه اسلام پناه ظل الله، که در زمان جلوس میمون و ایام دولت روز افزون، چندین هزار مسلمان اهل قبله، که قائل به کلمه توحید آلهی و شهادت نبوت حضرت رسالت پناهی بوده، احکام ایمان را از اصول و فروع مطیع و منقاد باشند، و به حکم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله، دماء و اموال ایشان محقون و محفوظ باشد، هدف سهام محنت و بلا گشته موجب شماتت کفره و اعدای دین شود. بحمد الله و المنه که انتساب این سلسله به دودمان نبوت و خاندان ولایت بر رأی اعلیحضرت آسمان منزلت از اوضح واضحات است و وجوب مصافات و موالات ذریت حضرت مقدس نبوی، به مقتضای آیه وافی هدایه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی، و وصیت حضرت

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، اوصيكم الله في اهل بيتي، از اوجب واجباتست. خصوصاً حقوق خدمات و یک جهتی که در باب سلطان بايزيد از اين سلسله به ظهور آمد و در استقرار و استمرار سلطنت و خلافت آن دودمان سپهر آشيان مدخلیت تمام دارد، و علاوه مقدمات سابقه و موثيق صادق شد. اگر همان خدمت منظور بودی و سوابق عهد و پیمان نبودى، هر آينه بايستی که بنای محبت و ولا خلل پذیر نگشتی و جایزه آن پیوسته از نوازشات و ملاطفات عاید شدی.

بهر حال چون نیت این محب همواره بر دوام ایام صلح و صلاح است، و بمقتضای فحوای المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده، مطمح نظر سواى سلامت جان مسلمانان و رفاه حال ایشان نیست، یقین است که آن اعلحضرت نیز راضی بغیر از این معنی نخواهند بود. لهذا درین ولا که بواسطه حفظ و حراست ممالک آذربایجان به دارالسلطنه تبریز حماه الله تعالى بالنصر العزیز، اتفاق نزول افتاده، بنابر تأکید موثيق قدیمه و تشیید عهود قویمه، امارت مآب، سعادت اکتساب، حاجی مقصود بیگ ذوالقدر را جهت تجدید مواد مصالحه و مصادقه و اظهار خلوص مؤالفت و موافقت، بسده علیا و عتبه والا که ملثم شفاء سلاطین عظام و مسجد جباه خواقین گرامست، ارسال داشت که مره بعد اخری الرما للحمجه و تأکید للحمجه معروض شود که ازینجانب سواى ثبات قدم بر جاده صلح و صلاح و رسوخ در ماده حفظ لوازم اصلاح، امری دیگر متصور نیست [...] اگر نواب جمجاه سپهر بارگاه در باب مراعات و محافظت رعایا و بریایا از طرفین به مقتضای ارحمو من فی الارض یرحمکم من فی السماء و مضمون کریمه و لا تفسد و فی الارض بعد اصلاحها را نصب العین رأی عالم آرا، که مرکز محیط عدالت و احسان است، داشته غبار کدورتی که از اوضاع و اطوار ناپسندیده اسماعیل میرزا بر آئینه خاطر مبارک نشسته برشحات سحاب و لا تجعل فی قلوبنا للذین آمنوا شسته و اطناب خیام و داد و اتحاد را باوتاد سداد افوا بعهدی اوف بعهدکم استحکام داده تجدید قواعد صلح و صلاح، که سبب رضای حضرت خالق و موجب رفاه حال عامه خلایق است، فرمایند تا از تردد عساکر طرفین و وقوع نزاع و جدال در مابین ارهاق دماء اهل اسلام که رو به کعبه عظام دارند [...] نشوند تا نفوس و اعراض مسلمانان به واسطه عاطفت و رأفت آن پادشاه سلیمان نشان در مهد امن و امان در آمده، حجاج بیت الله الحرام و زوار مدینه طیبه حضرت رسالت پناه و ائمه انام علیهم الصلوا و السلام بفرایح بال و رفاه حال بوظایف طاعات و عبادات قیام نموده مراسم دعاگوئی دوام دولت ابد قرین بتقدیم رسانند و هر آینه ثبوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید خواهد شد.....»

۴-۵- نامه شاه محمد خدابنده به سلطان مراد سوم (به اختصار)^۱

این نامه اگرچه فاقد تاریخ نگارش است اما از فحوای آن پیداست که بعد از سال ۹۸۶ که لله پاشا اقدام به تصرف شروان کرد، در انتقاد از نقض عهد و پیمان صلح از جانب دولت عثمانی نوشته شده است. با این که در بخش عمده این نامه از سلطان عثمانی و دولت او به نظم و نثر به فراوانی ستایش و تمجید شده است، ولی با این حال در فقره‌ای تهدید آمیز چنان اشاره رفته است که اگر عثمانیان به تجاوز خود ادامه دهند قزلباشان در تلافی به مثل، به ویژه در تصرف بغداد و دیاربکر که الکای قدیم شان است، ناچار خواهند بود. متن بخشی از این نامه، با اختصار بسیار از این قرار است.

«... و چون از بارگاه توتی الملک من تشاء و دیوان شهنشاه و ما النصر الامن عندالله منشور احسان عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم و نشان رفیع الشان انا جعلناک خلیفه فی الارض به نام این مخلص توفیق فرمودند، توجه خاطر از همه و تدی باز داشته به مقتضای الولد الحریقتدی بآبانه الغر بر تبع سنت سنیه حضرت شاه فردوس مکان همت گماشت. با وجود آن که اصلاً و مطلقاً مراسم تهنیت و لوازم تعزیت در هیچ محل از آن جانب به ظهور نرسیده بود، صحیفه الودادی مبنی بر اظهار کمال مصادقت و اتحاد و مبتنی بر تجدید قواعد مخالفت و و داد مصحوب سعادت مآب ولی بیک وکیل حکومت درگاه محمدی سلطان^۲ روانه درگاه فلک اشتباه ساخت. هنوز مشارالیه به تبریز نرسیده بود، خبر رسید که اکراد عدیم الاعتماد که چون بوم شوم شبروان روز کورند و از طریق سداد و سبیل رشاد محروم و مهجور،، به ارومی تاخته آورده،، مقارن این حال خبر رسید که لله پاشا در الکای شیروان و ثغور آن نزول نموده معموره صلح و سداد را به تند باد نقض و عهد و میعاد ویران ساخت و به مجرد میل فساد و اندیشه عناد به اعلاء اعلام عهد و میثاق نپرداخت،، و چون اهتمام آن اعلی حضرت کیوان رفعت در تمشیت شریعت غرا و تقویت ملت بیضا کالیضا لدی الاستوا بود به موجب فمن عفا و اصلح فاجر علی الله اغماض از شیوه انتقام و کشف ماجری بر درگاه و الامقام لازم نمود تا بر ضمیر منیر مهر تنویر ظاهر سازد که مخالف پیمان و نقض عهد و ایمان به هیچ وجه از

۱. ر.ک: شاه عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۴۳-۶۳.

۲. مرحوم نوایی می‌نویسد: «منظور حامل نخستین نامه سلطان محمد به پادشاهی عثمانی، یعنی ولی بیک وزیر محمدی خان تخماق استاجلو بیگلربیگی چخور سعد (ایروان) است.» همان، ص ۵۳. با وجود صراحت این نامه در اعزام سفیر مذکور از جانب شاه محمد خدابنده، در بعضی منابع و پژوهش‌ها، به اعزام این سفیر از جانب شاه طهماسب اشاره شده است.

این جانب صادر نشده اندیشه خلاف نداریم و احتمال این همه مزاحمت نیز نموده همچنان بر جاده صداقت و پاس عهد استواریم. پس اگر فتنه گران بعد از آن جزای خود نیافته تدارک مامضی نشود و چون چهره شاهد مواسات و التیام را به تیغ معادات و انتقام خراشیم عندالله و رسوله و ائمه المعصومین معذور باشیم.

چو دوست عهد شکست و گذشت از پیمان دگر تودوست مخوانش که نیست در خور آن ... پی هرگاه عساکر غیر شاکر آن صوب به نعایم غنایم و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها مکتفی نبوده متاع اقامت به دارالقرار این دیار خواهند کشید، عساکر نصرت مآثر این جانب را مقرون رایات ظفر آیات و کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله یافته بجز ندای فتح انتمای فجعلناهم الاسفلین نخواهند شنید و اگر طبع آن اعلی حضرت را از توطن آن محل سآمت پذیرفته عزیمت ولایت ایران نمایند هر آینه این معنی را عطیه انگاشته گام مسارعت به جانب دارالسلام بغداد و دیاربکر که الکای قدیم این جانب است خواهیم برداشت و غازیان ظفر قرین نصرت شعار که از غایت ضرورت و اضطرار به جهت دفع ضرر و اضرار زمام اختیار و عنان اقتدار از دست داده اند بر آن اقطار و امصار مرور و امرا خواهند نمود، ... پس اصوب آن است که حواله بر ردی جهان آرای و طبع صوابنمای آن اعلی حضرت سلیمان حشمت نمائیم که آنچه شایسته بندگی و شریعت پروری و سزاوار نصفت و معدلت گستری آن خاقان عالی شأن و سلطان سکندر نشان باشد، عمل فرمایند...»

۵-۵- مکتوب میرزا سلمان وزیر به ستان پاشای وزیر اعظم (رمضان ۹۸۹)^۱

قاضی احمد قمی در ذیل وقایع سال ۹۸۹ می نویسد: «و هم در این سال، چاووشی چند از بگلربیگی ارز روم و وان و زگم به پای بوس اشرف اعلی سرافراز شده از ستان پاشا که وزیر اعظم بود و میل به جانب قزلباش داشت، اشعاری در فرستادن ایلچی شده بود که چون عثمان پاشا در میانه مفسد است ایشان ایلچی روانه گردانند، شاید که خواندگار بر سر شفت آمده، گوشی به سخنان واهی عثمان پاشا ننماید.» بنا به این پیشنهاد و درخواست ستان پاشا، دولتمردان صفوی با انتخاب ابراهیم سلطان ترکمان که «به مزید عقل و دانش و وفور تدبیر و صلاح از اقران ممتاز و سرافراز بود، به سمت خانی سرافراز» داشته به «ایلچی گری به جانب روم» گسیل داشتند تا او «حقیقت به مسامع عز و جلال آن پادشاه صاحب اقبال رسانیده، ستان پاشا [ی] وزیر اعظم را واسطه سازد شاید که

۱. قاضی احمد قمی: همان، ص ۷۲۱-۷۱۷.

منازعه دیگر باره به صلح منجر شده این جنگ و نزاع از میانه بر خیزد و مسلمانان رفاهیتی پیدا کنند.» مکتوبی که ابراهیم سلطان خان ترکمان حامل آن بود توسط میرزا سلمان وزیر کتابت شده و پراز القاب، عناوین و تعارفات مبالغه آمیز و آکنده از تضرع و التماس برای دست کشیدن عثمانی از جنگ با دولت صفوی بود، با این حال در این مکتوب نکات مهمی آمده است که نشان دهنده فعالیت‌های صلح طلبانه دولتمردان صفوی برای پایان دادن به جنگ میان دو کشور مسلمان است. در این جا با حذف عبارات و تعبیر زائد، تنها قسمت‌های مهم این مکتوب را می‌آوریم.

«... ابراهیم خان ترکمان که پدر بر پدر از امرای بزرگند و به شرف خویشی و ارتباط شاه جهان پناه مشرف و مباهی‌اند بر رسم رساله و اظهار حقوق نمک و خدماتی که شاه جنت مکان علیین آشیان... به عرض اعلای عاکفان آن آستانه سپهر اعتلا رساند. مدتی مدید و عهدی بعید اعلا حضرت جنت مکانی علیین آشیانی، شاه سلیمان جاه فلک بارگاه، ثانی سکندر ذی القرنین... به عزم ایران عنان توجه معطوف به این حدود فرموده بعد از تکرار اسفار و آمدن به این دیار و سفک دماء و نهب بلاد و قراء خرابی لشگر و تموج بحار شور و شر، بر آن پادشاه عالمپناه ظاهر شد که وزر و وبال از نفع و فایده دنیوی و اخروی بیشتر است دانسته از بی‌لطفی و کم شفقتی گذشته، پادشاه جنت مکان علیین آشیان طریقه صلح و صلاح و شیمه فوز و فلاح مرعی داشتند... پادشاه سلیمان مکان... اقدام سلاطین بنی‌آدم جلد وی جایزه آن تفقدات شاهانه چنانچه بدولت می‌دانند فرمودند و عهدنامه‌چ به دست خط مبارک مؤکد به قسم در باب صلح نسلا بعد نسل ارزانی داشتند که حالیا تعویذ جان و حرز امن و امان طایفه قزلباش است و نمودار یکی از کتابات که آن اعلحضرت جنت حضرت خلد آشیان به خط مبارک و مهر انگشتری دست اشرف در عذر خدمات شاه جهان مزین فرموده‌اند، با یکی از عهدنامه‌های والد ماجد خلد سریر آن پادشاه زمین و زمان فرمان فرمای ممالک جهان خداوندگار تمام عالمیان مراد بخش شاهان جم اقتدار، عدل و اعظم سلاطین روزگار که مزین به خط و مهر اشرف اعلی‌نموده‌اند به سند فرستاده که آن وزیر بی‌نظیر صاحب تدبیر در هنگام مجال آنها را به نظر خورشید منظر خاقان بحر و بر و پادشاه هفت کشور رسانند که انشاء الله تعالی بعد از مطالعه و ملاحظه آن، ملاطفات و مزاحمات دریای رحم و شفقت آن صاحب سعادت و مروت به جوش آمده، تجویز نقض عهد پدران علیین مکان و پادشاهان فردوس آشیان نموده به چند قلعه خراب بینان و آب که خود به دولت معلوم دارند که در این دو سه سال مرسوم و معیشت و باروط و ضروریات آن از خزانه پادشاهی داده‌اند و یک دینار نفع و

فایده به پادشاه اسلام و خداوندگار جمیع انام نرسیده ... و چنانچه مکرراً از جانب آن دستور اعظم و کفیل مصالح عالم اعمال ناصواب اسمعیل میرزا - عفی عن سیاته - که روکش ما نموده اند، باعث نقص عهد و انتقام از دیگران ن سازند که کاتبی که از دیوان الهی نشان اعمال بندگان به توقیع رقم «ولا تزرو وازره وزر اخری» مزین باشند گناه دیگری از دیگری نتوان طلبید و انتقام برادر را از برادر نتوان خواست و از آن جا که غایت عقل و دانایی آن سلطان اعظم الوزرا و مخدوم اما جدالامراست که زیاده از آن چراغ حیل و دروغ ایالتماص صدارت قباب عثمان پاشا در مجلس پادشاهی و محفل نامتناهی نور دهد چه خدا آگاه و گواهد است که بعد از وزر و وبال و اسیر شدن پنجاه هزار مسلمان بالغ و غیر بالغ و احراق مصاحف مجید و کتب حدیث و انوار و مختار و امثله چیزی دیگر برای ولی نعمت خود حاصل ننموده، از ترس غضب پادشاهی، چهار دیوار دربند را به الور قاضی لیغ جا و مقام و قتل چندین هزار قزلباش باز نموده و می نماید و تا دیگر چه دروغ ها عرض کند و این بنده پیر عاجز ناتوان را که سنین عمر از ستین گذرانیده و منازل را به سر حد دارالفنا رسانیده، بجزرات این گستاخی ها از جمله بی ادبان و گستاخان نشمرند که نمی خواهد که به سبب نفع قلیل، خیر کثیر به آخرت پادشاهان اهل اسلام برسد و خداوند تمام عالم و پادشاه کافه بنی آدم به جهت این خرابی ها که دیده و شنیده اند با دوستان موروثی و مخلصان صاحب حقوق خدمت و آنکه در مقام نقض عهد و کسر ایمان پدران جنت بارگاه و پادشاهان فردوس خرگاه گردند. شعر:

من امروز شرح المهای خویش بگفتم تو دانی و فردای خویش»

۶-۵- فرمان سلطان مراد سوم به عساکر عثمان پاشا^۱

«سربازان نصرت مأثرم طبق نصایح و اندرزهایم عمل نمایند تا منصور و مظفر گردند، ان شاء الله. نوکران جنگجو و مجاهدم را که با توسل به روح پر فتوح خواجه کونین حضرت محمد رسول الله با سر و جان با دشمنان دین جنگیده اند با سلام و دعا، چنین نصیحت و پند پیام می فرستم که پدران و نیاکان بزرگوام چندین محاربه در راه دین نموده اند و به منظور بزرگداشت کلمه الله العلیا در راه غزا، بستر استراحت را به خود حرام نموده و با دل و جان از جان گذشته به فتوحات و پیروزی نایل آمده اند. دنیا و آخرتشان معمور و سعی و مجاهدتشان مشهور شده است.

۱. ر.ک: شاه عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت های تفصیلی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۹۰-۸۹.

مدت زمانی است که شمشیر اسلام در غلاف خود زنگ زده و دشمنان دین به ممالک اسلام دست اندازی نموده و اینک شکست دادن کفار خاکسار شرعاً واجب و فریضه گردیده است. از آن جا که نجنگیدن با کفار در عهد همایون من که مهد امن و امان است سزاوار ناموس دین و دولت نیست به فرمان «جاهدوا فی اللّٰه حق جهاده» رضا داده از سربازان سپاه غیبی «و للّٰه جنود السموات و الارض» مدد خواسته و زیاده از انتظار از وزیر جنگجو و پرخجسته تدبیر و وظیفه بگیریم حاجی سنان پاشا که در جانب کعبه جنگ‌ها نموده و از سایر بندگان جنگجو که در راه اسلام و عهد همایون و اعتلای پرچم نصرت اثر عثمانی از جان و دل می‌گذرند انتظار این است که به اشارت «قاتلوهم یعذبهم اللّٰه...» و بشارت «انا فتحنا لک فتحاً مبیناً» پرچم ظفر نمون را در سفر نصرت اثر رهنمونی کرده به مفهوم حدیث «رباط یوم...» عمل نموده یعنی یک روز در راه دین با دشمنان مقاتله کردن از دنیا و مافیها مفیدتر است و همچنین بنا به مضمون «ان فی الجنة...» خداوند تعالی صد درجه در بهشت برای مجاهدین آماده دارد. برای بهره‌مندی از مضمون حدیث شریف شب و روز با بذل جان بکوشند و به امر حق تعالی و فرموده رسول اکرم و دستور اولی الامرا خلیفه اسلام، گردن نهاده، و با امداد «ایدیکم بجنودکم تروها» و دشمنان دین را نابود سازند.

اکنون کلام و پیام سودمند خود را با اعلم علماء المتبحرین، وارث علوم الانبیاء و المرسلین، مولانا سعدالدین به سربازان ظفریاب ارسال داشتیم و آنچه لازمه جنگ بود از آلات و اسباب و خیمه و اطناب و استران و شتران و اسلحه حرب و قتال فرستادم و فرمان دادم تا به وزیر اعظم مشارالیه که وکیل ماست اطاعت و متابعت و رزند و رعایا و برابرا را که امانت خداوندی هستند نرنجانند و نرهانند که چگونگی آه مظلوم معلوم است. به سردار نامدار دستور دادم که با غایبان حقوق بگیر که سر و جان خویش بر کف دارند نهایت حسن خدمت و حمایت بنمایند...»

نامه‌های دیگر

علاوه بر نامه‌هایی که متن خلاصه شده تعدادی از آنها در این جا آورده شد، نامه‌های مبادله شده دیگری میان شاه محمد خدابنده و شاه عباس با سلطان مراد سوم وجود دارد که موضوع آنها مربوط به روابط خصمانه دو دولت ایران و عثمانی و نیز در باره تلاش‌های دو طرف برای ایجاد صلح و آشتی میان دو دولت است. در این جا تنها به ذکر عناوین این نامه‌ها اکتفاء می‌شود.

۱- نامه صدر اعظم عثمانی به نمایندگان دولت ایران مأمور مذاکره در باب صلح^۱ در این نامه به نقض پیمان صلح از سوی شاه اسماعیل دوم اشارات مکرر شده و در ضمن آن شروط برقراری صلح بیان شده است. شرط اصلی، چشم پوشی دولت صفوی از سرزمین‌هایی است که در طول سال‌های جنگ از دست داده است.

۲- نامه شاه عباس به فرهاد پاشا^۲ موضوع این نامه که به ترکی است، اعزام شاهزاده حیدر میرزا به استانبول برای ترتیب انعقاد صلح میان دو کشور است.

۳- نامه شاه عباس به سلطان مراد^۳ موضوع این نامه بیان ضرورت ایجاد صلح و دوستی میان دو کشور و اعزام سفیری به نام کلیم الدین موسی سلطان آجرلو به استانبول است. شاه عباس در این نامه، نهایت اطاعت و انقیاد خود را نسبت به سلطان عثمانی ابراز داشته و علاوه بر آن به تعیین حدود و ثغور دو کشور بنابر شروط دولت عثمانی رضایت داده است.

۴- نامه سلطان مراد سوم به شاه عباس^۴ سلطان عثمانی در این نامه باز هم ضمن تکرار نقض عهد صلح میان دو کشور از سوی شاه اسماعیل دوم، به بیان سه شرط اساسی، برای قبول انعقاد پیمان صلح اشاره کرده است.

۵- نامه سلطان مراد سوم به شاه عباس^۵ در این نامه که ظاهراً بعد از انعقاد پیمان صلح میان دو کشور نوشته شده است، سلطان عثمانی تأکید می‌کند که بعد از عقد پیمان صلح، هیچ تجاوزی از سوی دولت عثمانی صورت نگرفته است. در این نامه، همچنین راجع به پناهنده شدن یکی از اتباع عثمانی به نام دولتیار به ایران مطالبی آمده و تقاضاهایی نیز مطرح شده است.

۱. همان، ج ۱، ص ۱۱۲-۱۰۹. ۲. همان، ج ۲، ص ۵۶. ۳. همان، ج ۲، ص ۹۴-۸۷.
۴. همان، ج ۲، ص ۱۰۶-۱۰۳. ۵. همان، ج ۲، ص ۱۱۵-۱۱۳.

نمايه‌ها

۱. نمايه جايها

۲. نمايه كسان

۳. نمايه اصطلاحات، اقوام، قبايل و سلسله‌ها

نمایه جایها

ابخاز، ۷۸، ۸۴	آبازا، ۷۸
ابلیس حصار، ۵۲	آجی سو، ۱۰۸، ۱۳۲
اردبیل، ۳۳، ۹۴	آچیک باش، ۷۸
اردهان، ۳۵، ۵۰	آدنا، ۸۹
ارزیر، ۹۴	آدیگون، ۵۱
ارزنه الروم، ۱۸	آذربایجان، ۶، ۶۲
ارسیاران، ۹۴	آذربایجان جنوبی، ۳۷
آرش، ۳۵، ۶۰	آرسلاپا، ۱۳۵
ارض روم، ۳۵، ۴۷	آزقجه، ۱۰۷
ارمنی دربند، ۴۷	آستراخان، ۳۳
ارومی، ۱۴۵	آقجه قلعه، ۵۵
آزاق، ۶۸	آق شهر، ۴۷
ازمیت، ۳۵	آلازان، ۵۷
ازمید، ۴۷	آلای ممی، ۶۷
ازنکمید، ۴۷	آلتون قلعه، ۵۱
ازنیک، ۴۷	آلمان، ۳۳
اسپانیا، ۳۳	آلیوار، ۱۴۲
استانبول، ۱۹، ۹۶	آماسیه، ۳۳
أسکدار، ۱۸، ۹۶	آناتولی، ۳۳
اسلامبول، ۹۸	آنکارا، ۲۸
اصفهان، ۸	آهیسکا، ۳۴، ۵۱
البرز، ۷۷	ابازه، ۸۴

	الموت، ۳۲
پازوک، ۱۰۷	اوچلر، ۸۱
پاسین، ۶۱	اولتی، ۵۵
پرتغال، ۳۳	اوه، ۷۷
پولادین، ۴۷	ایاصوفیا، ۱۱۱، ۲۱
پیران، ۵۹	ایران، ۲، ۱۸، ۵
	ایروان، ۱۶، ۹۱، ۹۷، ۱۰۶
تبرصران، ۷۷، ۷۹، ۸۶	ایلیجه، ۴۷
تبریز، ۱۹، ۲۲، ۸۷	ایمرتی، ۳۴
ترکستان، ۳۳	
ترکمان، ۸۷	باب السعاده، ۱۲۸
ترکیه، ۵، ۴۵	بابعالی، ۹۸
تفلیس، ۳۴، ۳۷، ۵۵، ۸۸، ۹۷، ۱۲۶	باش تپه، ۱۰۰، ۱۳۱
تکه، ۱۱۷	باش کوی، ۸۵
توب قاپی سرای، ۱۲۸	باغچه، ۶۰
تونس، ۳۲	باکو، ۱۳۱
تنودوسیا، ۷۱	بالتیک، ۳۲
	بالکان، ۴۶
جیحون، ۹۳	بایرتیلکیسی، ۱۱۷
	بحر خزر، ۸۰
چالاب وردی خان، ۱۰۶	بحر قلم، ۳۶، ۶۳، ۹۳
چالدران، ۵، ۱۰۵	برج و بارو، ۶۰، ۷۹
چچن، ۷۵	برج های نگهبانی، ۱۱۳
چخور سعد (ایروان)، ۱۳۵	بردوس، ۱۱۲
چروم، ۳۵	برده، ۹۴
چلدر، ۳۵، ۴۰، ۵۲	بصره، ۱۳۱
چندرلی، ۱۱۲	بغداد، ۱۸، ۱۴۶
چین، ۱۱۰	بلغارستان، ۱۰۰
	بورسا، ۵۵
حیشه، ۱۱۸	بوزاویک، ۴۷
حسن قلعه، ۵۰، ۹۶	بولو، ۳۵
حلب، ۳۵، ۶۱	بولی، ۳۵، ۴۷

زیارتگاه نعلبند، ۸۱	حلو، ۶۳، ۹۴
ساعت چغورین، ۹۱	خانقاه اردبیل، ۷
سالیان، ۶۳، ۷۰	خدابنده، ۱۰
سلماس، ۱۲	خراسان، ۱۰۸
سمندر، ۱۱۷	خرقی، ۱۰۰
سوغانلی، ۳۵	خزر، ۷، ۹۳
سیلستر، ۱۰۰	خندق، ۵۸
سیمون، ۳۴، ۸۹	خوی، ۲۱، ۱۰۶
سیواس، ۳۵، ۴۷، ۶۱	دادیان، ۷۸
سیواسیه، ۳۵	داغستان، ۶، ۱۳، ۳۳، ۷۶، ۸۴، ۱۳۱
شابران، ۶۸	در بند، ۲۱، ۸۰
شام [شنب] غازان، ۲۱، ۱۱۱	در سعادت، ۱۰۴
شاه باغچه، ۶۰	دریای خزر، ۳۶
شبران، ۶۸، ۷۸، ۹۳	دزاق، ۹۴
شروان، ۶	دمیرقاپو، ۲۱، ۶۸، ۷۶، ۷۸
شکی، ۸۸	دوه بوینی، ۴۹
شماخی، ۶۳، ۶۸	دیار بکر، ۳۵، ۵۲، ۸۸
شمخال، ۶۸، ۷۷، ۸۴	دیار روم، ۶۰
شمقی، ۶۳	دیار عجم، ۴۰، ۴۷
شیراز، ۶۴، ۱۳۴	دیناور، ۱۳۶
شیروان، ۱۳	روان، ۹۱
شیطان قلعه، ۵۲	رودخانه کُر، ۷۱
صربستان، ۱۱۷	رود قفق [قانع]، ۵۷
صنعا، ۳۶، ۱۳۱	روس، ۳۳
صوفیان، ۱۰۷	روسیه، ۷
طرابلس شام، ۱۱۸	روم، ۱۴، ۴۰، ۵۰
علیدار، ۱۰۷	روم ایلی، ۱۰۰، ۱۰۷
	زَگم، ۵۵، ۸۸، ۹۴

قیون گچدی، ۳۵، ۷۱	غازان، ۳۳
کاخت، ۳۴، ۱۲۴	فرهاد پاشا، ۱۲۵
کارتلی، ۳۴، ۸۹	قاراتای، ۱۲۸
کارتول، ۳۴	قارص، ۱۵، ۵۰، ۹۰
کارتیل، ۳۴	قباچاق، ۳۴، ۶۸، ۱۲۵
کُر، ۶۲	قبرته، ۸۴
کریمه، ۳۳، ۳۶، ۷۱	قبرس، ۱۶، ۵۱
کعبه کوچک، ۸۱	قرباغ، ۱۴۴، ۱۳۵
کفه، ۳۶، ۶۸، ۷۱	قربورک، ۱۳
کوتاح، ۸۸	قرمان، ۱۱۷
کوتاهیه، ۴۱، ۱۱۷، ۱۲۴	قره باغ، ۳۷، ۶۳
کوچک چکمجه، ۱۰۸	قره داغ، ۱۰۷
کورا (کُر)، ۵۵	قره سو، ۵۲
کوره، ۷۷	قزوین، ۹، ۳۴
کوستندیل، ۱۰۰	قسطمونی، ۴۷، ۱۰۰
گرجستان، ۶، ۱۴، ۱۵، ۳۴	قشلاق، ۱۰۰
گُرل، ۷۸	قصیه آرش، ۶۰
گلستان، ۶۵	قصورا، ۱۲۵
گلیبولی، ۱۲۱	قفقاز، ۶، ۷، ۱۳، ۴۴
گنجه، ۳۷، ۹۵	قلعه، ۵۱، ۱۳۶
گورل، ۸۶، ۹۲	قلعه قبالیه، ۷۲
گوری، ۱۲۹	قلعه قبرس، ۵۶
گوک میدان، ۶۰، ۷۲، ۹۴	قلعه فهقه، ۹، ۳۲
گولت، ۱۸	قمق، ۱۳۸
گیلان، ۸۲	قومق، ۸۴
لحسا، ۱۳۱	قونیه، ۴۷
لوری، ۱۲۹	قیناق، ۶۸، ۷۹، ۸۲، ۱۳۸
لهستان، ۳۲	قیر، ۶۷
	قیصریه، ۳۵، ۴۷

واتیکان، ۳۳	مجارستان، ۳۳
وان، ۱۲، ۱۸، ۸۷	محمودآباد، ۷۰، ۷۱
ورنده، ۹۴	مراغه، ۱۱۱
ونیز، ۱۳۳	مرعش، ۸۹
وین، ۳۷، ۱۲۲	مرند، ۲۲، ۱۰۶
هرمز، ۱۳۱	مسکور، ۸۸
همدان، ۱۳۶	مشکین، ۱۰۸
هندک، ۴۷	مصر، ۱۳۱
	مگرلی، ۷۸
یدی کوله، ۸۹	نهاوند، ۱۳۶
یمن، ۱۳۱	نیازآباد، ۱۰۰
ینی شهر، ۴۷	نیش، ۱۰۰
	نیگیولی، ۱۱۶

نمایه کسان

الکساندر، ۵۶	ابراهیم خان، ۱۰۴، ۱۳۵
امام قلی خان، ۳۵، ۵۲	ابوالسعود افندی، ۱۲۹
امام قلی سلطان، ۷۱، ۸۹	ابوبکر، ۱۰۰، ۱۴۰
امیر احمدیان، بهرام، ۶۲	ابوبکر بن عبدالله، ۲۷
امیرخان، ۷۱، ۸۷	ابوبکر میرزا، ۱۳، ۶۸، ۱۳۸
اورخان غازی، ۵۵	ابوحنیفه، ۸۱
اوروج بیک بیات، ۶، ۹، ۲۳	احمد آغا، ۱۱۶
آزرگین، کمال، ۱۳۱	احمد پاشا، ۹۶
اوزون چارشلی، ۱۷	ارآوجی، مصطفی، ۲۸
اوزون حسن، ۲۱، ۱۰۵، ۱۰۹	آرس خان، ۶۴، ۶۸، ۷۴، ۱۴۴
اولغون ابراهیم، ۱۱۹	ارطغرل، علی، ۲۵
اولیاء چلبی، ۷۶	ارطوغدی خان، ۶۵
	اسکندر، ۸۰
بابا عمر، ۸۳	اسکندر بیگ ترکمان، ۹، ۲۰
باباجان، اسرافیل، ۲۵	اسکندر پاشازاده احمد پاشا، ۱۰۸
بابینگر، فرانتس، ۱۲۲	اسکندر ذوالقرنین، ۸۰
بالی آغا، ۶۷	اسماء، ۳۱
برهان، ۱۳، ۱۰۰، ۱۳۸	اسماعیل، ۱۰۵، ۱۴۰
برهان زاده، ۶۸	اسماعیل میرزا، ۹
بکیر بیگ، ۱۱۷	أسمی، ۸۲
بهرام آغا، ۶۷	اشراقی، احسان، ۱۱۳
بهرام پاشا، ۵۲، ۶۱	اصطخری، ۴۴

- بیک اوغلی، ۱۰۹
- بیره [بیره] محمد خان، ۸۷، ۷۱
- پریخان خانم، ۹
- پورگشتال، ۳۹، ۱۸
- پور مغار سلطان، ۸۱
- پیاده اوغلو ابراهیم خان، ۱۰۶
- پیریگی، ۱۱۷
- پیر دده سلطان، ۸۱
- تاتار خان، ۷۴، ۶۸
- تخماق استاجلو، محمدی خان، ۱۳۳، ۱۴
- تقماق خان (توخماق خان)، ۱۰۷، ۵۰، ۳۵
- تکه محمد خان، ۸۸، ۷۱
- تومانیس، ۱۲۹
- جاندرالی، ۱۱۲
- جعفر پاشا، ۱۳۵، ۹۰
- جعفری مذهب، ۲۷
- جمشید خان، ۸۱
- جواد، ۶۳
- جهانشاه غازی، ۱۱۰
- چراغ خان، ۷۶
- چرکس مصطفی بیگ، ۱۱۷
- حرمی، ۲۵
- حسن بیگ، ۱۱۷
- حسن پاشا، ۹۰
- حضرت حمزه، ۸۳
- حضرت رسول، ۱۰۷
- حضرت علی، ۸۱
- حمزه میرزا، ۷۰
- حمید، ۱۱۷
- حیدر پاشا، ۱۱۸، ۱۰۰
- حیدر سلطان، ۱۰۷
- حیدر سلطان جاپوق، ۱۳۵
- حیدر میرزا، ۱۲۹، ۹
- خاتم النبیین، ۱۰۷
- خسرو، ۱۱۸، ۱۰۱
- خسرو پاشا، ۸۷
- خضر، ۹۲
- خضر پاشا، ۱۰۶
- خلیل خان، ۸۷
- دالساندری، وینچنتو، ۱۳۳
- دال محمد چلبی، ۹۲
- داود خان، ۸۹، ۵۵
- داوید، ۳۴
- ددیس ایمدی، ۵۱
- درخشان، جمشید، ۱۱۹
- درویش پاشا، ۵۲
- دورسون، داود، ۶۲، ۴۷
- دون ژوان ایرانی، ۱۱۶، ۲۳
- دونمز بیگ، ۸۹
- ذوالقدر، مقصود بیگ، ۱۴۴
- رحیمی زاده چاوش، ابراهیم، ۱۱۸، ۳۸، ۲۱
- رحیم لو، یوسف، ۸
- ردهاوس، ۵۷، ۴۶
- رستم اسفندیار، ۳۶
- رستم زال، ۶۴

- ۴۵ رمضان زاده، محمود،
 ریاحی، محمد امین، ۲۲
 زیبرک، یونس، ۶، ۱۲۳
 ۳۶ سام نریمان
 ۳۶ سلانیکلی مصطفی افندی،
 سلطان بایزید، ۱۴۴
 سلطان حسین بیگ، ۱۱۶
 سلطان سلیمان قانونی، ۵، ۳۱
 سلطان سلیم خان، ۵، ۱۴، ۱۰۵
 سلطان محمد دوم (فاتح)، ۷۱
 سلطان محمد سوم، ۳۸
 سلطان محمد میرزا، ۱۰
 سلطان مراد سوم، ۵، ۳۱
 سنان بیگ، ۱۱۷
 سنان پاشا، ۱۶، ۹۸
 سونگور، چتین، ۱۲۶
 ۴۵ شاو، استانفورد،
 شاه اسماعیل، ۵، ۱۰
 شاه اسماعیل دوم، ۱۰
 شاهرخ خان، ۷۱، ۸۷
 شاه طهماسب، ۵
 شاه عباس اول، ۱۹
 شاهقلی بلبلان، ۱۲
 شاه قولی بلال، ۱۰۷
 شاه محمد خدابنده، ۱۱، ۹۵
 شاهین پاشای لله، ۴۷
 شمس الدین سامی، ۶۰، ۹۵، ۱۱۹
 شمس تبریزی، ۲۱، ۱۰۶
 شیخ حیدر، ۱۴۰
 صاروخان، ۵۲، ۵۶
 صوقللی محمد پاشا، ۱۶، ۱۲۷
 صولاق فرهاد پاشا زاده، ۱۰۷
 عادل گرای خان تاتار، ۶۸، ۷۴
 عایشه، ۳۷
 عباس میرزا، ۱۳۷
 عبدالرحمن بیگ، ۵۵
 عبدالقادر، ۷۵
 عبدالله، ۱۲۱
 عبدالله خان ازبک، ۱۳۶
 عثمان پاشا، اوزدمیراوغلو، ۱۶، ۳۶، ۴۹
 علی بک، ۶۵
 علی [ع]، ۴۹
 علی قلی خان، ۶۶
 عمر، ۱۵۰
 عوض افندی، ۲۵، ۹۹
 عهدی، ۱۲۴
 ۱۲ غازی بیگ،
 غازی گرای خان، ۱۲۸
 فتحعلی شاه قاجار، ۴۴
 فلسفی، نصرالله، ۱۰
 قاضی احمد قمی، ۱۴، ۱۹، ۴۶
 قاضی زاده، شمس الدین احمد، ۱۸، ۳۵
 قراخلیل افندی، ۱۱۲
 قره تیمور تاش پاشا، ۴۶
 قره خان، ۵۲
 قزق دوغرخان، ۵۲
 قلیچ بیگ، ۱۰۷

- قلیچ علی پاشا، ۳۲
 قوجه سنان پاشا، ۳۲، ۱۳۱
 قوچی بیگ، ۱۰۷
 قیتاس پاشا، ۶۳
 قیقو آغا، ۸۸
 کنعان، ۱۱۶
 کوسه خسرو پاشا، ۳۲
 کیان فر، جمشید، ۱۸
 گوگچه، جمال، ۶
 لله پاشا، ۱۳
 لله مصطفی پاشا، ۱۸، ۱۲۴
 لوند شاه، ۵۶
 لووار صاب، ۳۴
 محرم بیگ، ۱۱۷
 محمد بیگ، ۹۲
 محمد پاشا، ۶۱، ۹۶، ۱۰۷
 محمد چلبی، ۱۱۶
 محمد حسن بیگ، ۱۰۶
 محمد خان، ۸۷، ۹۳
 محمد خدا بنده، ۵۰
 محمد گرای خان تاتار، ۸
 محمد میرزا، ۱۳۴
 محمود پاشا، ۱۲۶
 مصطفی بیگ، ۱۰۰
 مصطفی پاشا، ۱۳، ۸۸
 مصطفی عالی، ۱۲۶
 مصطفی کدخدای، ۱۱۶
 منصور، فیروز، ۵
 ملاحسن، ۷۵
 ملامهدی، ۱۲۱
 منوچهر، ۵۱
 مولانا، ۴۷
 میرزا ابوبکر، ۱۵
 علی آبادی، میرزا زکی، ۱۸
 میرزا سلمان، ۱۱، ۷۱، ۸۷، ۱۲۴، ۱۳۵
 میرزا شکرالله، ۱۳۴
 میرزا هدایت الله، ۱۳۵
 نامق کمال، ۷۵
 نعیم، ۳۶
 نوایی، عبدالحسین، ۸
 نوبخت، ۴۶
 نوبخت، ایرج، ۱۷
 نوشیروان، ۷۶
 واله اصفهانی، محمد یوسف، ۱۱۳
 ولی بیگ استاجلو، ۱۴، ۱۴۵
 ولی، وهاب، ۴۶
 یاووز، ۱۰۵
 یزدی، محمود، ۱۱۳
 یعقوب بیگ، ۱۰۰
 یکتایی، مجید، ۴۴

نمایه اصطلاحات، اقوام، قبایل و سلسله‌ها

اصحاب گزین، ۱۰۷	آبلاق، ۱۰۸
اغوز، ۸۲	آبلیق (ابلق)، ۱۰۸
افغان، ۸	آنالیق، ۹۴
امامی، ۲۷	آرپا، ۱۱۶
امرا، ۱۰۳	آغا، ۱۰۰
آمین آرپا، ۱۱۶	آغابولوکلری، ۴۹
أواجق‌باشی، ۱۰۶	آغایان، ۴۷
اوغلانلاری، ۱۱۶	آقچه، ۵۵، ۵۷
ایالت، ۴۷	آقچه و طلا، ۷۹
ایلچی، ۹۷	آق‌قویونلوها، ۳۴
ایلچیان، ۹۸	آلان‌ها، ۴۴
ایلغار، ۷۴	آلای بیگ، ۱۲۴
ایلغین، ۴۷	آلای بیگی، ۴۸، ۹۰
	آلتون، ۹۵
	آهیر سها، ۱۲۹
باح، ۵۵	اتابکان قبیچاق، ۵۱
بارگاه، ۹۱	آته‌لق، ۹۴
باروت، ۸۸	اجل مقراض، ۶۷
بازرگانانی، ۵۵	ارباب تیمار، ۶۲، ۹۳
بیز، ۶۴	اردو، ۵۲
بستانجی‌باشی، ۱۱۷	ازناور، ۱۰۲
بلوک آغا، ۴۹	اشکانی، ۴۴
بلوک آغالر، ۴۹	
بلوک آغاها، ۵۹	

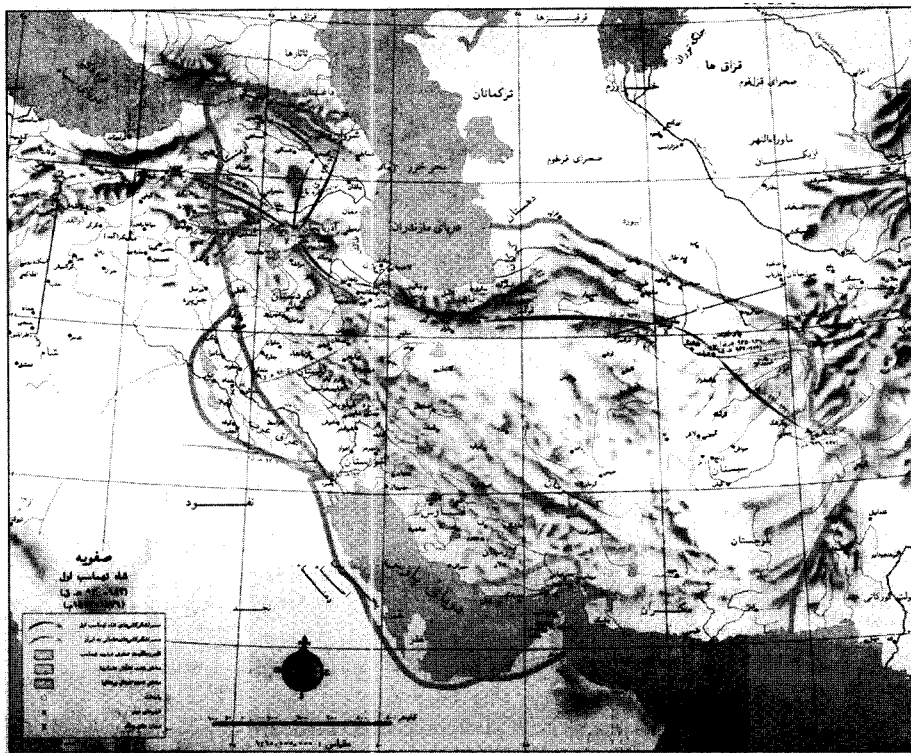
- بلوک خلقی، ۹۲، ۱۰۰
 بوزا، ۸۳
 بوزه، ۸۳
 بیرق، ۶۴
 بیزانسی‌ها، ۳۴
 بیگ، ۵۲، ۷۶
 بیگ بورسا، ۱۱۷
 بیگزاده، ۱۱۲
 بیگلربیگلیک، ۴۷
 بیگلربیگی، ۴۷، ۹۰
 پاشا، ۷۲
 پاشایان، ۴۷
 پرچم، ۴۸
 پیله‌ور، ۱۳۶
 تاتارها، ۴۴
 تاج، ۶۴
 تذکره‌چی، ۱۱۲
 تفنگ، ۶۴
 توپ، ۶۴، ۱۱۸
 توپ و تفنگ، ۶۴
 توشه و آذوقه، ۵۱
 توشه و ذخیره، ۵۱
 توغی، ۱۰۳
 تولنگی، ۱۰۸
 تومان، ۸۴
 تیول، ۱۲۵
 جاسوس، ۱۱۵
 جاسوسی، ۴۹
 جماعت، ۴۹
 جنگ، ۵۷
 جنگجو، ۵۵
 جنود ابلیس، ۱۰۱
 چارقاجیلر، ۶۵
 چاشنی‌گیرباشی، ۱۱۶
 چاوش، ۶۷، ۱۲۵
 چاوشان، ۹۰
 چاوش‌باشی، ۶۷، ۱۰۷
 چاوش درگاه عالی، ۱۱۸
 چرخچی، ۶۵
 چرخچیان، ۶۵، ۱۰۷
 چرکس، ۱۳، ۶۸، ۸۴
 چورباشی، ۷۸
 خان، ۹۷
 خزرها، ۴۴
 خلعت، ۷۰
 خلعت خاقانی، ۱۰۶
 خلیفه، ۱۰۷
 خلیفه انصار، ۷۱، ۸۷
 خواندگار، ۱۴
 خواندگار روم، ۱۳
 خیمه، ۹۱، ۹۶
 خیمه‌گاه، ۵۴
 خیمه و خرگاه، ۴۵
 داروغه، ۱۰۹
 داوطلب، ۶۱
 درگاه عالی، ۱۰۰
 دلالان، ۵۸
 دَلْدَل، ۴۹
 دلی، ۱۰۷
 دلی‌باشی، ۱۰۷

سلاحداران، ۱۰۰	دوشیرمه، ۵۹
سلاحداران، ۱۰۳	دوشیرمه‌ها، ۴۶
سلطان، ۹۹، ۱۱۲	دولتخانه، ۱۳۷
سنجاق، ۴۷	ده ده قورقود، ۸۱
سنجاق‌بیگی، ۴۸، ۱۱۷	دیوان بیگی، ۱۰۸
سنجاقی، ۵۶	دیوانه قیقو، ۶۷، ۸۸، ۹۳
سُنیان، ۶۰	دیوانه ممی، ۶۷
سواره نظام صولاق، ۱۲۱	
سویاشی، ۱۱۶	رافضی، ۱۱۵
سورنامه، ۳۸	رافضیان، ۱۱۴
	رایب، ۱۰۰
شاطر، ۴۹، ۸۷	رساله، ۱۲۲
شافعی، ۸۲	رؤسا، ۵۹
شمشیر، ۵۸	زوس‌ها، ۴۴
شهادت، ۸۱	رومی، ۱۳
شیپور، ۱۰۹	رومی‌ها، ۳۴
شیپور زن، ۱۰۹	ریش سفیدان، ۱۰۹
شیخ الاسلام، ۷	رئیس‌الکتاب، ۹۲
شیعه، ۸۶	
	زعماء، ۱۰۰
صحن ثمان، ۱۱۳	زُعیم، ۴۸
صدارت عظمی، ۹۸	زوبین، ۸۶
صفویان، ۵	زیارتگاه، ۸۱
صورغوج، ۱۰۷، ۱۱۱	
صوفیان، ۹	سادانی، ۴۴
	سپاهیان، ۴۶، ۱۰۰
ضاربوزان، ۴۶، ۵۵	سرخ‌سران، ۴۹، ۵۳، ۹۸
ضریزن، ۴۶	سکاه‌ها، ۴۴
طاغیان عاصی، ۱۰۰	سکبان‌باشی، ۱۰۳
طایفه استاجلو، ۹	سکبان‌لار، ۴۹
طایفه قیتاق، ۸۶	سکه «آلتون»، ۹۵
طایفه لرگی، ۱۳	سکه «فلوری»، ۹۵
طبل، ۵۷، ۶۵	سگان، ۵۸

قاپی قولی، ۱۲۱	طوایف کرد، ۱۲
قارنداشی، ۶۳	عثمانی، ۵
قاصدان، ۹۰	عثمانیان، ۷، ۵
قاضی، ۱۱۳	عثمانی‌ها، ۴۶
قاضی عسکر، ۱۱۲	عجم، ۹۵
قبو (قاپو) خلقی‌ها، ۴۶	عجمی‌ها، ۴۶
قتل عام، ۱۱۶	عرب‌ها، ۳۴
قحطی، ۵۷	عساکر، ۷۷
قرارنامه آماسیه، ۵	عساکر خلقی، ۷۳، ۴۷
قراول، ۸۵، ۶۵	عساکر روم، ۵۲
قرقلر، ۸۱	عساکر قراول، ۸۵
قزلباش، ۲۰	عساکر کمان‌دار، ۷۴
قزلباشان، ۳۷	علم، ۶۴
قزلباشها، ۲۰	علوفه‌جی، ۴۶
قزلباشیگری، ۶	علوفه‌جیان، ۱۰۰
قطاع‌الطریق، ۱۰۰	علوفه‌جیان یسار، ۱۰۳
قلیچ، ۱۱۱	علویان آناتولی، ۷
قماش، ۶۴	
فورچی، ۸۷	غازی، ۱۱۵
فورچیان، ۱۱۲، ۶۹	غازیان، ۵۳
قول، ۶۵، ۶۳	غازیان قزلباش، ۱۲
قول قارنداشی، ۶۱	غازیان مجاهد، ۱۰۱
قوللر آغایی، ۱۳۱	غازی قرن، ۱۲
قول‌ها، ۴۹	غزوات نامه، ۴۵
قهرمان قاتل، ۶۴	غلامان، ۵۹، ۵۸
قیلیچ تیمار، ۱۲۵	
	فرمانروا، ۴۸
کاتب سپاهی، ۱۱۶	فلوری، ۹۵
کافر، ۵۴	فیتیله، ۶۴
کافر نشین، ۵۱	
کدخدا، ۱۱۸، ۶۶، ۵۹	قاپو خلقی‌ها، ۴۷
کفار، ۸۰، ۵۴، ۵۱	قاپی آغاسی، ۴۷
کفره، ۸۱	

مکتب اندرونی، ۱۲۱	کلاهُتُود، ۶۴
ممالک محروسه، ۱۱۰	کله مناره، ۵۴، ۷۰
مناره، ۵۴	کنیز، ۸۳
موحدین، ۱۰۷	کوس و نقیر، ۶۵
مولوئیت، ۱۱۳	کیلۀ اسلامبولی، ۵۷
مهد علیا، ۱۱	
میر، ۱۰۴	گرچی، ۷۸
میریگ، ۱۱۱، ۱۱۷	گریان، ۳۴
میرزا، ۷۵	گونوللر آغاسی، ۸۸
میرمیران، ۱۰۴، ۱۰۹	گونوللو، ۶۱، ۶۳
مینیاتور، ۱۲۹	گونوللو آغاسی، ۶۱
	لواء، ۴۸
نقاره، ۶۵	
نکاح، ۸۴	متفرقه، ۱۱۶
نماز عید، ۱۱۰	محمیۀ، ۹۶
نیزه، ۸۶	مدارس ثمانیه، ۱۱۳
	مدرسه پانصد آقچه‌ای، ۱۱۳
وَقیّه، ۵۷	مدرسه پنجاه آقچه‌ای، ۱۱۳
	مدرسه ثمانیه، ۱۱۳
هخامنشیان، ۴۴	مدرسه چهل آقچه‌ای، ۱۱۳
هشت بهشت، ۱۱۰	مدرسه خارج، ۱۱۲
هون‌ها، ۴۴	مدرسه‌های داخل، ۱۱۳
	مدیری، ۴۸
یایاباشی، ۷۸	مزارات، ۸۲
یایا بولوکلری، ۴۹	مشلقچی، ۹۲
یراق، ۵۵	مشعل‌ها، ۷۸
یراق و یساق، ۸۲، ۸۵	مصحف شریف، ۱۰۹
یسار، ۱۰۰	معتمدان، ۱۰۹
ینکچریان، ۱۹	معین، ۴۴
ینی چری، ۴۶	مغول‌ها، ۳۴
ینی چری آغاسی، ۱۰۳	

نقشه‌ها و عکس‌ها

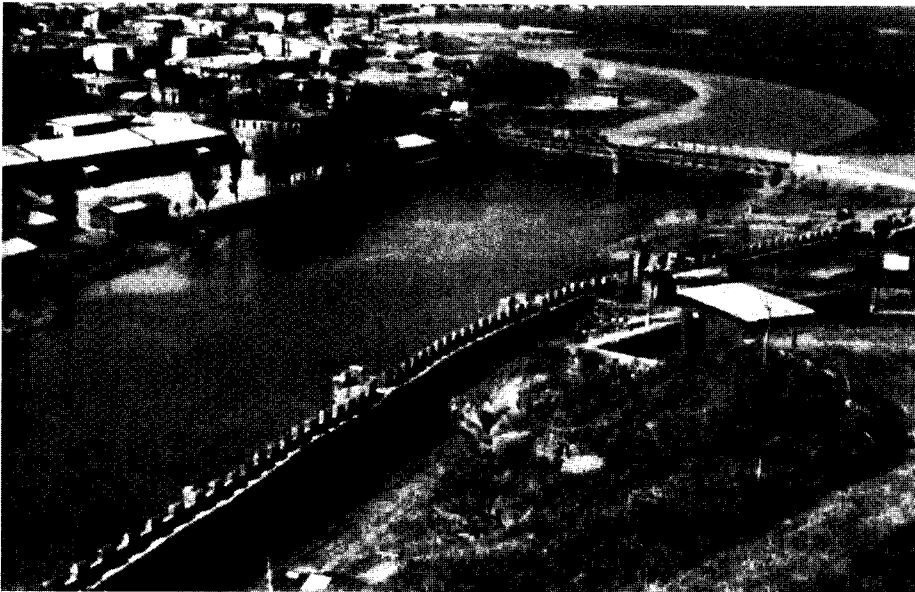


قلمرو ایران در عصر شاه تهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰)

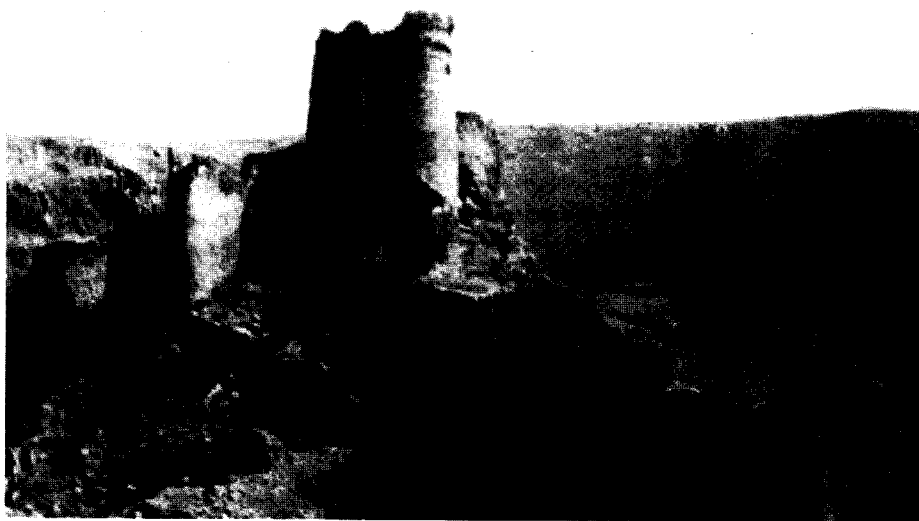
عکس‌هایی از برخی مناطق تاریخی قفقاز که در این کتاب به آنها اشاره شده است



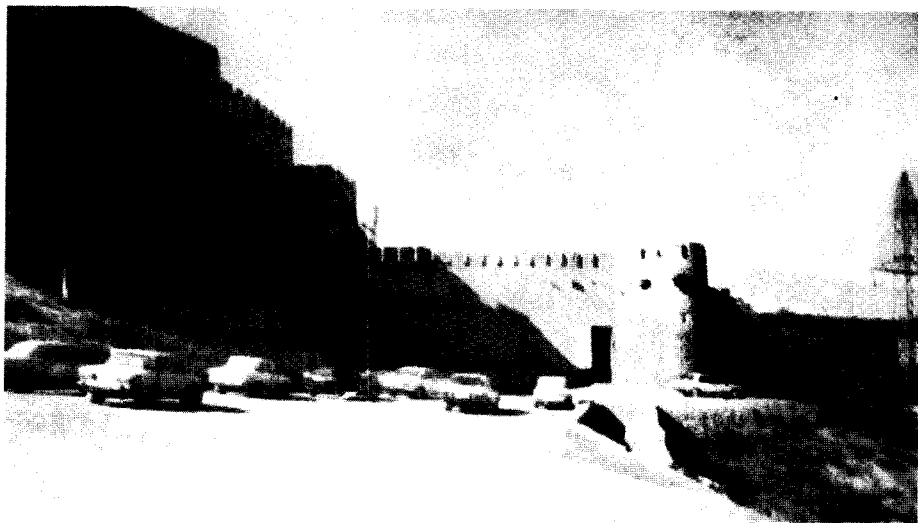
قلعه اردهان



رودخانه کور



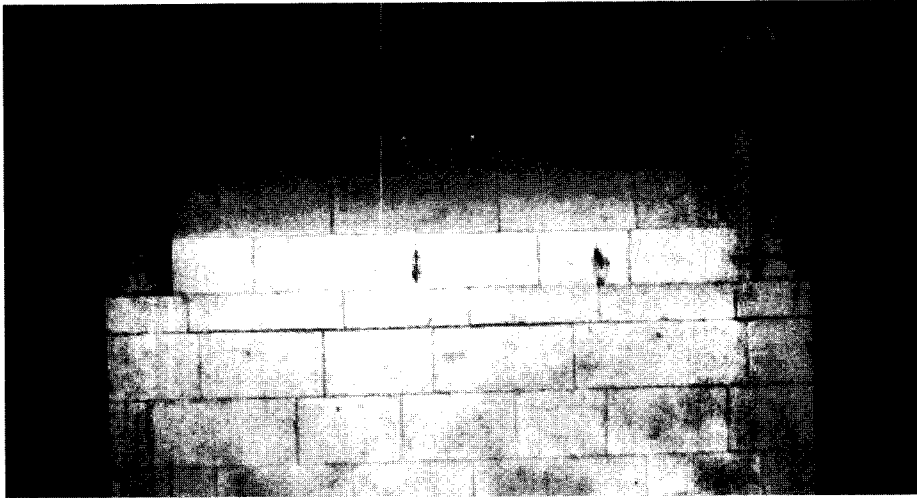
شیطان قلعه: محل وقوع جنگ چلدر



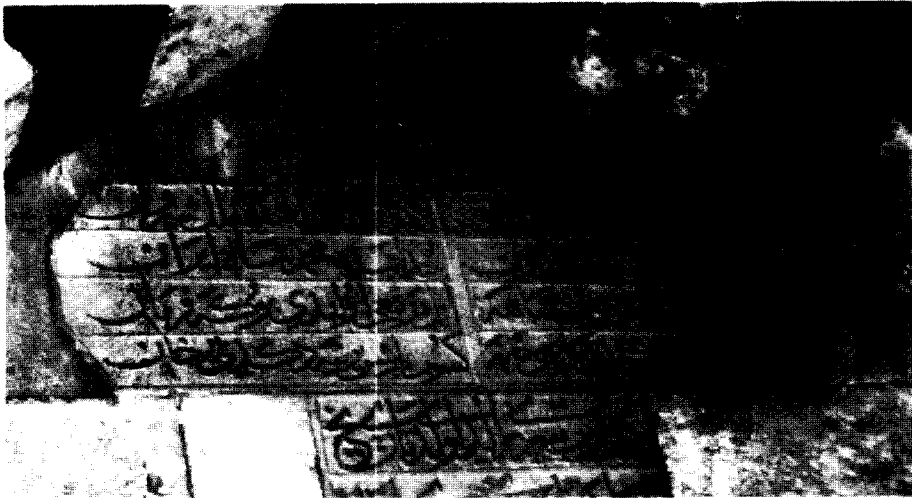
دمیرقابو (قلعه دربند)



مزار «قرقر» واقع در دربند



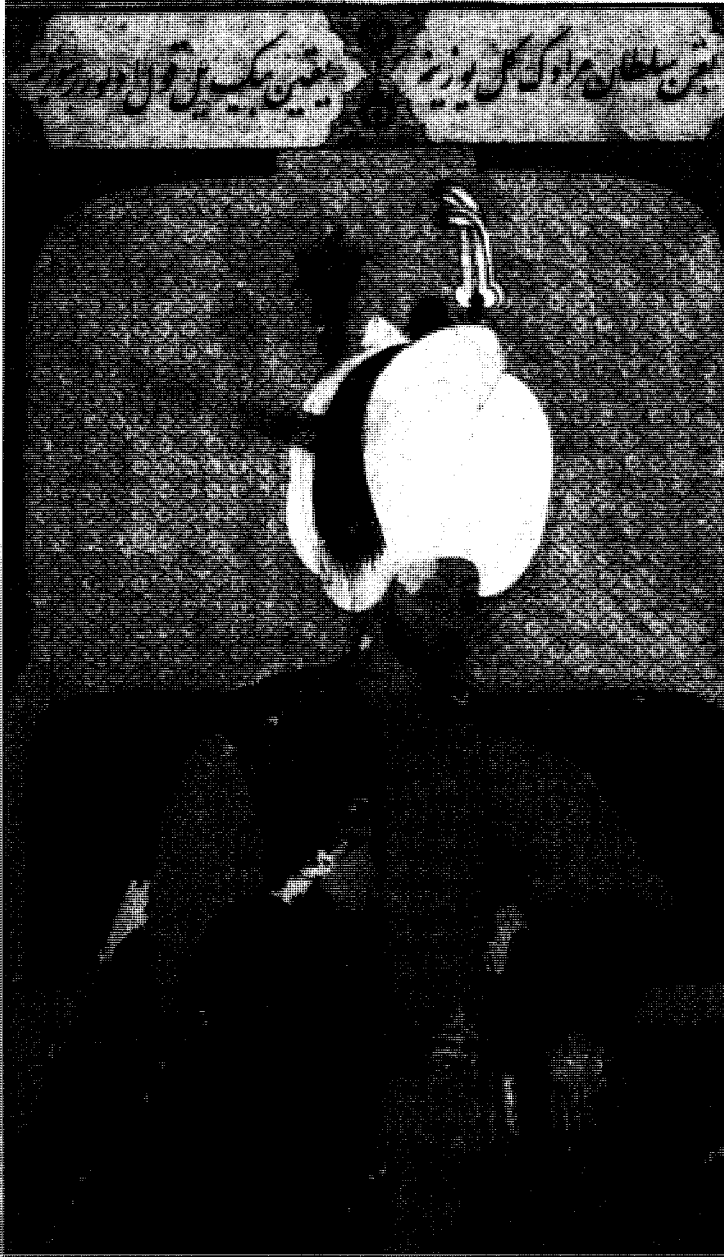
مزار «اوزدمیر اوغلو عثمان پاشا» (عثمان پاشا اوزدمیرزاده) در حیاط «جامع | مسجد| قورشونلو» در دیار بکر



کتیبه روی در قُبة دوم، که مقبره عثمان پاشا در آن واقع است. این آرامگاه به «چیفته قُبه‌لی تریبه» معروف است.
(ابیات روی کتیبه)

بودر سلطان مراد خانک وزیر	که فتح اولدو انده ملک شیروان
یدی ییل ترک تخت اتدی الندن	خدا بنده محمد شاه ایران
ترخان اولدی عاصی پادشاهه	انک رفعی اولندی بونه فرمان
قویوب شیروانی کندی عاصی خانه	کسوب باشن یرینه دکدی بر خان

دونوب تبریزی آلدی آلدی تاریخ:
جهانده نام قویبدی کوچدی عثمان - (۹۹۳)



تصویر سلطان مراد سوم



تصویری دیگر از سلطان مراد سوم

تصویر نسخه خطی تاریخ عثمان پاشا

2a



المحمده الراجب الوجود اول بادشا هله بادشا هذه كجمله المي
 بوقد نوار ايلويوب ووحدايتن وكمال لطفن الهامر انكده اعلم
 بنما آدمي برقطر سودن وبراوج طهارا قدن خلق ايلويوب عدم
 ملكته وجود اقله كقوه وبقدر كمتا بنى آدم ديونكريم
 وخطيم ايدوب عقل وادراك وشم اخلاق ويرد يكره كندنيك كمال
 لطفه وحدانيتنه وبلال اولان كتب امره بانه اعتماد ايدوب
 من امن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الاخر وقد
 حيزه وشتم الفاظي قوم باللسان وصدق بالحنان ايدوب
 فخر ايدوب كندن اجتناب وامر ايدوب كنه اعتماد ايدوب امر معروف
 ونهي منكر اوزره اولان وصلوات زكيات واكمل عيانت اول سرور
 انبياك ره ضنه مبار كنه كجمله عالمي انك بوزي صوابه خلق ايلويوب
 لولاك لولاك لما خلقت الافلاك ديونكريم ايدوب جميعي مقرب
 بغير لرون وعزز فرشته لرون آني افضل واكرم ايلويوب وشم
 عيانت وصد هزاران صلوات انك الله وامحابه وارواحنه وجملة
 ماير باصفايه كجمله امحابه كه كوزيد سي وافضل مديرو على الخصوص
 حق سبحانه وتعالى سعادت تلوي بادشا همزه كه عمر في ود واني ورفعت
 نصرتي وياضين شان ياد وبرد ياد ايدوب وجود شريفين وشم
 لطيفين بلالرون وشم لرون صاقلين وكمطين وبردوب عدو
 برفعال اوزر بنه مضرب ومضربين وشم لرون مجاز تحت زاد الله

3a

تعالی عمر و دولت حضرت نیکو دایم حق تعالی عمر و دولت برین زیاد
 ایزدیت وجود شریف برین خضر لرودن و منور لرودن ما قلمیو بت علم نافع
 و هل صالح مزین و مشرف ایزدیت مروی زمیند دایره سلطنت
 اوزنما برقرار و بر سواب ایزدی و بر آسمانی یا میسر المراتب و وزیر
 عظام ملک و امراء که املاک دایم حق تعالی عمر و دولت برین و منصب
 بر استلرین و علم علل برین را امور ملک و امور غیر احتقار مروی
 شریف برین و تدبیر منیغ برین حق سبحانه و تعالی حضرت لری کندی
 رهضای شریف لری اوزنما سلوک و حرکت اندری و بر و بت هر بر بی
 صدر اعظم لرودن مقیم و دایره مناصب لرودن قایم این و عا کر اسلام
 دایم حق تعالی فرستلر و خیرت لرودن ایزدیت هر نه جانیه توجه شریف لری
 اولور بر حق تعالی دشمنان بد فکار و کفار ان خاکسار اوزنما
 دایم اسفند و مصغر ایزدیت اغور ها یون برین اول رسول اکرم
 و فتح عالم حرمته مبارک و همون و نجسته قلمیو بر و بد ایما یاد
 اسلام و شغفنا. اعظم حضرت لرودن عمر و دشمن اولان لری مقام لرودن
 و استقام تکامل لرودن خالی بلیه آسمانی یا حق تعالی بعد بیضعیف
 مخفی جاکر بی حجاز و ذر مقتدر آواز اهل مرغان که ابای تر لری
 طرد که اختصار حال اوزنما شرق سفر لرودن واقع اولان احوال
 ولایت شیر و ان و در مور وجود عثمان یا شانکه شرح بر سر
 اولان چهار بر لری علی قدر الطاقه بیان ایلیق تاکه با بران منافع
 و فاما بنی لرودن قدرت اول لرودن بعضی بعضی معلوم شریف لری
 اول لرودن حضور و نقصان لرودن لرودن لرودن اختصار حال اوزنما
 تسوید اولان عن حضور و نقصان لرودن لرودن اسدیر که مور سالنکه
 عمین ستر ایزدیت و نقصان لرودن بیو برکت ذر بر کسته امر

عبودیتند و تصور و نقصان او نیز لولایتی سایر احوال خود باشند
 ایامه نقصان او و کج محل اشتباه دکلته امده بی جهاله تالیف
 و تصنیف آنکله مراد مجرد سفر دره واقع اولان احوال بیان
 اولسون ایچون دکلته بلکه بی رساله سبب دعایه باعث اولان ایچون
 زیر ارجح عاقله خاطرین واقع اولان احوال مسطور و محفوظ
 ذکر و تقریر احتیاج یوقده زیر ایکی کورمه ایله و یکی استماع آنکله
 معلوم یوقده ایله اولسه تا آنکله تقریرینه و تالیفینه احتیاج قالملا
 امده بی بیچاره بی رساله بی تصور می کستانه تالیفاته که بی بیچ
 زمان هر مهرا نکره کن مسکه آل عثمانین سلطان مراد خان نام بیجاری
 یاد شاه کلوب دیار میجه سفر ایدوب آنک زماندا اشوب بی مقول
 جنکله و غیر الروایتی دیو ذکر اولندون امید و امر که بی وضعی
 بر خیزد ما ایله یاد این لر مجرد کما اعتماد او اعتقاداً تالیفینه
 و تسوید جزات اولندی امیدی حیر که بی غزوات نامه او قیاملر
 و استماع اینلر یوقده لر بی خیزد ما دن فراموش بیور میبلر
 بهاد باد شاه عالم ^{مغول} اغلم مولایلوکه العرب و العجم
 السلطان مراد خان بن سلیمان خضر لری دلیله لری که دیار میجه
 ولایت شروانه و کورستانه سفر اولسون دیو امر ایدوب
 وزیر اعظم لر بن خیر الانام مصطفی یا شا خضر تلر بی اختیار
 ایدوب و سفر نعت اتان شامورا اولان مسکه آنلری سر مسکه
 ایدوب مصطفی یا شادخی سفر نعت اتان ایچون تدیر و ندر که
 ایدوب سفر لارخ اولان امور بی جمعی حاضر و محتیا کوروب
 114 ¹¹⁴ محرمته لولایت او یا قاری او سکلاره کجوب
 و تکیه قریباً بر عالم و واسع یرده دوتلوب کند ولرد ایچون

سفر لازم اولان امور بعضی اختیار و امور دین کسسه لرا ایل
 دانش و مشورت ایروب سفرهای دین متعلق اولان صاحب الامر
 پادشاه عالم حضرت تلی کند و لهم بالذات اصحاب ایروب سر عسکر
 اولوب دیار شرقه توجه اند که دن صکر الدوینک و دیر و کله مناسبت
 جمع معتبوله رد یونام سیارشی اولندند صکر مصطفی ایا
^{۶۱۰} صحران کندیله اخی اسکدران کجوب و عسکر
 اولان عسکر آهسته آهسته محل نامور جمع اولوب حاضر اولوب
 و قوتلقدن انباء سپاهیان محوئا و علو فحیان سیار محوئا
 و اوج بیکه بیکجوری و دره تون عدد صابر بوزان بیله امر اولوب
 و روم ایلیزه و اسلام بولان نامور اولان عسکر جلای اسکدران
 کجوب و برقع کون ای اسکدره و مال دیر و نامور اولان عسکر
 اولوب آندن سر عسکر مصطفی یا شا حضرت تلی عسکر اسلام ایل
 ای اسکدران خالقوب یا بر عجم روانه اولندی و جمعی اسلام بول
 خلق و یا شالروانالر و سفرهای دین نامور اولمایانلر اخی یا شالی
 و عسکر اسلامی کوندری حقدیلر اولکون برز نیت و بر شمرت
 و بر تماش اولندر که عسکر زایل اولور دی آندن یا شا حضرت
 یولره روانه اولوب اما هندک و بولی بولنه کیمتوب از قلدی
 کجوب از نیک نام قصبه اوزن نین و یکی شهر و امر منی در بندن
 و بوز او یوکه بولندن و سلطان اوکی سجائی ایچیندن و بولادی
 نام قصبه دن کجوب آن شهر قونیلر ای شهر دن قاصوب العالی
 نام قصبه وارد بیلر زیرا کندولر که الفند حقتکلمای و طاع
 شریف و کلربان سربلری و امریدی بولون کفکدن مراد بولری
 کوهک ایلی قصبه مذکورده اوج کون او قراق ایروب آندن

4b

توجه اوله اندک ایکی اوج منزلن شهر قریبایه وارلری ایکی ذوق نیاده
 او فراق اولوب مولانا خدانکار حضرتلرین زیارتی ایدوب آنده
 دخی قالعوب برج منزلن نصیریه نام قصبه وارلری اول وقت
 نصیریه آنسه اصرق اولمشدی انده او فراق اولغا یوب کیدلری
 برنجیه ایامدن مکه سواسی نام شهر کلندی اوج کون شهر مذکورده
 او فراق اولندی آندن دخی قالعوب روانه اولندی برنجیه منزلن
 دیار ارضن رویه وارلری مکه وارنن رویه او گنده ایلیجه قریب
 اولان طایز جمیع عسکر قوزب او تور د بیلر اما ارضن ومو ارضن
 وقت حرق عسکر بونیدی همان قایم قوی ویکیمی واریدی زیر
 سفر نصرت اتارن مامور اولان عسکرا بجد ان جمع اولسه کولدی
 آنرن عسکر خلق هر کوشه دیز و هر ولا سیدن آهسته آهسته
 کلوب جمع اولمده باشلدیلر سو لیکه مامور اولان بکیر بکیر
 و سخاق بکیر و زعمیلر والای بکیر کوه کوه والای
 الای و مبع مبع و فوج فوج کلوب جمع اولدیلر ارضن رویه
 اونه سی اول افراع مزنگ او تا کلردن و در لوه منقش سایه بانلرین
 وارلری او فاقو حاد مرادن سوله مزین اولمشدی که کویا کونجیا
 دست بیابانلر و اذنی و پایانلر انواع مزنگ سکوفه ایله مزین
 اولمشده سولمته عسکر جمع اولدی که ارضن رویه او سنده
 ادمدن و جادردن آننه بن عجب بیوقوف ایله هر کون آنندی
 زمانند اولمده ان دلاوه لر آنلرینه سوا و اولوب شیرانه
 و دلیرانه چند لیکه و سلاح شوق ایدر لری و بعضی لها یفه
 دخی جمیع اولوب اولدیلر بیلوان بکیر مسو سوب سیدانه کیر و ب
 کلنه شهر قریب و کجی خی نیر اندازلق اولوب الحاصل منک اسالی

5a

لوزی و انواع لعل را ایوب کند لرودی عدوی همانک بغیر فی آن لرودی
 بود که او در سینه میگری کوف مقدار یک اول جا برد او نور ایوب و
 هاونه شامه اولان عسکر با جمله جمع اولوب آنکه ۳۶
 جامادی الاولند اول جا بردن فالقوب امر من روم قلعه سنکه
 لرودنه دن بویندی عکله معروف مو معدن شمید لرودی
 قور بند سردار اعظم مصطفی پاشا حضرت تکیه او تا قریب
 قور ایوب اول کوف جمله عسکر آن امر قاسنه کلوب بکلر بکلر و بجای
 بکلر والای بکلر و ذی عجل و بلوکه آنالری و جمله عسکر اول کوف
 الای و شرفت کور سنکه ایچون هر بری قادر اولد قلی مقدار جمله
 کوب و آنلرینه مرهع و مزین کیملر و برضتله کیدر و ب حضور
 الی کوف لرودن مور پاشا او علی خان پاشا حضرت لری کند و لرین جنک
 آتیله تزین ایوب و اولد لذل فعال اسباب سیاه که او زین
 علی مثال سوار اولوب و جمعی قوالرین دخی مرهع و مزین اسباب
 و برضتله لرینه تزین ایوب و او کفند التی دانه شاتر لری که زین
 و زین کمر اللرن مرهع بنر لر دقار لرودی و سایر بکلر بکلر و
 کذا که هر بری قدر تلو قدر فی بتد کلری قدر کند لرین و قوالرین
 مرهع و مزین اسباب لرینه تزین ایوب الایلر و صغله بیلوسید
 طور مشلر دی و بجای بندن یکچر بلر دخی کند و لرین زینت و شرف
 ایچون تزین ایوب باشلرینه اول اعلای مجهر و مرهع لر کلکلر
 و امله ابوقلر و سور و زحلر و قار تال بکلری صوقوب و قوالرین
 او روز لرینه الوب جمله عسکر جنک آتیله زین اولوب صغله و الایلر
 بکلر ایوب بلوکه بلوکه صف صف طور مشلر ایوب سونیکه کوزنر که
 عقلی زایل اولور دی بر شرفت و شجاعت کور سنکه نمراد حور

سرخ سرور و سیا هک جاسوسی اولوق احقما لیدر هر مه که قوت
 نصرین شاهن ایروب دخی و اروب اول ملاحدتی د بنلین
 خبر ویر کلین هر بیرینه خوف و خمارت واقع اوله الحاصل اولکن
 ارضی هم اوکند آدم دریا کی موج اوروب ایلیج جا بیرین
 تالری من ره که قلعه سنه وار خیزه شو لعدر عسکر وار بریکه تقریر
 و خیزه قایل کلدی بو ترتیب ایله واروب اولدو بو بیخ دیوکلای
 موضعه قوزیلیر اول کون آند او قراق اولغز ایزه سی ججا ایدی
 پاشا حضرتلری جمعه نازین قلوب کتکه تدارکنده ایکی قوزیلش
 بدمشاق خانلرونه قورق خان نام مملعونین مها نذا مراد بیگ
 مشغول بر قوزیلش برنج نفر آد مسبله الجی قلوب جوابلی بو تکه
 اوز نینه صادر او نشیدیکه مجمع پادشاهی چون خدا بندد دیدکلای
 بو کار قورق خان خبر کوزدروب دیکه سنکه قورق خان سن
 معلوم اولدکه روم پادشاهنکه مصطفی پاشا نام وزیر یوزالی
 بیکه مقداری روم عسکر بلیه بزم سرحد اوزین قریب ارضی روم نام
 ولایت ایزه کلتلر امدی سنکه قورق خان سن مصطفی پاشا به
 بر الجی کوزدرو سن بو قدر عسکر جمع ایروب کلکدن مراد لری نه
 اگر بیزیم ایلیجکه اتمکه کلای اریه بزه اخی که کور تدار که ایوب لم اکو
 غیر ی فکر لری وار یسه اغوز لری خبر اولسون دیو جواب کلک لری
 قورق خان دخی مها نذا مراد نام ادمین کوزدروب جوابلسته شی
 مملو مملعون پاشا حضرتلری شو بلیه جواب ویردیله که پادشاه مالینا
 حضرتلر تیک امرها ایولای بود که بو سنه مبارکان قار من باغ خرابه
 جمع اریم و حق عالی فرست و غرت و هر نسه کور حجه و لایتلرین
 فتح ایوم نیم آنکر کاوز نینه وار مغه ارم بو قدر دیو جواب دیو کلک

مقبول دکلر همان سنی مسکه که ایاب تعمیر کلوب دین اسلام
 تابع اولی و اولوی و ولایتی و گویا بن تسلیم ایمن دیو کوزند
 خبر منوچهر منوچهر که تمام سلو می و ایچق جانازی باشلر منوچهر
 و جمعی اموردین از نوزارین جمع ایروب و دانشق ایروب تدبیر
 شو که مقرر اولدی که اگر شدی بز سر کشک ایروب بروم مسکه
 متابعت و مراجعت آنز که متقابل ایروب جنگد فی اقتدار
 یوقد مرا که فرار ایروب که جل و لایتلی میز آتق احراق ایروب
 کیرن اولدی میز قیروپ و عهدت جا و غله بمقلع میز ایروب
 ساکن اولدی و غمز قلعه کرمی برک و صارب قلعه در اما روم
 قلعه الحاقی آسانر زینا فبرسی و خلق الواد کی منظم قلعه کردی
 فتح آنلر در کلک هان بونلر استقباله و ایروب متابعت
 این لم اسیدر که آنلر فی بنه جانیزه مناسب رعایت ایروب
 و هم ولایتلی میز فی خراب اولوب مال ساللر میز بغا اولما سون
 باقارنه تدبیر ایروب و استقبال ایروب بعضی ازین و ذخاین
 و نیچهدا یا تدار که ایروب سرد امر حضرت بلزین کلکدن بوقصه
 طویرسون ازین جانب بر کلکدن بیجا بند عسکر اسلام
 قلعه امر حانق فالقرب الیچی کون چلدن ردیکه ایله معروف
 و مشهور موضع کلندی کلکدن بر کوچک کورچی قلعه سی و امردی
 آوینه ابلین حصاری دیر لر ایوب بره درنگه ایچیند در نهایت
 و صارب یوز واقع اولشدن کلک اول کون امر من روم کلک
 بیرام باشا اوکن قراول ایوب اول قلعه تک او زینین اولروب
 ایچیند بوقدر کفار و ارغنی قلعه بنظر آچی و بیروب حوز
 و مخالفت ایروب جنگه باشلر کفار معنی بونلر ایچینلر جنگه

قلعه ایچینده او قایلده و طاش ایله محکم جنگ ایدوب آخر الامر عسکر
 صوکرده ایچی اول امرالغه وارزدن قلعه اوسرتیه یز آلوب و محکم
 یوریشی ایدوب و کفار لعینیک اوقته و قلجینه و سایرالت
 حربلرینه یقویوب هر دیوار نرنه قیولوب یادشا اسلام دون
 اول قلعه اولیله غازی وقتنه دکین الیه یلور عسکر خلقی بوقلعه جنگینا
 و تماشاسند ایکنی اول کون دیار بکر بکر بلبیسی درویشی پاشا
 قزاق سوب اطرافنی کوزمکی کوزسلر برده اوزرنده بر مقدار
 عسکر پیدا اولور بزه کوزکه اسب و ویران عسکر نه عسکر درویشی
 روم عسکر نرن بر قیج مسالت آتلور برار بکیتلر ات دیوب اوزرنده
 وار نه کوزسه لر جمیع قزلباش بد معاش عسکر بر مکر اولو املور
 قو قی خان و قزخان و امام قوی خان و قزق دروغ خان و دخی
 نیچ بلور باشلور نازیلر قزق بیکه قتلری برار قزلباش عسکر نیچ
 جنگ قصدینه کلمتلر هان کفر وارین عیان ایدوب درویش
 پاشانک اوزرنده بر او غز نرن علو ایدوب جنگه آغاز آتدیلر
 اما درویشی پاشانک اوزرنده عسکر آرز بولندی نیچه اتسوت
 قیج دخی ارکک دکلدردیا بر بکر که برار اکراد بکلر عسکر دیکر
 نیت دینلر دراز قلعه نینه باقیوب هان دینی اسلام اغوز نینه
 و یادشا عالم بنیاد بیانه ملعونلر قیولوب بر مقدار عظیم جنگ
 اولوب سولیکه باشلر تسلیم و سینه لر سولیکه عسکر اولو
 طرغایه طلور کی دو کلر سولیکه عظیم جنگ اولشدر که قابل تحریر
 دکلدرد اما قزلباش روم عسکر نینه غلبه ایدوب اول محله نیچ
 دانه برار اکراد بکی شهید اولشدر جلدن بری صاخرمان بکله
 جمله اکراد که آب رفتد ایدی اما اور دین اولان عسکر بوجنگلر

قطعاً جزیری یوزلی آنند بوجنک اوهر دین لور یایق جمعی ات
 ارقا سنکلوب برجا سندن ارض روم بکلر یکسی بهرام باشا و بر
 جاسندن اوز و مر یا شا او غلیغ خان یا شا ایر تیوب الحاصل جنگدن
 خبردار اولان عسکر که هر بری آلتقوب برقلدار ایر تیوب و لاجن
 ملعونلری او بر تیز الوب و هر جاسنلر یز قلیج قیوب شویله که
 لشکره سو بکندی ملعونلر کور دیلر که روم عسکر ایکی غلیغ
 ایروب و هر بری کرد و کلر ندن دو غنیوب شیرانه و دیرانه جنگ
 ایروب و حکم یوریشی ایری بکیت ملعونلر که کولک لرنیه قو خور و کور
 لرزد دو شوب و عقللری شاشوب همان یوزلری لمر لرنیه دونوب
 یوز قیغده دو تدریلر ملاحح ملعونلر که یوزلری دوندن صکر روم
 غازیلری آمد لر ندن قلیج قیوب بو قدر ابنوم عسکر بر ساعت
 تارهار اتریلر غازیلر که تیغ خونریزیلری عریان اللرن جنگ ایریت
 و هر بری قمریزی قانه غرق اولوب شویله باشلر کس دیلر یسینلر
 سوکلر تکم خون مرد مدن زین سیاه لاله رنگ اولری ایکی سکر
 بر برینه قار یلوب قاتلری و بیر که بر قاتی ات ایاقتند بنیه کبی
 انگلری توزدن و خون عجا از ندن و تو فنگ دتو سندن و آدم
 نعر سندن و ات سملیندن محل معکه محشر برینه دونوب
 اول کوندا خشمه دکن حکم جنگ اولوب قره کولق واقع اولیج
 سرخ سره و سیاه که قلیج دت جان و باش قور زلری کما اول
 ارا قلرد ارمقلر کنارند اودا ایچلرینه کنز لوب و کیجی داخی
 طاش بر قلرینه سخان اولوب الحاصل اول کوندا خشمه دکن
 حکم صراش اولوب اخشام اولیج غازیلر کس دکلری کله لری
 شایله لرنیه و صر قلرینه صا جنوب و دری طوتاون و حیدری

که مثال او کلرینه بر اعنوب و دوز او زرنده بر قح عمد کوسلری
 التمشیدی سینه کفد و آد ملرینه زعم فاسد لری او زرن کوسلرین
 چالدر ووب یا تسو نمازینیه قریب بو هتکام و بوهای هویله پیلالر
 و بکلر و غازیلر او مردیه کلدریلر و سردار اعظم حضرتیلر یک
 اورتاقلری او کنته حقیوب بر ابراق ایدوب و پلش کتورن غازیلر و بکلر
 استقبال ایدوب آفرین بنم غازیلر دم دست باز و کوزه قوت
 و یوز بکنر آغ اولسون و باد شاهکه اکلمی سزه طلال اولسون دیر
 هر برینه آفرین ایدوب اول کیجه جمله عسکر آیشی اولوب صباح
 اولیجی سردار حضرتیلر دیوان ایدوب و جمعی عسکر یوانه جمع
 اولوب پلش کوسوب و یولدا شلق ایدوب غازیلر که هر برینه حاللو
 حالتمه نرخیلر و بر عایتلر اندکدن مکر در می کلن قزلباشلر که امر
 ایدوب جلستک بیونلرین او مردرب سوبلکم اورتاق او کنته لوش
 سوبکنیدی باشند و لشون آدمایا غنیزه تعمیردی و خوفی غانند
 و لشو رایجه سندن آدمکه دماغی خراب اولور دی و کسان کلدر
 امله قوله لر پیدا اندیلر شوبلکم کورنلر که عقلی زایل اولور که قطع
 لاشلر رایجه سندن کچیز اولدی نسیم کمنی سر کوی صدبار انک کچی دوشیم
 کسان کلدرده برج بدند وضع ایدوبین ویدی نردار لغن کلن مردان کیریم
 نررا و لکون بر قرقنلق و بو هتکام او زرنه ایکی سردار حضرتیلر
 حیز کلدی که التون قلعه ساچون شوچهر بر نیجه کتار عسکر یله استقبال
 و متابعته کلیر سردیو جنبا تدبیر یا کاشا حضرتیلر دخی جمله عسکر
 تنبیه ایدوب بالجه ات او زرنیه کلدریلر و جمله بیکه یلردی کیندی
 تزیین ایدوب و ترقنلرین اموزلرینه الوب شوچهر مذکور ^{مستند} ^{لر}
 یر قاهر شو و ایلری مجرده استقبال ایچون دکلدر بلکه شهرت

و شجاعت کوسته که ایچو ندر کفار خاکسار دخی کلوب بویا یکی
 کچه لو طوران عسکره و کیم بیلرکه او مرتبه بیر لر ندر کجوب یا شاکه
 انا غنی قرینه کلیجه که بویان لشاری و باشند بیدا مولان قورلاری
 کوریکه شول برکه خزان کیمی دتر بوب و بکن ندر قطعاً فان قلیق
 بی هوشی زنی عقل اولوب واروب یا شاحضر تلن دست بوس
 ایروب دین اسلامه و بادشاه عالم تابع اولوب منو چهر منور
 دین اسلامه شرفن و قوتن شجاعتن شاهد ایچیکه حق تعالی
 کمال الطغندن ایمان میسر ایروب صکر ایمانه کلوب اربن صلفی
 و بریدیلر ولواء اولتی کند وید شجاق و بریدیلر و جلدر نام
 موصفدن قالعوب بر قح منزلن اتمه قلعه دیکه ایله معروفه قلعیه
 کلدرکه صولر کنار ندر قنولاری سردار حضرتلری وارمزدن مقدم
 اربخان بکی عبدالرحمن بکه قلعه مذکورکه اوزرینه واروب
 ایچند بر مقدار کفار ولار عیشی قلعه بولم و بر صوب عناد و محاف
 اندر کلر ندر عبدالرحمن بکه جنک ایروب قلعه جبراً و قهرماً الوب
 کفار نیک کمن قیروب و کما سیر ایروب و بر مقدار کفار ایشی ایله
 یا شاحضر تلر ندر اول قوت باقدن قاسر شو کلدر بیلر و اول قلعیه یا شاح
 حضرتلری بر مقدار آدم تعیین ایروب و ایچینه بر قح عدد صا ریزن
 قیوب آندن دخی قالعوب مروانه اولندی او بیجی کون قلعیس نیکه
 ایله شعوب بر قلعه بیکلدرکه ولایتی خلقی جمله کور حیدر اما قور لایق
 خان لر ندر داود خان دیر لر بر بلعون ضبط و تصرف ایدر ایشی
 عسکرا سلام وارمزدن مقدم قلعه مذکورکه اها الیسی جمیع فرار
 اتمش قلعیه بوشی قالمش واروب یا شانه قورنق نیشی آتی کون آندن
 اورتاق اولندی و قلعه قلعیس کندوی بر در ایچند آب هوای

معتدل و لاتقیر و ویری سکز دانه ایلیجی لری و اردر و اطرافند
 باغی باغچه سی دخی و اردر شکر او برته برندن بر سوکی صواقر
 آدینه کور هونجی دیر لر شکر ایچند اول سوکیه بر کپرسی و اردر
 قلعه مذکور خراباش الفذ اینک شر و انند و رنگدن ایکیه یوکیه ایله
 کلن بازر کالمر بو کپر بدینکچوب باج الفذ راغش بلده بر یوکیه ایچیه
 صالور راغش او شده بو مقوله بر و لاتقیر و سرد ار حضرت تلری
 قلعه تغلیب محافطه ایچون بر بکلر یکی قیوب و کفایت مقداری
 عسکر تعین ایروب و بر مقدر صابر بوزان قیوب الحاصل قلعه
 مذکور ایچنکچی و بلاق ایله مرتب و تکمل ایروب کندولر سعادتله
 ایروب سنه قوجه اقلین مقدر اند و کلرین مکر اول و لاتیکه کفایت
 وزخم دیر کلری شمره لوند شاه دیکه ایله مشهور و معروف اما نام
 قبیحه الکن ساندرا دیر لر بر کفایت کی منبیله ایدر راغش کفایت
 سرد ار حضرت تلری تغلیب و قانقردن مقدم صابر و حان سنجای
 قیاس یکی ایچ کوندر و ب و جی ایلی بو یلی صا دیر اولشیدر که سنکه
 کور جستان وزخم و لاتیلر نیک اولوس و یکی اولان لوند شاه
 سنکه معلوم اولکه سنکه روم باد شاهنک برادنا وزیریم
 بوز اللی بیک اسلام عسکر یله اوزنکه کلام اگر کلوب دین اسلام
 باد شاهنک عسکر نیتماجت و مراحت ایدر که خوش
 بز داغی سنکه حال که مناسب و شانکه ملاج رعایتلر ایروب
 نیت کند و لاتیکه حجاب و بیروب سنداغی باد شاه ایله
 تابع اولاسن اگر عناد و مخالفت ایدر که وقتوکه حاضر اولکم
 ایلوکی و لاتیلر وکی قیوب یا قوب والومه کبرن از نور لورکی
 بالجه قلیچدن بحروب و عورت و اوغلا نلورکی اسیر ایروب

سکه برایش ایبره که تاد و در قیامت دکن آگیلو مردیو کونیز در ک
 جواب کتار امینک معلوم اولیجی جمع از نو بر این و اختیار
 امور بدین کسند لرن جمع ایروب و در برید بر ایلری او زما
 طاشق ایروب اگر روم عسکرینه مخالفت ایبره که مقابل ایبره
 جنگ اتکه اقتدار میز یوقدر اگر طاشق علیه حقوق فرام ایبره که
 روم عسکر ایلالری و ولایتلری من جیعاً بقا لر و خراب
 ایبره لر یوقدر ر قوتلو عسکر جواب و بره که قادره کیلوز انحص
 التون قلعه صاحبی منو میزدخی آنلز تابع اولمشدر تغلیسی
 دخی ایوب ایچنه جنگی طولدر بر دایر شدی که برید ولایتل
 بوئلر ال چکن لر حضور ما روم عسکر شر جانیه توجه ایروب
 اقدام و احقار ایبره لر ایسه بوئلر کوزد مکان حایل اولمز
 زیر آتروس لر خلق الولد کی معظمه طه لر فتح اتمشدره
 کلک حله شدی کمالی بر حلیه ایروب بوئلر متابعت و ایچنه
 او زما استقباله و ایلم اگر صوکلری کور اولورسه اشخزه
 دیکها نلق اولمز اگر صوکلری حکم اولمز سه بلد و کن المزد
 حله شدی کمالی بر حلیه ایروب بوئلر عظیم عسکر او زما
 مرد این لم دیوانواع دور لر حلیه ایله سرد لر حضرتلریه کلک
 مقرر ایروب و عسکر اسلام دخی قلعه تغلیس دن قاتقوب آتخی
 کون بر کوی قریبند بر ایمله انا چلی و آخر صوکلر خوب یرد فرزند
 او نو بر ایکی سرد لر حضرتلریه خبر کلدی که او شکر برقی بیک
 کتار عسکر بلدیون شاه کلوی برید بو خبر انزلیر آتد سرد لر خضر
 چله عسکر تنبیه و نذا ایروب جللات امر قاسنه کلوب کتار لعینه
 الای و شخرت کوسه فرمایله چله عسکر خلق آن امر قاسنه سولر اولن

و یکدیگر بیلر جلبدن تو فکترین محکم صقلیوب و قتلترین با قلوب واج
 یوز عدد ضار بوضا ندری حاضر لیوب و مسکر خلقی الای الای و صاف
 صاف طور مشلردی آنند لوند شاه ملعون بشا التی بیکه مقدار
 یلاس کورهای از نوز لر لیه کلوب و او رد یسن بر کوشند تو نوز روب
 کندوسی بدی مسکز یوز مقدار کفایر ایل و زعم فاسد لر او در
 طیل نغزین جلا رفق بو ایکی کلوی طرمان عسکر که او در ته بر لر بند
 کلوب یا شا حاضر نلرینکه او تاخی او کند آتدن اینجیکه بوجع کلور آن
 یکدیگر بیلر تو فکترین بویشا لوب واج یوز عدد ضار بوضا نلر بر
 او ایدوب بر قماشا و بر سنلکه او لشد که محفلر زایل او لور
 اما کفایر عسکرینیک بکر لرین قلعاقان قالمیوب فی هوش و فی عقل
 اولوب جمیع جان لرین اسید لرین قطع اتملردی و عسکر اسلام دخی
 ملاحظه ایدر نر دیکه همان لوند شاه او تاغ کر یکدی بونلری قیر مغه
 و اسباب لرین بغا استیکه امر او لور دیو هر بری حاضر پیش او اتملرد
 اما سردار حاضر نلری ملعون اولور میوب و کندویه بر اعلا قفقا
 کیدر روب وینه و لا یقند کندویه سنجاق و یروب مذکور دخی
 یاد شاه عالم کیناهه تابع و بند اولوب سنه سینه خراج و یروب
 امر بادشاهیه مخالفت استیمه بونوال او زمره عهده سوب بر ایکی
 قزاق عسکر اسلام ایلد بیلد کیدوب آتدن یا شا حاضر نلرین لجاز
 الوب سینه کندویه لا یقینه روانه اولندری ولوند شاه کتد کدن مکن
 بدیجی قزاقان هفر قنق دیکه ایلد مشور بر اولور صوبیکه کنا سر نیکلر
 او اهلل قزقلدی اما عسکر اچیند قحط واقع اولوب سوبیکه
 از نوق بولندری حتی اسلام بول کله سمار بره اوج یوز اچیه اولور
 و اونک کله سی دورت یوز حقیق وانک آنک کله خود وجودی

یوم غزوی و آنچه تو در آن وقت می نمود بکسی به حقیقتی الحاصل مسک
 ایچند شوی بجه قطع واقع اولدی که تقریر و تحریف قابل دکلان
 و بوازلقد سردار حضرتلری بر قح کون او تراق ایدوب عسکر
 خلقی اطراف کویله از وعده و زحمتیزیه بر اکنه اولوب و بر قح
 قنار بکلک دون لر اطرافه او بریه کیدوب کفر لر اکن مکر قنار
 بد معاشی خانلرین امیر خان نام لعین بکرمی بیکه مقدار عسکر ایله
 اولارالعه کلوب و بر وادین پور سیه کیروب بنجان اولانلر
 موم عسکر بیکه بر اکنه سی و بر قح قنار بکلک دون لر ماحد
 لعینلرک اوز لر لرینه و اریجی هان کند ولرین عیان ایدوب سونلر
 اوز لر لرینه علمو ایدوب اولمحلله بر قح خدی شکار شهید ایدوب
 و بر قح قنار بکلک دون لر سوروب سینه کلک لری جانینه مر انا اولد
 او دریه فریاد می کلده هان عسکر اسلیم ات امرقا سنه کلوب
 بر جانین دیار بکر بکلر بکسی درویش یا شا و امیر موم بکلر بکسی
 هرام یا شا و اوز دموه یا شا اوغلی عثمان یا شا و قنار بکلر بکسی
 حکام یا شا اوز لر لرند حاضر لعل لعل عسکر لر یله بر ق و ادر ایدوب
 و بریر غازی لر ملعونلر قلیج قیوب اولمحلله بر عظیم جنک اولوب
 باشلر کله و سینه لر سو کله و آدم تبر اغه طلوع کیم و کلک
 اتا مار حد ملعونلر کور که موم عسکر بوغزلی ذیوف اندی کیم
 سو کلری دون لری و آل قلی اسباب لری و کند و اسباب لرین دخی
 بر اعرب بوغز قلیج طو بند لیر اندن غاز یله لعینلرک اکر دن قلیج
 قیوب کیمی قلیج ایله قروب و کیم دخی قلیج قدر خسندن اول عظیم
 صوبه دو کلوب غرق اولد لیر الحاصل لعونلر و همی تی واقع اولد
 کیم اولمحلله قریوب و کیم مروج فرار اند لیر و غاز یله کدر لری

کله لری شاه طبرستان را بنی صاحبزاد و در بیلر بی سکن مثال ایروب و در
 اوز نهد کوسلری الفشیدی سینه کندی آدملر بیه جالدروب ^{هنگامه} یوب
 و بعضی اداق ایله او در بیه کله بیلر و بیه چنگه جنزی بر طرف اولدی
 اما عسکر خلقی بلز که سردار حضرت تلی نه جاننه توجه اید لمانا
 بعضی لر معلوم اولدی که یوا اولد صوق کجوب شروانه کدلیو بر لوی
 حمله عسکر خلقی علوی ایروب و جلدن ایستفاق ایروب پاشا
 حضرت تلی نه واروب دیدیلر که دو املو پاشا قند کیدرسن عسکر
 ایچند قحط واقع اولدی قیش دخی قی سیدر بیز بوزن ایروب ^{ایروب}
 دخی کمنز دیویلو ایروب پاشا حضرت تلی کوردیکه قراکخلبه
 وار ساکن اولسونلر دیو لال لک کتور دیوب دونش مردیوندا
 اندردی عسکر خلقی یو جنزی اشدریکه جمعی سوزیلر و فاشدا
 دیو ساکن اولدیلر اول کجه کجوب علی الصباح پاشا حضرت تلی
 دیوان ایروب و جمیع اختیار و امور دیدن بکلر بکلری و سجاد
 بکلرین و بلوکه امانلرن و کجور بیلر کتخدا سن و بعضی اختیار ^{ایروب}
 دعوت ایروب و جوا بیلری بویله صادرا اولدی که پادشاه عالمنیاه
 حضرت تلی نیکه امرها اولدی بود که بوسنه مساکر حق سبحانه
 و تعالی فرصت و نصرت و میر رسه کورجی ولایتلرین فتح ایدیم
 و ولایت شروانی دخی ضبط ایدیم امری محمد الله و المنه حق سبحانه
 و تعالی فرصت و نصرت مستر ایروب جمعی کورجی ولایتلری
 و بکلری پادشاه عالمنیاه دولتند دین اسلام عسکرینه متابعت
 و مراجعت ایروب هر هر عکروب امرین تابع و حکومته محکوم
 اولدیلر سمدیکه حال بوا برایه کلدگم شروانه دورت بشینز امانتند
 بوقدر امکه و زحمت حکوب کلشی ایکی بونی قیوب کتکه و حجه

11b

معقول د کله روعم باد شاهزک نام شریف لرینه لایق د کله در انشاء الله
 قنده دخی زمان واردر امر باد شاهیه مخالفت ایله که دیو هر دو
 سویلویب و قهر و قتل لرینه عمومًا بر راجحه ترقی ایدوب و تکوین
 دخی شیشا قرار ایدوب و یوا و لوسوئی کجوب شروانه کتک
 حقیر اولدی آنذا عسکر خلقی باجمله ات امرقا سنکلوب و یوا و
 سویلویب بریردن کجوبن بولوب سردار حضرت لری کجی کونیه کجی
 بریرد و کلوب کجی که آرد بجه اولدیلر اتا اولغظیم صولویب ایله
 آردیکه کونیه لری که عقلی زایل اولوردی غایت اولو صولویب
 بلوق بلوق دور بلیو دور بلیو آردی شولیه هیبت لوی صولویب
 اگر ای کز برآمد سکا دینا باد شاه عقیق ویر لم کل بوسو بر کیر
 اختیام آردی اتا آدم اولونلری مثله بر قون کجی اولور ایچی
 هان بری کجی هر کس و کلوب کجی که باشلدیلر و کجی دخی کجینه
 تقایوب بریرد و کلایلر اتا اولغلام فی امان صولویب لرات
 دو و اسباب و آدم الوب غرق اتشد که قلم بهله تحریر و لسان
 ایله تقریر اولونرد کله را اول سویلویب ایکی جانبی محشر کونند حقیق
 کجی آتم دیو فریاد ایدیر و کجی اسباب و امرزا قه دیو فریاد ایدیر
 و کجی دخی و غلم و قهر نداشتیم دیو فریاد ایدیر و کجی یار انم و یولدا اشغ
 دیو فریاد ایدیر الحاصل اول قانلو صولویب قدر جان تلف اتشد
 هان بار خرابلور هله هر نه طالبیه اجلی کلون فوت اولوب ما باقی
 عسکر لول غظیم صولویب کجوب عزم شروانه دیو روانه اولدیک
 بشیخی قوا قدر ^{۱۸۶} _{۱۸۶} مریب المرحمتینکه او اخرنزه ولایت
 شروانه داخل اولوب امر شولام قسمیه کلندی و قصبه مذکور که
 سنیلری کرون و موج موج کجی بران کجی کران دیو ندونه

سماع ایدر که موم عسکرینه استقبال کلوب و هر کس ایله مصافحه
 ایدوب مرجبا ایدین اسلام باد شاهنگ جرسی مرجبا ایدر
 دلری احیا ایدر جیلر دیوهری شادمان فخرلرین نوره لر
 اوروب و عسکر اسلامکه اوکلرینه دوشوب و قصبه امریکه
 قریبنه کرک میران دیکه ایله مسعود مومنه قوندر دیلر آذن
 اکابران شروان بعضی هدایا ایله کره کره کلوب سردار اعظم
 حضرتلرینه بولسوب ولایت شروانک خطمی و حراثتی بانه متعلق
 صاحب ایدر لودی و قصبه امریش کندوسی بر باغ باغچه ایچند
 غایت ایلیمون کاسیدر بوقدر عظیم عسکر برای مقدار اوتوز دیلر
 میونسید و کندی باغله واریدیکه دخی دگلمش کی طور مردی
 غایت ایله سواهل ولایتدر اما آب هوایی ایدر حاصل ولا
 شروانکه ایسکی بویک شهر مذکورده بفلنور و سردار حضرتلری
 ولایت شروان بیکر می کون مقدار اوتوز دیلر وینه دیار برقی
 کتکه تهر و تدارک ایدوب و قصبه امریکه اوکنده شاه باغچی
 دیکه ایله مسعود بر بویک باغچه و ابر ایدر سردار حضرتلری ذکر
 اولغان باغچه بالجله قیردر ب و بویک بویک انجلی کسدر بوب
 و دیوار کی دکر بوب و ابرالرین جید مثال اوردروب واجینی
 تهر اقل ایل طوله روب و بعضی ایلرین قوکلر بونیا د ایدوب و قهر
 کوشه لرین قاز روب هندکلر و جاهلر ایدر بوب و ایچینه مومالده
 و برج و بارولرینه ضار بوسان لر قیوب بر محکم حصار اولمشیکه
 تعبیر قابل دکلر مذکر اولغان حصار تمام اولدقن صکر همان
 کندولر ولایت روم کتکی قهر ایدوب ولایت مذکورده کندولر
 داخلی قشلاسه لر غنیمت ولایتدر اروق و زحیرن کفایت ایدر

اما در ضمن رومین محافظه ای چون همان سواستیکلر بکلیسی قالیاشی
 ایدی، عسکر آن ایدی فکر ایروب و دانیشق اندیلیر که اگر ولایت
 شرواندن عموماً قائلند بر سه احتمال در طاعنای قارلمو تکران صکر
 قزلباشی بد معاش عسکر جمع ایروب وارض روم اوز بریندیور
 یاسن اوله من خالی بولوب تالان و غارت ایروب بریندنا ملق
 واقع اولاد دیر همان روم کتلمرین مقترز اندیلیر آندن شرواندن
 محافظه ای چون قالمغطب بکلر بکلیسی محمد یا شاد و وزارت شریلیه
 قیوب و بر مقدار عسکر تعیین ایروب محمد یا شاد فی قالمغی مقترز
 انشکین ولایت شرواندنک بعضی اختیار و امور دین کسنه لرن
 جمع ایروب بونلر ایله طانیشق ایروب ولایت شرواندنک احوالین
 قنصی اند و کلرنه آنلرد فی جواب و یروب دیدیلیر که مصطفی آقا
 روم کمدکدن صکر قزلباشی بد معاش بریرا من مو فی طایفه ده
 البته بر کر کلوب مقابله ایروب صواش ایدر لرا اما امیددیر که
 حق تعالی دین اسلامه قوت و یروب فرصت و مغرت سیرک اول
 دیو جواب و بر دکلرنه محمد یا شاد قزلباشک البته کله حکم بلا خطه
 ایدر بیکه خوف ایروب شرواندن قالمغی اختیار این میوب وزارت
 و بکلر بکلرین فراغت اندی و دیار بکلر بکلیسی درویش یا شاد
 تکلیف اولدند آنلرد فی قالمیلر و لرحق روم بکلر بکلیسی هم
 یا شاد تکلیف اولدند آنلرد فی قبول اتمیوب بکلر بکلیسند
 فراغت اندی الحاصل هر بکلر بکلیس تکلیف اولندی بر سر قبول
 اتمیوب آخر الامر اوزد مور یا شاد اوغلی عثمان یا شاد سردار
 حضرت لری دعوت ایروب وزارت شریلیه ولایت شرواندن محافظه
 ای چون قالمغی تکلیف ایروب آنلرد فی سردار حضرت لرنیکه سو

حقیقوب دین اسلام غیرت و پادشاه عالم اغوزیه و ولایت
 شروان قالمی مغز تار یوب و صلا و خان سنجانی بکی قیتا بیک
 امین روم بکیر بکلی کی ویر یلوب امین روم عسکر یله قالمه سن
 امرایوب و قیغی قولرین سولعلو نجیلره مجموعاً اکیشر اقمه ترقی
 اولوق شریلیه محافظه ایچون قیوب ویشی یوز بیکجری ویر مقدار
 قول قازداشی و کورکلو ویر مقدار ارباب تیماردن الحاصل بکری
 بیکه مقدار عسکر امیرایوب و عثمان پاشا اوتا قلمین اوردین
 اخراج ایروب بره ایه قور یلوب و شروانه محافظه ایچون شامور
 اولان عسکر الجبله عثمان پاشا نکه یا ننه جمع اولدیلر ائدن شروان
 اعظم مصطفی پاشا حضرتلری ^{۹۸۶} سهر شعبان المعظمینک
 اولان قلمین قصبه ایشیدن قالمق عزم روم دیر روانه
 اولدی و شروان قلمین طایفینک هر بری ملول مجزون یا ایللو
 بار ائله زین آیر یلوب و اهل عیال لری و اقربا و اجبار لری مکتوبلر
 و اما نکلر کوندر یوب و روم قوجه اولان عسکر شادمان هر بری
 قز قلمین نغمه لر او روب دیا روم شروانه اولدیلر بو جانندن قلم
 طایفه ارد لرین ملول مجزون بقا لر دی کویا که روم عزیز نفس
 تندن اصلنه عروج ائدی الحاصل کیدن کندی و قلمین قالدیه و بالجبله
 شروان قلمین عسکر عثمان پاشا حضرتلری نکه یا ننه جمع اولوب و ایش
 قور بندن جاری اولان کور موسی که کور حستان و لاتیلر بندن
 کلور غایت اولو سودر و قلمین او کندن جاری اولان سودخی ایکس
 اولمکن بریز جمع اولوب و لری قور بندن اوقوب تا شروانک کون
 طوغسی جانینده لور فری جاری اولوب بید سکز کور لکه یولون حواد نام
 ولایتیکه اولدی شروان بندن اول ابراد . بحر قلزمه دو کیلور

ذکر اولادان عظیم صوبه کون لو غیبی شرواندر و کون بانسی
 قزلباشی ولایتید مصطفی باکا کندکدن ملک عثمان باکاجاری
 اولاد صوبه بردانه جسر سید اندروپ و جسر عام اولاد
 کندولر جسرکه مروباشند طه ووب و عسکر خلق قزلباشی ولایت
 آق ایوب قزباغ و جلو مملکتلرین بغا ایوب و آلرینه کیرن
 سرخ سرلری قیروپ فیضایه ازوق و زخیر کتور دیلر آج طایفه
 بر مقدار غنی اولدیلر آدن عثمان باشا حضرتلری شمعنی نام سخن
 نیت ایوب و امیرشد قیناسی باشا فیاضی ارمین روم عسکر بیله
 و بر مقدار قول قزلباشی و کولکلو و بر قچ دانه ضارب بونان قیون
 عثمان باشا حضرتلری شمعنی شمعنی روانه اولندی و اولجا مرف
 اولان کورسینک کنا مهنه بر قچ منزل کربلوپ اما عثمان
 باشا حضرتلرینک نیتلری بر ایدیکه سالیان و جواد نام اولدیلر
 بر مقدار قزلباشی جمع اولوب اول ولایتلرک بر مایسنه انواع در لو
 ستملر ایوب بر بنیدن اتمکدن خالی دکلر اتمی باشا حضرتلری
 بر احوال و واقف اولدیق همان اوغورلرن اولجا بنه دوندر ووب روانه
 اولدیلر بر قچ منزل کیدلری اما بوللارده واقع اولان قسملرک خلقی
 قزلباشی فرخ سندن جمله فراتلر مملکت خالی قالماغین عسکر
 خلقی آزون و زخیر کلیمنا نیه حکم دیلر آخر الامر اول ولایتیک
 اختیار و امور دین لری باشا حضرتلرینه سولیبوب دین بیلرکه
 کلد و ملتو باشا بوجابنه کتمک زبیر اولارده اولان کولرک خلقی
 قزلباشی فرخ سندن فی الجمله فراتلر در عسکر خلقی آزون
 مسانیه حکومت آتاری و کندولر چون اولورلر احوالدر حینک اولدی
 لازم کلور عسکرک آتاری یا دینار اولر کلکه اول شمعنی شمعنی

واهل غنم ولا ندير عسکرک آنلری وکند ولسای بیع کون د فنج اولسور
 و بجا غنم و غنم و دود لری کی سینخا نه لری آنن بر اعنوب دشمن اوزن
 صالت واروب جنگه این لم دیوسویله کلرنن یا شا حاضر لری بودن
 محقول کوروب همان اول اسرا لعدن اغنوی شهر شقیه دوندروب
 مروانه اولندی اولکون شیراز دیر لبر بر قصبه قورنه قونوب ایتدی
 بمنم شقیه دیوقوم اولوب دیشی قوناقون شهر مذکور داخل
 اولندی اولکون شکر سفیلری و سایر خلقی بالجله یا شا حاضر لری
 الای الای و کرون کرون و موج موج استقبال حقوب و اهل حرف
 بلوک بلوک سخا فکر آهوب و یا شا حاضر لرنیکه آتی اراغنه قوماش لر
 و بزرد و شیوب و پرو جان بندن روم عسکرکی دخی هر کوی قادی اولقله
 مقدامه اسابلرن و کیمیلرن کیوب باخسوم اولکون عثمان یا شا
 حاضر لری کند و لرن جنگه التیله تزیین ایدوب و یا شلرینه اعلی سوره
 و ابله قارصوقوب و مرتع و مزین کیمیلر کیوب و اولاسب سیاهکه
 اوزنه سوار اولوب مرد مردانه و شیر شیرانه عسکر اسلامکه
 اوکلرینه دوستوب کیدردی کویا که رسم زالدن یا خود قنومان
 قاندنر و عسکر خلقنک دخی هر بری جنگه التیله کند و لرن و آنلرن
 تزیینی ایدوب و بر سر سخا فکر و الای بی اعلی آهوب یعنی بسیار
 الایله و صافله بلویوب و بو بلوک او کینجه الی عدد صنایع بوزن لر
 جمله سی صفتیلو و بشی یوز یکینجه آنلردخی کند و لرن تزیینی ایدوب
 و قوفکلرن او مرو لرنینه الوب و قتللرن یا قوب و عثمان پاشا
 حاضر لرنیکه او کین الی دانه زرین سر و زرین کمر شاطر که آنلرن
 مجوه و مرتع تهر لر طوتتا مرلردی بوزنیت و سخرت و سخامت
 ایلر و ایدوب شهر شقیه داخل اولوب و شهر مذکور که اوته برندن

واقع اولان امریه : دیکلری ملعونک اولرینه کیروب ساکن
 اولدیلر عسکر خلقی شهر داخل اولیجی شادلق ایچون اولنلار شهرینه
 ارجا دیوب و یکجه یلر تو فکله بن براو عنون بو شالوب بکونکوت
 تا شا اولشدیرکه عقللر زایل اولور و شهر خلقی قطعاً توب و توفیکه
 صدای استکلری بو غمخ هر بری فی حدیثی و فاعل اولوب سر سیم
 اولدیلر الحاصل عسکر خلقی اخی شهر کیروب هر کس کندولر ایچون
 اولر طوبی تلم یرشدیلر شهر مذکور داخل اولر و غن $\frac{۱۶}{۱۶}$
 شعبان المعظک اولغزی ایدی برقع کوندر رمضان شریف داخل
 اولوب شهر شقی بوللق ولایتلر اتکک و سایر نعمت فی تعایه
 اچلق و سفر زحمتی چکیش عسکر برقع کوندر صفر دو شوب صوم
 صلوع و زهد طاعت مشغول اولدیلر و شهر کندیسی ولایت
 شروانک اولر تیرین واقع اولشد بر اچوق بره در باب حویلی
 غایت ایله خوبه ریلا غم مایل ولایتله شمال جانیند کستان
 دیرلر برقله سی وارد ر زمان سابق معور حصار ایست اما
 قزلباشی خراب اتق الان خرابه متوجده حاصل اولنک اوزرینه
 برقع کون شهر اتری برکون عثمان پاشا حضر تکرینه نکله بر جاسوسی
 کلوب اوشن یکریمی بک قزلباشی عسکر ایلر حاکم و امر طومند
 خان و او غلغلی بک جنک قصدنه اوزر و ک کلوس برده یو جنر اتدیلر
 آند عثمان پاشا حضر تکریمی جمعی اولر تنبیه ایروب حاضر باش اولک
 اوزر بمنز قزلباشی کلوس بک جنک آنک مراد ایبر ایستد یو هر کس تنبیه
 اولنجی عسکر خلقی دخی آندرینه کندولر جلو و بر و ب حاضر و مجتبا
 اولوب طومر کلودی آند $\frac{۱۶}{۱۶}$ رمضان المبارکک اولمینا
 بر عسکر آتی کورد و کله امریه دیکلری لغنی یکریمی بک مقدار ایب

یلار و بیخ قزلباشی عسکرله شمتکنه کون باسنون برولا لایلان
 بغلیوب و صافلرین دوزوب و زعم فاسد لری اوزر طبل
 نقار الرین و کوس و فغیر لرین حلامق حقه کلایلر و روم عسکرینک
 بعضی لاورلر قزلباشی عسکرلر ایدی قزلباشی حلامق حقیله الله شکره
 شمتکنه مقابله نده واقع اولان بوزدیپه لروکه اوزرین قزلباشی
 بیهوش حقیقا اوردون قزروب و آغز و من بر اغوب صالت اللله
 و جنگ کیمیلر لایلان دوزوب و بریر سنجاقلرین احوب و صافلان
 بغلیوب میدانه کلایلر و بروجا بنده عثمان پاشا حضر تلیردی
 جنگه التیله کندولرن تزیین ایروب و عسکر اسلمکه اوکلرینه
 و شمر شمتکنه اولندن مزارلر قزلباشی الایلر و صفا لر بغلیوب قزلباشی
 بهمش الاینه مقابل اولوب طور لره و ایکی جا سیند بر امر و دلاور
 حلامق حقیله صوب معینان بوزندن شیرانه و دلیرانه بر مقدر الایلر
 و بر دیلر بومنوال اوزر اوله غازی وقتنه دکن خصمانه جنگه
 اولردی اما قزلباشی بهمش خانلرین امر لره قزلباشی خان نام ملوکلر
 اولغلی علی قوی نام قزلباشی دلاور دی دعواء مرد ایروب دیشکه
 بکریکه دانه بر امر و کوزدن قزربچی و برکه شمتکنه اوست جا بنده
 بر بریر سنجان اولوب ایکی عسکر مقابله ایروب جنگه ایدر کین شکره
 بر جا بنندن همان بیکه امر یله قیولیم روم عسکر شهر دوزوب
 خرابا درس اولد قزلباشی سز داغی مقابله دن بوزریشی ایدر کت
 امعد و مکه بولم یقایلر روم عسکرین تار و مهار ایدر وز دیو
 تدیر ایدوب واقعا ایکی عسکر صاف طریق بخصمانه جنگه
 ایدر کون اول المعین بیکه بر امر اتلو قزلباشی ایله شمر قصد ایکن
 مکاره محلل عثمان پاشا حضر تلیرنیکه کتخدالری خسر و کتخد

15b

بر مقدار آن تو ایله اول امر العنی حفظ ایدر لر دی همان اول ملعون
 مقابل اولوب اول امر القدر بر مقدار عظیم جنگه اولوب نبرد
 و آنرا در حق آدم تبرائمه و سوب و هم اول محله خسر ^{تجدد}
 شهید اندلیر ملعونله شمر قیامت صد دندان یکی شکر ^{مغول}
 تو فکر سر یوب و اول اغزده بر یکی نامر بوزان تو غشید ^{مغول}
 اود ایروب قضاء رب العالمین اول حسین علی قولنامه ملعون
 لوبید و قنوب جان بر حقیقت اسمار ایوب و بندگی بر امر ^{مغول}
 آتی قاجوب روم عسکرینه کلده ملاحظه لعنی علی قولده و شجکه
 سایلر نکه بوز لر دی و نوب کر سنه قاجوب هنر عتی اولدایر
 بر مقدار جنگه ایدر کن قزلباش عسکر بر مقدار چکوب آردینه
 کیدوب صنعتناق شکلن کورتر دیلر مکر نزه ال ایروب مرموم
 عسکرین شمر دن الاره ایروب و طوبیدن ایروب بداخی بر اولوغ
 حوا ایروب حیله آنکه استر لر ایش نبردخی بونکر کر سنه کنده کجه
 اوز لر نینه بوز لر دی حتی اول محله بر جود نیجه صوا قردی
 و بر کوجکه کور پیسی واریدی ایکی عسکرکه ما بینند ایدی حتی
 آنکه حار قاجیلدی حوا قسه اول محله قله ایدر دی و مرموم
 عسکر نیکه حار قاجیلدی حوا قسه اول محله قله ایدر لر دی
 ذکر اولنان صوفی کجوب قزلباش عسکر نیکه اوز نینه بوز لر دی
 شو بیکه آنکه مقدما الی بیلد قاری بوز قریب اولوب ^{مغول}
 اوزر جنگه اولوب کور ملاحظه لعینلر اتفاق ایدوب همان
 بر او غور دن روم عسکر نیکه اوز لر نینه غلور عام ایوبکه مرموم
 عسکر دی و مقابل واروب اول محله ایکی عسکر بر سینه قاجوب
 بر عظیم جنگه اولدند که تخریز و تفریز قابل دکلر ^{مغول}

باشکر کله دی و سینه لر سو کله دی و آدم اوغلا نله ی تبرانه طلوع کیه
 دو کله دی بیه مقدار محکم جنگ اولوب فرزدن و طوب توغزکن دو توغز
 وات سهیلندن و آدم نفر سندن محل حرکت محشر بیرینه دوغز
 اول محله روم عسکرندن خیلای یکجی سخیل اولوب و آنلردنخی
 جوج آدم طبرافنه دو شدی الحاصل حکم حرب قتال جنگ جوال
 اولوب وینه ابکی سکر بریزدن ایریلوب برلورینه قار راندیلر
 توغز هوایه قالعوب و میدان یوزی اطوب میدان نظر اولدو قور
 اول اقلش میدان ایچنده شول بیاض کجه که سر لایکی باتور کرده
 الحاصل اول کون اخشام او ایچتی طیل سایش حال غروب ابکی سکر
 برلورینه قار راندیلر اول کجه کجوب علی الصباح نینه ابکی سکر
 آن امرقا سنه کلوب قار شو قمار شو الایلر و صفار بغلیو دیلر
 و میدان یوزین احوب نظر لرن میدان صالحه لیلر کور لری کیم اجل
 مقارعه کجه باشن کور آند نینه ابکی جانندن برلور و دلاور
 حار قجیلر کیروب جنگه آغاز اولندی نینه برز زمان حصانه جنگ
 اولندی قمار روم عسکرندن بر قج نفر بلو بشلور ایر و دلاور لرن
 واریدی جمله دزد بیری الای محی دیوانه محی و دیوانه قیقی و عثمان
 باشا اغا لرندن بالی اغا و بهرام اغا و طایوشو باشی بوزلر یجیشی
 او سلوب ایله جنگه ایدر لردی و قزل باش عسکرندن دخی بر قج
 دلاور لرو واریدی اکثر قیراتلر نیر لردی و باشلرندن قمرکی
 بیراق نسا تلری واریدی غایت دلاور پهلور لری ایدی هر قج
 حرا و نسه آنلردن مقدم کسنه کلنردی الحاصل اول کون دخی
 اخشامه و کیم محکم جنگ اولندی برزدن و آنلردن خیلای آدم طبرافنه
 دو شدی اول کون دخی اخشام اولوب ابکی سکر بریزدن ایریلر

بر او بر اینه قرار اتدیلر اول کیمجه کجوب علی الصباح مینه ایکی عسکر
 ات لقا مینه کلوب عجم عسکر اوتد جا سندن موم عسکر بره
 حاسندن بره برینه مقابل اولوب قار شوقا موش اولیلر و مغلر
 بغلیوب و میدان ایچینه برار طار قجیلر کیروب حفا مانه بره بره
 خنکه ایبر لر دی بوقصه بویند طومر سوت ازین جانب
 بز کلر که بو جا سندن تاتار خان عادل کرای سلطان قصه سنه مکر
 یاد شاه عالم و خنک شاه اعظم حضرت تلی دیار شوقه سفر امر
 اندکن تاتار خان حضرت تلی دخی امر ایوب سنداخی بره بقدر
 عسکر ایله از اقدن و ج کوی ایچندن و دشت قیجا اقدن و شمال
 وقتیناق اوز لر دند و د مومر قعودن کجوب ولایت شرواندن و
 سردار ام مصطفی یا ایل ملای ایل اولاسن دیو فرمان هم ایون
 اولماغن خان حضرت تلی دخی قریب اشی عادل کرای خانی سر عسکر
 ایوب و بره بقدر برار و کماندار و تیر انغاز تاتار عسکر کجوب
 ضار بویند بیل قوشوب دیار کف دند قالعوب عنم شرواندن دیو
 مرواز اولنوب از اقدن کجوب و دشت قیجا اقدن قریب کوزلاک
 بولار قطعاً آدم و آدم زات بو قدر دشت بیاباندر آنلر کجوب
 و ج کوی ولایت لرین کجوب شمال وقتیناق اوز لر لر دند و د مومر
 قعودن کجوب ولایت شرواندن اخل اولوب شیران نام قضیه
 کلشرو عثمان باشا نکه امر سن خان ایله شقی اوز لر دند کوزاکوت
 خنکه ایبر لر ایبر و کندن خبردار اولوب و موم عسکر دخی
 آنلر کلر و کندن خبردار اولوب عسکر خلقته بره بره قوت
 قلب کلر کیمه قطعاً دشمندن هوزد و ندر مویوب شیران ولایت
 خنکه ایبر لر دیو عثمان باشا حضرت تلی عادل کرای خانه

بر آدم کوزند روبرو تجلیل بنیسه سزا حق الدیر که بوملعونلر سنگ
 کلدو گلدن خنزدارا اولیحق فریر این لرامدی تجلیل اهل التیو
 یور بیسن دیکین عادل کرای خان دخی الغار ایدوب اوج کون
 ایشلی ایدیکه قزلباش لعین ایلچنکه ایدرکه اوچینچی کون
 ایکندی وقتند عادل کرای خان و یور هان زاده ابو بکر میرزا
 واسلام کرای میرزه اون بیکه مقدار برابر و کماندار و تیر انداز
 تاتا اران غوزنیران ایلد برق و ارا ایدوب کلدو گلندن عثمان
 باشا دخی عادل کرای خان ایلد ملاقی اولوب اول محلل هان تدیر
 ایدوب و تاتا عسکرن ایکیلوکه ایدوب بریلوکه قزلباش عسکرنیکه
 صاع جانندن و بریلوکه سرل جانندن یور دخی ایدوب تاتا عسکر
 دخی تمام حرم عسکرنیکه الایلرینه برابر اولدقن ایکه جانندن تاتا
 عسکر و او رتدیر دن روم عسکر هان قزلباش لعین عسکرنیکه
 اوزیر لرینه بر اوغوز دن غلوه عام ایدر بیکه قزلباش بی عسکر کوز
 ناکان بر عسکر پیدا اولدی هیچ کورد کلری عسکر دکلدر سول
 معر بلج کیمی اوزیر لرینه اقیق جانلری باشلرینه صحر ایدوب ککلر
 قورخو و کورد لرینه لرزه دوشوب والذری الاقلری شاشوب
 هان یوزلری لرد لرینه دونوب اول منخ دیکر نیست دین باشی
 بیر اقلی قورجیلرکه یوزی دونوب کمریزان اولوب فتح آمدنجه
 اولایلر الله اکبر اول یوزی دوغوش عسکر که آمدندن روم عسکر
 و تاتا عسکر طلیح تیوب شویله قزلباش که لشکره سوکندی ^{کماندن}
 اولدیر اینو عسکر یرندن قالد روبرو پرکندن اندر لیکتی ^{دولت}
 وکن دخی دردی طوقب کسان برکشان کتور دیلد و تاتا عسکر
 خود قطعاً باشه بقیوب هان بر اوغوز ایلد ایلدن آخرت و

17b

اگر باسی ایوب ایسه اینوب صور لر ایدی اگر باسی فایدن بدیر اینوب
 برد اینسینه کیدر لریدی و چر لیه قزلباشه بقیوب قند و لیا
 قواج قلدنشی مجله قزلباشی وار لیه اتی اولدوروب صوعه بختله
 روم مسکرده فی کدر لکه و ملعون لر اوردیلرین و اسباب ارزاق لرین
 و اول ابر شیم منبلوان تا قلمین و اعلا نعش ساینه نلرین و طوبی
 آنلرین و قنار ایله دو لرین بر اعزب کی مجروح کی مسکورا اول امل القلم
 اود ایچلرینه و طاشی بر قلمینه نمان اولوب اولکون اخشامه دکین
 غازیلر بلا حد ملعون لری قروب و کیند فی دری طوب و اول
 مال و منالارن بغا و غارت ایدوب هر بری غنی اولدیلر یا حصص شمر
 شمعنک خلقی قزلباشک اوردوسن بیله بغا ایدوب اسباب لر زلف
 غنی اولشلردی و بر قج ناتا رمیوز لری امر سخا نام ملعون
 جبر و قهر آتد اختروب خان ایدوکن تاتا رمیوز لرینه معلوم
 ایدیکجه آنلرد فی اولدور سوب دری طوب و بغا زینه دو لبندین
 طاقوب کسان کسان عثمان باشانک اوکته کتوردیلر الحاصل اول
 بر قلمین و بر تاشا و بر بغا اولسدر که قلم برله نخر بر لسان ایله نقر
 اولوز رد کله ر حق سبحانہ تعالی یا د شاهز دستان اولان لری
 دایما ایله معصوم و منعم الملکدن خالی ائسوف و نزل کوبن اخشام
 اولوب قر آقوب واقع اولوقن غازیلر کس کله لری عیاشا بلرینه
 صاحبزوب و دری الدقلی فی و یلری اولکلرینه بل اعزب اول کجه
 نخر عقید قبرا اندیلر اول کجه کوب علی الصبح عثمان باشا
 حضرت لری دیوان ایدوب و مسکر خلقی بالجله دیوانه جمع اولوب یکت
 کس و دیوانه شقن ایدن غازیلر که هر برینه حاله و حاله نقر قیاس
 و هایتلر ایدوب و تاتا رمیوز لرینک هر برینه اعلا سراسر

و شاه بنک هفتا نکر قید و رب کلی رعایت را نکرند که در هر کلون
 ملعون که برین امان و بر مویب جمیعاً تزلزل سن امر ایدوب دیوان
 عالمی قزلباش برین ایدوب مقدر هر که که الی غیر ایدوب اول کون
 کلون باش و جنک کلاه باشی برین جمع اندیلر فی حساب
 کلاه اولدی و کلون شهر شفقینک او کند صیه ان دیدی کلر صیغ
 ایچدانه اعلی قولدیریدیا اندیلر مناره مناره منال بر عجب غایب
 اولدی که کونلر که عقی زایل اولوردی بونک اوزرینه بریج کون مرور
 ایدی اما اول ولایتک خلقی هر دم عسکرینه و تاتار عسکرینه سولیه
 متاعبت و مراعت ایدر لردیکه قزلباشه بولجیه طبعی ایدر اغان
 هر بریندی قهرمان قاتل ملاحظه ایدر لردی بر منوال اوزرینه
 شهر شفقین بریج کون کجدی اما تاتار عسکر کیم خلقین برنجید
 ایدوب هر لردن بولجیر لردیه الوی اذاع دیر لردیدیکه خالی اولدی
 اجلدن شهر لردیکه بعضی عثمان یا شاحضر تدرینه شکو ایدوب
 و هم شهر مذکور قریستان ولایت اولغنی تاتار که آنلرینه کللی
 مضایقه واقع اولوب آخر الامر تدبیر و تدار که اندیلر تاتار عسکر
 یا شان ایدر بلیوب شروانک بر اورد لوسولک و لاسیلر و اورد
 محقق آباد و سالیان دیر لردیکه کللی مقرر ایدوب و عادل کرای
 سلطان تاتار عسکر لردیکه عغان یا شان ایدر بلیوب عزم محمد
 آباد دیر روانه اولدی لردی و مقصد بر اولان امرین خاندان ملعونیک
 اوی جامعی و اسباب اموالی آنده ایچی بریج منزلن تاتار عسکر
 محل مذکور و ایدوب و ایدوب خانک اهل عیالون فاضل باصغر خال
 منالکین و اسباب ارزاقین تالان و غارت ایدوب و ایدوب
 خان نام ملعونک و سایر خانلر که اول کون کونلر که مرعنا عجم

محبوبه لرین و عورت و او فلو نلرین فی الجمله اسیر ایدوب سولیکه
 هر یزیمال و مناله غنی اولوب اوتلو و صول و لاتیلر قاسخ البال
 هر یزیمال و عشرته مشغول اولدیلر و هر یزیمال و عسکری دخی
 کزاکه شهر شمعید قزلباش مالیه غنی اولوب عیشی نوش ایدوب
 کند و عالم لرند بوقصه بوزن طوره سون ازین جانب بزرگدکه
 بوجانید قزلباش به معاش احوالنه ارس خان نلم ملعونک سنقند
 جان و پلش قور تران و دینلر شاه او غلنه فریاد چی واروب مکر عجم
 یار شاه محمد خدا بند دیر کلری بدکار روم عسکر تیک کورچی
 ولاتیلرین کجوب ولایت شرانی ضبط و تصرف ایدوب و اوزن
 محافظه ایچون به مقدار عسکر ایله عثمان یا شانکه قالدوغند خیر دار
 اولیچق تخت حکومتند اولون ولاتیلر دن عسکر جمع ایدوب
 و اوقل سر عسکر ایدوب و ایرار کوزین خان لرند امیر خان
 و میرزوه سلمان و پیر خان و قور کجان محمد خان و شاه
 و قجار ایله قوی سلطان و خلیفه انصار و برنیجه بلال و ایللو
 خانلر ایله سنق بیکه مقدار قزلباش عسکر لیکه کنجه و قزلباغ
 نام ولاتیلرینه کلملر که همان شر و انه قزلباش حقی ما بیند
 کور صوفی واردر بر جمعیت ایله عثمان یا شاه حضرت لیکه اوزن
 کلمه صد دند ایکی ارس خان سنقند جان و پلش قور ترانلر
 فریاد چی واروب سولیه جواب و ایر مشارک دولتمو شمعزاده ارس
 خان ایله بیکری بیکه مقدار عسکر ایله عثمان یا شانکه اوزن
 واروب اوج کون حکم جنگه اندک عثمان یا شای زبون ایدوب
 الحق صد دند ایکن کت جانیندن فرق بیکه تاتار عسکر فریاد چی
 ایدوب و هر یزیمال عسکر ایله برین جمع اولوب و نیزه لر برتر

آلوب دورت با نيزون قلع قلوب بالجه قلوب وار سغانی دري
 طو قلوب مال و سنان تالان و غارت ایدوب بز قاجوب جان
 باش قور تاردق آگ کور تدارک ایلکه دیو جواب ویرد کلان شاه
 اوغلتک جان بلشته صحرایوب و جمیع امور دیدن خالین بر بی جمع
 ایدوب و طاشقی ایدوب تدبیر بدرا ایلدی شوکه معتر اولدی لکه
 شروانه جاسوس کوزدر لر عثمان باشا فیون تازی جاسوس لیب
 کوز لر نه مقدار عسکر و ایدو کن تمام معلوم ایدوب و محمود
 آباد ده تانار عسکر جاسوس لیب و نه مقدار تانار عسکر
 ایدو کن و غفلت او زنده ایدو کلین تمام معلوم ایدوب نیز
 کلوب احوالی و قوی و عی و زرا خبر ویرد کلین ملاحظه اعیان
 جمیع عسکر لیه ارش قریبند جاری اولدی کوز صوب قیون
 کچدی نام کچه دن کچوب اولد ارشد قیاس باشا نکه او ز سر
 کلوب اما قز لیش بر مقدار عسکر مقدم ارش او ز سر نیکینه
 با قیسی بر سید سخا ز اولوب و قیاس باشا ادغی قز لیش
 کلر و کندن خبر و ارا و لیش همان عسکر لیه ملاحظه اعیان
 حبوب و کوه میدان نام سو خند بر برینه مقابل اولوب بیو مقدار
 منجم حنک ایدوب اما قز لیش اکثر قاجو صو اثن ایدوب
 زیر امدادی روم عسکر نه تمام شهر دز طشر حصار مقدار اول
 عملن بعضا اختیار امور دیدن کسند لر قیاس باشا بر بصیحت
 ایدوب کلر و لیلو باشا شهر دن طشر حقیق ام شهر اچیند حنک
 ایدلم یا خرد مصطفی باشا نکه بنا اندوکی قلعیه کیروب حنک ایدلم
 زیر امداد لیش بر جر امزاده طایفه و راحت لدر که بی سلیکی اولوب
 بر بر نالغ حاصل لدر دیو حوق بصیحت اولدی قلعیا بی سو زاری

عمله در ایوب و دشمنانی شی بر نینه ملاحظه اعتبار ایوب همان خوبی را در
 ایوب بوفته در عظیم عسکر مقابل ایوب یک میدان یوزن بود بعد از
 خنک اولوغ و قزلباش بیو حاشک سخنان اولان بوسیلدی و در
 کوشدن غلوه عام ایوبیکه قیطاس باشا دشمنی کور کرم قزلباشک علیه
 واقعی اینک بکنده همان شهید اولان مقرر ایوب و کند طری بالذکر
 میدان گریب کا. او قیلر که قلیجه اولر مردن ان خیال خنک ایوب
 نیجه ملعون دیم لکن مکر کند و دشمنی اولر محاربه شهید اولر
 وارم خان بکی عبدالرحمان بکی رحی الدلی و باغی عسکر کی اولر
 شهید اولر و کمی قاجوب قلعه قبالیه واروب و کمی دشمن
 شمعید عثمان باشا حضرتیلر نیکه یا ننه کلدیلر قزلباش اولر قیطاس
 باشای شهید انکر مکر قصبه آن شی بجا ایوب و سینه
 قیروب و مال و ممالکین تالان و غارت ایوب و شهر جمیعاً ان
 امران ایوب آنز عزم عثمان باشا دیو کلک و عثمان باشا
 دشمنی جنر کلدیکه لور شدن مکن بیکه قزلباشی جمع اولر و ارشد
 قیطاس باشای شهید ایوب و یاتند اولان روم عسکرین تا حار
 ایوب حال ایوب که سوک اوزر کوز کلیور رله دیو جنر اندیلر
 آنز عثمان باشا و عسکر لور بوجری اشدی که جانم و محالون
 و شهر شمعینک دورت اطراف قاز دروب جا هله خندقل اندر که
 باشا دیلر و هر سو قاق آنز لر نینه کوشه بند لر ایوب بیکه
 و تدارکن ایوب ^{۹۱۶} رمضان المبارکه او اخرین بر سحر
 آنی کورده کله شمعینک مقابل سندن شا. ان علی کسی بیکه قزلباش
 عسکر دیلر بیکه بلوکی والای الی و کور کور سولیکه بلوکه
 عسکر زایل اولور دی لعینلر بیات میانغه اولانق شهرت

طشتره حقیقه قادران و انما یوب شهر ایچیدن جنکه اولوز و شهر که
 هر که شله بر سر سخاوت بکی و کفایت مقداری ضار بودن و تو فیکه
 یولداش بقیبن اولوزب سوله کم هر کس شهید اولر که و کلر بوزن
 اهل لیر و قزلباش عسکری شهر ایحاطه ایدوب و دورت کوشه دین
 غلوه عام ایدوب بر مقدار عظیم جنکه اولوب اما ملعونلر مبالغولر
 شهر که دورت کوشه سفن حکم یوریشی ایدوب طویح و تو فیکه بقیبن
 سوله اقدام و اهتمام ایدر لر دیکه تصیبه قابل دکلر و ملعونلر
 بی بیکه بیاید الی قازملی بر که سور مستلر که بنا اولنان کوشه بندر لک
 یقه لر و قازد غمز هند کلری طولر لر ل حاصل اول کون حکم حیلر
 اولدی اما قزلباش یعنی شهر که دورت کوشه لر ندن بر رحله لیر ایدر
 کچا و لیجی آنلا آلدر کلری محله لرد ساکط اولدیلر روم عسکری بر
 جابله ندن ساکن اولدیلر حتی قزلباشله روم عسکر دیکه مابینلر
 برد یورما قالوب بر بریز که مصاحبتن اسیدردک اولکجه کج بر
 علی الصناحینه ایکی عسکر بر برینه مقابل اولوب جنکه آغاز اولدی
 اولیه وقتنه دکن محکم جنکه اولدی اما قدرت رب العالمین قزلباش
 کند که روم عسکرینه غلبه اندیلر زیرا غایت مبالغه ایدی حاصل
 غازی لکه یوز لری آغ اولسون هر بری دین غیر تنه و یاد شاه غما لسم
 او غورینه کدر کلر غن اولما یوب جان و دلدن جنکه اندیلر اما قزلباش
 روم عسکرین سوله مقام ایدر کم شهر که دورت کوشه سنی الدری
 همان عثمان باشانک ساکن اولدو عی اولر که جوار خالدری عسکر
 خلقنک اکثری جانلر دین اسیدی قطع اعللر ایدی و عثمان باشا
 حضرت لری دخی کوردیکه یواحد لعینلر که غلبه سی و اقدامی ایکن
 بکند روم عسکر دخی منتقلی دوشدی آخر الامر کندولر بالذات

هر طر اخی بود عزوب و هر بر بنیکه کو کلدر بن اله الویب دیکه بنم غانظلم
 دست باز و کوه قوت دین اسلام عزیز تنه و باد شاه عالم پتجاه
 او غور بنینه جالشنی کر کسز انشاء الله الرحمن صوکی خیر در ^{دین}
 عسکر خطمتی عزیزه کتو هر لر دی الحاصل اول کون دخی اخشام
 دکین جنکه اولدی اخشام اولوب قرآنی واقع اولیجی جمع عسکر
 بریز جمع اولوب کی ائلور کی بیاد اول کیجه مبارک عرفه کج لر ^{دین}
 سلالمه هر بر مال خالده روب و زار یقله ایروب خوقعالی خیر تازنه
 دعالر و تالرا ایروب مبارک دکر در کاه حقه مناجات اقلیدر باجله
 عسکر ملاحظه ایبر لر دیکه بوقدر عظیم عسکر دن نجات بوقدر دی
 جانلر بن اسیدی قطع ائلور دی اما منشن بلر عثمان باشانک
 اوزر بنه کلور دن مقدم تانا ارخانه بر آدم کوندر روب اوشن بزم
 اوزر بنه قرآنی کلوب جنکه ائلور قصد ایبر امش ایبر تمجیل
 کلوب بیوشن سز دلشنی ایبر ععاد لکرای خان دخی همان اوزر بن
 حاضر اولدی تانا عسکر بیه الفار ایروب عزم شقی دیو کلی بیه ^{دین}
 مقدم عثمان باشایه بر نامه ایله بر آدم کوندر روب دیشلر که قرآنی
 عثمان باشا معلوم اولاکه اوزر بن کس سبیکه قرآنی ایله شاه
 اخلی کلشنی جنکه ایبر امش سز اسدی بعضی اویسیه سز انشاء الله
 عن قریب بنده اخی قرق بیکه بلر و کماندار و تیر انداز تانا عسکر بیه
 واروب اربوشهم انشاء الله ائلور حال دخی ایبر خان حالنه
 دوزن هر که مقرر دهر دیو کوندر دخی آدمی کلور کن قرآنی ایبر ^{دین}
 شاه او قلنه ایروب و هاد لکرای خانک عثمان باشایه کوندر دهر
 نامه ایبر بعضی تمام معلوم ایبر بنیکه دهم طو تدقرا ^{دین} کس
 تانا که احوال سوال ایبر بیکه اولر ددر لاور دخی تانا عسکر

مباحث خبر و بیروب و هر بری سرکه او نگرزدن یوزد و بند هرزدی
 جواب و بر یک ملاحظه لعینله بریز جمع اولوب و تدریر بدبر ایلی
 شوکه مقرر اولدیکه اگر یارین دخی عثمان باشا ایله مقابله ایوی
 جنگه ایبریکه برجا بندن تاتار عسکری دخی کلوب ایرشورلر دخی
 جنگه انکه باشلر و زوصلی دخی آنلی کورب ایچرودن حشو باختمالیکه
 تاتار ایله روم عسکری بریزه کلیمیکه بن غالب اولوب بریز ناملق
 ایله و زیزی دخی ارس خان کی تاروما را این لورکلوکه آمد دخی
 عثمان باشایی قیوب تاتار عسکرینه قارشو و ابرلم اگر تاتاری
 اول محلله باصوب جمعیتلرین طاعذرسق روم عسکری
 هر نه وقت اولور سه حاضر عزیز دزدی اول صیاح قزلباشی
 بهمش جمیع اوقاقلرین و جاد لرین یوزوب و جمیعا اغزقلرین
 یوکلده و بلبلجه قزلباشی آن اترقاسنه کلوب ایلی و کوه کوه
 و صوح صوح جکیلوب عنم تاتار دعوهر و انه اولدیلر شمعینیکه او
 قطعاً برجان قالدی حق سیمانه و تعالی ملعونلری او زرمزدن
 مرد ایلدی ملاحظه لعینله کندکدن صکر روم عسکری دخی بریز
 جمع اولوب و عقل قوتیه هر کی بلدیلم کم ملعونلر تاتار عسکرینه
 قارشو کندیلر عادل کرای خان دخی ساک اولدیلری بریز قالدی
 عنم شمعق دیو کلبور برکن عاقل قزلباشی عسکرینه مقابل کلوب
 اول اراده تاتار ایله قزلباشی جنگه آغاز ایروب برتعدای عظیم
 جنگه اولوب اما تاتار که اول میرا میرزا الی اول محلله قزلباشی
 حوق آدم اختروب قزلباشی کورر که تاتار که جنگی بر آخر نوع
 او زرهان تحار کی اولوب دخی و یوزب بر او قیده او زره عن
 هلاک ایروب آندن اشاعه لغتر لر آخر الامر ملعونلر کی بر لور که

آنگاه بر هر دو او بیخدا او از عهد او را امیر بر سر و بر
 بر قدره و طبع عاقله و علم او و بوی و قاتل و سکرین استیایه
 و هر جا نیلوفه و قیولوب او را بخل در عظیم جنگ او و بیست و شش
 و سینه او را طبعی که او است جنگ او باشد که هر روز بر سر
 قاتل و کدر را از امر عادل که او را خان کور که قدر او است بیست
 ساله و در وقت کوشش از حق سولی اما او بود و بیست که او در لکه
 کور که در وقت قهر تا آنجا علی ایق همان شمشیر و اسلحه خسته
 بلوب و هر که نفسی او بود بکند و در حق ما لری آن غیر کمان
 و تیغ بی لمانق الیه تو بپسیرانه و دلیرانه قزلباشی عسکر تیک
 ایچنه کیروب و در وقت جانکالو قیل و کلا طبع الیه او را در وقت
 سولت و جنگ است که قهر و غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 چونکه جنگ و راه و در کله هر روز بی ایروب و طبع او را در وقت
 ایروب که بیکر و اسلحه در وقت الکلی من مراد او بود هر کس آنک
 باشد او سید و بر بیخاد که ای خانه مرید او سوز و استیغ
 ایروب که قهر آنکه در زمانه مکن ما قی قاتل و عسکر که در کرم
 فرزند هر روز به متعلق و عزت واقع او بود هر کس استیغ
 قزلباشی که در ایروب و قاتل و عسکر که کی او را بخل شمشیر
 او بود و کی تا جوب جان بفرز قزلباشی و در بخل و جوی او بود
 از من جانب بزرگ که در طین عثمان پاشا قهر سوزان
 او در نزد کمان که در رم عسکر برین جمع او بود و عزت
 حد و حاجات او بود و قاتل و عسکر که احواله مستلزم الکلی
 بود اختتام غلزه قریب قاتل و متفقد و بیخ قاتل و غم
 بلن باشی قزلباشی شمشیر عثمان پاشا بر کلوب و جمع اولاد

هر کسی اسباب بدن و پیاده اولان حذر متکار لرن و یولدا شجاعت
 بر مغزوب یوزنمت و یوزفاکت ایله شمر شقیمه نیتوب عنزم مور
 قیود یوزروانه اولندی اما او یوزن کتکه خوف اولمغوب
 طاع یوزن کید یلوب کوه البرزی اغوز عزیزه طوقوب توجه اولند
 عسکه آتوسی و پیاده سی بالجه شردن حمزوب بر مقید امر آهسته
 آهسته کدیوب اما ولایت شروان دن و قلعه دسور قیودن برنج
 کسندر و ابریدی و شخمال دخی بیله ایدی عثمان یا شایه قولا اغوزلق
 ایبر لودی آنرا یا شاحضر تلرینه سولیدیلر که کلد و آتویا یا ابویه
 آهسته کتکه ایله اولمغوب عسکه جمیعاً قیر در بر سن زیرا بنم کوه کلن
 ولایت لرد و عاصی خلق جو قردن جمله دن بری دسور قیوبه قریب تبریز
 دیر لر و کتدی لر بر الای ماصی و موزکی طایفه دسور و عسکه
 صلفندن خبر دار اولدی بالجه یوزمین کلوب عسکه برنجید
 ایروب کی صوایر لر و کتدی قرار لر یا خود آشاغ یوزن بزدن
 مقدم قلعه دشمن دوشتر قلعه الدن کدیجه که جمیعاً صنایع اولمغوب
 مقصد سرد یوز خبر ویر دکلریند یا شاحضر تلری هان عسکه پیاده
 و آتکدی خوف اولاندن بقیوب ولو کتدی اولان شاطر لر دن دخی باغون
 الفار اندیلر کل امده کوریم یا شالفار لیدیجه عسکه یکی آتکدی
 یا شاحضر تلریند ایرلما یوب ایله و کدیجه بعضی اولر کما اولمغان
 و بو برای تدبیر دن بی خبر اولانلر یا شایه حمزوب کیدر ملاحظه
 ایروب و آتکدی دن دشمن کلوب بتدی دیو خوف ایله عسکه
 پیاده سی وزیند آتولری بر بر سیه کیروب و آت اغوله و قریزاشی
 قریزاشه بقیوب هر کسی ایله و کتکه عنزم ایروب قتیق قیامت
 واقع اولوب با حوض من اولکون اخشام اولنج کوه البرزه لیر شلن

کوی مذکور بر سر تپ طاع ایست که دل را بایه شرح اول نیز خصوصاً بوی آینه
 بوزلر لولوشی قرا کونق واقع اول یجق اول طاع ایچینده عسکر بر کینده
 لولوب و بر بر بنین ایر لولوب و بولگرا زوب و نه جانیه کیده جکلرینی
 بالیوب و کی دخی در نوب سینه کلر و کی طرفه کیدوب و مشعله
 یا قغه دخی د سندن خرف اول نوب اول کیجه اول کون بلر ده بدو در
 بر محنت حکم لدر که آنجق با سری خدا بلور و اول کیجه کوی صبح
 اولوب و کون مذکور دن کجوب اکبخی کون شهران نام قصبیه
 کلندی اما قصبیه مذکور کلر کون بوطوفان و بر قشق واقع
 اولمش ایدی که قطعاً عمر مزید کون مذکور حق کسنه همان اتک
 اوز نین لور کوب اولمش در و حق کسنگ اول صوفدن مسکر
 اللرنیکه ایاقلرنیکه بر هندی دو کلمه در الحاصل نه قصه در ازل
 شجر شقیقین د صحر قایمیدی سکن کونلکه بر در عثمان یا کا
 الغار ایله اوج کونیز و اروب داخل اولیلر اما د صحر قویوم
 با شاحضر تلری و ارمزدن مقدم تا اار سنقنندن فر ایدین
 تا اار لرد صحر قایمیه اضر اوب و ایچینده اولان عسکر جواب
 و بر مشکر کسکن بیکه قزلباشی کلوب شقیقین عثمان یا شامی
 با صوب و عسکر جنیقا قیروب تا اهار اند کون مسکن بنم اوز نین
 کلوب و بزید دخی با صوب و عسکر بزید بالجه دامعزوب و حرا بزید
 اولان عادل کرای ضانی دره اوب حال بود که بز خلاص بولدت
 نه طور بر سر باشکون تدر ایدین اولکه دیونا معقول جواب
 و بر دکلرند قلعه مذکورده محافظه ایچون بر یا یا باشی ایله
 بر همدار یکجری و بر همدار آدم قزلباشی ایدی مذکور لر بزید
 خبری استماع ایدی که جمله سی بریز جمع اولوب و قلعه د صحر قویومی

برانجوب قیتاق ایچیند ندیایر کفینه توجه اتمش لر آنلر دخی صیاح
 قلعه دن چیشلر عثمان یاشادخی قر شلق زمانتند قلعه دوی
 قیویر داخل اولدی لر اما اهالی قلعه قیویر سنی حکم بر کروب حمله
 برچ بارویر حقوب و روم عسکر بیرون الاتلیوب کروز کروز
 ولهر لر کن قزلباش ملا حفظه ایروب اهالی قلعه کور بری جنک
 التیله قریب اولوب حاضر اولش لر که جنک ایرو لر قلعه قیویر سنه
 ولهر یحیی عثمان یاشا ایروکن بلدی لر قلعه نینه آچی و بر هیوب
 حرق عناد و مخالفت اندی لر اما قلعه مذکور دن یاشا ایلی بر کیزد
 واریدی بر ارکسن ایلی اولیکت اقدام واهتمام ایروب
 قلعه آیدر روب و عسکر خلقی بالجله ایچر و کروب بر لشدی لر
 اما قلعه مذکور که بارولری حکم کوا ایچیند اولان اولری
 خراب اولش دی زمان سابقه معور شهر ایلی حاله خرابه متوجه
 اولشده بر قح دانه معور اولری ایچ حصار نند وارد بر طشتر قلعه
 اولانلر اکثری خراب اولشده عسکر خلقنک مقدم کلنلری
 اولر بولدی لر اما صکر کلن طانیها و بولما روب آچوق بر لرد قویلدی
 و حکم قار دخی باغش دی غایت صوق ایلی چه پارق عسکر صوق
 ولایت بر مرتبه فلرکت حکم لیر که تقبیر قابل دکلدر و عسکر
 اوغنی آردی اوج دورق کونزدکن حکم لیر کله لیر اما بوللرد
 عسکر بعضین اولر ولا تیلر که خرازاد لری بوللر نیه کلوب
 کلین صوبوب و کمنی اوله روب و کمنی مجروح ایروب الحاصل صاغ
 اولدی فی الحکله طوب دمور قیویر قیولدی لر اما صنفلق اوز
 کلش طانیفه قطعاً برهن ازین و زخیره یوق ایلی دمور قیویر
 ایچیند محطه واقع اولوب بیجکک وایه جک بولما یوب عسکر

اخلقتن کلی مضایقه خلدیلر و آدم او ناله فی هرینه کر که متعل اولو
 الا اتلن اوت و صمان و اریه بولغا یوب اخلقتن زبون اولغا
 صاحبته بوزینه ملول و محزون بقا اولدی آخر الامر حوق کسته
 باری کونمز کون هر سون دیو حصار عرب سیا بانه صالحی و مرید یلیس
 برفاوت ایله برنج کون کچندک آندن ولایت تبر صرا بن و قتیاقند
 بعضی کسته لر کلوب آرنی و زخیره کتور دیلر روم عسکری دیخی
 بونلر کتور د کلری زخیره بی حوق اقمه و بر عرب الیلر اول
 ولایتلر آدی اقمه و التون کور مش دکالر اقمی روملنک تنکه سی
 یعنی اقمی حوق د بوزین و زخیره د مور قتیو بی سوله کتور
 کسته بقا اولدی مکر اهالی ولایت ایله روم عسکری السوب آندل
 د مور قتیو بی روم عسکری آنلرک ولایتلرینه واروب بلو کت
 کیمی تبر صرا بن و کی قتیاق ولایتلرینه قتلایوب اولایل پادشاه
 عالم دولتنه یازد ایستلدی آندن عام بھار اولدق عثمان
 پادشاه انقردیکه هر قند روم عسکرین آدم واروب کلوب
 د مور قتیو بی جمع اولسونلر دیو ایمر ایوب و تبر صرا بن و قتیاقند
 قتلایوب عسکر بالجلد د مور قتیو بی جمع اولوب کی قلعه ایچند
 و کی لشتر صحرا چادر ایله ساکن اولدیلر انا قلعه مذکور کور
 هر اطراف فی سبزه زار ایله مزین اولوب شویله اعلا هابو کلشید
 تعبیر قابل دکله و قلعه د مور قتیو کتور و سی بر بلاغ دینج
 کون طوع عینی بجز قتلن مورا و کون یا بقی طاعنر داعندن تادیر
 دکون ایکی سد چکشد هر مذکور سدک اوز و نلغی اوج سیدلر اول
 واردر اسکندر ذوالقرنینی حضرت نوری بنا اشدرا اول ولایتک
 خلقی قلعه مذکور د مور قتیو د مزین لر در سیدن دیر لر در سیدن دیر لر

24b

مراد بود که زمان سابقه شروان ولایتی سلمانیق امیش
 و قتیاق ولایتی کافرستانق امیش اول ولایتی کفار لری
 جمع اولوب کلوب شروانک سلمانیق تالان وفارث ایوب
 دخی ایلاتیه کبیر لری امیش آخر الامر اول ولایتی خلقی اسکندری
 ذوالقرنینی حضرت نرسه شکوا ایوب واسکندری دخی اول
 بوغازی سدا ایوب و بغا ایوب طاعنن تا بحر قلزمه و ارنجه
 حکم بار اولر ایوب و ایچنه جنبگی قویب ویدی سکن برده و قیغی
 قویب چمن کفار کله بوسدن کچمه ایوب سینه کرمسنه دونوب کبیر لری
 اسکندری ذوالقرنینی حضرت لری اول ولایتی کفار دین بو مقوله
 خط ایوب صفالشی او شده دریند دیکدن مراد بود و قلغ
 مذکور که دورت کوشه لرین شولقد رهنز اولر و هر هزاره اول
 اعلامیونلشی و یازلشی طاشکهر هرین تارخیلر یازلشی و هرینقول
 کسنه نکلر طاشکند یازلشی در مکر زمان سابقه غازیلر قلعه
 مذکورده ساکن اولوب و هر کون حقوق کفار ایلیچیکه ایوب
 کچه غازی اولوب و یکی شهید اولر لری امیش و هر غازی کندی لری امیش
 طاشکهر کون دروب و حال حیانتدن یوزدروب و یازدروب طاشکهر لری امیش
 قحان شهید اولر قلندم اقریالری دخی ایوب و یازلری قاتنه
 نشان ایبر لری امیش بر مرتبه ارنلری کور ولایتی که تعیین قابل
 دکله حقی جشمیظان آندم یا قور منلری و زیار تکاهلی وارد
 و اوجیلر و قرقلر معامی وارد اولوز یار تکاهدر و اوجینیه
 حضرت نرسه معامی وارد اولدخی زیار تکاهدر و حضرت
 علینه تعسبندگی آندم در بو رهخار سلطان ویرده سلطان
 دیر لری ایکی کریمک عنیزلر در مقامی و زیار تکاهلی وارد

وچیل محمدی دیر لر قرق مدد قیزا و غلام لر ایتر اسکندر و القز
 زمانند کلوب دعور قاپو قرین مکان طویق کفار ایله
 حنکه ایدر لر ایتر اولمخلر بری سفید اولوب باقیسی غیب اولمخلر
 سمدکی حال آنکر که مقامی وز یار نکا صحرای و لردر اولمخلر افکاه
 و کعبه کوچک آند در قلعه مذکور که کفر جان بند بنا اولمشکا
 اول و لایتیکه آدمنکه اعتقادی بونک اوزرینه در که اولو کعبه
 کوچی و قدرتی بنینلر آقی طواف آنکله مکه فواجی حاصل اولور
 و دعور قرتیک کفر جان بند واقع اولان دیوارنده قیامت
 قیومی دیر لر بر قیوم واردر قیامت عقیسی دیکدر مراد بود
 اسکندر و القزین زمانند قلعه مذکور که قبول رنده نماز لر
 کروی کروی حقیق حنکه ایدر لر ایتر اما اول قیوم حقیق قطعاً
 کیر و کلن سفید اولمخلر بر قیوم دفعه تجزیه اولوب و بواجی
 اسکندر حضرت نکره خبر بود کن اسکندر فی بدعا ایتر
 انشاء الله بیکجه دیوار اول قیوم سمدکی حال برانرازه مقداری
 قالمشدر که بیز غرق اولماغ اول زمانند بیوک قیوم ایتر حتی آنکو
 آدمکیروب حقیق لر ایتر قلعه مذکورده بعضی اختیار آدمکیر
 واردر که حماب و بر لر که بنی بوقا بونک آنکو آدم کیروب حقیق
 ایدر کن بلور دیر لر حال بیز غرق اولمغه آن قالمشدر اول
 ولایتیکه آدمکیریکه اعتقادی بونک اوزرینه در که تمام بیز غرق
 اولوقد قیامت قیوم دیر لر مذکور قیوم حقیق کیم قیوم غرق
 دعوت قیوم قالمشدر که بیز غرق اولمغه اول قیومک اطرافند
 سولندر میخ قالمشدر که آنکه کار ایتر هر کیمک دیشی آغرسه
 واروب بر میخ ققار اول ساعت با مر الله تعالی ساکن اولور

25b

او شده دستور قاپو بود عقوله برار نلری و مجایا نلری حقوق ولایت
 و قلعه مذکور که اطرافند بر قج در لو طایفه ساکنند در جلند
 بر نیز تبرستان دیر لر فرق بیکه خانه در تبرستان دیکند مراد
 بود که ابوالمسلم حضرت نلری آتذن طوعه ما مشور الاق مزاره
 و نجاشی ولایت مذکور در در اول اطراف که آدمای و اروپ زبان
 ایدر لر جمله سی سلما نلر در سافعی مذهب اوزر در اما د لدری
 آخر در محصوم دیر لر بر بکلری وارد ر اما مذکور طایفه بکلرینه
 خرج حاصل او برین لر بر عاصی طایفه در شریعت لری ضعف اوزر
 همان کو طو کوجی میدوکنک رزقن و مالن الوب تکلیف خالی کلدر
 و هر کیکه افراسی و تعلق حق اوله و قوتی زیاد اولسه سخن
 آنکدر و بکلدی دخی اول ایدر بعضی قره لکه حر اوزر اولی جمع اولن
 سینه یا نلرین اوله چهار قره لکه آتله نین و صغر لرین و قوتی لرین
 جبراً او قهر اسور و ب اکل ایدر لر و بالجله اندیسی جبه و جوشن
 یراق و سیاق ایله کدیر لر حق اولرین حق اولدینه و صوب
 دخی کتسه لر یراق و سیاق ایله کدیر لر زیر ابوی حق بکلر اولن
 و هم شریعت لری ضعف اوزر اولوب و ضابط لری اولماعین
 جبر ایله الدقلری رزق و مال همان یا نلرینه قانون اول اجلدن
 هر بری اختیار اوزر کدیر لر او شده ولایت تبرستان بود عقوله
 بر ولایت دیر و قلعه دستور قوتنک کفر جان بنفد بر طایفه دخی
 ساکندر بر آتله قتیاق دیر لر او سیمی ایله مشور بر بکلری
 وارد بر غایت بیوکه و سمن کسند در حق آتله نیکه دخی قادر کلدر
 بر بردن برین و ارمطو اولسه عز بر ایله و ابر را تا بر او غولدر
 وارد بر آتله دخی خلی عسکر بر بکلری بیکه عسکر قادر لر در

سلمان در اما د لری آخردر تانا رطبیعت طایفه در اکثر یوزی
 مایلید در قلعه دوسر قتی یوزی ایله آنلا قاندر سکدر مذکور لر
 حضرت حمزه نسلی کجیور لر و قلعه قریبی دیر لر بر قلعه لری وار جا
 و حمزه نسلی کجی مکرن مراد بود که زمان او ایله اول و لاسی لر
 کفار لر امین حضرت حمزه بعضی اصحاب لر ایله آنده واروب نیمه زمان
 حینک اتنی کفر الامر حضرت حمزه کفار لمین بر حیل ایله طوق بکرتیا
 امثلر و اول قلعه قریبه بر اعوب حبس امثلر نیمه زمان حضرت
 حمزه آنده حبس اولوب و اول وقت حضرت حمزه به بهار برید و بر شکر
 کف و ایله بیله اوله آنده ایله جمع اولتی مکر حضرت حمزه با اعمه بر
 حسدن اطلاق ایدیک اول جابر نیمه حضرت حمزه دن حامله قالوب
 مکر اول جابر بریدن بر اولر طهور ایدوب و نیجه امایدن مکر اول
~~ایله ایله~~ بریدوب و بر اولر دلاور بکیت اولوب و آنزده فی
 نیمه زرتیلر طهور ایدوب و نسلی و حبسی مبالغه اولوب قریبی
 و شجاع علی ایله اول و لاسی لر آنلا اولوب منبسط امثلر حمزه نسلیون
 دیکلر دن مراد لری بود و قلعه قریبی دیکلر نیکه اصلی حمزه قریبی
 اولتی ایله اول قلعه دوحس اولر و غنه بناه قلعه قریبی دیر لر قلعه
 قریبی قتیاق و لاتیند بر طایع ایچیند در غایت صریب بود در
 الان طایفه مذکور که بکری او سنی آنده ساکن اولور و آنده قریب
 شخی لدر آنلا دخی سلمان در بر نیجه عسکر آنکه دخی کو طری دیر
 مذکور شخی حال مصطفی یا شاشروانه وارد قد کلوب یا شایه استقبال
 ایدوب مراجعت و متابعت کور متر کده مصطفی یا شاحضر تلر دخی
 عثمان یا شایه چون مذکور که قرن است کلیدن اولر دخی و بر و ب
 همان اولر مکن کحاح اندیلر مکر عوفان یا شاقلعه دوسر قتی
 وارد قد

آدم کو نبرد و کتور دیلدا اما سخی که کند و قزی عکلی امینی قزلباشی
 قزی امینی الان عثمان یا کاحضرتلر بیک منکو در سیدرو اول طرفلرد.
 حلی طایفه واردر توآن و قزاق و قبری و هر کسی بود کراولنا
 طایفه کتارلرد و یکی ابار، جنسیدرو یکی هر کسدر بودلرد و یکی
 طایفه در و بوجله طایفه کوز طانستاند ساکنلدر و ولا سیلری
 فایت ضرب و طشلدر و بوجله بیکلر احوالی معلوم اولرد و عی
 مقدر علی قدر الطاقه بیان اولدی سمدن کیر و عثمان باشا اهراند
 کیدلم و سکر احسام قلعه دموور فتود. ساکن اولوب کی قلعه
 ایچند و کی طشر اطرافند قزلباشلر و چهار یا بلری اولن ایل
 قلعه دموور فتونک اطرافند هر کسی آنلرین اوتاروب اخشام
 اولیجی کی قلعه ایچند و کی طشر اطرافند یا قورلردی بوزال
 اوزن برقع کونر و راندی اما هر کیجه عسکرک آنلرین ات سرقیه
 اولمخه باشلدرلر آخر الامر قلعه طاشر سندا کسنه قالمایوب
 ایچری طعیبه کیر و اولدیلر صکر اول قتیاق و لایلر بیکه حرامزاده
 جمع اولوب و قلعه اطرافند ات اوتارمغه کیدن خند متکارلرک الیزن
 جبراً و قهرآت و اسباب اوغورلمخه باشلدرلر آخر عثمان باشا
 حضرتلری قلعه احلدن صکر برقع صالت آنلرک سته اری کویله
 صاطویب انزن آنلر اوزرینه کیدر ما اولدیلر بونک اوزرینه برقع
 کون کوی برکون برنیجه قتیاق طایفه سی جمع اولوب و بجز قلزم
 کنارین کیدولدی سخان ایدوب ات سرقیه آنلرک قصد ایلدیلر
 یا آنلرک اطرافنی محافظه ایلرک دیو کوز مده و ک کسنه لدر راست
 کلوب اولراد. آنلر ایل صکت ایدوب حرامزاده لرک اوج بیرار
 کسنه سن طوقوب و باقیسی قزلباشلر ایدوب اول اوج کسنه باشا

حضرت نرینه کتوروب بر بنه امان و بر سووب سونلرین او ردر در
 و باشلرین برج بارویر اصاقو د بلیر مکر بو قتل اولان کسنه لر
 قیتان بکی او سمنک کند و ادملری اعیش بو احوالی ایسده بکه روم
 عسکر بنه عداوت کلی ایروب و ولایتی خلقنه احازت و بر سیکه
 روم عسکرین هر قند بو لور سکن اولدر ک و مال و منا لرن وات
 و اسباب لرن غارت بیکه دیو طایفه سنه تنبیه ای بیکه طایفه مذکور
 روم عسکرین قطعا قلعه دن طشر حصار من ایلی بلیر شو بیکه
 قلعه قریبه او دینه و صوبه اختیار او زمر حصار اولدق حتی قلعه
 اخلد و قند حکم بر سنجاق بکی ایله بر عدا ر عسکر قرار و حصار نیجه
 عسکره اتلری اوت و صوبه حصار اولدی و روم عسکر بنه بویله
 اختیار اطا او زمر قرار ایله حصار ایرو کت دن خبر دار اولدیق بش
 التی یوز یرار قیتان بر هر جمع اولوب بر نیجه دفعه حارید اولان
 اتلری با صوب هر قات و قتر سو روب و نیجه کسنه دخی قتل اند بلیر
 آخر الامر عثمان پاشا حضرت نرینه بر کون بر عدا ر عسکر ایله و بر عدا ر
 بیکجه و بر قح دانه صا ر بوزن ایرو رپ و بر احشامد ز قیتان ک
 ولایت نرینه العار اولوب اول کجه صلحه دک کد بلیر بیره سی
 فوشلق زمانند ولایت قیتان داخل اولوب و غار بلیر هر اطراف دن
 قیتان حرامزاد لرن قتل ایروب و کن دری کتوروب و قیتان اچند
 باش کوی دیکه ایله مشهور طاغ اچند بر صا رب بو کسه یرد بر معور
 قریبه که بی یوز خانه و اردو اوسمی بیکه کند و قریبه سید بر عسکر اسلام
 او زمر بنه حار قتل قریبه مذکور ک اها ایسی و اخی اطراف کو بیلون
 بی حد اقم جمع اولش و جل جبه و جوشن یراق و صیاق ایله مکمل کوی
 احاطه ایروب طور مشل ایوی و قریبه مذکور بنایین صا رب یرد اولغین

همان بر روی وارد کرد که اگر در جنگی قتیاق جمع اولی و ای که بیرون
 عسکر کوزینه بیوکه بیوکه طاشلریه لیب و او قلسر یوب سول
 مرتبه جنگ با بر دیکه تعیین قابل دکلر و هر کوشیه فریاد جملی
 کتمز و دهرت کوشه دن قتیاق عسکر ای ای و کروه کروه کلون
 جمع اولر یلر اول قمر برنگه اوز نر ناهیل جنگ اوله بزدن و اندردن
 حرف آدم طرافه دوشدی اما صار یوزن و توختک ایله ملعونلر
 کوبیدن حصار و ب عسکر خلقی قریه مذکور تو یوب اسباب امر اقی
 تالان و غارت اندلیر و اللریه کیرن ادملرین قتل ایوب و اولرین
 بالجه آتیه احراق ایوب و زنیهایه قیونلرن و صغر لرن سور یوب
 بوغشایم بر لیر کورد و یوب غوم دسور قیود نلدی اما ولایت مذکور که
 قتیاق لری جمع اولوب و هر برک جبه و جرشن یراق و صیاق ایله مرت
 خلی جمع اولوب و ارد مزه دو سوب محکم جنگ ایبر لردی اما ملحق
 بغایت تیر انداز کسته لرد و اولری کویا که حربیه در همان بر ضرب ایله
 ادی آتیه اشغه اختر لرد اول کون مذکور لرد ایله محکم جنگ آتیه
 اما مذکور لرد کتدی که مبالغه اولر یلر الحاصل اختتام دکن جنگ اولتق
 اختتام اولیجی بر ساز لویر کلوب قویزق عسکر خلقی جمله بر بر
 جمع اولوب دهرت کوشیه صار بوغز نلر قیوب صبا دکن یا عسکر
 احتیاطا و زنی طور دق صباخ اولیجی جمله عسکر چکیلوب بجز قلم
 کفار نیه وار یلیر عسکر بر جانی دریا کنا مرغ و بیجانی د شمشیر
 یکا اولوب آهسته آهسته دسور قیوبه توجه اولندی مگر لویز
 بر لوی و صدار بدی در نایه قریب بر بردن کچیدی وار یلیر
 آهز بیدن کچاندی قتیاق عسکر فی الجمله آتیه جمع اولوب و کج
 آتیه متر لرد و یوب جنگ فصدنه دهر شلر رویم عسکر

اول عمل واره قد کچردن کچر صوب جنگه باشلر بایلر اول اولاره بر مقدار
 جنگ اولوب آخر الامر ساز بوز نلری الیر و کتوروب و بیدر اتکلری
 متر سله طاعزوب و قیتاق عسکر کیر و سنده تو سکروب اول
 کچردن دخی کلوب اما لعلنلر حکم علو ایدوب واردمن دوشوق
 جوق جنگ اولندی حتی دموه قیور بر قریب اولنجه امر دمنزدی کلیم
 و دموه قیورن ما باقی عسکر نری کوروب قار شوکلر بیلر قیتاق
 عسکر کور دیلر کوروم عسکر نیک با قیوس دخی کلر بیلر آتدن دونوب
 ولایتلرین کتیلر اول ولایتلرک خلق صد هزار قسین اتملر دیکر
 عثمان باشا نکه بولیم مردان اولوب بر مقدار صنعتین روم عسکر الیه
 قیتاق کبی بیلوران و لاور طایفنتک اللرین ولایتلرین اوروب
 و کوی کمدلرین آتسه اهرق ایدوب و مال و منال لرین تالان و غارت
 اتکلرین هر اطرافک بکلری و حالکلری احتیاط اوزرم اولوب
 هزار آفرین دیکلر دیر و بوندن غیری تبرصران قور بند و کور
 البرز اتکلر کور لدر لر بر طایفه ساکندر طایفه مذکور کور کلبا
 محمد روی شای مذهبدر اول لعنیلر بر کوب روم عسکر نیک
 اطراف قریب لر آرزوم و زمین به کیدر نکر بوللرین کلوب کیم
 قیروب و کیم صوبوب انواع قدرین خالی اولدقلری پلانشتر نیک
 حلوم شریفیلری اولدقد آنلر دخی بر مقدار عسکر کورنر و بر طایفه
 منال تک اوزر لرین واروب بر مقدار جنگ اولوب آخردن اسلر
 حق سبحانه و تعالی عزت و بخت و بیروب یادشا اسلام دولتنده
 طایفه مذکور می قلیچدن کچر و کیم دخی طاعلر هزار ایدوب
 جان و باش قور بر دیلر و طایفه مذکور ک اولرین آتسه اهرق ایدوب
 و مال و منال لر غارت ایدوب و بی نهایت بیغیرن و صغر لرین

سومر و ب د سومر قتیوبه کتور دیلر سوبله که جمله عسکر فنی اولر ایله
 بو قصه بوندن طور سون ازین جانب بزکده قزلباش لعین
 قصه سنه عثمان یا شامین شعی نام شمری براغوب د سومر قتیوبه
 کتورلر قزلباشی لعین شمره زکون کلوب کور سه لره که شمره قطعاً
 مروم عسکرین بر فرزدیوقدر جمعی د سومر قتیوبه کتشلر ملحق ایله
 شمره کوروب و مروم عسکرینک دو کتدسن بغا ایوب و شمره نکه سنی
 ملاحظه ایدکلرین قیروب و هر زقن بغا ایوب و ولایت شمره ایله
 اوقور بر لر که مکرروم جا بنبدنه وان بکلر یکیمی خسر و یا شامین
 عسکرینک جمع لولوب شرواند عثمان یا شانکه اوزرینه کتدو کتدنه
 خبر دار اولمق وان عسکرله تبریز اوزرینه یوریشی ایوب و وان ایله
 تبریز ما بینلرین بر قح خورد قلعه لر ان الوب و اولی اغوز ساکی
 اولن ملاحظه ملعونلری باصوب کور قیروب و کی دیری ال کتورق
 ایملرین و ولایتلرین آتسه احراق ایوب کتدیر که شاه خبر و امریکه
 اوشه وان بکلر یکیمی تبریزه قریب سرحدلر تالان و غارت
 ایوب و تبریز اوزرینه کلیم هر دیو جز اولدقن شاهکه جان
 باشنه صحرایوب تیغ بر بر وانه تحویر ایوب و بر شاطره الذویرقا
 شرواند اولان عسکر کوزر و ب بر نیجه ایامدن ملک نامه و شاطره
 شرواند اولان عسکر و اروب شاهکه نامه سن و مروب و نامدن
 بویاز لشدیکه سنکه حکمرانیم صومر سن و سنکه و ذریمیز
 سلمانسن و امیرخان و شاه مروق خان و بر محمدخان و نورمحمدان
 محمدخان و خلیلخان و خلیفه انصار و سایر قورچیلیم سین
 معلوم اولدکه مروم عسکرین وان بکلر یکیمی خسر و یا شامین
 عسکرله سرحدلر تبریز بقوب یا قوب و حوق غان بلم قیروب و بیج

قلعه من الراب شد بکي حال بتر بزاوزر بنه کلمه که قصد اید بر این امری
 شاطره نام مبارکه ایلد پروانه بهر میل لسیز لر و اصل اولوقدن تعجیل
 علی التعمیل کلمه سزا که اعمال و سا اهل ایدوب کج کلور سکر اولوق
 اصنا بکزدن امیدی قلعه این سز دیر جواب کلکن ملاحظه لعینله
 جانلی باشلر بنه مچرا یوب هر بری باشلر باشی قیوی اولوب چکلون
 کتمه که لر دیمجه اولر لیر و بونلر که شر و انون چکلوب کتمه کندن عثمان
 پاشا حنر دار اولوق شهر شمعیدین دمو ر قوی به کیدلر کن صابر بوز لر
 جیعا قالمشیدی همان فرصت ال ویروب شر و ان خالی قالمشی ایکی
 کوللو لر انما سدی ویرانه قیوی به بر مقدار آدم قسوب شمعیدین تله
 صابر بوز نلری کتور بکه کونیز دیلر قیوی اعا دخی همان الفاس ایدون
 و شهر شمعیدین واروب شهر خالی بولوب و صابر بوز نلری الراب و بونلر
 قالمشیدی آنلر خلی الراب بر قج کونیز مکله قلعه دمو ر قوی به کتور دیلر
 قلعه مذکور کجی بر ایلد بر معمر اولوی و طایفه تک باهر اولری دو کتور اید
 حق تعالی بنه احسانندن لطفا ایدوب و باد شاه اسلام دولتن
 بر اولر صنایع اولدی بونکه اوزر بنه بر مقدار ایام مرور اندی قزلباش
 لعین خانلرین تکلی محمد خان نام ملعون بر قج بیکه قزلباش ایلد
 شهر شمعیدین کلوب ولایت شر و انک نصفه آنلر منصب ایدر لردی
 و نصفه عثمان پاشا منصب ایدر دی حتی یای استیلرین ملاحظه
 لعین محمد خان کوناح بیلاغی دیر لر بر بیلاق وارد مرد کز اولنان
 بیلاغی کلوب ساکن اولر لیر بیلاغ مذکور مسکوم و شیر و انه
 قزلباش بیکه آنلر عثمان پاشا حضر نلری منصب ایدر لردی اولر یاز
 اولر ملعون لر ایلد تا کون ایام لر بنه دکن هر کون دو کتوب جنگ اولر
 گاه اسلام مسکوم آنلر غالب اولوب نیجه آدم لر ن قیوی و نیجه

29b

دری که کتور بر لردی و کاه آنرا اسلام عسکریه غلبه ایدوب بزدن
نیچر کتور شخید اولوردی الحاصل نه قصه دراز این لم تا کوز
صوقلری اولوب اول معنی بیله قدن اسنوب شقیمه کیدنج هر کون
حنک ایدی بوقصه بوزراد. طور سون از بن جانب بر کلد کت
بوجانید سردار اعظم مصطفی پاشا الحوائزه ولایت شروان دن
دوبوب برومه توجیه اند کلزین قصیه ارسدن قالعوب و کچی نام
قصیه اوزر بوزن و کتچ نام شخر قزیندن حکلیوب بر نیچر منزل
قلعه تغلیب کلدریلر قلعن بر ایکی کون او تراق اولوب و قلعه
مذکور بر مقدار آرتیق و زخیرن قیوب دیار برومه توجیه اند بیلر
اتاعسکراسلم بولارد. و اول صارب کورچو و تیلزین و طغلازین
صوقلر و قارلر و طوفاندر واقع اولوب حوق المرد و حمتلر حکلیوب
طه هر نه حاله سردار مصطفی پاشا خضر نیلی ^{۹۹} _۶ برینلر ایله
قلعه ارض برومه داخل اولوب و عسکراسلمه کچی ارض برومدن
و کچو یار بگرد. و کتند خنی اجازت اولوب بر لور بیلرین ساکن
اولدریلر بز کلد که شروان دن و تغلیب محافظه ایچون قلن عسکر
قصه سنه و شروان دن عثمان پاشا قلعه و مور و توییه کتدر کوز بیلر
قز لعلی خا بلرین امام قوی سلطان و خلفیه اصنار و قز اقلر
خانی و نمز بیک و سموزند بیکلری معنی بر قیوبیکه عسکر ایله تغلیب
اوزر نیه واروب و قلعه لاطه ایدوب و حکم جنک اند بیلر امام بروم
عسکر بر خور ارا اولسون بیلر ایچرودن حکم جنک ایدوب طوب و
ایله ملعون لری قلعه تک یانته کتور سیوب حوق ملعون ^{۹۹} _۶ کلک ایدوب
آخر الامر کور بیلر کوزیندن قلعه تک یانته کلز لرد واروب کتدر لرد
انجا لردن نرد بانلر و وزوب کچی ایله اتناق ایدوب و هر کون سنه دن

ملو عام ایوب و دوزد کلری نزد بانلری قلمیه طیا ایوب چحق
 صد دنن ایکی ایچردن مروم عسکری ملوونلکه اوزن لر نینه طاشلر
 بر اعوب و طوب و قوفنک سر یوب و نرد بانلرن بر اقدن یوب قلعه نکه
 یانندن ملوونلری الامرغه اندیلرنی دینلر کوردیلر که بر تیر بر ایله
 الفتح محکم دکلدر احر الامر قلعه اراقدن احاطه ایوب مر است
 دهرت آی کلدر یلر که اچلقدن زبون ایوب قلعه بو طر بق ایله
 الالرفی الواقع قلعه ایچنه قحط واقع اولوب بیچکه و ایچ حکه
 قطعاً بولمیزی سوبله اولر یکه آدم آدمی عکله حمله ایبردی قلعه
 ایچنک جانلر طایفه سندن عزیز بی بنار لوب بدیلر اولدی
 دو کندی عسکر ناچار اولوب اولر و عکله اولدی عکله باشلر یلر حال
 نقصه دراز این له حوق کسته اچلقدن هلاک اولدی حوق
 قزلایشه متابعت اتمدیلر بو احوال بهیذان اوزنر ایکی مروم دن
 مرعاش کلر کیسی مصطفی باشا بر مقدار عسکر ایله قلعه مند کور
 فریاد مر سیر شوب و هم می نه ایله آرنی و زخیم کتور دیلر
 عسکر اسلامک کلر و کندن قزلایشه خبر چار اولیجق یوز لری
 قر اولوب بالجه یلر یلر نیه قر اتمدیلر بو قصه بو ارا د کور
 این جانب بر کلر که بو جانین ولایت امرن مروم شر
 مصطفی باشا قصه سنه اول میل سفر حضرت آتاردن دونوب
 مروم حقیق عسکر که هر بری بر محله قلعه یوب و زمانه شتانه
 موی کورب و ایام بهار که هر نقیله دشت بیایانلر و وادی
 می بیایانلر انواع مزک شکوفه ایله مرتب و مزین اولمشدی و طلال
 شتانهک شدتندن اشجارا کوز لر نین یاش اقدن یوب قدم
 نزهاره استقبال ایچون کلاه شکوفه لرین باشلر نیه ایوب

30b

وحق سبز پیر شلر و هفت سبزه گیاهات و نباتات و درختان
 اشجارات سوزن کلرین هر بری باشلرین فالدرپ زاهدانه
 و عابدانه مولا و لامکانه حدایدوب باشلرین ملرله کو یا رحبت
 باغ خبانه سر وئی بالادریکه باد شمال الدن صالغور الحاصل تمام
 عابر ایروب نینه سفر حضرت آثار ایچون هر جابنه و هر اطراف کج و کلر
 اولو اقلر پر اکن اولوب تنبیه و تأکید اولمدریکه نینه سفر هایونه
 حاضر و محیا اوله سر و محل مامورن تعمیر کلوب جمع اوله سر
 دیو فرمان هایون اولنمانن هر ولایت قشلاک نین و سفر هایون
 مامور اولی مسکرت ولایت امرین روم هر گوشه دن الای الای
 و کوه کرون و موج موج و فوج فوج کلوب جمع اولدیله و نینه
 امرین رومک اووی سی اول افواج مرتک جا دله رایدله شوبله مزین
 اولشیدیکه تخمین قابل دکلمه را با حضور اول سیل سفر حضرت آثار
 شام بکلر بکینی حسن یا شادخی امر اولت شری دیار عمریکه دلاور
 و خبدری بلنجه شام شریفیند قالقوب دیار امرین روم کلر بلر امر
 روم کلر کلرین مسکرت کورستیکه ایچون کندورلرن جنک التله
 تزیین ایروب و جمعی قولدرین و آتدرین اول اعلامه و محو هر اسباب
 تزیین ایروب و قرن بیکه برار و کزین خبدریکه هر بری جنک
 التله تزیین اولوب والدرین پندزی من اقلر بلیه و برار معلم
 عرب بکرو بلیرنه و کبشی آنلر سوار اولوب هر سهک میدان ایچون
 مرد مردانه و سایر شیرانه حمدک و سلاح سوار ایروب و بلای
 و بر شرت کورستیکه تخمین و تقرین قابل دکلمه و اناطولی
 بکلر بکینی حفر یا شادخی کدالک و سایر بکلر بکینلر و سجاد
 بکلر والای بکلر و باجمله سفر حضرت آثار مامور اولان

عسکر اللواتی فی الدین و کثر تلین کوم تروپ و سردار اعظم
 صلحی با شاد اخی ^{۸۸} حادای لاقولینک او اهنین قلعه
 ارضی رومدن فالقوب عنزم خرابه قاسور دیوروانه اولندی
 سردار حضرت تلرنگ مراد شریکری بوایدیکه بوسنده مبارکن
 قاسور نام خرابه معور ایروب و فرست اولدی رسته شروانه و اوت
 عثمان باشا ایلد ملاقی اوله و قلعه ارضی رومدن فالقوب التسخی کل
 خرابه مذکورکه اوز منیه وار بلوب و عسکر اسلام اطرافنه بلوک
 بلوک قنوب هر یکر یکیلر و سحاق تکلی دیو لویو لری اوتقلان
 و بار کا هلرین قنوب و سردار حضرت تلر خرابه مذکورکه قبله
 جانبنه اوتقلان و بار کا هلرین قنوب و بی بیکه یکیمیری مردلی
 احاطه ایروب و اورتیه بر لرینه الوب و دورت یوز منلر یوزان
 عرب لرین جمیع عسکر اطرافنه قونادوب و بهر یزدن بهر عربیه
 زنجیر ایلد محکم بند ایروب شویکه که عرب لر بهر یزدن آیر قلعه امکان
 اولوب حصار مثال اولوب جمیع عسکر احاطه اتمدی حتی
 دشمن شبنجون دخی اتمه اچر و عسکر کله مکی دکل ایدیک
 بو ترتیب تمام برله عسکر اسلام قنوب و ویرا شوب و هر کوز ورت
 اطرافه بر ابریکر یکیلر قراول قونلوب همان خرابه قاسورکه عمارتیه
 اقدام و اهتمام ایروب تعیینیه مباشرت اندیلر و قلعه مذکور
 اوج آیین تمام معور اولوب برهکه و محکم حصار اولدیکه بیان اولدی
 و عسکر اسلام اول ایل قلعه قاسورینا ایروب نیه کوز صولان
 واقع اولوب یوسکه ولایت اولغیلد برقع دفعه قاسور دفعه یاغوب
 شروانه کردی مکن فرغت اولوب اما عسکر اسلامه اجازت
 و بر بلوب مروان نام قصبه و ساعت چقورین بغیا ایروب

مردم عسکری ولایت مذکور می تالان و قمارت ایوب قزلباش
 لعینک ولایتین وروانی آتیه اهرات ایوب والکریه
 کیره سرخ سرری قلیچین کچوب ونی غنایه قیونلر و صغزلر
 و آت و دو لرین بمان لیر کیره کیره الوب کتور د نیر سو بیکه
 عسکر اسلام غنی اولوب و قلعه قارصه کفایت معذری حجابی
 تعیق اولوب و بهرج نامر ولرینه طویلر و ضار بوز نیر قونوب
 شو بیکه بیراق و سیاق ایله مکمل و مرتب اولوب آدن سردار
 اعظم مصطفی پاشا حضرت لری قلعه مذکور دن قالقوب عزم
 ارضی روم دیور وانه اولندی برنجی منزلر قلعه ارضی روم
 داخل اولوب و عسکر اسلام کی ولایت مذکورده قلایوب
 و کتیه اجازت اولوب بیر لورینه قلمرا تدر لیر بوقصه بو ابرار
 قلمرا تون ازین بجانب بزرگه که بوجانبه عثمان پاشا
 و تاتار خان محمد کرای سلطان قعه سنه و عثمان پاشا قلعه
 دموه قباورد سماکی اولوب اوج دورت دشمنک او بریه لورته
 قالوب کا. کوتاج نام بیلا قد اولان قزلباش ایله جنک ایوب
 و کا. قیتان ایله جنک ایوب و کا. البرز اتکنده واقع اولان
 کوزل نام طایفه ایله جنک ایوب الحاصل برآن جنکدن خالی
 اولوب و دیار رومدن عسکر کلور دیو اسید طوتوب هر کون
 کوز لر عزی بولر کوزن دو ب بو انتظار قلعه اشرف او قاتد
 صوم هلقه و زهد و طاعته مشغول اولوب اول ذوالجلال
 لامکانک وحدانیتنه و کمال لطیفه شکر الیوب در بند بورد
 بو بر میل و بر بیان احوال ایله کچوب اتا کوزا ایلمی کلوب
 مو قله واقع اولوب مردم جان بندن عسکر کلر سندن هر کسی

امینداری بن قلع ایدوب بود و شوشی خاطر بایله کچن برکن مکر باجما
 اسلام و شمشه اعظم حضرتلری تاتارخان محمدکرای سلطان
 محمدخاننی حساب اقام و احسان ایدوب و فرمان همایونلری
 بویله جاری و صادر و کشید که سنکه قریب اسم محمدکرای سلطان
 لطف و احسان ایدوب است که جمع ایندوب و ولایت دموور قعود عثمان
 پاشایه ملاقی اولوب آندن دخی قالعوب شروان اوزرینه بود
 و شروان ایله قزلباشی ولایتلرنیکه مابینده جاری اولان آب
 کورکه اوزرینه وزیرم و سردارم مصطفی پاشایه ملاقی اولوب
 و اول اراده تدبیر و تدبیر که ایدوب مملکت فتح اولماسی باندی مکر
 هر نیجه ممکن اولور ایسه اکثر عمل ایدوب دیو فرمان اولغان محمدکرای
 خان دخی مراد پادشاهی اوزره قریبیکه تاتار عسکرلیدیا کفردن
 قالعوب عزم دموور قعود بویروانه اولندی بر نیجه منزلک ولایت
 قیباغه داخل اولدقده مقدمه ازاق بکی محمد بکی و بشی بوزیکیمچری
 و بشی بوزی قعداری تاتار عسکرلید دموور قعود اولان قوله پادشاه
 جانبندن ارسال اولان خزینه مقدمه کوندروب آند دخی دموور قعود
 برانکی منزل قالمشیکن بر قح دانه برار تاتار میرزه لری عثمان پاشایه
 مستحیی کوندروب بر کون قلعه مذکورده او تو سر کن ناکا بر قح
 دانه تاتار دلایر لری حضرت خضر منال حقه کلوب و عثمان پاشا
 حضرتلرینه وارد قدا مردن کلدو کی جمله عسکر که معلولری اولدق
 هر بری سونشوب کویا که مرد ایدیلر احیا اولوب و چیتق جانکر
 بدیلرینه کلوب عثمان پاشا حضرتلر نیکه بلشنه جمع اولوب و پاشا
 دیوان ایدوب و جمیع قول دیوانه حاضر اولوب و پادشاه عالمسناه
 جانبندن کلن امرها یونجه قیاریوب و آندن رئیس لکتاب اولن

دال محمد جلبي الله الوب وجميع عسكر سماع طو توب وامرهمايون
 او قنوب معنوم لطيفند بويلا بويلا عسكر ووزيرم عثمان پاشا
 سنن که بر خوردار اولين و يوزک اع اولسون و بنج اککوم سکا
 حلال اولسون او مدو عمدن زياده ايشلر اتقن سزدست با اولکه
 قوت هم ايدن قوللرم که بلوک خلعتدير و بکچر بلومدر وار باب
 تيار و کولکلو و ساير طائفه در هر بره بر خوردار اولسون بلر
 و يوزک اع اولسون هر بره بنج اککم حلال اولسون او مدو عمدن
 زياده ايشلر اتقن سزامدي کوريم سيزي غيرت کرين درميان
 ايوب ديني اسلام غيرتند و جم او غور بيمجايشه سزانا و الله
 امکلر بکرمنايع اوللا ايوب مقابله سندن نيجه عوصنلر اولنه ديني
 امرهايون او قنوب معنوم لطيفي هر که که تمام معلوملري اولوب
 و خزنيه تک و محمد کري خانکه قرق بيگه تاتار عسكر بلکلر حقي مقرر
 اوليجق اوليله و محتسلا خاطر لري محزون واقق افتراق ايله کوز لري
 جيعون اولان طائفه تک هر بره بره رقت واقع اولوب سوزکلر دن
 اغلا سوب و کچمغور لرا و مروب و برج با مروجن شادلق ايجون طابلر
 و سار بوزنلر اولوب اولکون دسور قوت ايجندن بر شادلق و بر تاشا
 اولشدر که تخمير اولتمز هر کس سوزکلر دن بره بره الفت و محبت
 ايوب مرد و دللري احيا و شکست خاطر لري اجلا اولاره کورباک
 مرد اولشدر دي حيلت بولايير عسکر اسلام بوي قولا شادلقن
 ايکين ^{۹۱۷} سببان المظنه که او اخرون محمد کري خان قرق
 اللير که مقدر لري تاتار عسکر بله دسور قوت بير داخل اولوب اولد
 عثمان پاشا دسور قوت و ساکن اولان روم عسکر بليلخان حفر لرينه
 استقبال احقر و منياقت ايجون انواع در لرونه مملکت ايجون

خان حضرت لری کلوب و بحر قلزم کنا مرینه قنوب اول کون عثمان پلانا
 خانی صیافت ایروب و باقی تاتار لر ایچون اوج بیکه مقدار ی
 قیون حاضر انق مرشدی همان تاتار بغا اندروب اول اچلقدن
 چقتی تاتار عسکر اوج بیکه مقدار ی قیونی بغا ایروب سولک کر قیون
 بیری سکون تاتار یا شوب قور دکی هر بیری بر جابنه کلوب و بوغاز لغند
 درسی ایله هر بیکه یار کسوب بو مقدار قیونی بر ساعت تاتار مارا ایلدی
 آند عثمان یا شلخان ایله طاشق ایروب همان ایتیه سی دمور قاپون
 قالعوب عنم شروان دیوروانه اولندی زیر اشروانده محمد خان دیک
 لعنی ایله بر مقدار قزلباش و اهردی غافل انکی آنی باصوب و دشمن
 جز دار اولدی اوز لر رینه وار منق نعتنه شرای تقیر ایروب و دشمن
 کون سحران نام قصبیه وار لر قن شهر شقیه مقدم بر مقدار تاتار ایله
 دیوانه قیونی سر عسکر ایروب کوندر لری همان الغار اولوب
 و محمد خان نام لعنی شقیه قانع البال جامه ایکی روم عسکر
 و تاتار عسکر غافل لمون لری باصوب و محکم خنکه ایروب اولملا
 محمد خانک باش کسوب و یانند اولان قزلباش لری با جمله قلیچدک
 کچروب و کج خنی فلز ایروب جان باش قور زردیلر و روم عسکر
 و تاتار عسکر و لایت شروانده د لخل اولوب بر ق منزل شهر شقیه
 کلوب قوندر لری شهر مذکورده بر ق کون او تراق اولوب آنز دخی
 قالعوب عنم ارشی دیوروانه اولندی ۹۸۷ هجری رمضان
 المبارک ارشی نام قصبیه کلندی اما قزلباش لعنی شهر مذکور
 خراب ایروب بغی آتیه احران اتمی قطعا بر معور او قالمایوب
 و آدم آدم زاد دن بر فرد قالماش اول کون لجه امر شی خراب اتمش
 و شهر مذکور که و سید کون میدان نام موعنه قنوب و بر کون اند

اورق اولوب وغان حضرتلری عثمان پاشای دعوته ایروب
 و طاشق ایروب مصطفی پاشا آنکه محل شامور کلدلرینه کلکی و حوض
 اولوب و اول محلدن تان اولر بر قزلباشی طوقوب دل کتور دیرلر خان
 حضرتلری اول قزلباشی مصطفی پاشا آنکه احوالندن سؤالا آنکن
 اولدیغی جواب ایروب دیریکه دولتمن خان مصطفی پاشا قاجار نام
 خرابه معمور ایروب و رمضان شریفکے ابتدا سندن دونوب
 رومه توجه اندیلر الا ان امر من رومن در این صحیح خبر و یوکدن
 خان حضرتلری کلکی بی حوضه اولوب و مصطفی پاشا آنکه ملاقاتندن
 امیزی قطع ایروب و بعضی اختیار میرزه لرن و آتة لوق نام
 مساحتین و عثمان پاشا حضرتلرین دعوته ایروب و تهر بندگی
 شوکه مقصرا اولدی که ارش او کندن جاری اولان کور موین کجوب
 کجوه و قهر باغ و لایتلرینه آقق و بره لر بو تهر اوز را قصبه ارشدن
 قالعوب و کور موین قیون کجودی نام کجودن کجوب آجی کون
 برده نام قصبه نکه اوزرینه و لر لوب و اطرافنه جمیع عسکر
 قنوب و قصبه مذکورده اللریته کیرن مرزق و اسبابی تالان
 و غارت ایروب و اولرن آتته احراق ایروب و قصبه مذکورکه
 او کندن اوج کون او قرات اولوب و اطرافنه بلوکه بلوکه تانای عسکر
 کوندر ایروب و قزلباشک اللریته تاناران خونریزان مور ملجی
 برکندن اولوب اوج کون ایچندن تانار که بر جانی تا کورستان
 ایچندن زخم نام شخری تالان و غارت ایروب و بر جانی قزلباشی
 ایچندن ذراق و رهن و ارزیر و علوی حکمتلرین که تانای و بیله
 قریب دیر بو قدر و لایتلری تانای عسکر تالان ایروب و اللریته
 کیرن دی و سنلری طبعدن کجوب و اولرن و اکثرین و باغ و باغ لرن

قیروپ و آتش اهراب ایروب و اهل عیال و زینت و دین و صغیر و کبیره
 هر که بشود و ای الای و کرم کرم الوب کتور و بلیر عسکر ایچین
 سولیمخایم واقع اولدی که حتی الای بلور می قیتل اول اعلای انگری
 و مایه دون لری بررا یکیشر التونه و بر لر دی و صغیر تونه خود
 کسته بقزدی قزلباشه قالماسون دیوبغا زلیوب براغوب کیدر لر
 و اول املو قزلباشک و کچخ نام شکر رهنا عجم محبوبه لر ن و فی بدله لر
 تا نار عسکری قیون صغیر سوهر کی اوکلرینه براغوب او در دین بلوک
 بلوک صامعه کتور لر دی اتا کسته بقزدی زیر اهر کشتی اولمشلر
 املو باکره قیزی و آنرد اوغلا نی برهرا کیشر التونه و بر لر لر دی
 الحاصل تا نار عسکری و روم عسکری سولیمخایم اولدی که تعیین
 و تحریره قابل دکلدر خان حضرت لری قزلباش اعینه بو حواله بر املو
 طنجی ایروب و قزداشی عماد لکرای خانک انتقام الوب و آنرد چکلر
 عزم کعه دیور وانه اولندی و اول محاربه لرد کچخه نام قصبه تک
 اوزرینه آقین و بر لر کده مآلف الحقیق قزلباش بدحا شکه بیباک
 دو سوب و جمیع ممالک آنده ضایع اولوب مجروح اولوب و بنده
 شاه محمد خدا بند به دل الوب کتور بلیر با شمن حق فلا کتور کلمه
 اگر کند و با شمه کلن قصه لر عذقی تفصیلا شرح ایدر رسم بره
 کتاب عذقی اولور الحاصل نه قصه دراز ایدر لم بره یله قدری دیار
 محمد محبوب اولوب صلح حق سبحانه و تعالی فرست و بر و یب اوج
 یولداشی ایله تبدل صورت و تغییر جامه ایروب سیاهان طریقیله
 دیار روم کلوب مجد الله و المنة دوام دولت یادناه عالمیناه
 حضرت لرینه استغفال اوزرینوز و محمد کرای خان تا نار ایله ولایت
 شرواندن چکلوب و دموه قیودن کچوب دیار کفیه روانه اولور

34b

عملند یا شاه حضرت علی بن ابی طالب قلعہ دوسرے قیوم کیروب ولایت مذکور
 خط و هر اشقی باشند اقدام و اتمام اوزر اولوب دوله دولت
 پادشاهیه اشتغال اوزر اولوب قلعہ دوسرے قیوم غیرت کمرین
 در میان ایدوب اوتور مقن بوقصه بوا مراد طهر حله ازین
 جانب بزرگوارک بوجا بدین سر بار صطفی یا شافصه سنه یونسه
 مبارک قاصرین نام حرایه معهور ایدوب ۹۸۷ ۱۱ رمضان
 المبارک کن قلعہ ارضین روم و ایدوب عسکره کئی قلعہ مذکور
 قتل ایدوب و کتہ اجازت اولوب یرلوی یرلرینه تار ایدوب موصفا
 یا شاه حضرت علی کتد و اربا لذات ارضین روم قتل اوزر
 ساکن اولوب اوتور و یرلر آتدن یار شاه عالمینا جان بند
 امر اولوب صطفی یا شاه قلعہ ارضین روم قتل اوزر قلعوب غنم استغیول
 دیو قتل اولوزدی برنجی ایامدن عسکره محیه استغیول اولوز
 اولوز قتل محمد یا شاه اوزر اولوب احمد یا شاه اوزر اعظم ایدی اولوز
 قتل اولوب مصطفی یا شاه اوزر اعظم اولوب صدر اعظم بقره
 اولوز یرلر بونک اوزرینه بره قدار اراکمر و ایدوب و ایام شتا
 مرغ اولوب هنگام بجا واقع اولوب وینه دیار شرقه بادشاه
 عالمینا حضرت علی سفرهایون امر ایدوب وزیرانی اولان
 سنار یا شاه حضرت علی احتیایا ایدوب و شرق سفره نام
 اولان عسکره سردار ایدوب کونوز روم لره مقرر ایدوبیکه سنه
 یا شاه دخی بادشاه حضرت علی کتد فزان ها اولوزلی اوزر سفر
 آثار ایدوب جمیع لوازمینند ایدوب ۹۸۸
 برج اولوزندن اولوز کوز و نامور اولان عسکره بالجه
 بانه جمیع اولوب آتدن قلعوب غنم ارضین روم دیو اولان

35a

برتختیا ایامی در صحرای حضرت تکی قلعه لرین زهره داخل اولوب
 و او کندی واقع اولان چایره جمله مسکه قنوب آندن سفر حضرت انازه
 کلمه اولان مسکه هر کوشه دن و هر اولان یلردن کوشه کوشه لای
 الی کلوب جمع اولغنه باشلور بلر و قلعه لرین زهره مسکه اوسه سینه
 مسکه اسام ایله تزیینی اولوب انواع مزک او یا قلعه دن و درلوی
 منقش ساییه بانلردن مسکه لرین روم طیطلور اولوب سولیکه
 کلمه اولان مسکه بالجه جمع اولشور و قلعه لرین زهره در
 سنان کوشا ایکی کون مقلامه کوشا اولوب آندن توجه ایدر و ب
 حسن قلعه سنه قنوب بی کون قلعه مذکورده او تراق اولغنه
 آندن غمی قنوب توجه اولوب بیر قنوب منزله قلعه قارمه
 داخل اولوب و بیر قنوب آندخ اورتاق اولوب و سردار
 سنان با شا حضرت تکی مراد شریفی بو ایلیک بوسنه
 سبارکن قلعه تغلیب ارنی و فعیس ایلیوب آندن قزاق اعلی
 مراد اولنان و ایلیکی و ولایت شرانی حسن اختیار لری ایله
 و یوب و بار شقاق اوزره ایلیکی کلورمه خوش با بر شیله والا
 مراد اولنان بیلری و بریز لرایه تغلیب ارنی ایلیکی کون مسکه
 روان اوزرندن تا تبریز و امریجه قزاق لیکه لارین و ولایت
 تعویب خراب آنکه ایلی بو نیت اوزره قلعه قارصدن قنوب
 عنزم تغلیب دیوره وانه اولوب ~~س~~س جادی الاخر سیکه
 اولیلیند کوشه بو یاز سینه داخل اولوب انا کونلردن حکم بفرمه
 اولوب و اول صلب طاقلردن حکم بالحق واقع اولوب سولیکه
 آدم بالحق نه حق سوبه حق آن دوه قنوب اول محلدن
 بفروردن و بالحق دن مسکه خلق کلی صنایقه حکم بیلر اولار

یا ایا حضرت لری برقع کون او تراق ایروب آندن داخی قالعوب
 برقع منزلن قلعه تغلیسه داخل اولوب و جمله عسکر قلعه مذکور
 اطرافنه قنوب ساکن اولوب مرویدن کتور کلاری زعفران قلعه
 تغلیسه تسلیم ایروب و برقع کون آندن او تراق اولنوب و قلعه
 مذکور بهتدار دوج آدم دخی محافظه ایچون تعیین اولنوب
 آندن قالعوب دیار لرین رومره تو جبار کتوب آندن ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
 سبحان المظنونک اولمندن قلعه قاهره داخل اولنوب و سکر
 اسلام قلعه مذکور که اطرافنه قنوب او تور دیلر چونک او زین
 برقع کون مروهر اندی و سره ارسنان یا شاحله قوله تنبیه اندیکه فرق
 کونک لرتی و زخیرن تدار که ایبر که قزلباش آقینم وار دیردیجه
 هر کس قادر اولدکلری مقدار ارمه قزلباش و زخیرن لرن تدار که ایبر
 تدار او زین لری قزلباش لعیندن الحی نامه برقع نفر ملعون لری کتف
 و سره ارحضرت لرینه و ایروب و الحیلکه کلدر لری معلوم ایروب
 و دخی برنج بلور و یا شلو خاندن لری شاهک مرنا سبله و بعضی ضلایا
 ایله خاکی شریفیکزه کلکه او زین در بادشاه عالمیه حضرت لرینه
 بنیم احد المزمع من الیک مراد شریف لری هر پنج ایله ایله اوسون
 دیو جنر ویردکلرن و عم معدنیا آستانه سعادت کیدن مقصود
 خان نام قزلباشه تو قفا اولنوب و سره ارحضرت لری ملعون لری که
 متابعتن و مرا حقتنا اعتقاد ایروب و بتورینا او زینیه که لکده
 فرقت و قزلباش لعینکه الحی نامه کلن کسنه لری آندن ایکی ایچون
 لعینلر سره ارحضرت لری شرف و نجاعت کورستر که ایچون ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰}
 جمله عسکر تنبیه اولنوب و بالجه عسکرات لری قاسم و ایله
 و مطر غلیب بختک السید شوله مزین و مرتب اولمشور که

کوننگه عقلی ایل اولور دی و برجا بندن دورت بئو بیکه معنی
 یکجه لری کفد و لون تزیین ایروب و توفنگلرین محکم مقلوب
 و دورت یوز عدد صنایع لری حاضر لیوب و حکم مقلوب بیکی دار
 حضرت لری عسکره اکلاینه دوغوب حنکه اسلونی اوزره عسکره
 صاف بر صاف قان برقات دن لیوب ویر بر دورت یوز عدد صنایع
 اود ایروب و بئو بیکه یکجه لری توفنگلرین بر شالرب بر کتاکرت
 تاشا اولمشدر که تخمین و تقریر قابل دکلدر بر بیلد زینت ایروب
 حنکه اسلونی کوسنر کدن مراد سرخ سره و سیا هک آدمی مشاهد
 ایروب عسکره اسلوسکه قوتی و شجاعتین تمام معلوم ایروب
 وار بماباتی ملاحظه لستیلر خبر ویر کدن هر برینه خوف خانات
 واقع اولور و بر احوال بر لری اولدندن کدن قندی دخی قریب اولور
 و قلعه قاصدن قالعوب عزم ارمن روم دیو روانه اولندی
 بر قح منزلان حسن قلعه سنه کلنوب بیکر می کدن قلعه مذکورده
 اولراق اولوب و سایر کمدی شریفی اند ایروب ^{سینه شکر الله}
 استیلا سنه قلعه ارمن روم کلوب عسکره اسلوسکه کی قلعه مذکورده
 قشایوب و کندن دخی اجازت اولنوب بر لری بندن خزار ایلدی و لر
 سنان باشا ولایت ارمن روم لوقی بر لر کج آستانه سعادتین
 وزیر اعظم صلیقی باشا عزت اولق ایلد یاد شاه حضرت لری زین امر
 هایون وارد اولوب آستانه سعادت کلمه سن مراد ایروب اندن
 باشا حضرت لری قلعه ارمن روم دن قالعوب عزم اسلوسلی دیو
 روانه اولنوب بر نیجه ایامدن مکة محیه استغیوله داخل اولور
 وزیر اعظم اولوب صدر اعظم متیم اولدیلر بو عسکره کلنج و اقلع
 احوال لری معلوم اولور و غنی قدر علی قدر الطاقه بیان ایلدک

57b

صورتها بودن عثمان با شاعران اصفهانی کونندگی مکتوبه صورتها

جناب ضیعت بلور حار و صلا و طهارت کاتب ^{حسن} ^{الکلیا} ^{الغنی}
ذو لطفه تالی عمر و ولایت و فضیله الایم

انواع در برتجان مایان خالصات محبت آیات واصناف غیر منسلبات
و اقیان صلواتان صورت غایات که محض خلوص و دلا و عین حضور و اتحاد
جاری و صنعت اولی و قهار اهل تطبیع و اکرام و در و اهل کرم و احقر اولیه
تصفه مجلسی صیف قلندردن ملک صغیر مستور تفریاری افا و اعتبار زور
بویزد اندام فتح و سخنری معیتر اولی ولایت شروانک صبط و
حراستی اچهره تعیین اولنان ما کر نغزت معین و ماثرا احابیت
فرستیده اطاعت امر یاد شاهی و مسامحت فرمان سخف شاهی ایدیت
صورتها بود و المرافند کلوب قشلیان عا کر نغز رهبر الیه و ابحار
اولی و شام و اولان امور محتره که اتمام و اکماله تقصیم نیت و اولان
عزیمت اولنی او زرا یکی شاه کراه طرفند و ولایت شروانک
صبط و میانقی اچهره سرد لرغوب اولنام مرئیس الحیدران و سر
زنادقه بی ایمان اعلی کچر حاکمی امام قور لیجان بکر محمد و قور نغز
سلطان شیمنت عفران او قور قور بیکه مقداری قور لیجان احابیت
الذین بحیر و نعلی و جرمه الی جمعتم اولیکه سر مکانا و اصل سبیل
اولی و اولی الکسندر خان حیات نشان طرفند طایفه مرزبان
سوات اچهره تعیین اولنان دعوت فرزند برمی بجای و با ابریکه
مقداری کفر و غیره که عسکر اسلام طرف اتمام اولجه و عبدال و حیدر
قتال تبیب مقر تکبیت مداری اولان کچر دن قانرب نغز کوری کچر
شروان ولایتیه دخول ابریکه نغز قتل و اولی و هم ابریکه نغز

سردار اولان سلسلتن بکي معقوب بکي و کي مستدیل بکي مصطفی بکي
 و شرفان سرحد بکي بکاري و بکيدن اولان عسکر خطبه شيراز
 قریب نیاز آباد محل اسند آنکري بن حاج اولوب کلوب ساير عسکر
 ملاقی اولوق اوزره ايکن کوچ اوزرین موصلی الیه معقوب بکي کیرود
 بولوق سابق الذکر فرق ضالہ دن بر مقدار ملاحل الفا و ایدوب
 تعقیب الید و کلرین ساير عسکر تقبیه اندین مشار الیه قسرو اوق
 کللی محاربه واقع اولوب طرف عددون بر سلسلتن این نیران الیه چلی
 قزلباشی ناباکه آردنه حوزن و فک اولوب میر مشار الیه سلسلتن بکي
 شخید اولخله عدوی بدخاد لریک هجر طری اولوب اول سبب الیه عسکر
 داخی دور متوجو بیگلر کلرین عسکر حق جل و علایه توکل و مجازت سید
 المرسلین توکل اولوب ماه ربیع الاو ککه او اخرین دور متوجون
 فالقوب عسکر حضرت فرجام الیه جانب شرفانه روانه اولوب منزل
 بفقول کولوب سکر نام نا حیدیه قریب ولایت خرفی دی بکله طرف
 موضع جباریند باشدی به سی نام فضای ضیعی و صحرای سعید
 سر کردار کرمان و سمس الارغیناوت نشان مرقوم ابام قرلیخان
 بدکمانکده ماغندا اثر غرور ظاهر و جلستند هرای ماهر اولوب
 عموم عساکر هزمت رهبر الیه کلوب محل منزه بود مقابل اولوق
 رئیس بلغان و قدون باغیان بی غم و بلا فکر اعنی برهان اولوق ایوب بکي
 کر طغیا فی میان جانانه بند و نطاق شقاق محکم بیوندا بود بلغان
 ما صلیریند نیچو بیکه مفسد و شر تر کیه زای قضیر و سوی تدبیری الیه
 حرامی قطع الطریق و اهل فساد بر نیچو فریق واروب طایفه
 بهر نوم مدیح و ملاقی اولوب صحرای منزه نکل جانب غلبه سندن اند
 و جانب شمالی سنیغناه مجاهدین الیه ترو اولوب طرفیندن

58b

او تاغ و تفرقه و غضب اولوب بو مخلصکن دخی کفته بکلر بکیمسی
 حعفر یا شای روح ایلدی سکرته امراسی و الای بکلری و زعمای و ارباب
 تیاری و در کمال عالی سباصیلرین سمدار لر و علوی ایمان یارده
 انالریله بر مقدارن بر جانب و روح بکلر بکیمی حیدر یا شای بکلر
 بیکلکینه متعلق امر اولای بکی و زعمای و ارباب تیاری ایلدی قوطقی
 سخا بکلر کندی و تابع زعمای سباصیلری و در کمال عالی ایلدی خلیفه بکلر
 بعضیلر ایلدی بر طرف اولوب و در کمال عالی بکلر لری موضع معنیانده
 طور و ب حضرت قادر قیوم لایزال جلالت قدرته تک و غیر عنایت
 شامله و کمال عظمت کماله سندن استغفار و سید الرسل الکرام
 صلوات الله علیه و سلمه تک معجزات کثیره البرکات لرینه اقتیاد
 ایلدی و حاج ربار کوزین رموز انقضا علیهم اجمعین و اولیاده
 کرام رحیم انصاف الله العظامه ارواح مقدسه لرینده استقدا
 ایدیوب ایشیق ۹۸۱ هر ریح الاخر بکلر اوز التفی کوزیک
 بیچ الاحد در ذکر اولنان محل هجلا. مقابل اولوب جناب
 شفیع الامیریه افتخ لنا خیر الباب نصر من الله و فتح قریب دبی
 دلیران جنک جوی و دلاوران ساهم قوی اولان رجال اولان
 مجال آیه کریمه نصرت صمیم وجاهدوا فی سبیل الله حق محاد
 ستم و خجعه و خاکسار که افنا و اعدا منه بذل کل اقدام
 و صرف کل اقسام ایدیوب طرفیندن الامیر بکلر بیخفا قلم
 جن بیلوب سفار و وزیر لوب دلدیه کوسس بادشاهی زنده خاک
 زلزله و زلزله طبل شمشاهی سکه سماک و اولدی بلایین بجنک و
 بیالشت و بنرد و ضریر مداومت اولوب لوج کون علی التالی
 ابتداء فخر و حق مغرب دکئی عنایت محاربه و مقابل اولوب

59a

حتی ایام مذکور دن برکوه وقت عشا به و این پنج مقاله در انحصار
 مجال دستر اوست و شعرهای شاعرا را به جانب عدو در دفع مغز
 عمار به و منع مرصعت مضار به لرزه ای چون غزوات مجاهدین را به انتظار
 اولوب بعد کوی سایشی جالعوب قرار اولندی در هر بجی کوی که ایله
 مایه ندر بود که اول طعق ز بجی کوی واقع اولور حسرت و خوار و تیغ زین ایله
 کشور کیر و خنجر برق آسا ایله اتی تاثیر اولوب کیر و الایله بغلق
 صغله نزل اولوب مقابله و عمار به ایچون حاضر اولندقد طایفه ندر
 برکون مقدم منزل بر نخوستلر ندرن فالعوب دعوت قیوم جان ندر
 نزول ایدوب عموم اوزرم خیمه های نامبار کلین قویرب قرار
 ایلمش ایدی آنلردخی محل مزبور دن فالعوب الایله بغلق
 نرای فاسد و جرم کاسد لر و اوزرم عساکر طفره مقرون لریون
 و کتد و این غالب و همون نغن ایدوب ذکر اولنان طوایف مختلفه
 مردود المذاهب دن هراه و عمنان بر نیجه بیکه لشکر بخذول
 و ناممور و جنود ایلمس طلعون صاغنه و بر قاج بیکه کرون مکرم
 سوله و خلطه و قلبه سکرنگه ایچون هر اکند اولوب تیغ و سنان ایله
 سخن میدان راه اتی فشان اولوب فتنه و فساد کتد کجا از یاد
 و عمار به و مقابلک استداد بولوب بو محکمه دخی ناظر رزم و حرب
 اولوب هر قتی جانبه معنی و طعیر لازم کلور سه جیون کل ویرای
 خروش یاد شاهیدون مجاهدان خصم شکار و مبارزان نازک
 سوار که اتی سندن برود ایما عنان عزیمت صادق النیت
 و زمام همت خالص الطیبتلری نواطب مجاهدان یون و هدایت
 نغزای همون نه مفرقه اولان عباد موهبت متداولر بیدر لوب
 یاد گاهی تحتند حاضر و آماده بولان عین معاونت و نظارت ایچون

کلا حنیفه و کلام میسر کوه در بلوب بر نیجه ساعت غلطی حمله جلال
 اولوب سعاد تلویاد شاه اسلام حضرت تکریمک عالی همای ایل
 فتوحات سامیات ریاضی البیروجی اوزیر بود که ستر و ب
 باد حضرت وزید و عساکر خبیث سید اولوب آفتاب کتاب
 زواله قریب اولونک دشمنک زوالی میسر و مدوی بدفعالک
 هنرمتی معتبر اولوب و الله یومته من یشاء کم من خیة قليلة
 غلبت قسمة کثیرة باذناقه و الله مع الصابرين مفرح اوزیر
 سیاه نطق انقباه یاد شاهی کرو مکرر ملاحظه اوزیر منظر
 اولوب و مال التصرا الامن عند الله العزیز الحکیم حکمتی جناب
 واحد القهار و توکل و معجزات حضرت سید المرسلین توکل
 اولوب بلوغت چون همی ایل جیشی محکم عسکر ایل اوزیر لرینه
 یوروشی ایدوب بعوذ الله تعالی هنرمتی اولوب ملاحظه مفرح
 اکثر لوف شمشیر و صف نیز و تیر اولوب منکر و مکرر اولون
 این الخالص و ابن المظفر و الثامن دین فی اختیار قراری فرار
 تبدیل امر و محل معرکة قریب بول صعد لوز بیکده زیاده
 مواضعت مقرر نیرنه جمیع لمغزی اهل سفر اولیلر و مزید
 الکسندر خان بی ایلمن طرفند کلن کفر دن ای فتنه قاتل
 المشککین کافه امری موجبه بود اولاندن عنری یکنیز کرم
 کلر ایل اولونقی از ناد لرری کرفت اولوب جلالتی قراری و اول
 منقری و تقاریر و کسلی محارمه ارشاد قراری و قطار کلا
 اسقراری مجرمی انوب نظایر و مجاهدان شادان و خندان
 اولونک نیر حکم مزید لمعلم خولخان ریخ لمی دان بقیة
 السیوف اولان اعوان و ضلالت عنوانی ایل خلال تلویاد بریکان

جوامع و سا جوی مقام ملاحظه فخره اولی کنون التي سنة ذلها
 ولایت مزبور ساریه کما خاقانی و اقالیم سلطانین اولوب
 کلیتاً واقع اولان سا جدر ایکن و معابد و مصلحتین عامه لایق
 مملو اولوب دوله دولت پادشاهی اقصیه سنة مداومت کی سترکه
 عضو صنفک حصول ایچره بلده مزبور به بروج باروی حکم
 و قله لری مستحکم بیور استوار اینا سنة معوق اولما عین ذکر
 اولنان عساکر طغرافچام و جیوش سعادت فرجامه قلعه شمانی
 بنا اولنق عجات یاد عاصیده دردی و تنبیه اولنق سکبان بابی
 قوا لری حجاز تعیین لیلیوب جل لری درون دلدن بدله مقدره
 طغراف کتور یوب اول بلده نند کی ده اولای سوت قحط لری ستان
 مستعد بی محیط سور بنا سولان اولان محل بنا زراعی ایله
 اولوب لکن قله لری ایله بی بیک مقدار عذراغ اولوب عموم
 عساکر مضور به حسن طریقه قله قول توزیع و تقسیم اولنق
 سا مزبور که اول شایخی کونجی که بیع الاحد و قلعه بنا سنة شایسته
 اولنوب هر بی منای خاطر ایله اولده حضور قور یوب جلده
 عینی عددیله بروج باهره سینه بر حسن حصینی بنا اولنوب
 و قدیم حاکم شروان اولنک ساکن اولد قله سراسر ایله
 کالیله وسعت و تمامی ایله صنعت اولنق اولنق قله اولنق
 میران مخلصه و کوز سکنا به محل و مناسب کور ایکن تعیین
 محتاج اولنق عساکر ایضا و عمارت اولنوب و لکی عدد قله لری
 بروج جدید و ایوان عید ایضا اولنوب آسمان مدار
 سما جبر قله لری هر یوب و مزور نادر روزگار و اعجاز
 قله دوار اولوب استیوانه رجب المشرقیه اولنق طغراف ایام

ایردیلوب اسلامشوری و کسوری قلمیوب سکان قلعه و قلمه
 بلده منکرانک زاده و زواوه و لوازم محتاجی نمی تدارک و احضار
 اولوب بکار بکسی و عسکری تقی بن اولفق اوزیر در بوقدر
 عسکر ایله قلعه بنا اولفق و بوقدر عدو منضم اولوق امیر
 ایردیلوب مقرر ایردی حتی ابراهیم خان بدکان در سعادت سماعی
 قلعه سی بنا اولفق امیر کلدر طاش برینه پاش کر کردی و چون
 و بوشد سماعی الحقیقه ذکر است و کجا اوزر حق سماعی و تعالی تک
 عنایت و هدایتی لهن اولوب عدو تک بر مرتبه انفرادی میسر
 اولشد که قلعه طاش برینه پاش ایله بنا اولنسه عدو تک طاش
 برینه پاشلری و صو برینه قانلری ایله طبره و قلعه تخمیر اولفق
 ممکن و میسر ایردی در کجا خندان هر بار نضر عمر بود که دشمن
 عسکر عدا ای اوزنک امثالی ابتلا دن خالی اولوب عسکر ایله
 منضم و منظره اولقد خالی اولوبه عنده وجود باقی همیشه
 دولت و سعادت در سنده عزت استوار یار یار باد بر العباد
 مکتوب سلطان

بعد از رفع فاتحه جنبه و جلال و پس از ختم خاتمه حیدر و قائل اولاد که
 الحقا و کراما بجانب دولتخوا طری طرفند استفسار حال اولاد و سر
 محبتنا ملکه الفقار الان الم حبا نیند سیرا اولاد بیکجه من قدر
 و کونند حق عیدار لب یا مران صفا و احزان و فادان بعیدا و لدی محمد ^{ون}
 آخر الم و اضطر ایز یوقدر حق سبحانه و تعالی صلح و سالم جمله است محمد ^{الله}
 ملاقات شریفکیز منبیر و معتز این آسین یا معنی و سایر احوال الطلح
 سفر طفر آنا اردن سؤال اولاد و رایه سند طفر یون لمستان از جا
 واقع اولاد شعبان المعظمه اون بشخصی کونم کوم الاحد در
 اربعه موم سعادت لزوم و در کلا سرتب العالمیه عظیم شأنه و عمه
 نوال حضرت زینتد کل و سرور انبیا صلی الله تعالی علیه و سلم حضرتتیک
 معجزات شریفانیه توسل اولاد و غنم تلوی بادشاه دین و سون کلب
 ظنیفه روی زمین ظرافت تعالی خرافت حضرتتیک محضا احیای
 و اجرای شرح بیقی اجلی بچین قلع و قمع اولاد اسیر لاد شریفی
 اولاد ولایت تبریز لوزرنیه عزیمت اولاد و سبب مسکرا اسرار مظهر ^{الهدی}
 منزل بمنزل بیدریوب ما در صان المبارکه اون یکبختی کونم کوم
 السبند در حوم و مقوی له سلطان سلیم ظن نمازی نوسرا لله
 تعالی مرتد حضرتتیک اسمعیل بد آیینی منفرم اندوکی منزل مبارک
 صحرا ای طاهرانه قلوب اولاد کون کلخبر بر کون مرور اما سید یکم
 و از جانبین طلالان و ذیرستان باشا حضرتتیک و روان بکلر یکبختی

خضر با خضر **بنابر** بنیاد **بنیاد** اولاد اولاد اولاد
 شاه اولاد طویله بود خضر القوب کوه موحدینیک کی آرزوی دولت
 سعادت و کی استیلا ترا بجا و عزت ایلد بر ذوق و شوق عامین
 اولاد یک نفر تکبیر و قتل ملائکه مقربینک تسبیح و تحمید نه
 مانع از قوب عوام او تره سند **محمود اولاد** شاه شاه کوه دیک
 کلام قولون فغله و بلکه دلنه القی دکل کسند طریقه بلیه کلمیون
 براد تا آن اولادنی یوزن بوز سوز بخدا یا فرق خالنی بین کویتر
 بر ایلدی وین لم بالایم تک حصول مرام همایون برود احسن
 مستیر اولاد بود فریاد و زار ایوب الیلد و زیلوب دلاور لرد
 سر میرانی القوب حاضر و آماده اولی ایکنی اولی عزت و بیعت
 اثر و جزب ظاهر اولیو بیماه مزبوه او ذی دور چینی کوی که بوم
 الاثنین در روان محاطه سند اولادنی وزیر الفخ حاد تلوی
 شان با خضر تری وان سکر بله ملاقی اولوب مسکه سکه ذوق و شوق
 و غمی زیاده اولوب ماه مبارکه کوی ایکنی کوی ایکنی کوی ایکنی
 نام مغزین جاب ویدی سطن دیر لرد بر بنام سلطان اولاد و اتبا عمیل
 کلوب عرض سعادت ایوب اولون سکر نفراد **مسیح** سلطنت خاقانی
 کید ایوب مراد انگری و دیلوی باوند سکر چینی کوی خوی نام محمود
 قلوب الاذی هو و حنی کوی ایکنی کوی ایکنی کوی ایکنی کوی ایکنی
 جمله ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا
 نقالی قرص خضر تری ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا
 مستیر لوب ماه مبارکه بیکر ما بیکر کوی ایکنی کوی ایکنی کوی ایکنی
 جزایه لر زیند کوی ایکنی کوی ایکنی کوی ایکنی کوی ایکنی کوی ایکنی
 خان ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا ایلیا

برهیا با جبر ایسی دخی فرار او و ب براندن سوله بر تپید و بر این اتسار که
 قول و قد منکر سر بلند کا مکار ادا م افه تعلی الجبله جعفر تلرک
 سیر ایچین شمر وارد قد یوز ولرد قد یوز بلرد بر و بر او اولوق
 بوم ستم یوز سنه دو بلده بلوب لکن شمر مز بوز که باغ و باغچه و آب
 و هوای بر مرتب دککاد که تعبیر و شمر بر ن مبتلدر و بکر بلوچ
 سوزان المبارکن سویمان نام محله قویلوب خلیع خوب و زیاده مرتب
 باغ و باغچه لری و لرد هر اولو کن خلیع از حقوق کویوب آنجیه
 اولساده بر مقدار جنک اولوب بزین دو سنلدر ارا نعیمه و آنلردن
 دو سنلدر که جمیع و اصل اولوب بکرم التبیج کویوب علی ارمجله کلور که
 سولطریزند شخن الای کویوب بری طریزند دخی دلاور ان میداند
 خطاعت حاضر و آساده اولوب جرض جلیل الشویب سردار شیر جنک
 حضرت تلرک فولوریند روم الی ولیدرینده اوج دعوت یوز مقدار ک
 اریله مقابله انکلریند منکر تقواک عاق اوج بیک مقدار بیزیدینقان
 ایل اولو کن جرض جلیلوب ایکی سکر ملوقی اولیوق بازار هجاده
 دلال اجل واسطه سیله خلیع لم ساتم اولوب فریق فی الخینه و فریق
 فی السعی اکاره عود ای میدا اولوب بر عیاسیند دلیلر کفدی
 شیدا اولوق ایله از حقی مقابله دوزن مسکوز لزه واقع اولوق
 سالف الذکر سنن باغ شمر تلرک و بران لاهه مار علی ابره سید
 دلرین لکن کلیلر سیر انر جنک اولوب وان امر سنن کلاه خلی
 بلاد اولوقی فرج کباب لدر نتماز و کما کی تلرک بیکه باشی کویوب
 صحنه و حستان صیلاوی سکه نیمه ظهوره آیتی ایلدیلر کویوب
 کلریند و فرط بلوغ خلیع اولوق ساه اولوق کویوب کویوب
 باشی تمامیند شمر و مقارن کسندل لوب بعد و لدر ک

کبر کسی محمد با کا حضرت زاری ای برکتی و بحکم الله تعالی لطف رب العالمین
و محمد زان حضرت رسول خاتم النبیین و همت اصحاب کبیرین و توجه
شرفی خلیفه شریف و کرمی و دعاء مسلمانان علیه عسکر محمد بن مصعب
خطیر و کرده محمد بن غزول اولوب محمد اولنلرد و لت سجاد و
برادر و صاغ اولنلر صول اولنلر بله شاد اولوب و ذر برسان یا ای خطیر
بله بر جوی صومری و دایر کبر کبر کسی محمد با شاد اسکندر
پاشا اولد و احمد پاشا ایله کبر ایلی و سایر برای اگراد و دلاوری
ایند کبر ایلی صولوب کلی فتح و غنم مسیرو اولنلر محمد
ثم خدا ثم خدا اولد لانا در بران یکی دیگاری مرد و دوق جنرال
اولنلر قدا شام خرابند شکست میله سنده در بوین کلن شامزاده
اوون بیکر خرابده عسکر و طرد سرز تیرز الحق و کل با شاد اوون
بلکه نام و نشان کور میله سن ملک خراسان بوجمله کلن قزلباش
قول نام اولنلر که سنکل تیریزه قدم بعبه سوزدی خلیفه او اینه
کلام فصاحت شامزاده اولنلر حق عزت حقی سرد لری قهنگه نام
جوش خرابند اولنلر اولنلر اولنلر اولنلر اولنلر اولنلر
تیریزه با شاد خدی شامزاده اولنلر اولنلر اولنلر اولنلر اولنلر
توق الله عسکر ایله کبر ایلی صولوب کبر ایلی صولوب کبر ایلی صولوب
او سنلر اولنلر اولنلر اولنلر اولنلر اولنلر اولنلر اولنلر
دلیل خبر و برهت حق بله کبر ایلی صولوب کبر ایلی صولوب کبر ایلی صولوب
مساب و عتاب ایروید هر بر سنلر ذوق و شوق و امر ایلیکم لطف
رب العالمین ایلی صولوب اولنلر اولنلر اولنلر اولنلر اولنلر
یکر من کبر ایلی صولوب کبر ایلی صولوب کبر ایلی صولوب کبر ایلی صولوب
نام عسکر قزلباش اولنلر اولنلر اولنلر اولنلر اولنلر

و بر کسب و ابره سی هجرت او ملو ایکن سیران میدان و در این
 مرهانی دوزخ و غیره است معتبر او یوب قونلما دن معتبر مگر
 اکثری مکر هم ایدوب بوجق ساعت مقداری مکر نیز اری داینیوی
 اولجا نصر الله و الفتح نصر شرعی ظاهر اولوب مکر مکر داخل
 اولوب اسیر و مال قنایم کلاکه بی کسب و با کسب اولوب دبللر التوب
 شام ساری که لوزون حسن جامع قرین در اول محل و اریه اختتام
 ابر یوب بریجا سندن مکر و دوزخ مکر میر سیران و امرای
 دلبران و ارب مکر بریجه نده ابروب علی السحر لطف رب العالمیه
 منتظر ایکن بعضا اللیل شب خیز ایکن شکفتن تو بلوغه بر حج
 مفید ابروب علی السحر لطف رب العالمی کلوب مکر برین قانق
 دکلمه عوارین قواقلرینه بیلد قوسوب حقی بریجا سندن تو کلمه
 آتخذ تو باره برینانی بوری ایکن ایکن ابره سی استی
 مردانه یا نسا بوری بیلد برانوب مکر مکر مکر مکر مکر
 ایدوب هم اول کجه مکر درون سی بیکه اول کجه ابر ایکی بیکه مکر کرم
 سیا لحنی ایله ذرا ابریکه بیزدکه ساریا و ابرای سی بار آد ملین
 کوننده یوب او تظرفون معتقد آدملر ایله بریجه مکر مکر مکر
 سرد تو کلمه مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر
 بریجا سندن آدملر کله یوب ابره تظرفون معتقد آدملر و ای سطلی
 کثیر کلوب صورت لمان ظاهر اولوب اول کرم مکر و ارمیدن
 تاخیر اولوب عمل مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر
 حاد تله بار شاهکده مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر
 ملین بره شرق سفی زحق جانلرین کچن مکر مکر مکر مکر مکر
 کرم یوب مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر

بهر تبه دتا لان امتداد که تمویز سیواس اند و لکن بیوز مرتبه
 زیاده اولوب آخر سرد لوماالی تبار و میر خیران شجاعت مختار لر
 آلتوب حمل اسرار ای الویب بریز حفظ ایوب مال غنایم التلوی
 کنته عقاب و کنته عقاب اولوق ایله دفع اولوب تمام شهر تبریز بیوه
 المکه العزیز ضبط و قبض اولوب کون دخی غراب نابا که کبی
 لشکری طرف اند حوالان ایله ایله لکن مستقیم معقول معودت ایلیت
 یوم الاربعاء که غرضه کون ایوبی شهر تبریز معهور که باغچه لری ابر سلسلا
 اولون بر صحرای خرب و بر منزل مرغوبه نزون اولوب ابو القح و القصر
 سردار غازیان محصور تبریز اندون اندون کبی تکرار بیوب شهر
 وارهب اولامیر خان مقتول مخور که سرانیه وار یلیوب بیوب مملکت
 بر سر ای دلکشا و بر منزل فرج فزاد که تقریر و تحریک ایله وصف اولون
 آتی تمام کزوب بعد لوزون حسن و حسان شاه غازی زمانا نزل
 برو و انتقال ایند سر ای که هشت بهشت و دیوکلای منزل اند در
 اولرا فرج کتا که معور در آتی دخی سیرا بیوب بعد لوزون حسن
 جامعینه وار یلیوب بر صنعت جامع شریفی که آنکه نقشه نقاشی عالی
 عاجز لر در سر او و حاضر اولون دلیران نامدار شکرانته غازی قلوب
 اولامحمد خا و نایب انفت حضرت مصطفی علیه الصلو و السلام
 و ثالثا وصف چهار بابا باصفا مرزوان الله تعالی علیهم اجمعین
 و رابعاً دعاء دولت بادشاه دینی و خلفه شری زین اولوب
 یوز لر بر سوروب حمد و ثنای و ثنای فی کربان اولوب سب و عیب
 توحید و تعظیم و تجید ایله لعیای قلوب ابرته سکه یوم الحدیث ایله
 سیرام اولوب میر میرانده و انالره خطه کتیر یلیوب آیین قدیم
 اوز لر سیرام نمازی قلوب خطبه جللیه خاقانی سیرام حلال الکفر کتیر

اولی کوفی خاک پاک تبریزه ادا اولوب جمالدی بحر و سده خانیه
 معونت رب العالمین داخل اولوب ماه من بوبر که بعضی کوفی که بوم
 سلطه ایی محما عسکر بلیه کیره و شجره وار بلوب اوزون حسن
 جامع سرفیند بوز لیلین برو حمد خدا وقت مصطفی علیه السلام
 اولوب جاسا اتم جاسا که اهانت اصحاب کز نی اولان محله و خطبه
 خلغانی اولوب بویا ویرا یا حسن صا عسکر موحیدین هزار زار
 اعی ایله ادا و صلوات الهجه ایوب فقع و غرق دین و تقاد دشن
 موحیدین ایچون دعالرا اولمشدر حقیقت الحال نصر تبریز خیر
 منزل و خیل بی مثل معوره ایچو حال ابوبیت ایله ادا اولور محمد
 بحر عیله و شجره طائی صافدا باغ ابریم یا السیدم آنک یا اوسید
 تاریخ فتح تبریز طالوب طالوب ای آنک د سید اودم تا مین
 سنان الی بکون دو که دو که تبریزی ^آ
 ماه من بوبر که دورد بوی کوفی احد کون وان محافظه سفا اولان
 وزیر سان یا حاضر تبریزه تبریز محافظه سی اصل اولوب سردار خیر
 او مانغه کلان تمام شاور و تعیین و تنبیه اولور دین صکر بوجا
 اعلا قلیچ او برتوغ تو بلو اعلی بالهجهین سورج و ایکی طلفت فاخر
 احسان اولوب هم اول کون قلعه تبریز که نیاسی قول اولور
 طرف اگر هران میران و ساهان سلطنت شاه قران دیر ارب نیام
 سنی یا شاه که تبریزی که سکردن طشره حضرت لوب قد و منزل
 ماه من بوبر که بعضی کوفی سردار حضرت لری ایلز یا مره و ابرای
 برقیه بلند قدره که قبه اولور که آنک کز بندت ابر شتر حقا اوج کیم
 نیاسی تقریر و تحریک ایل اذعان اولور اگر چه روی زمین ایاصل
 نیاسی سالی بلوغ تبریز که بعضی تعرضی او بعضی محلی آنک بوز نیان

حله و صفندن بری سکن بیکه کیر مد او ز رینه کلمه تو حید با زین
 صف صفا بنالوهره سنه دلخند بر یکبار هوار قبه در آنکه ایچند
 بر کوه سنه بر صنیع کاشی مزه ب کوه قبه دخی لوب مزه زریف
 آند در سابقا اطاعت این امرادن مکره هیر بکه که مرافقه حاکمی
 ایدی کند و سفاغندن مسکر ایله مرانیه وارده بیل اوز نیه هجوم
 ایوب خلی ولایت تالان و بران ایوب مرانیه بر حاکم نصب
 ایوب کسین باشلر و د بلور ایله بوجا بنه کلور کین بولن قزلباش
 راست کلوب خلی بیکه ایوب بعنایت الله تعالی مشور و خلعت
 ماه سوا که لور او حقی کور لور دی همایونه داخل اولردن
 دیار بکر کلر بکسی استقبال ایوب کلن باشلری اوزیر علملر ک
 سز کون کلی حضرت و غلیم سوکت ایله کلر کدر میر شار ایله بر تلج
 و بر خلعت و انکی البق و اوج اولونه میر خلعت و انکی شرایق و انکی
 نفر آخار رینه بر خلعت کیدر لوب کلن بر ایسترا اولوب و وان اولونه
 بن دوی کلر بنده سیدی بیکه سرحدنه التي نفرستان و اوج بیکه
 مقداره قزلباش ایله کلوب کلی مجاریه و مقاتله اولکلرین بعون الله
 تعالی ایام همایون باد شاهید فتح و حضرت مسکر ایله کلر اولون
 سر اولور اولون الله قوی سلطانی دردی و قوب و اوج کلر کزاده
 و قور چیلر باشلری کلوب اولون قور قور قور قور قور قور قور قور
 داخل اولوب آنکه دخی اوج آدمینه خلعت و سایر لور نیه حصول
 مر ایله بر ایسترا اولونک و انا لول قاضی مسکر بیکه تنگ جی
 خارج مدرسه طالب اعشی نفس بتیر زده همان شام مدرسه صیالیبا
 سلو تلور وزیر اعظم ادا الله تعالی اجله حضرت کلر بیکه کندی نام طایفه
 مدرسه ایوب شار ایله تذکره جفا قندی بر می فرق اتم ایله بعدا

بعد از آن استغفر الله شاه سلطان مدرسی بعد از نامه دن
 بر آلی ایله داخل مدرسه بعد بشیون افرایله مولوت شریله
 تبریز یا ضلعی صدره اولاندی ما سوا الله اولو طغوزنجی کونج
 طبعه معوره تک تبریز قیوم سنه قیوم اصلدی و قیوم اولدی بنا
 اشدک قولار تمام معوره اولدی و انا طویل بنا اندو که ایاب دخی
 اولون تمام اطوب قولار دن تو بلر اولدی

عزم امیر بصره عثمان پاشا حکمدی شاه او تنه شیخ خوزین
 عسکری روح ایله شرق الکرینه سوری اول خضر و نازی شبدین
 تاج و تختی بر این پاشا محم قاصی خوجا ایله اقدی کرین
 دو کیلوب قانقز لبا کاکه اولدی تلک محم که خون آمیز
 خوف شیخ ایله کرو رضنه دیکه باشلوی سنی یون بیز
 بر طغر کیه مدینه اولدی کیم و اردی بو اولو محم کزین
 عبد کا سید هدیک یا سنجین کیم
 عون حنیله الفدی تبریز

شاه سلطان مراد در یاد اولاد ایم سریر اعلو ده
 اقتضا اقدی کرای اعلی قالمیه مراضنی بو دن یاده
 اولدی شامور و صلفی پاشا کسوری شرفی و بر که یاده
 اقدی سنجین اولو که شرفانی منزل حنیب اولو عقبا ده
 انکی سرد اولو بعد شامور اولو یار فتح شرفه آماده
 لیکه تا مرغ فتح تبریز مانع اویک اولو انکی آماده
 اولو انکی مرغ اولو یقن آرادن اولو شامور اولو مورزاده

معنی همان عصر غازی وقت اعیان اول ذات فسخ معناده
 دایما حق بر باطن فسخ و طغری ابدی ثاوی او سرو آزاد
 چون کمال عطارد آفتاب و بوی حضرت اوطیع و قیاده
 اولدی فرمان لوقوم ضالده که آید دعوت طریقی ارشاده
 چون دکله سعادت ازلی مهیبا اولدیزه پیر افاده
 لاجرم شوغال فرض اولدی اولکروه خلعت ایجا ده
 بیرهوی آدی شمر بن زید قوت اولسون او منیع داده
 و بوی مقطوعه مرد: تاریخ مصرع ثانی ذهن نقاده

کشفیا کور کتیه کور شاهکه
 آدی تبریزد اوزده مور زاده

ما سوال المبارکه بیکر یعنی کونی لثنا اختام غارند مجلوس
 کلوب عالی السحوبات اربعه دن دشمن کلورده یو خنبره ویر مکی
 سحر دن وزیر سنان پاشا حضرت تری دعوت اولوب دشمن سنان
 و المرحوم مسک سردار اویوب اوز بشی پادشاه بوزند و بوی
 جانب اربعه دن قول قول مسک تعیین اولدوقدن سحر دن لکنده
 سنان پاشا حضرت تری قولدند دشمن کلوب ضعیف کیردن مغرب
 زمانه ده که عظیم جنگه اولوب امر ادا کیردن محمود حسن که
 و مخالفه و سحر کیردن سحر اولدوم بیکه و سنا بقا فاش بکی
 لولان حسین بیکه و اگر اردد سلطان حسینی که سباهی اولد

کاتبی محمد طیبی و صلی کتبخدا و حاجی پاشا اقربا سنی تفرقه
 و تکلیفی الای بکی وزیر اعظم حضرت تری که حاج شکر باغی سی
 احمد افان ابراهیم امینی مسک دن مشهور شهید اولان بولور
 و کنعان بی بی قزلباش اولوب تاریخ کیوب حاجتاشم حاشا

67b

سبب عیضین انکیله رعایت لولوب سایر خرد مسکون بحد
 ولایت و سلطنت سعادت سعادت میسر لولوب بکلیه بکلیه
 تصبب انکیله مسکون بقدر انکسار واقع اولوی الحکم تعالی احد
 القهار اولی جابنیدن از حق باشی و بر شهادت سلطان التوب
 بکلیه بگردن تیر زانما سی لولوب میا صوب باشی شهید اول شد در
 لولد سخن دین و کوه ضالی که بقدر غلبه سندن کوه خلقند
 تمام فرج و سرور حاصل اولوب تنهاد بولد قری صوب عینه
 و اطرد که بکله قلدن جانی آجشی مسکون سردار حضرت تلوی
 جابنیدن بغیا و قتل عام اولوب سوزند و امیر شریف یو بکن طرف
 سبب العالمین قتل عام و بغیا علمه در یو برینا پیدیا
 اولوب لیله مسکون بر او عزون هجوم اولوب سخر و اولوب دین
 نولان سخر نکه او کله و سخی سندن بجد و لایحه آدم قرانی
 مال و منال الرین بغیا و الا ان ایوب سردار حضرت تلوی خیر
 کایه که فی الحال آلتوب قول قول طرف انما لکون براتی
 قتل عامون منع لولوب بغیا دفع اولوب الیه دیدی سکن نفر آدمه
 سبب لولوب سندن خدی دفع اولوب بواله و اضطرارین دار
 علی بار حضرت بلوی ماه مزوب که بکلیه بکلیه کوی جمع کوی
 خسته لولوب لولوب بار به کوی سندن حکم قزل باشی اطراف تری
 نغیره لدر به یوب اولوب بدین لشکر برات اولوب فی جمع
 المرافون دوی و آن سوره که بشلیوب تمام غلبه شکند
 اولوب سالف الفکر هیره که قزلوان انکی دوی سوزن
 راست کلوب خیالی دوی الوب بر بقدر یوزن کلفی اولوب
 مزوب بر مزوب تک خلعت و احسان لولوب ماه مزوب که

بیکر هفتون هجرتی کوفی جمع کوفی جمیع عسکرون بیکرمی دورت
 نفر سخاق بکی محافظیه یسینی اولونوب مروم ایلینون دوتنه
 نفر سخاق بکی یسینی اولونوب مروم ایلینون دوتنه
 کلوب کللی اویسزکه و دلازار که ایدوب حتی او تاغی طاشه
 دعوتوب پاشاق اولری هجوم ایدوب کللی فتنه اولی بارغوب
 مروم ایلینون عسکره حاد درارینه کوجیله ایدوب و ماه اولی ایتوق
 الحرام که غرضی کونکله بوم الحوبه در جانب ایدوب دینه دشمن
 کلکه مقرر اولونوب اولونوب سابق اولونوب اطرافه عسکره حقیق
 دشمنه مقابله اولونوب دینه صفی کبر اولونوب قتر مغربه کون عظیم
 حنکه اولوب دیا بیکر بیکر بکسی عتد پاشا احمد اولوب قران
 بیکر بکسی مراد پاشا در اولونوب انال اولونوب احمد سخاق بکی
 بری بیکدری اولونوب و بر سه بکی حرکتی صغری بک و تکله
 سخاق بکی بستاغی باشقنده حقیق حنی بک و سمندت
 سخاق بکی بایر تکلی حنیان بک و کونیا حنیه الای بکسی
 بکری بک و حمید الای بکسی محرم بک بار ایت الله تعالی اولونوب
 دولت خطابت الای مشرف اولونوب عسکر اسلام بطلون کلکون
 اولونوبله تو بلرز بخیرینه کلخون قزلطش هجوم ایدوب جنلی
 انکسار واقع اولونوبله کوه شیا طانی سرور و عسکر دین
 بومقدار محزون اولونوب سردار حضرت تلک خسته اولونوبله
 حاله خراب و بغیر من کباب اولونوب العیا ذبا لله دشمنی و بی
 اولونوب عسکر اسلامه مزر ابریمکه احتمال اولونوب محافظیه
 یسینی اولونوب وزیر سنا ذبا شاه حضرت تلری عسکر الای حقیق
 ایچون الای سردار لوق کلکون و یروپ طرز تلوس شام بکری بکسی

68b

اولان خادم صغیر یا یا دنیا بر کبر کبر یک کی ایله محافل یعیق
اولوب قلع و خلعت و بر او لب اول کون قلعه کروب قرمان حدی
یا ایله قرمن حدی قلعه مغزول خضر یا یا بر طر بلوس شام سینه
علی یا ایله مقرر اولوب و ماه مزبور که قهر و غمی کو فغانی
کون نفس تبریزون قلعه لب شام قران دی یکلری محله قلوب
شاه او علی محمد شاه ارد مز ج کلوب بر عظیم جنگ اولدی
اول کون جنگ سبب اولغوموم محمد یا یا کتخت ای جسر
کتخت اول کون کتخت اولدی و ماه مزبور که التخی کون که
یوم الاربعاء اول کتخت التی ساعتون صکر حرم مغق
سردار شهید روح سرفین مار زنده ارا الفیو سلیم ایدوب
الام دنیا دن طلحه اولدی انامه وانا الیه راجعون
اول کون کتخت اولدی کلوب عظیم جنگ اولوب جنگ
حیانه و قلع غنایه و هدایت قلب و غمی صندروب
بیکون زیاد باقی و طیل و طلع ای انوب منق و مغق
دو لب کتخت اولدی آرتوق دخی کلوس جنگ و سلامت ایلوانه
داخل اولدی حق حیانه و قالی سیر کتختی محتمله ملاک
میسرا این آمین یا معین

سید
زاده
حاج
م

About the Book

Tarikh-e Osman Pasha consists of three historical texts: (a) *Tarikh-e Osman Pasha* by Abu Bakr b. Abdullah; (b) The letter of Osman Pasha from Damir Qapu (Derbent) to 'Avaz Afandi, composed by Osman Pasha's private scribe; and (c) An account of Ottoman invasion to Azerbaijan and occupation of Tabriz under the commander of Osman Pasha, written by Ibrahim-e Rahimizadeh Chavush.

These texts include accounts of the Ottoman invasion to Iran's northwest borderline provinces in Transcaucasia, Azerbaijan and subsequent Ottoman occupation of Tabriz. The authors of these texts have carefully been detailed the Ottoman-Qizilbash warfare. The author of *Tarikh-i Osman Pasha*, himself captured at the battle field by the Qizilbash, was able to escape to his homeland where he drafted his work in 990/1582. Despite his hatred of the Safavids which clearly mirrored throughout his work, he is prudent enough to record honestly all the wrongdoings committed by Sultan's army during the campaign against the Shah's subjects whether civilian or military.

These texts are of primary importance regarding the Ottoman-Safavid wars during the years 986–993/1578–1585, concurrent with the reign of ailing Shah Muhammad Khudabanda in Iran (985–996/1577–1588), and Sultan Murad III's in Ottoman empire (982-1003/1574-1595). The greatest value of the work lay in its detailed and useful information on Safavid-Ottoman wars, while we can find in it other equally invaluable clues about ethnology, geography, historical geography, relics in some cities of Iran, flourishing and populous condition of towns in Azerbaijan and finally the war crimes committed by the Ottoman army, especially the massacre in Tabriz.

Iran & Ottoman History Series, No. 1

TARIKH-E OSMAN PASHA

**An account of Ottoman Invasion to Transcaucasia,
Azerbaijan and Ottoman Occupation of Tabriz, 986–993/1578–1585**

**by
Abu Bakr b. Abdullah**

**Introduced, Annotated & Translated
From Original Ottoman Turkish Text**

**by
Nasrullah Salehi**



**Tahouri Publishers
Tehran 2008**

Iran & Ottoman History Series, No. 1

TARIKH-E OSMAN PASHA

An account of Ottoman Invasion to Transcaucasia,
Azerbaijan and Ottoman Occupation of Tabriz, 986-993/1578-1585

by
Abu Bakr b. Abdullah

Edited by
Yunus Zeyrek

Introduced, Annotated & Translated
From Original Ottoman Turkish Text

by
Nasrullah Salehi

ISBN 978-964-6414-77-8



9 789646 414778

۵۵۰۰ تومان



Tahouri Publishers
Tehran 2008